سراج التواریخ

تاریخ افغانستان

تتمهٔ جلد سوم



تالیف و نگارش:
ملا فیض محمد کاتب

ویرایش، مقدمه و فهارس:
دکتر محمد سرور مولایی

سراج التواریخ



SERAJ
EL-TAVARIKH

تتمهٔ جلد سوم

افغانستان
و هند

۴

۴

۱

SERAJ EL-TAVARIKH

AFGHANISTAN HISTORY



Designer: Erfan Shirkhani

کابل، جاده آسمایی، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
موبایل: ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲ - ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴

بسم الله الرحمن الرحیم

به مناسب برگزیده شدن غزنی به عنوان پایتخت مدنی و فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۳ میلادی

سراج التّواریخ

تتمهٔ جلد سوم

مؤلف و تحریرکننده:

ملا فیض محمّد کاتب

ویرایش، مقدمه و فهارس:

دکتر محمّد سرور مولایی

کاتب، ملا فیض محمد، ۱۲۷۹ ق. ۱۳۰۹ ش.
سراج التّواریخ، تتمۀ جلد سوم و جلد چهارم / ملا فیض محمّد کاتب؛ ویرایش، مقدمه و فهارس محمدسرور مولایی. کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۴ جلد
موضوع: افغانستان (تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی)
ISBN: 978-9936-20-071-5

آدرس: کابل، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
شماره‌های تماس: ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴ – ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲

سراج التّواریخ، تتمۀ جلد سوم

مؤلف و تحریرکننده: ملا فیض محمّد کاتب

ویرایش، مقدمه و فهارس: دکتر محمّد سرور مولایی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: فرید پویان

ناشر: انتشارات امیری

سال چاپ: اول، ۱۳۹۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت دوره ۴ جلدی: ۳۰۰۰ افغانی

فهرست مطالب (تتمهٔ جلد سوم)

فهرست مطالب (جلد چهارم، بخش اول)

فهرست مطالب (جلد چهارم، بخش دوم)

فهرست مطالب (جلد چهارم، بخش سوم)

پیشگفتار

فیض‌محمّد کاتب ، شخصیت فاضل و مورخ دانشمند نامدار کشور ما در اوآخر قرن نزدهم به کار کتابت در دستگاه سلطنت امیر عبدالرحمن خان گمارده شد. فرزند امیر عبدالرحمن، امیرحبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین که شخصیت نرمخو بود، وی را بیشتر حرمت گذاشت و نوشتن تاریخ افغانستان از عهد قدیم تا روزگار خودش را به وی محول نمود.

از سوی دیگر کاتب می‌دانست که بسا راز واقعیتهای تاریخی نزدیک به عمرش را ممکن است شاه و صاحب قدرتان برنتابد اما تا جایی که تاریخدانان و محققان امروزی ارزیابی کرده‌اند. با وصف محدودیتها ، سانسورها و مانع‌ها ، باز هم سراج‌التّواریخ نوشته فیض‌محمّد کاتب از ارزش بسیاری برخوردار است شجاعت کاتب در خور سپاس و ستایش.

جلد اول، دوم و سوم سراج‌التّواریخ قبلاً چاپ شده بود و حدس و گمان این بود که کاتب جلد چهارم را نیز نوشته است. پیدا شدن این جلد اخیر و ناپیدای سراج‌التواریخ ، یک واقعه واقعاً جالب و در خور اهمیت است. اصل نسخه خریداری و روانه آرشیف ملی گردیده و امتیاز چاپ و نشر آن به موسسه نشراتی امیری داده شد.

قابل یادآوری می‌دانم که دانشمند کوشا و پر حوصله جناب سرور مولایی که از پژوهشگران با نام وطن هستند، کار مقدمه‌نگاری و تصحیح و تکمیل فهرستهای کتاب را به شایستگی انجام دادند که این خدمت شان را باید ارج گذاشت.

وزارت اطلاعات و فرهنگ ج.ا.ا چاپ این اثر گرانسنگ را تحفه دلپذیری برای علاقمندان تاریخ دانسته و زحمات تمام کسان را که در امر چاپ و انتشار این کتاب سعی کرده اند خصوصا آقای محمدوسیم امیری ارج می‌گذارد

دکتور سید مخدوم رهین

وزیر اطلاعات و فرهنگ

جمهوری اسلامی افغانستان

یادداشت ناشر

خوانندگان گرامی، فرهنگیان، پژوهشگران و عموم علاقه‌مندان به تاریخ وطن!

کتابی که اینک در دست مطالعه دارید، بخش آخر جلد سوم و تمام جلد چهارم سراج‌التواریخ، اثر خامهٔ ملا فیض‌محمّد کاتب که این جلد خود به تنهایی در چهار جلد بزرگ با مقدمه، تصحیح و فهارس دانشمند عالی مقام جناب دکتر محمدسرور مولایی در دسترس شما قرار دارد.

خوشبختانه امروز اکثریت عظیمی از فضلاء، روشنفکران و اهل تحقیق افغانستان کم و بیش با نام و آثار قلمی ملا فیض‌محمّد کاتب، مؤرخ پرتلاش، دانشمند و نویسنده دقیق‌النظر آشنایی دارند و کتاب سراج‌التواریخ او که هم از نظر صحت، متانت و هم از نگاه گستردگی و جامعیت و هم از حیث کنار زدن پرده‌های مبهم دوره‌های از تاریخ افغانستان و انعکاس شرح حال طبقات محروم و طبقات ستمدیده در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد. در باره اهمیت سراج‌التّواریخ همین بس که به قول یکی از صاحبنظران «امروز هیچ نویسنده و تاریخ‌نویس افغانستان بدون در دست داشتن سراج‌التواریخ نمی‌تواند اثر تاریخی خویش را یک اثر جدی و تحقیقی به شمار آورد.»

این موضوع فقط در مورد تاریخ و مسایل آن صدق نمی‌کند بلکه زمینه‌ها و ساحات دیگری چون ورود افغانستان به مدنیت جدید مانند احداث سرک، ورود اولین ماشین آلات، تاسیس کارخانه‌ها، برق و آب آشامیدنی صحی، معادن و تاریخ حوادث طبیعی مانند زلزله‌ها، بیماری‌های ساری و ده‌ها نکته دیگر نیز صدق می‌کند.

این مؤرخ پاک نفس و دقیق‌النظر به حق از سوی صاحبنظران به بیهقی معاصر ملقب گردیده است.

کتاب سراج‌التّواریخ به قول نویسندگان دایرةالمعارف آریانا چاپ ۱۳۲۷ هجری شمسی، در اصل در پنج جلد تحریر و تدوین شده بود، اما تا کنون فقط مجلدات اول، دوم و بخشی از جلد سوم آن که در زمان خود مؤلف در کابل به زیور چاپ آراسته شده بود، در اختیار اهل مطالعه قرار داشت و بخشی از جلد سوم و تمام جلد چهارم و احیاناً جلد پنجم آن مفقود بود.

بنده محمدوسیم امیری، مسئول انتشارات امیری افتخار دارد که بخش اخیر جلد سوم را با تمام جلد چهارم آن که با خط زیبای مؤلف محترم آراسته گردیده است و خبر پیدا شدن آن را سه سال قبل برای همگان اعلام کردم و نسخه اصلی آن را با این شرط در اختیار وزارت محترم اطلاعات و فرهنگ کشور و آرشیف ملی قرار دادم که امتیاز نشر آن در اختیار خودم که پیداکننده آن هستم قرار داده شود.

بنده از همان زمان در صدد انتشار آن برآمدم که مقدمه، تصحیح و فهارس آن را استاد محترم جناب دکتر مولایی به عهده گرفتند که قریب سه سال زمان را در بر گرفت و در این مدت کسانی که از طریق مطبوعات و رسانه‌های جمعی از پیدا شدن آن آگاهی یافته بودند، بارها به من مراجعه کرده، با پیشنهاد قیمت‌های بسیار گزاف می‌خواستند آن را بخرند و به خارج از کشور انتقال داده زینت‌بخش کتابخانه‌ها کشورهای بیگانه نموده و یا احتمالاً نابود نمایند، ولی من این عمل را خیانت به کشور و سرمایه ملی دانسته از فروش آن چشم‌پوشی کردم.

اینک متن کامل کتاب را با چاپ و صحافت زیبا در اختیار علاقمندان قرار داده امید است که این تلاش صادقانه ناشر مورد رضایت علاقمندان و ملت عزیز افغانستان را فراهم آورد.

محمدوسیم امیری

کابل، تابستان ۱۳۹۰

بنام خداوند جان و خرد

علامهٔ بزرگ ملاّ فیض‌محمّد کاتب به دلیل کثرت آثار و حجم نگارش‌ها و دقت و صراحت و راستی و صدق و باور ژرف و استوار به حقیقت‌گویی و واقع‌نویسی و راست خواهی، به ویژه در کار تحریر و تألیف سراج‌التّواریخ، از مؤرخان و نویسندگان پرکار و نستوه شمرده می‌شود. بیشترینهٔ شناخت و شهرت و آوازهٔ ملاّ فیض‌محمّد کاتب در اذهان و افکار خاصه و عامهٔ مردم افغانستان به سبب چاپ و انتشار جلدهای اول، دوم و بخش اعظم جلد سوم همین کتاب در زمان حیات او و امیر حبیب‌الله خان در مطبعهٔ دولتی کابل و سپس تجدید چاپهای آن سه جلد با حروفچینی جدید در سالهای اخیر است.

در نخستین بزرگداشت کاتب نیز بحث‌های محوری استادان و محققان افغانستان پیرامون کار سترگ او یعنی سراج‌التّواریخ می‌چرخید، در حالی که عدد تألیف‌ها و نگارش‌های ملاّ فیض‌محمّد از پانزده دفتر و کتاب در می‌گذرد که هرکدام در جای خود گنجینه‌ای پربها شمرده می‌شود. (یادنامه کتاب، ۴۹-۳۲)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب کار تسوید و تألیف و تحریر تاریخ افغانستان از عهد احمدشاه ابدالی تا پایان روزگار امیر حبیب‌الله خان و تاریخ یکساله امیر امان‌الله خان را در یکی از دشوارترین دوره‌های تاریخ کشور، به فرمان امیر حبیب‌الله خان، آغاز کرد و به پایان برد که راست‌گویی و واقع‌نویسی و حقیقت‌جویی در ثبت و ضبط حوادث و وقایع، کار ساده‌ای نبود. امیر حبیب‌الله خان شخصاً بر کار او نظارت داشت و به فرمان او چند تن دیگر از جهات گوناگون کار او را بررسی و نظارت می‌کردند. آنجا که میان نوشته‌های ملاّ فیض‌محمّد و آرای دیگران اختلاف پیش می‌آمد، امیر خود به داوری می‌نشست و هردو

سوی کار را نزد خود فرا می‌خواند، چنانکه همین وضع پس از مطالعهٔ جلدهای اول و دوم سراج‌التّواریخ توسط امیر، پیش آمد و او ملاّ فیض‌محمّد و محمودبیگ طرزی را که بر کار فیض‌محمّد ایرادها وارد کرده بود، به حضور فرا خواندو بحث و نظر و پرسش و پاسخ هر دو را بشنید و سرانجام حق را به جانب فیض‌محمّد کاتب داد و او را به نوشتن جلدهای بعدی مأمور کرد. باری آنگاه که کار، سراسر این مراحل را می‌پیمود، نسخه نهایی پاکنویس و تدوین می‌شد و امیر حبیب‌الله خان پس از مطالعه آن را مهر و امضا می‌کرد و به مطبعه فرستاده می‌شد تا به زیور چاپ آراسته گردد. پیمودن این مراحل از دستیابی به اسناد و مدارک تا بیرون‌نویس کردن و سپس ترتیب و تنظیم آن براساس روش خاص و گذشتن از گردنه‌های نظارت و حکّ و اصلاح و اعمال اصلاحات احتمالی و دوباره پاکنویس کردن و سرانجام ملاحظه و امضا و مهر کردن امیر تا رسیدن به چاپخانه و مراحلی که تا این‌جا باید بپیماید، سالها زمان می‌گرفت. به نظر می‌رسد فیض‌محمّد پس از تکمیل جلد اول در زمانی که آن جلد مراحل اولیه نظارت را از سر می‌گذراند به نگارش و تألیف جلد دوم پرداخته باشد، ولی چنانکه از اشارت خود او برمی‌آید، ملاحظات نهایی هر دو جلد با هم انجام شده است و پس از آن او مأمور تألیف و نگارش جلد سوم شده است.

علاّمه فیض‌محمّد کاتب فرزند سعیدمحمّد فرزند خداداد (غزنی ۱۲۷۹ ق ـ ۱۳۴۹ ق/۱۳۰۹ ش) خود را هزارهٔ محمدخواجه، وکیل قوم هزاره و باشندهٔ ناهور غزنی معرفی می‌کند(۷۱۴/۳/۴). بنابر یافته‌ها و آگاهی‌های موجود در مجلدات چهارگانهٔ سراج‌التّواریخ، از آنجا که دانش‌های لازم را فرا گرفته بود و از حسن خط و املاء و انشاء و آنچه بایستهٔ کار دبیری و نویسندگی است در حد کفایت برخوردار بود، به دربار راه یافت. شیوهٔ گزینش و طریق راه یافتن او بر ما روشن نیست، ولی از بایست‌ها و بایستگی‌های دربارها و دبیران و کاتبان و شغل آنان از روزگاران کهن اطلاع داریم و باب دبیری از چهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی کافی است تا دانسته شود که در آن روزگاران جایگاه دبیران در دستگاه اداری و سیاسی و مالی کشور تا کجا بوده است و دبیران می‌بایست به چه دانش‌ها و تجربه‌هایی آراسته باشند. چنانکه پس از این خواهم گفت ملاّ فیض‌محمّد که به لقب

پرمعنی «کاتب» ملقب شد، در میان تعداد زیادی از دبیران و نویسندگان و خوشنویسان دربار چه جایگاهی داشت و چگونه امر خطیر نگارش و تدوین و تألیف سراج‌التّواریخ بر عهدهٔ او گذاشته شد.

دربارهٔ دوره‌های کودکی، نوجوانی و جوانی و دانش‌آموزی و استادان او که چه کسانی بوده‌اند، آگاهی چندانی در دست نیست. برخی از پژوهندگان تاریخ و احوال و زندگانی و آثار ملاّ فیض‌محمّد، به استناد منابع از جمله مجلدات سراج‌التّواریخ مطالب در خور توجه نگاشته‌اند. با این حال در هیچ یک از منابع و پژوهش‌های انجام شده روشن نیست که فیض‌محمّد آموزش‌های اولیه را چگونه، در کجا و پیش چه کسانی دیده است؛ ولی با توجه به روش‌های معمول آموزشی سنتی که میراث ارجمند دوره‌های گذشته است و در سده‌های اخیر یعنی دوران کودکی و نوجوانی و حتی کهن‌سالی فیض‌محمّد نیز رواج داشت، می‌توان گفت فیض‌محمّد نیز باید مانند بسیاری از فرزندان دیگر مردم کشور و به ویژه مردم هزاره، آموزش‌های اولیه را نزد ملاهای مساجد که یکی از کارهای مهم‌شان در مناطق هزاره‌نشین آموزش خط و سواد و قرائت کلام‌الله مجید و خوش‌نویسی و... بود فرا گرفته است. پس از آن فراخور استعداد و تمکّن خانواده، به آموزش مراتب بالاتر و کسب دانش‌های دیگر پرداخته است. از اشارت کوتاه کاتب دربارهٔ خانواده‌اش برمی‌آید که پدر او از تمکّن نسبی برخوردار بوده و به یمن همین تمکّن، سلسلهٔ آموزش‌های او تا به مرتبه‌ای که شایستهٔ لقب «ملاّ» شود ادامه یافته است و ملاّ در این معنی یعنی کسی که درس خوانده و عالم و فاضل و دارای دانش عمیق است.

به هر حال نویسندگان احوال فیض‌محمّد به هنگام سخن از دانش‌اندوزی او، از عزیمت وی به قندهار و توقف دوساله در آن شهر برای کسب دانش از محضر استادان آنجا و رفتن او به ایران و هند سخن گفته‌اند (یادنامه، ۲۱-۱۹) آشنایی او را با زبان اردو و انگلیسی نتیجهٔ آن توقف‌ها در هند دانسته‌اند.

یکی از محاسن آموزش‌های سنتی این بود که شاگردان نه تنها در دوران تحصیل قرائت کلام‌الله مجید و قواعد عربی و فارسی و برخی از متن‌ها مانند گلستان و بوستان سعدی و پنج گنج و نصاب‌الصبیان... را می‌آموختند، بلکه تعلیم خط و خوشنویسی و

نامه‌نگاری و انواع مکاتبه‌ها و انشاء و حساب و سیاق.... را نیز می‌آموختند. بسیاری از میرزاهای با نام و نشان که در دیوان‌های دولتی کتابت و انشاء و حساب و سیاق و... را عهده‌دار بودند، از دانش‌آموختگان همین شیوه‌ها و مدارس و مساجد بودند. افزون بر این‌ها در شیوهٔ آموزش سنتی در مراتب عالی‌تر امکان آموختن دانشهای فلسفه و حکمت و تفسیر و فقه و حدیث و کلام و اصول نیز برای مستعدان و علاقمندان وجود داشت و کسی که این مراتب را با توفیق پیموده و به کسب اجازه از استادان نایل شده بود، در واقع «ملاّ» شده بود و از دانشمندان شمرده می‌شد.

نشانه‌های آشکار آموزش و آگاهی ملاّ فیض‌محمّد از حکمت و فلسفه و اخلاق در مجلد چهارم سراج‌التّواریخ وجود دارد و آنها نه همان اشارت او در این زمینه‌هاست، بلکه فصل‌های مستقل و یا مقالات مستقل اوست در بارهٔ سیاست مُدُن و مدینهٔ فاضله و جاهلیه (۴۱۶/۳/۴) و یک بحث کلامی مستقل دربارهٔ دین و دین‌پذیری و تغییر دین و آیین و نیز تألیف کتاب تاریخ حکمت و فلسفه برای شاگردان معارف جدید. کاتب در جلد چهارم فقط از یک تن از استادان خود در «نحو» نام می‌برد و او را در علم نحو وحید و در دیگر علوم فرید زمان می‌خواند. نام این استاد او ملاّ عبدالحمید است (۴۵۲/۳). او همچنین در جلد چهارم از یک سفر خود به هند یاد می‌کند که در سال ۱۳۰۵ هجری قمری انجام شده است و غرض او از این سفر خرید کالا و سفارش‌های اهالی دربار در عهد امیر عبدالرحمن بوده است و نه تحصیل و فراگیری زبانهای اردو و انگلیسی. بنابر روشی که کاتب دارد اگر پیش از آن سفری به هند کرده بود، قطعاً از آن یاد می‌کرد. این سفر او از طریق قندهار انجام شد و تا راولپندی رفت و از آنجا به پیشاور آمد و از آنجا به جلال‌آباد و سپس به کابل برگشت. (یادنامه کاتب، ۲۰)

با آنکه فیض‌محمّد کاتب از شمار دبیران، منشیان و کاتبان دربار است از جهات گوناگون از جمله شیوهٔ نگارش، انشاء و پایهٔ دانش و دقّت‌های خاص دیگر با آنان تفاوت دارد. آگاهی درست او بر کلیشه‌ای بودن انشای کاتبان درباری و ضرورت تحول زبان نگارش و بیرون شدن از دایرهٔ تقلید و تکرار و مطابقت زبان و نگارش با مقتضیات زمان، موجب شده است که اولاً خود او در این راه آگاهانه گام بردارد، در ثانی موارد ضَعف و

سستی و تقلید را در نثر و زبان انشای دبیران و کاتبان با نقل پاره‌ای از منشآت و فرمان‌ها و نامه‌های آنان نشان دهد و حتی پای را از این نیز فراتر نهد و نقش تعلیم و تربیت و آموزش جدید و عصری را در روزگار امیر امان‌الله‌خان و پدید آمدن شیوهٔ انشاء و زبان مطابق با نیازهای زمانه و توانایی و شکوفایی استعدادهای شاگردان آن مدارس را در فن انشاء با شور و شوق بسیار بستاید. آگاهی‌ها و آموزش‌های وی از رمز و راز نگارش و تشخیص مقتضیات زمانه و توانایی‌های دیگر فیض‌محمّد کاتب، موجب آن شد که امیر حبیب‌الله خان در زمان امارت خویش او را که پیشتر تا پایهٔ کاتب و منشی خاص شهزاده حبیب‌الله خان ارتقاء یافته بود، مأمور تألیف و تحریر سراج‌التّواریخ نماید.

یکی از افرادی که مؤظف بود به دستور امیر، زبان فارسی کاتب را در سراج‌التّواریخ اصلاح و تهذیب کند، میرزا عبداللطیف خان، بزرگ و مهتر منشیان و دبیران دربار بود. یکبار امیر حبیب‌الله خان، شبانه میرزا عبداللطیف خان و ملاّ فیض‌محمّد کاتب را به حضور فرا می‌خواند و دستور می‌دهد که هر دو یک موضوع را به نگارش درآورند و امیر به نبشتهٔ بهتر جایزه عطا کند. و هردو به نوشتن می‌پردازند. فیض‌محمّد که می‌دانست انشای او بهتر است، نبشتهٔ خود را با نگاشتهٔ میرزا عبداللطیف خان عوض می‌کند و میرزا عبداللطیف خان جایزه را که دوهزار روپیه بود می‌برد. بدین‌گونه فیض‌محمّد صفت دیگر خویش را که جوانمردی و حرمت داشت میرزا که در حکم استاد و بزرگتر بود، به نمایش گذاشت.

به نظر فیض‌محمّد اکثر منشیان و دبیران دربار کسانی بودند که جز فن سیاق دیگر چیزی از فنون ادب و بلاغت و شیوه‌های نگارش و انشاء نمی‌دانستند. (۳۳۵/۲/۴) استادی که در دوران او در فن ادبیات و انشاء وحید عصر و در سیاق فرید عهد بود، میرزا محمدطاهر خان قزلباش بود. ملاّ توانایی‌های او را می‌ستاید (۱۵۷/۲/۴)، همان‌گونه که برخی از نامه‌های دیگران را به قصد نشان دادن ضعف انشاء و ادبیات و ارایهٔ نمونه‌هایی از آنها نقل می‌کند، نامه‌های دیگران را که از آن عیب‌ها بری است، نیز نقل می‌کند و زبان به ستایش استادی و توانایی نویسندهٔ آنها می‌گشاید. چنانکه در مورد نامهٔ میرزا غلام‌محمد خان طرزی که به دستور امیر حبیب‌الله خان نگاشته بود، دیده می‌شود.

(۳۴۰/۲/۴) نقل هردو دسته از نامه‌ها برای ما نیز از جهت مطالعه و بررسی در شیوهٔ انشاء و نثر آن دوره و پی بردن به تحول آن که با ورود به دورهٔ امیر امان‌الله خان پدید می‌آید و تحقیق در روند این دگرگونی از آن روزگار تا امروز، بسیار پرارج و سودمند است.

در یک مورد نامه‌ای را که مولوی عبدالرئوف خان خطاب به خطبا و ائمهٔ بدخشان نوشته است نقل می‌کند تا از یک سوی ترازویی باشد برای سنجش تحول نثر فارسی در دورهٔ امان‌الله خان و از سوی دیگر تذکری باشد به شاگردان معارف که باید خدا را شکر کنند که از دست چنان نبشته‌هایی نجات یافته‌اند و ببینند که نثر فارسی و قلمفرسایی ادبیان این روزگار با گذشته چه مایه تفاوت یافته است. (۴۲/۲/۴-۴۱) به احتمال بسیار وی نکات دقیق‌تر و مقایسه‌های بیشتری را در تألیف دیگرش که برای شاگردان معارف در دورهٔ رشدیه به نام «امان‌الانشاء» نگاشت، مطرح کرده بوده است. باری این اشارت‌ها و ایرادهایی که او بر نثر فارسی منشیان درباری آن روزگار می‌گیرد، نشان می‌دهد که ملاّ فیض‌محمّد کاتب تا چه مایه خواهان تغییر در روش نگارش بوده است. ستایش‌های او از دورهٔ امیر امان‌الله‌خان نیز براساس همین عشق و محبت و ضرورت آموزش فرزندان مستعد این آب و خاک و ظهور توانایی‌های آنان در عرصه‌های مختلف از جمله انشاء و نگارش است.

بدون تردید توجهات خاص امیر حبیب‌الله خان به فیض‌محمّد کاتب برخاسته از مجموعهٔ توانایی‌های اوست. کاتب از این‌که افتخار هم‌قلمی و خامه‌فرسایی با امیر را دارد بر خود می‌بالد. مراد او از این همراهی و هم‌قلمی، تفویض نگارش و تحریر و تألیف کتاب سراج‌التّواریخ به فیض‌محمّد و حک و اصلاح شخص امیر و نگارش احتمالی برخی از کلمات، نکته‌ها و جمله‌ها به وسیلهٔ امیر در آن کتاب است. این توجه خاص امیر به او که در جاهای مختلف مجلد چهارم از آنها به افتخار یاد می‌کند، فیض‌محمّد را در تنگنای شفگتی‌آوری قرار داده است. او از یک سوی بر خود واجب کرده است که در نگارش تاریخ افغانستان چیزی خلاف واقع و غیرحق نگوید و ننویسد و از سوی دیگر می‌بیند که در حق مردم هزاره که خود از آنان است، چه‌ها که نرفته است و نمی‌رود و همچنین انواع خلاف شرع و عرف و قانون را که از خود امیر و درباریان و عمال آنها سرزده است،

نظاره‌گری دقیق بوده است و آنچه که بر سر مردم در این غوغا رفته است نمی‌تواند و نباید به سبب ترس و خوف از این و آن، از صفحهٔ تاریخ حذف شود یا چیزی خلاف آنچه روی داده است نگاشته شود. او باید راه باریک خود را در میان این دو آسیا سنگ پیدا کند و چنین می‌کند. شجاعت و شهامت اخلاقی و صدق و راستی او با مهارتهای ویژه‌اش در نگارش، با مهر و محبتی شگرف که به وطن خویش دارد در کتاب و نگارش او دست به دست یکدیگر می‌دهد و فیض‌محمّد را از عهدهٔ آن کار خطیر سربلند و سرخ‌روی بیرون می‌آورد.

یکی دیگر از نشانه‌های توانایی‌های او در میدان نگارش و ادب انتصاب او به نشر و توزیع «سراج‌الاخبار» است. به استصواب شورای خاص و امضای امیر حبیب‌الله خان، ملاّ فیض‌محمّدکاتب و مولوی عبدالرئوف‌خان کاکری مشترکاً مأمور نشر و توزیع سراج‌الاخبار می‌شوند ـ سراج‌الاخبار آن زمان نشر نشده بود ـ ملاّ فیض‌محمّد کاتب کار مشترک با مولوی را نمی‌پذیرد و خودش به تنهایی خواهان انتشار آن نشریه می‌شود که موافقت نمی‌شود. با آنکه سردار عبدالقدوس خان دوباره به این شرکت فرمان می‌دهد و تأکید می‌کند، فیض‌محمّد همچنان به تنهایی خواستار نشر می‌ماند. سرانجام محمودبیگ طرزی به تنهایی به آن کار منصوب می‌گردد و فیض‌محمّد مأمور نگارش سراج‌التّواریخ می‌شود. در منابع از انتشار مقالات ملاّ فیض‌محمّد کاتب در سراج‌الاخبار به هنگام تصدی محمودبیگ طرزی سخن رفته است و از انتشار مقالاتی از وی در مجلهٔ «آیینهٔ عرفان» در ۱۳۰۳ شمسی مانند «علم»، «زن و عفت» و «دین و سلطنت» و مجلهٔ «حی علی‌الفلاح» یاد شده است. (دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ۷۹۲).

براساس نوشتهٔ فیض‌محمّد کاتب در جلد چهارم سراج‌التّواریخ، وی مدت سی و پنج سال از عمر خود را در خدمت دیوانی به سر برده است و به کارهایی مانند خرید اسباب و لوازم اهالی دربار از هند، بازنویسی و خوشنویسی کتابهای مورد علاقهٔ شاهزاده حبیب‌الله خان به هنگام کاتب مخصوص وی بودن و تنظیم و تحریر و تألیف مجلدات سراج‌التّواریخ اشتغال داشته است و پس از این همه سال خدمت صادقانه و بدون صدور خطا و خیانت از ملازمت خوان احسان دولت محروم و گوشه‌نشین و زاویه‌گزین خمول

می‌گردد (۱۳۸۰/۳/۴). پیش از آنکه به چند و چون محرومی او از خدمت بپردازم بایسته می‌نماید که اندکی بر سر سال ورود او به دستگاه دولتی درنگ کنیم. چنانکه پیش از این اشارت شد فیض‌محمّد در سال ۱۳۰۵ ق مامور خریداری برخی از سفارشات اهالی حرم شاهی می‌شود. قاعدتاً انجام چنین مأموریتی مستلزم داشتن سابقهٔ کار و تجربه در دستگاه دولتی بوده است. پس سال ورود او سال ۱۳۰۵ نمی‌تواند باشد و به صورت اولی سال ۱۳۱۰ ق که در مجموعه مقالات یادنامهٔ کاتب سال ورود او دانسته شده است، درست نیست. از آنجا که فیض‌محمّد اظهار می‌دارد که پنج سال و شش ماه پس از آن محرومی بیکار بوده است تا آنکه وزیر معارف وقت فیض‌محمد خان از وی می‌خواهد که کار ناتمام تألیف و تحریر سراج‌التّواریخ را در ریاست دارالتألیف وزارت معارف به صورت اجیر به پایان برساند و او دوباره بر سر کار نوشتن می‌آید و تتمهٔ جلد سوم و سرتاسر جلد چهارم را در مدت یک سال از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ شمسی مطابق ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۴ ق به پایان می‌برد. اگر آن پنج سال و شش ماه دوران عزلت او را از ۱۳۰۳ کم کنیم، سال معزولی او ۱۲۹۷ ش مطابق ۱۳۳۷ ق می‌شود به این ترتیب با کم کردن سی و پنج سال از ۱۳۳۸ سال ورود او به خدمت دولت مشخص می‌شود و آن سال ۱۳۰۲ ق است. به سخن دیگر به هنگام مامور شدن برای خرید از هندوستان، حداقل سه سال از خدمت او در دستگاه دولت می‌گذشته است و این سابقه برای انجام آن مأموریت معقول به نظر می‌آید. به این ترتیب او تا سال دوم حکومت امیر امان‌الله خان به کار در دیوان دولت و تحریر سراج‌التّواریخ اشتغال داشته است، و در این مدت چنانکه خود او در مقدمهٔ جلد چهارم یاد کرده است، جلد پنجم را از آغاز جلوس امیر امان‌الله‌خان تا یک سال به رشتهٔ تألیف کشیده است «و در عین گرمی بازار و مشغولی کار، زبان خامهٔ او از نگارش به سعایت ابنای زمانه بازماند... پا به دامن اصطبار پیچید تا که پس از پنج سال و شش ماه، اختر اقبال فرورفته در حضیض وبال بندهٔ خسران‌مآل باز طالع و بر اوج گردون لامع آمده....»

فیض‌محمّد در ضمن گزارش حوادث سال ۱۳۳۷ق، صریحاً از دستور امیر امان‌الله خان بر توقف کار نگارش تاریخ خود یاد کرده است:

«کار تاریخ مسطور به امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی که پدر تاجورش مؤسس آن بود، از تسوید و تحریر بازماند.» (۲۳۰/۱/۴)

ملاّ فیض‌محمّد که سی و پنج سال با تلاش و کوشش صادقانه خدمات و وظایف خود را در کمال دقت و امانت انجام داده بود، از این‌که خدمت و زحمت او نادیده گرفته شده بود، سخت اندوهگین و مأیوس گردید. درحالی که او بارها در جلد چهارم از این‌که به خدمتگزاران دولت در روزگار پیری و خانه‌نشینی، چه لشکری و چه کشوری، در ازای خدمات آنان مستمری سالیانه داده می‌شد، اظهار شادمانی و تمجید بسیار می‌کند، همچنان که از دریافت معاش و مستمری کسانی که هیچ خدمتی نکرده بودند و گاه به خلعت هم مفتخر می‌شدند انتقاد می‌کرد، با این احوال حق به جانب او بود که مشمول آن مستمری شود و در روزگار پیری و از کار افتادگی نیازمند پیشگاه این و درگاه آن نباشد. این رخداد در زمانی واقع می شود که امید هزاران موهبت از شاه آزاده و بخشنده که اینک با کسب استقلال کشور، صلای بهروزی و دادگری و قدرشناسی در داده است، او را بیشتر از پیش اندوهگین می‌کند. هرچند او پس از پنج سال و شش ماه از تاریخ عزلش از سوی وزیر معارف وقت فیض‌محمدخان، به صورت اجیر به کار دعوت می‌شود و دستمزدی که دریافت می‌کند تقریباً معادل معاشی است که پیشتر به صورت رسمی دریافت می‌کرد، دغدغهٔ اصلی او معاش و دستمزد نیست، تأسف او از ناشناخته ماندن قدر و بیرون ماندن از عداد کارکنان رسمی دولت، آن هم بدین‌صورت است. تصویری که او از سالهای آغاز حکومت امان‌الله خان به دست می‌دهد تصویر متناقض‌نمای است. از یک سو از پادشاه جوان‌بخت همچون پادشاه آرمانی و قهرمان رویاها ستایش می‌کند (۲۹۱/۱/۴) و از سوی دیگر تصویرهای سراسر آشفتگی از برهم خوردن کارها و امور و درهم پیچیده شدن نظم و نسق پیشین و روی کار آمدن گروهی تازه‌کار گرسنه که جز به پر کردن کیسهٔ خویش و تهی کردن انبان مردم به چیزی نمی‌اندیشند و گرمی بازار تهمت و رشوت و افزایش گوناگون مالیات و... و از همه بدتر رویارویی پدریان و پسریان به دست داده می‌شود. آیا فیض‌محمّد قربانی این رویارویی بود؟ با آنکه کاتب چند بار از واقعه تأسف‌انگیز برکناری و خانه‌نشینی‌اش در روزگار پیری و پس از سی و پنج سال خدمتگزاری با تلخی یاد می‌کند

و هر بار تکرار می‌کند که خطا و خیانتی که مستوجب چنان عقوبتی باشد از وی سر نزده است، هیچ گونه اشاره‌ای جز همان دقیقه و نکته که در مقدمهٔ جلد چهارم آورده است «سعایت ابنای زمانه» دربارهٔ برکناری خویش نمی‌کند و البته این امر چندان قابل پذیرش نیست، زیرا فیض‌محمّد در سرتاسر مجلدات سراج‌التّواریخ توانایی شگرف خویش را در پرده از روی کار برگرفتن و بازگویی حقیقت و واقعیت اثبات کرده است.

ملاّ فیض‌محمّد که وکیل انتخابی عموم مردم هزاره بوده در دستگاه حکومت شأن و مرتبتی داشت (۵۷۳/۲/۴) در هنگامهٔ جنگ استقلال از سوی امیر امان‌الله خان برای گردآوری اعانهٔ جهاد از هزاره‌جات مأمور شد و هفت لک و شش هزار و هفتصد روپیه نقد و صد راس اسپ با جل و افسار گرد آورد. در این میان یکی از اعضای هیئت اعزامی به هزاره‌جات که ملاّ حسین‌قل نام داشت، پنهان از فیض‌محمّد دربارهٔ هزاره‌ها و شخص فیض‌محمد، چیزهایی به امیر امان‌الله خان نوشت و اتهاماتی به وی نسبت داد. امیر امان‌الله خان نیز پاسخ او را پنهانی ارسال کرد و ظاهراً در آن نگاشته بود که ملاّ حسین‌قل مواظب رفتار و اعمال فیض‌محمّد باشد و قرار داده شده بود که به هنگام بازگشت به کابل اسناد آن اتهامات را برای بازپرسی از فیض‌محمّد ارائه کند (۲۱۴/۳/۴). پس از بازگشت به کابل ملاّ فیض‌محمّد به وزارت امور خارجه مأمور شد. در وزارت امور خارجه، فیض‌محمّد به اصل نامه و پاسخ امیر امان‌الله خان دست یافت و کار ملاّ حسین‌قل را به خداوند واگذاشت (۲۱۴/۳/۴). در آن نامه چه نبشته بود و امیر به او چه پاسخی داده بود؟ فیض‌محمّد بدان‌ها نمی‌پردازد، شاید بتوان آنها را امروز در آرشیو وزارت خارجه یافت. باری آیا آن اتهامات موجب بدگمانی امیر امان‌الله‌خان شده بود؟ این تنها احتمال مستندی است که در دست داریم، آیا مراد فیض‌محمّد از سخن او دربارهٔ سعایت ابنای زمانه در مقدمهٔ جلد چهارم اشاره به همین نکته است؟

به هر حال به دلیل اشارت صریح ملاّ فیض‌محمّد کاتب در مقدمهٔ جلد چهارم، این برکناری از کار رسمی، به معنی تعطیل کار تحریر تاریخ دورهٔ امان‌الله‌خان نیز بوده است (۲۳۰/۱/۴)، زیرا فیض‌محمّد پس از ذکر نگارش تاریخ یکسالهٔ حکومت امیر امان‌الله خان از بازماندن خامه از نوشتار سخن می‌گوید. درست است که آن تاریخ یکساله از وزارت

معارف مفقود شده است و البته این دلیل آن نیست که آن تاریخ یکساله را هم در آنجا با دریافت مزد نگاشته باشد. این تاریخ یکساله در واقع بخشی از جلد پنجم سراج‌التّواریخ محسوب می‌شود که ناتمام مانده است و این‌که گفته می‌شود جلد پنجمی هم در کار بوده است، مراد همین تاریخ یکسالهٔ اول عهد امیر امان‌الله خان است و نه بیشتر از آن.

ملاّ فیض‌محمّد بنابر روشی که در تاریخ‌نگاری دارد اگر دنبالهٔ واقعه‌ای و یا سوانح فردی و شخصی به دورهٔ بعد بکشد او اشارت‌وار آن را دنبال می‌کند و تفصیل آن را برعهدهٔ وقایع‌نگار عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت امان‌الله خان می‌گذارد. از چنین اشاراتی معلوم می‌شود که فیض‌محمّد به ادامهٔ کار تاریخ‌نویسی در دورهٔ امان‌الله خان امیدوار نبوده است، اما چون ما می‌دانیم که تحریر مجدد جلد چهارم که پس از آن پنج سال و شش ماه خانه‌نشینی بنا به دعوت وزیر معارف انجام گرفته است و چنانکه پیشتر گفته‌ایم تاریخ یکسالهٔ اول عهد امیر امان‌الله‌خان پیش از این تحریر مجدد جلد چهارم نوشته شده بود، قطعاً دیگر امید آن نمی‌رفت که فیض‌محمّد بار دیگر عهده‌دار وقایع‌نویسی این دوره شود. به همین سبب به هنگام نگارش مجدد جلد چهارم و در مواردی که دنبالهٔ قضیه یا واقعه یا سوانح شخصی را ذکر می‌کند، تفصیل آن را برعهدهٔ وقایع‌نگار دوره امان‌الله‌خان می‌گذارد و گاه هشدار می‌دهد که نمی‌باید نبشتهٔ وقایع‌نگار مورد نظر با آنچه او از تاریخ یکساله برمبنای کتب ثبت احکام و فرامین و غیره مآخذ صحیحه نگاشته است مخالف باشد، زیرا وقتی که آن تاریخ یکسالهٔ مفقود شده یافته شود، موارد انحراف روشن می‌شود و نوشتهٔ منحرف فاقد اعتبار لازم خواهد بود. (۷۱۴/۳/۴)

ما نیز امیدواریم آن تاریخ یکسالهٔ اول عهد امیر امان‌الله خان که در جای خود بسیار مهم و از شمار آثار مستند فیض‌محمّد کاتب است، روزی یافته شود و با آنچه دیگران نبشته‌اند مقایسه گردد و انحرافی که ملاّ از آن بیم داشته است، صورت نگرفته باشد. در هر دو حال با یافته شدن آن، جایگاه ملاّ فیض‌محمّد کاتب بیشتر از پیش تبیین و شناخته می‌شود.

ملاّ فیض‌محمّد کاتب افزون برنگارش تاریخ یکسالهٔ اول حکومت امیر امان‌الله خان، به دستور آن امیر خاطرات شیراحمد خان ایشک‌آقاسی را نیز مرتب و منتسق کرده است

و از آن در توضیح پاره‌ای از نکات تاریخ خود به ویژه حادثهٔ قتل امیر شهید، امیرحبیب‌الله خان، استفاده برده است. (۷۱۴/۳/۴)

جایگاه ملاّ فیض‌محمّد کاتب در دستگاه امیرحبیب‌الله خان

ملاّ فیض‌محمّد کاتب با مهارت‌ها و دانشی که داشت به سبب راستی و صداقت و پشتکار بی‌مانند، مورد توجه خاص شهزاده حبیب‌الله خان قرار گرفت و به سمت کاتب حضور و منشی خاص او برگزیده شد. هرچند تاریخ این اختصاص و گزینش به درستی روشن نیست، ولی در این سمت علاوه برانجام امور دیوانی شهزاده حبیب‌الله خان، به دلیل حُسن خط و خوشنویسی و دانش ادبی و فضلی که داشت، غالباً به استنساخ کتب مورد علاقهٔ شهزاده می‌پرداخت و روز به روز بر دامنهٔ دانش و آگاهی و تجربه‌های او افزوده می‌شد. در سراسر دورهٔ شهزادگی حبیب‌الله خان و پیوستگی او با وی، بر آنچه که در دربار و کشور می‌گذشت وقوف حاصل کرد. حضور او در حلقهٔ دربار و مرجع و مرکز تصمیم‌گیری‌های مهم و دنبال کردن وقایع و رویدادها و دیدار با بزرگان و اهالی دربار و همنشینی با اهل فضل و کمال و منشیان و دبیران و خدمهٔ خاص، از جمله غلام‌بچگان که عهده‌دار مهمات پنهان و آشکار بودند، سرمایه‌هایی بود که بعداً به درستی و به جایگاه در نگارش تاریخ به ویژه تاریخ امیر عبدالرحمن خان و امیرحبیب‌الله خان به کار آمد و آنگاه که این چشم‌دیدها و اطلاعات مکتسب از اهالی دربار و بزرگان آن با اسناد و مدارک پیوست و گره خورد ابعاد چندگانه و اعتبار ویژه به تاریخ و تاریخ‌نگاری او داد.

در روند گزارش تاریخ و یادکرد وقایع و رخدادها، این‌جا و آنجا به اشاراتی دربارهٔ خود فیض‌محمّد و جایگاه و مرتبه و معاش و معیشت و محل کار او در دستگاه امیر و نحوه پذیرایی و رسیدگی به او و نوازش‌ها و نواخت‌هایی که بهرهٔ او شد، برمی‌خوریم که عمدتاً بر محور مأموریت او از سوی امیر حبیب‌الله خان برای تحریر سراج‌التّواریخ می‌چرخد. به سخن بهتر از روزی که کار تسوید، تألیف و تحریر سراج‌التّواریخ به فیض‌محمّد سپرده شد، آشکارا مرتبه و اعتبار او در میان همگنان ارتقاء یافت و در واقع به

وظیفه و شغل خاصی برگزیده شد که امتیازات خاص داشت، بدینگونه از گروه منشیان و دبیران جدا شد.

نخستین سمتی که پیش از مامور شدن به نگارش سراج‌التّواریخ به او پیشنهاد شد و چنانکه پیشتر نیز اشارت شد، انتشار سراج‌الاخبار بود که به تنهایی نشان‌دهندهٔ لیاقت و توانایی او در میان همگنان است. این همان شغل و کار مهم بود که پس از نپذیرفتن او به محمودبیگ طرزی داده شد و فیض‌محمّد به نگارش سراج‌التّواریخ گمارده شد. تاریخی که بنابر رسم دیرین به نام و لقب امیر حبیب‌الله خان که سراج‌الملّة والدّین لقب داشت مسمی گشت، ولی در عمل این فیض‌محمّد کاتب بود که با کار کارستان خویش آن را به مثابت تابناک چراغی فرار راه تاریخ‌نویسان و محققان برافروخت.

به هنگام تحریر و تسوید مجلد سوم سراج‌التّواریخ، محل کار او در طبقهٔ زیرین قصر دلکشا معین گشت و امیر هشتصد روپیه بر مشاهرهٔ سالیانهٔ او افزود و با امضای خاص خود، به شهزاده سردار امان‌الله خان دستور داد که قرار دستورالعملی که دارد به میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک فرمان کند که از تاریخ مذکور این افزونی را ثبت دفتر کند و از این افزایش معاشیهٔ او با جیرهٔ مقرره‌اش از قبیل روغن و برنج و گوشت و قند و چای و ناشتا و میوه که در روزی سه پاو میوه و نیم پاو کلچه با مصارف پختن آن معین بود، در سال به پنج هزار روپیه رسید. (۶۱۸/۳/۴-۶۱۷)

به دلیل همین شغل و پیوسته با امیر و یا نزدیک او بودن، او را از سفرهٔ خاص امیر نصیبی بود و از شکار امیر ران آهویی خاص برای او فرستاده می‌شد و در خانه و محل خاص فرود آورده می‌شد و محمدولی خان سرجماعهٔ غلام‌بچگان، تمامی اسباب و لوازم راحت و استراحت او را فراهم می‌نمود. (۶۲۱/۳/۴، ۴۴۶/۳/۴)

در سفر ۱۳۳۵ ق امیر به جلال‌آباد، همراه او بود و به علت ابتلا به دمل با نوشتن عریضه‌ای از امیر رخصت بازگشتن به کابل خواست. امیر موافقت کرد و دوصد روپیه علاوه بر مشاهره که گرفته بود، به نام زاد و توشهٔ راه به او عطا کرد و ترتیب حرکت او را به ذریعهٔ بارگیر مقیمهٔ منازل معین و او را مرخص کرد. (۶۰۳/۳/۴)

فیض‌محمّد کاتب در تحریر سراج‌التّواریخ خود را هم‌قلم ذات شاهانه (امیر حبیب‌الله خان) می‌داند و بدان تفاخر می‌کند. امیر که خود شخصاً نوشته‌های فیض‌محمّد را پس از انجام حک و اصلاح هیئت منتصب می‌خواند، به کار او و یا به تعبیر کاتب کار مشترک خود و فیض‌محمّد اعتماد داشت. با این حال گاه گاه کار او را به کسی بیرون از آن هیئت می‌سپرد تا بخواند و نظر بدهد. چنانکه پس از تسوید و تحریر جلدهای اول و دوم سراج‌التّواریخ و تجزیه و پاکنویس و ارسال آن برای امیر و مطالعهٔ او آن دو جلد را در طول سفر، هر دو جلد را برای اظهار نظر و اعمال اصلاحات به فیض‌محمّد و محمودبیگ طرزی سپرد. فیض‌محمّد به دلایلی انجام کار را به محمود طرزی واگذار کرد (۴۴۸/۳/۴) آن دو جلد بیشتر از یک سال نزد طرزی ماند و او هر دو جلد را در ربیع‌الاول ۱۳۳۱ ق در صفحات هشت‌رخ بازنوشت و بدون حضور فیض‌محمّد به امیر حبیب‌الله‌خان تقدیم کرد. امیر اصلاحات محمودبیگ طرزی را آلوده به غرض تشخیص داد و فیض‌محمّد را که در اندرون ارگ شاهی در حجرهٔ معینهٔ خود مشغول تألیف و نگارش جلد سوم بود، فرا خواند تا اعتراض‌هایی را که محمودبیگ در بعضی از عبارات وارد آورده بود، رویاروی با وی، پاسخ گوید: «از تقریری که به عزّ عرض رسید، او از جواب عاجز آمده، ساکت بایستاد. بعد رجوع پاکنویس آن به خود محرر شده، جای شایسته با طعام و چای از خوان حضور معین گردیده به کار پرداخته آمد» (۵۰۴/۳/۴) بار دیگر به جلال‌آباد احضار شد. براساس دستور امیر حبیب‌الله خان، ولی‌محمد خان او را در حجرهٔ میرحسام رسام فرود آورده و اسباب راحت و آسایش او را مانند همیشه فراهم ساخت. (۴۷۳/۳/۴)

به هر حال با همه اعتمادی که امیر به او داشت، در مواردی همچون مورد بالا، خود به داوری می‌نشست. به جرأت می‌توان گفت تقریر ملاّ فیض‌محمّد در حضور امیر به ایرادهای محمودبیگ طرزی، هم نشانهٔ اعتماد و باور شخص فیض‌محمّد به درستی کار خودش بود و هم آزمایشی دیگر برای اعتماد و باور امیر به کار فیض‌محمّد و نواخت و نوازش و حمایت بیشتر او و افزون شدن بر جاه و حشمت فیض‌محمد.

بار دیگر هنگامی که دو جلد اول و دوم سراج‌التّواریخ تقدیم امیر حبیب‌الله خان شد به دستور او و امضای درستی و نادرستی واقعات آن دو کتاب به سعدالدین خان، قاضی‌القضات

و میرعلی جان‌خان طبیب و میرزا محمدیعقوب خان خوشنویس و سیدعطا محمدشاه خان خوشنویس و میرزا محمدامین‌خان منشی حضور و میرزا غلام‌قادرخان نویسندهٔ مطبعهٔ دولتی و تنی چند دیگر منوط شد. سعدالدین‌خان بعضی از واقعات را به پدر و جدِّ خود نسبت داد و به خلاف تاریخ‌نویسی اعتراض شخصی نمود. امیر با معطل کردن تنخواه آنان دستور داد تا کتابها مجدداً بازبینی و تصحیح شود. (۲۶۱/۳/۴)

گاه امیر تنخواه ملاّ فیض‌محمّد را به سبب تأخیری که در اتمام کار پیش می‌آمد معطل می‌کرد. فیض‌محمّد نیز به دلیل معطلی تنخواه و کمی معاش در برابر فرمان امیر و سردار نصرالله‌خان می‌ایستاد. چنانکه وقتی امیر از میانهٔ راه سفر به سردار نصرالله خان فرمان داد که مجلدات اول و دوم را تجزیه و پاکنویس کنند و برای او بفرستند که در طول سفر بخواند، فیض‌محمّد از انجام آن سرباز زد. سردار نصرالله‌خان با افزایش معاش سالی یکهزار روپیه موافقت کرد و هفتصد روپیهٔ آن را نقد پرداخت و پرداخت باقی‌مانده و یک سال معاش او را موکول به اتمام کار کرد. چنین بود که فیض‌محمّد با ده تن از نویسندگان کار تجزیه و پاکنویس هر دو جلد را در مدت بیست روز به پایان رسانید. (۲۶۷/۳/۴)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب مردی پرکار، منظم و خستگی‌ناپذیر بود. اهل دربار و دبیران و منشیان این ویژگی‌های او را به درستی می‌شناختند. یکبار که فیض‌محمّد تقاضای افزایش معاش کرد، امیر دستور داد تا کار او را بررسی کنند بدان شرط که اگر کار او کمتر از معاش بود، مبلغ اضافه را از او بستانند و اگر بیشتر از میزان معاش بود، امیر به اندازه‌ای که هیئت بازرسی پیشنهاد کنند، معاش او را بیفزاید و بپردازد. بازرسی آغاز شد، رجال دربار و نویسندگان، کار او را برابر با سالی یکهزار روپیه برآورد کردند. امیر دستور بررسی مجدد داد. این بار یکهزار و پنجصد روپیه پیشنهاد کردند.

باری پس از آنکه مورد نواخت امیر حبیب‌الله خان قرار گرفت، ظاهراً به معاش سالیانهٔ او هشتصد روپیه افزوده گشت و ثبت دفتر شد. به این ترتیب در مجموع با احتساب جیره مقررش از قبیل روغن و برنج و گوشت و قند و چای ناشتا و میوه که در روز سه پاو برنج، یک چارک گوشت و یک پاو روغن و شش مثقال چای و سه خورد

قند و سه پاو میوه و نیم پاو کلچه با مصارف پختن آن به پنج هزار روپیه در سال رسید. (۶۱۸/۳/۴) با این حساب ملاّ فیض‌محمّد از کارمندان مرفه‌الحال و صاحب تمکّن به شمار می‌آمد. اشتغال در دربار و صرف همّت در کار نگارش سراج‌التّواریخ و افتخار هم‌قلمی با امیر حبیب‌الله خان، وجاهت و حرمتی مناسب شأن برای او در پی داشت. با وجود تمکّن و رفاه و حرمت و جاه، آنچنان که در سراسر صفحات سراج‌التّواریخ می‌بینیم، مردی با احساس و شریک اندوه مردمان کشور خود است. او ضمن گزارش وضع و حال مردم در سال قحطی، وضعیت خودش را که اضافه بر نیاز، آرد، برنج و روغن در خانه داشته است توصیف می‌کند، همت او نمی‌پذیرد که او و خانواده‌اش سیر بخوابند و همسایگان‌شان شکم گرسنه سر به بالین بگذارند. بنابراین قرار نرخ دولتی به همسایه‌های خویش برنج، آرد و روغن به قرض می‌دهد و تا ده ماه و یک سال طلب بها نمی‌کند تا خود آنان می‌دهند و اظهار امتنان می‌کنند و در کار فیض‌محمّد گشایش‌ها پدید می‌آید. (۳۹۷/۲/۴)

در سال ۱۳۱۷ ق که اربابان هزاره برای به محاکمه کشانیدن حاکم خود و محکوم کردن او که عبدالوهاب‌خان بود، به کابل آمده بودند و ناچار بودند برای نیل به مرام خویش به افراد و کارکنان دیوان‌ها از جمله محمدحسین خان کوتوال رشوه بدهند. مبلغ دوهزار و هشتاد و پنج روپیه از کرم خداخان، غلام‌بچهٔ شغنی و خزانه‌دار زمان شهزادگی امیر حبیب‌الله خان وام می‌کند و به اربابان هزاره می‌دهد. تا سال ۱۳۴۳ق آن مبلغ از اربابان وصول نمی‌شود و آن مال بر ذمّهٔ آنان برای روز آخرت می‌ماند. (۲۵/۳/۴)

وکیل مردم هزاره

نخستین گزارش از حضور ملاّ فیض‌محمّد در مسایل مردم هزاره که در تتمهٔ جلد سوم سراج‌التّواریخ آمده است، مربوط به دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان می‌شود. فیض‌محمّد در مجلسی که با حضور امیر عبدالرحمن‌خان برای رسیدگی به امور هزاره و تاجیک و افغان غزنی تشکیل شده بود، به عنوان نمایندهٔ قوم هزاره شرکت می‌کند. گزارش این مجلس یکسره از چشم‌دید خود او در کتاب آمده است. (۴۹۷/۱/۴)

پس از آن در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان که قرار شد از هر قومی نماینده‌ای در دربار باشد، مردم هزاره بی‌آنکه فیض‌محمّد بخواهد او را نماینده و وکیل خود انتخاب می‌کنند. وکالت‌نامهٔ آنها که با خطی خوش و شیوهٔ خاص در لوحه‌ای مذّهب و مطّلا نوشته شده بود به میرزا عبداللطیف‌خان، منشی حضور سپرده می‌شود و او آن را مفقود می‌کند. بنابراین تقدیم حضور والا نمی‌شود. مردم هزاره بار دیگر وکالت‌نامه می‌نویسند که فیض‌محمّد متن آن را در کتاب خود آورده است، ولی این‌بار خود او از سبب گرفتاری در کار تحریر و بازبینی و پاکنویس کردن سراج‌التّواریخ، تقدیم حضور نمی‌کند. (۵۷۳/۲/۴)

براساس این وکالت‌نامه، فیض‌محمّد نامه‌ای خطاب به امیر حبیب‌الله‌خان می‌نویسد و درخواست می‌کند که امیر با عضویت او در هیئتی که برای مساحت و محاسبات زمین‌های مردم هزاره مقرر و معین شده است، موافقت کند. این نامه بسیار جالب، پرمحتوا و خواندنی است. امیر کار او را به سردار نصرالله‌خان که نسبت به مردم هزاره بدبین و قائل به کفر آنان بود، حواله کرد و او با عضویت فیض‌محمّد مخالفت ورزید. (۱۶۹/۳/۴)

ملاّ فیض‌محمّد و مشروطه‌خواهان

از سوانح مهم دیگر ملاّ فیض‌محمّد کاتب زندانی شدن او با مشروطه‌خواهان و پنج ماه در زندان ماندن و آزاد شدن اوست.

بررسی و تحلیل و نقد مجموع آنچه که فیض‌محمّد از اوضاع و احوال مردمان و رفتار و کردار حاکمان و عمال آنان با مردم و طرز تلقی پادشاه و حاکم و حتّی یک علاقه‌دار از اختیارات و قدرت خود، نقل و نقد می‌کند، طرز تفکر و اندیشهٔ سیاسی او را نشان می‌دهد. افزون بر این‌ها چنانکه در آغاز این گفتار یاد کرده‌ام فیض‌محمّد مقاله‌ای مستقل در باب مدینه فاضله و مدینهٔ غیرفاضله و صفات حاکمان و مردمان در هر دو مدینه دارد که نمایندهٔ طرز فکر و تلقی او از حاکم و حکومت خوب و یا حکومت بد است. او این بحث را در کتاب از آن روی پیش کشیده است که خوانندگان کتاب و مردمان کشورش با خواندن آن بتوانند دربارهٔ خوب یا بد بودن حاکم و حکومتی که بر آنان مسلط است، داوری کنند. براساس آنچه در این مقاله و در سراسر کتاب از نقد و

نظرهای او استنباط می‌شود فیض‌محمّد در مفهوم عام یک دیگراندیش است. ساحاتی از اندیشه‌های سیاسی او با تفکر اصلاح‌طلبان مطابقت دارد، اما انقلابی نیست، طرفدار آشوب و فتنه نیست. اصلاح حکومت و احوال مردم را در یک سیر تدریجی امکان‌پذیر می‌داند. با استبداد در هر شکل و شمایل آن مخالف است، ولی با نظم و قانون و نظارت پیوسته و سختگیرانه و بازپرس از اعمال خیانت‌کاران، دزدان بیت‌المال و ناموس مردم و منحرفان از راه راست موافق است. سپردن کار را به اهل کار از بایست‌های هر حکومت می‌داند. با هرگونه امتیازطلبی و قوم‌پرستی و دادن امتیاز زیر هر عنوان و نام که موجب ضیاع حقوق دیگران باشد، به شدت مخالفت می‌ورزد. تمام اقوام ساکن در کشور را دارای حقوق مساوی و برابر می‌داند و هرگونه تمایزی که موجب برتری یکی بر دیگری باشد رد می‌کند. تعصب در مذهب را نکوهش می‌کند و زیانهای آن را در ایجاد تفرقه میان مردم و شادی دشمنان برمی‌شمارد. آزادی، آزادگان و آزادگی را با جان و دل می‌ستاید. مفهوم وطن در نظر او روشن است. سرزمینی را که افغانستان نامیده می‌شود، با تمام اقوام ساکن در آن، تحت یک حکومت واحد به رسمیت می‌شناسد و دفاع از حریم و استقلال و آزادی آن را وظیفه هر فرد از آحاد مردم می‌داند، از این‌که کشورش پنهان و آشکار تحت قیمومیت دیگری به سر می‌برد و حاکمانش خط بندگی به اجانب داده‌اند رنج می‌برد، او برای همه افراد و اقوام ساکن در کشور حق زندگی و داشتن مال و ثروت قایل است. غارت مال و اموال و اسارت مرد و زن اقوام کشور را تحت هر نامی و به هر بهانه‌ای تقبیح می‌کند. از هر اقدامی که موجب رشد و انکشاف و پیشرفت مملکت شود تمجید می‌کند، بلندی نام و آزادی و استقلال کشور را آرزویی دست یافتنی و خواستنی می‌داند. استادکاران ماشین‌خانه کابل را که می‌توانند توپ و تفنگ و... بسازند با جان و دل ستایش می‌کند و در اینگونه موارد به جای مداد از قلمش شوق و شور بر روی کاغذ جاری می‌شود. ارج و قدر احداث جاده و کارخانه و سد آب و برق و تیلفون و و سایل حمل و نقل و پدیده‌های مدنی دیگر را در کشور، به درستی می‌شناسد و نقش آنها را در تغییر و پیشرفت کشور به خوبی می‌داند. با استعمار از عمق جان و دل مخالف است، کیدها و مکرهای آن را می‌شناسد.

تاسیس مدارس و مکاتب جدید و عصری و آموزش فرزندان کشور و پرورش استعدادهای آنها را ضرورتی انکارناپذیر برای تغییر و پیشرفت کشور می‌دانند و....

با همهٔ این احوال نظر او در بارهٔ مشروطیت در ایران و افغانستان نظری مثبت نیست. گزارشی که او از شکل‌گیری تفکر مشروطه در کابل و در حلقه‌های خاص می‌دهد، در عین حال که بسیار آموختنی و سرشار از اطلاعات تاریخی و مستند است، در مجموع بیانگر نظر مخالف او با آنان است. آنچه از آراء و افکار او جسته جسته نقل کردیم، بسیاری از مطالبات مشروطه‌خواهان را در آنها منعکس می‌یابیم. مردمانی که از اوضاع و احوال کشور و شیوهٔ حکومت ناراضی بودند، حتّی در میان درباریان، کم نبودند. همگی خواهان تغییر بوده‌اند، ولی لزوماً مشروطه‌خواه نبوده‌اند و شاید بتوان گفت درک درستی از مشروطه نداشته‌اند، ولی آرمانهای خود را در مطالبات مشروطه‌خواهان منعکس می‌یافته‌اند. از آنجا که تنها نهضت فکری و سیاسی موجود در این دوره همین نهضت مشروطه‌خواهی است و آنگاه که راز آنان کشف می‌شود و مشروطه‌خواهان دستگیر و زندانی و اعدام می‌شوند، برای حکومت و عمال آن تفاوت میان مشروطه‌خواه و دگراندیش و معترض وجود ندارد. موج این دستگیری‌ها شامل همه نحله‌های دگراندیش و اصلاح‌طلب و معترض شد و افراد زیادی در این سلسله گرفتار آمدند و ملاّ فیض‌محمّد کاتب نیز یکی از آنان بود که پنج ماه در زندان ماند و سپس با پا درمیانی محمدولی خان، سرجماعهٔ غلام‌بچگان خاص و با استنساخ کتاب پادشاه‌نامهٔ شاه‌جهان در زندان و تقدیم آن توسط محمدولی خان غلام‌بچه به امیر حبیب‌الله خان، از زندان آزاد و به خدمت خود که همان کار تحریر و تألیف سراج‌التّواریخ بود برحال گشت و با کمال تشکر، منت‌پذیر این احسان محمدولی خان گردید. ملاّ فیض‌محمّد در گزارش خود از مشروطه و مشروطه‌خواهان و آنچه بر آنان در زندان رفت می‌گوید: شرح آن کتابی جداگانه می‌خواهد و از آنجا که او در این مرحله اجیر و مزدکار است و مقید به اختصار،،از نگارش آن واقعات صرف نظر کرده است که جای بسیار دریغ و درد است که برگی آنچنان مهم نانوشته و داستانی سرنوشت‌ساز ناگفته ماند و نسل‌های بعدی از میراث و تجربهٔ مشروطیت محروم گردیدند. (۳۷۹-۳۸۰/۳/۴)

پیش از این دربارهٔ روابط خوب محمدولی‌خان، سرجماعهٔ غلام‌بچگان خاص، با ملاّ فیض‌محمّد کاتب و توجه خاص او به آسایش و راحتی ملاّ و پذیرایی از او به هنگام حضور و اقامت در جوار امیر حبیب‌الله‌خان، در پغمان و لمقان و جلال‌آباد اشاره کرده‌ایم. این‌بار پایمردی او و عرضهٔ کتاب پادشاه‌نامه به امیر که به خط خوش فیض‌محمّد تحریر و استنساخ شده بود، موجب شد که آن دوست دیرین از زندان آزاد و به کار خود برحال شود. دانسته نیست که اصل پیشنهاد استنساخ کتاب پادشاه‌نامه از سوی محمدولی‌خان به ملاّ فیض‌محمّد داده شده است و یا ابتکار خود او برای سرگرم شدن و روز به بطالت در زندان نگذراندن بوده است؟ وگرنه حضرت والا، امیر حبیب‌الله‌خان، با همه توجهی که به او وعلاقه‌ای که به کار تألیف و تحریر سراج‌التّواریخ داشت، از حال ملاّ فیض‌محمّد فارغ بود و اگر چنین نمی‌شد، شاید کاتب نیز تا عهد امیر امان‌الله خان در زندان می‌ماند. در باب نظریات کاتب درباره مشروطیت و گزارش او از مشروطیت در ایران و افغانستان در این‌جا به یادآوری این نکته بسنده می‌کنیم که کاتب فهرست مبسوطی از مشروطه‌خواهان و سرنوشت یکایک آنها در مجلد چهارم به دست داده است که تا حال در هیچ کتاب و حتی رساله‌های مستقل درباره مشروطیت بدان تفصیل نیامده است.

از آنجا که آخرین تحریر جلد چهارم سراج‌التّواریخ در سال ۱۳۴۴ به سرانجام رسیده است، به درستی و اطمینان نمی‌توان گفت که در زمان پدید آمدن تفکّر مشروطیت و افزایش طرفداران آن در میان درباریان و بیرون از دربار، و پیش از گرفتاری و به زندان افتادن، نظر فیض‌محمّد چه بوده است؟ به هر حال آن نقد و نظر او دربارهٔ مشروطیت به دوران پس از زندان و گرفتاری مشروطه‌خواهان و در ظاهر برچیده شدن بساط مشروطیت مربوط می‌شود.

سالهای تحریر و تألیف سراج‌التّواریخ و دوره‌های زمانی آنها

باتوجه به آنچه که گذشت تسوید، تحریر و تألیف چهار جلد سراج‌التّواریخ و تاریخ یکسالهٔ اول پادشاهی امیر امان‌الله خان به وسیله ملاّ فیض‌محمّد کاتب، مسجّل و مسلّم است. این‌که گفته می‌شود جلد پنجمی هم در کار بوده است به دلیل تألیف و تحریر همان

تاریخ یک سال اول حکومت امیر امان‌الله خان است که اگر ادامه می‌یافت، مجلد پنجم را تشکیل می‌داد و چنانکه پیشتر اشارت کردیم و از گفته خود ملاّ فیض‌محمّد نقل کردیم، تاریخ یکساله تمام شده بود که کاتب از کار رسمی در دستگاه حکومت و به تبع آن از تألیف و تحریر دنبالهٔ سراج‌التّواریخ کنار زده شد. از این مجلدات، جلدهای اول و دوم و سوم در روزگار امیر حبیب‌الله خان و در زندگانی ملاّ فیض‌محمّد کاتب به زیور چاپ آراسته شد و فیض‌محمّد به بخشی از آرزوی خود که انتشار مجلدات سراج‌التّواریخ و در دسترس مردم قرار گرفتن آنها بود، رسید.

جلد اول سراج‌التّواریخ از آغاز حکومت احمدشاه ابدالی شروع و تا پایان دورهٔ سدوزایی یعنی از سال ۱۱۶۰ ق تا ۱۲۵۸ ق را در بر می‌گیرد که جمعاً مدت نود و هشت سال می‌شود. چاپ کابل آن ۱۹۴ صفحه دارد که در قیاس با جلدهای دوم و سوم و چهارم کم حجم است و مطالب آن به طور کلی فشرده است.

جلد دوم از سال ۱۲۵۹ ق که آغاز حکومت امیر دوست‌محمد خان است، شروع می‌شود تا سال ۱۲۹۷ ق که سال برافتادن امیر محمدیعقوب خان و برآمدن امیر عبدالرحمن‌خان می‌باشد ادامه می‌یابد که جمعاً سی و هشت سال را در بر می‌گیرد و از صفحه ۱۹۵ تا صفحه ۳۷۷ را شامل می‌شود. هر دو جلد در چاپ سال ۱۳۳۱ ق کابل در یک جلد صحافی شده است.

پیش از این به دشواری‌های کار فیض‌محمّد در نگارش سراج‌التّواریخ اشاره کرده‌ایم و براساس آگاهی‌هایی که فیض‌محمّد به ما داده است دیدیم که سالها وقت برد تا کار از آغاز جلد اول تا آخر جلد دوم به پایان برسد و این دو جلد از مرحلهٔ تسوید و تألیف و تحریر تا مراحل نظارت هیئت مخصوص و تا رفع ایرادها و حکّ و اصلاح‌ها و تا آخرین قرائت و پاکنویس نهایی و امضای شخص امیر و مهر تأیید زدن او بر کتاب و روانه مطبعه شدن زمان درازی نیاز داشته است. در این میان احتمال آنکه کتاب چند بار پاکنویس شود وجود داشته است تا به مرحله نهایی برسد. پیش از این دیدیم که امیر حبیب‌الله خان چگونه معاش فیض‌محمّد را به دلیل تأخیر در کار معطل کرده بود و چگونه به دستور او مجلدات اول و دوم پس از تفکیک و تجزیه در ظرف بیست روز به وسیله ده خوشنویس پاکنویس

شد و در هرات به دست امیر حبیب‌الله خان رسید و او در طول سفر آنها را خواند و پس از آن برای حک و اصلاح و اظهار نظر به محمودبیگ طرزی و فیض‌محمّد داد و سرانجام کار پاکنویس نهایی پس از رفع و رد ایرادهای محمودبیگ به فیض‌محمّد واگذار شد.

جلد سوم، گزارش وقایع دوران امیر عبدالرحمن‌خان از سال ۱۲۹۷ ق تا سال ۱۳۱۴ق را در بر دارد که در چاپ قدیم کابل از صفحه ۳۷۸ آغاز و به صفحه ۸۶۳ پایان می‌یابد. این جلد با همین محدودهٔ زمانی در سال ۱۳۳۳ق در مطبعهٔ دولتی کابل به چاپ رسید. گزارش بقیهٔ سالهای حکومت امیر عبدالرحمن‌خان را به دلیل افزایش حجم جلد سوم و یا چنانکه خود او می‌گوید به دلیل شهادت امیر حبیب‌الله خان ناتمام گذاشت و به جلد چهارم موکول نمود. به این ترتیب تتمهٔ دوران امیر عبدالرحمن‌خان از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ق در آغاز مجلد چهارم جای داده شد که در واقع جزو جلد چهارم نیست، ولی در آن مجلّد جای داده شده است. جلد چهارم از دنبالهٔ حکومت امیر عبدالرحمن‌خان از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ ق که پایان دوره حکومت اوست و از آغاز دوران امیر حبیب‌الله خان تا گزارش کشته شدن او و بیعت با سردار نصرالله خان در جلال‌آباد و با امیر امان‌الله خان در کابل را در بر دارد. یعنی در واقع با گزارش امارت شش روزهٔ نصرالله خان و سپس بیعت او با امیر امان‌الله خان و فوت مرموز او در زندان و شبانه به خاک سپرده شدن او به پایان می‌رسد.

این جلد تاکنون چاپ و منتشر نشده است، یعنی نه دنباله حکومت امیر عبدالرحمن‌خان و نه سرتاسر دوران حکومت امیر حبیب‌الله خان. درباره وجود و عدم این جلد سالها بحث بوده است. تا آنکه چند سال قبل یعنی در سال ۱۳۸۶ یافته شد و متن آن اینک به زیور چاپ آراسته گشته است و این مقدمه نیز به یمن همین چاپ نگاشته می‌شود.

نکته‌های گفتنی در باب ساختار و محتوای این جلد بسیار است، اما پیش از هر چیز یادآوری این نکته را ضروری می‌داند که کاتب در تحریر نهایی مجلد چهارم که در وزارت معارف و در ریاست دارالتألیف آن را انجام داده است، از بسیاری از قیودی که نظارت‌ها و سلیقه‌ها اعمال می‌کرد آزاد بوده است. اتفاقاً بخش اول تتمهٔ جلد سوم که در

این جلد وقایه شده است و از صفحهٔ (۱ تا ۱۳۷) را در بر می‌گیرد، قسمتی است که قبلاً نگاشته شده است و در حواشی آن آثار و علایمی وجود دارد که نشان‌دهندهٔ نوعی سانسور و اعمال نظارت است که بسیار قابل مطالعه و بررسی و از لحاظ شیوه و شکل نظارت مغتنم است. قسمت‌هایی که احتمالاً باید حذف می‌شده و یا حکّ و اصلاح می‌شده است با خط عمودی در کنار و با علامت سوال (؟) و یا نوشتن حرف «هـ» مشخص شده است. به درستی دانسته نمی‌شود که این خط‌ها و علامت‌ها به وسیلهٔ چه کسی گذاشته شده است، اما به آسانی می‌توان فهمید که مراد از آنها حذف قسمت‌های مشخص شده، یا اصلاح آن مطالب بوده است.

در پاره‌ای از موارد آشکارا بر روی نبشته‌های کاتب خط کشیده شده است که مراد از آن حذف و حکّ قطعی بوده است، ولی خوشبختانه خط‌کشی‌ها به گونه‌ای نیست که مطالب مورد نظر را نتوان خواند. به هنگام چاپ این صفحات تلاش شده است که آن بخش‌ها به گونه‌ای مشخص شود تا خوانندگان و اهل تحقیق را سودمند افتد. با آنکه فیض‌محمّد به کل جریان کار، از تسوید و تحریر تا بازبینی‌ها و نظارت‌ها و تا مرحله پاکنویس نهایی و مهر و امضای امیر حبیب‌الله‌خان و سپرده شدن به چاپ، در مواضع مختلف اشاره کرده است، صفحات موجود تنها نمونه‌هایست که از بخت بلند کاتب، به دست ما رسیده است و نشان‌دهندهٔ مرحله‌ای از دشواری‌های کار ملاّ فیض‌محمّد کاتب در نگارش سراج‌التّواریخ است. براساس دو نمونه که در کتاب آمده است و پیشتر بدان‌ها اشارت شده است، کاملاً روشن می‌شود که کاتب مشخصاً از آنچه که نگاشته است و به گونه‌ای مورد ایراد قرار گرفته است، باید دفاع کند. امیر حبیب‌الله‌خان خود میان معترض و ملاّ فیض‌محمّد داوری می‌کرد. بدین‌گونه روشن می‌شود که تا چه پایه باید به کار خویش و مستندات خویش اعتماد و باورمند بوده باشد که نوشته‌هایش از این ایرادها و اعتراض‌ها سربلند بیرون آید. مطالعه و بررسی مجلدات سراج‌التّواریخ به ویژه مطالب و مندرجات جلدهای سوم و چهارم به زمانه‌ای ما نزدیکتر است، سوابق اعمال و رفتار و کردار بسیاری از افراد و اشخاص و قبایل و طوایف را چنانکه در تاریخ اتفاق افتاده است، در این جلد می‌توان یافت که بر بسیاری از آنچه که در غیبت این کتاب ادعا می‌شده است،

خط بطلان می‌کشد. آنجا که پای کارنامهٔ امیرانی چون امیر عبدالرحمن‌خان در میان باشد و کاتب بتواند از عهدهٔ بیان واقعی آن سربلند بیرون آید، در نگارش واقعیت‌های احوال و کردار دیگران تردید به خود راه نمی‌دهد. او اهل مسامحه و ملاحظه و مصالحه در تاریخ و حقیقت‌جویی و واقع‌گویی نیست، فیض‌محمّد واقع‌نویس است نه واقعه‌نویس.

نکته دیگر در باب تتمهٔ جلد سوم و آن بخش‌های آن که علامتی ندارد این است که فیض‌محمّد این بخش از جلد سوم را که برابر است با سالهای آخر حکومت امیر عبدالرحمن‌خان، بدون احساس سایهٔ نظارت‌های آنچنانی و پس از کشته شدن امیر حبیب‌الله‌خان و عزل و خانه‌نشینی در آغاز دوره دعوت به کار از سوی وزیر معارف، با دریافت مزد و اجرت نوشته است که می‌تواند بسیار واجد اهمیت باشد. این واقعیت بر سراسر جلد چهارم یعنی از آغاز تا پایان فرمانروایی امیر حبیب‌الله خان نیز مصداق تام و تمام دارد.

چنانکه از اشارات متعدد ملاّ فیض‌محمّد برمی‌آید جلد چهارم و احتمالاً تتمهٔ جلد سوم را چند بار تحریر کرده است و آخرین تحریر جلد چهارم همین است که امروز در دست ماست و اصل نسخهٔ آن که به خط خود فیض‌محمّد است در آرشیو ملی افغانستان محفوظ است. فیض‌محمّد در صفحات ۵۵ و ۹۶ و ۱۳۷به تسوید مکرر جلد چهارم که از سنه ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۴ ق انجام داده است اشاره می‌کند. در یک مورد به روشنی می‌گوید که جلد چهارم را «سه کرت» تحریر کرده است و تحریر سوم همین کتاب است که امروز در دست داریم (۴۱۷/۱/۴، ۵۵۵)

این پرسش که نگارش نوبت‌های اول و دوم جلد چهارم در چه زمانی صورت گرفته و تا چه مقدار از کتاب را در بر می‌گرفته است، بی‌پاسخ می‌ماند، زیرا در هیچ جای به تحریر اول و دوم و سال و زمان و حوادث مندرج در آنها اشارتی وجود ندارد. آیا از آن تحریرها دستنویس‌هایی وجود دارد؟ کجاست؟ به هر حال در خود جلد چهارم نیز از جهت حجم و کثرت و قلت وقایع، تفاوت‌های فاحش وجود دارد. با ملاحظهٔ این تفاوتها در حجم و کثرت و قلت وقایع ثبت و ضبط شده، این گمان تقویت می‌شود که جلد چهارم از آغاز حکومت امیر حبیب‌الله خان تا سال ۱۳۲۷ ق به سبب در دست بودن اسناد و

مدارک، شامل نکات بسیار و به گفتهٔ کاتب شامل اخلاقیات، سیاسیات و طبیعیات دولت و ملت است، یعنی همان شیوه‌ای را که در جلد سوم و دوره امیر عبدالرحمن‌خان پیش گرفته بود، اعمال کرده است، یعنی به ترتیب سالها و ماهها، حوادث و اتفاقاتی که در روزهای یک ماه، رخ داده است ثبت و ضبط گردیده است، ولی پس از سال ۱۳۲۷ با آنکه همان روش اعمال شده است، امّا به سبب فقدان اسناد و مدارک و همچنین به دلیل آنکه نباید سقف کار اجیری او از اندازه‌ای که معین شده است بیشتر شود، در مرحلهٔ اول حوادث دو ماه ذیل عنوان واحد ثبت می‌شود (۴۷۱/۳/۴، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹) و پس از آن سه ماه سه ماه (۶۰۴/۳/۴) و در آخر کتاب چهار ماه چهار ماه زیر یک عنوان نگاشته می‌شود. بنابراین در تحریر سوم جلد چهارم که تحریر نهایی است دو عامل مهم دست به دست داده است تا حوادث پس از سال ۱۳۲۷ فشرده و کوتاه ثبت شود.

اما عامل اول، فقدان اسناد و مدارک پیش از اصلاحات اداری امیر حبیب‌الله خان و واگذاری او مسئوولیت‌های خودش را در ادارهٔ مملکت به سه فرزند و ایشک‌آقاسیان لشکری و کشوری و... دسترسی فیض‌محمّد در تحریر مجلدات اول و دوم و بالاخص سوم که تفصیلی‌ترین مجلدات و شامل نکات ریز و درشت و جزئیات بسیار ارزشمند است، به اسناد و مدارک آنهم تحت توجهات خاص امیر حبیب‌الله خان، آسان و میسر بوده است که مهمترین منابع او کتب ثبت فرامین و احکام دفتر تحریرات و اجراآت و امور پاداش و مکافات و واقعات بوده است. اما این شیرازه با اصلاحات اداری امیر حبیب‌الله خان گسیخته می‌شود و آن تمرکز پیشین جای خود را به تعدد دفاتر می‌دهد که اولاً دسترسی بدانها امکان‌پذیر نبوده است و در ثانی آن دقت و نظمی که پیشتر در ثبت و ضبط وقایع وجود داشت از میان می‌رود و در مرحلهٔ سوم نویسندهٔ تاریخ اگر هم توفیق به دست آوردن آنها را بیابد به گفته ملاّ فیض‌محمّد باید صدها دفتر و هزاران ورق را در دفاتر گوناگون بخواند.

بهتر است برای پی بردن به عمق دشواری کار، این گفتهٔ فیض‌محمّد کاتب را با هم بخوانیم. او پس از گزارش اصلاحات اداری امیر حبیب‌الله خان که با انجام آن فرصت عیش و عشرت برای خودش فراهم کرد و در لهو و لعب غرق گشت می‌گوید:

«اگر کسی خواسته باشد تاریخ کاملی که مبین اخلاقیات و سیاسیات و طبیعیات دولت و ملت این مملکت را در قید تحریر و تسوید آرد، باید کتب ثبت ایشک‌آقاسی حضور و اعتمادالدوله و ایشک‌آقاسی ملکی و ایشک‌آقاسی نظامی و... را که هزاران جلد به شمار خواهد آمد به دست آورد به زحمات شاقه... مراد حاصل نماید و الاّ مشکل است که تاریخ‌نگاری را از پیش ببرد.» (۷۱۸/۲/۴)

گاه واقعه و رخدادی در هیچ اداره و دوسیه ثبت نمی‌شد (۷۱۸/۲/۴) برخی از این واقعات بسیار مشهور و مهم است، فیض‌محمّد واقعه را ذکر می‌کند ولی اصل سند و مدرک را نمی‌یابد تا بنابر روشی که دارد عیناً درج و ثبت کند. مانند نامه‌های دولت‌های عثمانی و آلمان در جنگ جهانی اول به امیر حبیب‌الله خان: «و مکاتیب دولت عثمانی و آلمانی که دولت افغانستان را تکلیف شرکت در جنگ عمومی کرده و مصحوب رفیع‌الممالک فرستاده و او به ذریعهٔ حکمران هرات ارسال داشته بود، از دوسیهٔ محفوظهٔ شورای خاص به دست نگارنده نیامد که عیناً درج و ثبت می‌شد.» (۵۷۰/۳/۴)

فقدان اسناد و مدارک و اطلاعات موجب می‌شود که اولاً ساحهٔ کار فقط به دفتر مخصوص امیر حبیب‌الله خان و کارهایی که در آنجا ثبت شده و یا او انجام داده است محدود شود و در ثانی به علت کاهش عظیم اطلاعات از اول سال ۱۳۳۰ ق، روش ماه به ماه به روش دو ماه دو ماه تغییر داده شود. (۶۰۴/۳/۴) برای مثال مورد اول وقایع ماههای ذی‌القعده و ذی‌الحجه ۱۳۲۸ و محرم سال ۱۳۲۹ فقط دو صفحه و نیم را در بر گرفته است که تنها شامل احکام و رفت و آمد و سفرهای امیر حبیب‌الله خان می‌شود (۱۸۳۴)

«در ماه محرم بدون از روضه‌خوانی اهالی قزلباشیه و هزارهٔ نجفیه و نذر دادن ایشان و سیر و سیاحت حضرت والا در نواح و توابع جلال‌آباد و لمقان، دیگر امری اگرچه روی داد، به دست نیفتاد که نگار داده شود» (۴۷۱/۳/۴)

«و نظر به این اشتغال و استغراق امیر حبیب‌الله خان در عیش و عشرت و سرگرمی و بازی و شکار، کاری که قابل ذکر و درج باشد ننموده، بعضی عمارات و قصور سلطانی که احداث فرمود، در موقع و مقامش ثبت می‌گردد ان‌شاءالله تعالی، دیگر امری را مرتکب نشد. چنانچه در تمامت ماه جمادی‌الاولی کاری‌که کرد این بود که میرزا محمدسرور خان

لمقانی و میرزا یوسف‌علی خان قزلباش را به سردفتری اول و دوم هرات مأمور فرمود» (۴۳۳/۳/۴)

موارد بالا چنانکه گفتم اختلالی است که در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان پس از واگذاری مهمات مملکت به فرزندان و ایشک‌آقاسیان... رخ داد که به صورت طبیعی دامنگیر ملاّ فیض‌محمّد کاتب در نگارش تاریخ این سالها گردید. از طرف دیگر به هنگام تحریر جلد چهارم که دوره اجیری یا مزدکاری فیض‌محمّد است، مقید کردن او به مختصرنویسی از بیم افزایش اجرت کار، فیض‌محمّد ناچار می‌شود در مواردی که اسناد و مدارک هم وجود دارد، از ثبت و ذکر و درج آنها خودداری کند. درست‌تر آن است که شرح این ماجرا را که مایهٔ تأسف و محروم شدن مردم از گزارش واقعیت‌ها و حقایق تاریخی است، از بیان خود او بشنویم و بدانیم که علّت مورد استفاده قرار نگرفتن مواد و مطالب موجود در کتاب ثبت فرامین معین‌السّلطنه و نایب‌السّلطنه و اعتمادالدّوله و غیره ادارات مرکزی که به امر والا واقعات و واردات را در محل اجرا می‌آوردند چه بوده است؟ علت این بود که فیض‌محمّد کار نگارش تاریخ را در قبال اجرت یا اجوره انجام می‌داد و در صورت ثبت اسناد و مدارک، اجوره‌اش فوق‌العاده زیاد می‌شد و بنابراین «معین دارالتألیف وزارت معارف که مؤسس این کتاب است، از سعایت ابنای زمان اندیشیده، امر موهوم محدود را مقید به تعداد صفحات متعینه فرمود. ناچار ایجاز و اختصار پیش گرفت و از کاروایی‌های قابل ذکر تاریخ ایشان صرف نظر کرد.» (۱۰۷/۳/۴)

این ترس از افزایش دستمزد کاتب و بیم از سعایت بدخواهان کاتب که به گفتهٔ او امری موهوم بود، در حالتی است که فیض‌محمّد پرکار، منظم، خوشنویس و ملاّ و ادیب، روزانه از پنج الی هشت صفحه می‌نوشت که برخلاف نوشته‌های دیگران اولاً به پاکنویس یا صاف‌نویس نیاز نداشت و در ثانی هر صفحهٔ دستنوشتهٔ او بیشتر از تعداد مقرر در قرارداد، سطر و کلمه داشت. یعنی هر صفحهٔ او بیست و سه سطر و هر سطر بین هجده تا بیست کلمه داشت که تقریباً هر صفحهٔ او بیشتر از دو صفحه قرارداد می‌شد و به او در ازای هر صفحه‌ای این چنین، پنج روپیه می‌پرداختند و او که در کار نگارش تاریخ و به پایان رساندن آن شتاب داشت و از پیش‌آمدهای دیگر می‌ترسید، آن مزد را در قبال آن

کار پذیرفت. درحالی که نوشته‌های دیگران نیازمند پاکنویس بود و یک نفر در قبال دریافت ماهی هزار روپیه مشاهره، آن را پاکنویس می‌کرد. (۶۰۸/۱/۴)

«و دیگر واقعه که رویداد ثبت آن در ادارهٔ اوراق می‌بود به دست آمده ثبت می‌شد، در این ماه (رجب ۱۳۲۹) به روی روز نیفتاد و اگر هم روی داد، هم اطلاع آن را حکام ولایات به سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه و شهزاده امان‌الله خان و ایشک‌آقاسیان حضوری و ملکی و نظامی و خارجی داده، از قید اجاره بر تحدید واقعات، ترک به دست آوردن کتب ثبت آنها را نموده، به ذکرش نپرداخت.» (۴۶۴/۳/۴)

چنانکه در مورد بالا و نظایر آن در صفحات دیگر دیده می‌شود، این محدودیت قرار دارد و تأکید بر کوتاه‌نگاری و چشم‌پوشی از ذکر وقایع مختلف، فیض‌محمّد را بر آن می‌دارد که پای تحمل بر دل گذارد و از مطالب و واقعات بسیاری که مایهٔ آرایش تاریخ و سرمایهٔ کتاب و اعتبار تاریخ‌نویسی اوست، چشم بپوشد و حتی در پی به دست آوردن اسناد و مدارک هم برنیاید!!

چنین است که فیض‌محمّد با تحمل دشواری‌ها و اندوه گران از خوانندهٔ کتاب خویش بابت این موانع و عوامل که در کار نگارش این بخش از تاریخ وجود داشته است، پوزش می‌خواهد: «و هم در نگارش این جلد از کتاب مستطاب سراج‌التّواریخ، به قرارداد اجوره مأمور تسوید وقایع شد و کتب ثبت ادارات متعددهٔ مذکوره از عدم پرداخت به دست نیامد. وقایع کلیّه و جزئیّه را وسعت فراهم آوردن و نگار دادن از حیّز امکان بعید دیده، قلیلی که از ادارات سه‌گانهٔ تحریرات حضور به دست آمد، پس از این ثبت و رقم خواهد کرد و عذر ترک ترتیب را که برخلاف آنچه تا اینجا ثبت شد، از قارئین کرام خواهد خواست که از نگارش تمامت واقعاتم معذور پندارند و مورد ملامتم نسازند» (۲۸۷/۳/۴)

در مورد دیگر، کارروایی‌های میرزا غلام‌محمد خان منشی خارجه و سردفتر بولک اول و اجراآت امور سرحد و مذاکرات دربارهٔ آن را که عبدالوهاب خان مأمور انجام آن بود، و ثبت دفاتر هم بوده است به دلیل محدود بودن صفحات و مقدار اجرت که باید از مبلغ معین تجاوز نمی‌کرد، ثبت تاریخ نمی‌کند. (۱۰۷/۳/۴)

به این ترتیب بخش‌های پایانی جلد چهارم سراج‌التّواریخ یعنی از سال ۱۳۳۰ به بعد تا گزارش نهایی فیض‌محمّد از جریان کشته شدن امیر حبیب‌الله خان، از نظر حجم و محتوا، با بخش‌های پیش از آن و سراسر جلد سوم، تفاوت فاحش می‌یابد و خواندن آن، عطش خوانندهٔ جوینده را که با کارِ کارستان کاتب در مجلدات پیشین خوگرفته است، سیراب نمی‌کند و با گوش جان نالهٔ جان‌سوز خامهٔ توانای او را از فروگذاشتن آن همه نکته و دقیقه که بایستِ آگاهی از تاریخ کشور در این برهه از ابعاد گوناگون است می‌شنود و با کاتب در ابراز تأسف و دریغ همراه می‌شود.

گزارش تفصیلی و روزبه‌روز و لحظه‌ای فیض‌محمّد از جریان قتل امیر حبیب‌الله خان و تصویر آشفتگیها و سردرگمی‌ها و فرصت‌جویی‌ها و توطئه‌ها و واکنش‌های همراهان امیر و افراد خانوادهٔ او، مانند نایب‌السلطنه سردار نصرالله‌خان و سردار عنایت‌الله خان تا به امارت برداشتن نایب‌السلطنه و حوادث شش روزهٔ امارت او و بی‌توجهی به پیکر امیر شهید و حرمت نداشتن او تا جستجوی قاتل یا قاتلان احتمالی او از سوی افسران و افراد اردو و دستگیری همه افراد آل یحیی به این اتهام و سخنرانی‌های تهمت‌آلود و تحقیرآمیز سردار نصرالله‌خان و اعلان حکومت او و نوشتن نامه‌ها به ولایات و اطراف و خبردار شدن از اعلان حکومت امیر امان‌الله خان در کابل و بیعت کابلیان با او و بسته شدن راههای جلال‌آباد و کابل و درماندگی و پشیمانی بیعت‌کنندگان با نصرالله خان و تدابیر گوناگون برای فرار از جلال‌آباد به کابل و پیوستن به امان‌الله خان تا افتادن کلاه امارت از سر امیر نصرالله خان و چکیدن مرکب از قلم یحیی‌خان بر بیعت‌نامهٔ او و به فال بد گرفتن آن، تا تعیین موضع دفن امیر شهید از سوی سردار امیر نصرالله‌خان در میدان گلف و روا داشتن آخرین اهانت‌ها بدو و پایان کار امیر نصرالله‌خان و زندانی شدن او در کابل و مرگ اسرارآمیز او و دفن شدنش در گوری ناشناس و... در واقع فصل‌الخطاب و گیراترین و شیواترین و عبرت‌آموزترین بخش این کتاب است، گزارش کاتب که خود ناظر و شاهد ماجراها بوده است، چنان دقیق و قوی است که گویی تو خود شاهد و ناظر بوده‌ای و بی‌اختیار او را با نامبردارترین چهره تاریخ‌نگاری زبان فارسی در هزار سال پیش یعنی ابوالفضل بیهقی و تاریخ مسعودی او بر می‌سنجی و بر هردو از جان و دل درود می‌فرستی و

آرزو می‌کنی که کاش بخت یار شود و روزی قسمت‌های گمشدۀ تاریخ بزرگ او و دستنوشته‌های دیگر ملاّ فیض‌محمّد کاتب یافته شود و تلاش و کوشش‌های تازه در عرصه تحقیق و بررسی تاریخ آغاز شود.

با این همه، آنچه ملاّ فیض‌محمّد کاتب در سراسر سراج‌التّواریخ از جمله در مجلد چهارم برای ما باقی گذاشته است، گنجینه‌ای پرارج و بهایی است انباشته از هزاران گوهر تابناک از تاریخ و فرهنگ و تمدن و آداب و سنن و شیوۀ زندگی مردمان کشور و امکانات طبیعی و از همه برتر تصویری با ابعاد گوناگون از چهرۀ تاریخی ساکنان این مرز و بوم و دوستی‌ها و دشمنی‌ها و بدی‌ها و خوبی‌ها در فراز و فرود تاریخ، در دوصد و چند سال از سرگذشت این کشور. به تعبیر بهتر سراج‌التّواریخ حافظۀ تاریخی ما در چند قرن اخیر و به ویژه در دوره‌های نزدیک‌تر به زمان ماست که مؤرخان پس از وی در بسیاری از زمینه‌ها وامدار اویند. به نظر من سراج‌التّواریخ به سبب شامل بودن بر مسائل گوناگون از سیاست و حکومت و رفتار حاکمان با مردم و گزارش احوال مردم حتی در طبقات فرودست جامعه و اقوام قبایل و آحاد افراد و تصویر واقعی خوب یا بد آنها و ورود افغانستان به دنیای جدید و بسیاری از نخستین‌ها به ویژه در مجلد چهارم، دایرةالمعارفی است که بدون مراجعه به آن در کمتر بابی می‌توان تحقیق و بررسی انجام داد. در این تألیف هزاران نکته و مدخل تحقیقی می‌توان یافت که انجام آن می‌تواند هوای تازه در فضای کشور و جان نو در کالبد تحقیق و پژوهش‌های تاریخی بدمد.

از آنجا که پژوهش‌های جدید مبتنی بر آمار و اسناد و مدارک است، ملاّ فیض‌محمّد کاتب را از این دیدگاه می‌توان پژوهشگر ژرف‌بین مستندساز به شمار آورد، ورود او به جزئیات مسایل زندگی و رفتار مردمان و ضبط و ثبت کردار و رفتار آنان با قید نام و شهرت و سن و جنس و همچنین در ثبت و ضبط رخدادهای سیاسی و تغییرات اجتماعی و مدنی و پدیده‌های طبیعی مانند وقوع زلزله‌ها و جاری شدن سیلاب‌ها و خشکسالی‌ها و شیوع بیماری‌های واگیر مانند وبا و طاعون و توصیف دقیق هر یک و تصویر حال مردمان و تعداد تلفات و میزان خسارت‌ها... کار او به گونه‌ای است که گویی محقق امروزی آن را نگاشته باشد. به سخن کوتاه‌تر کمتر زمینه‌ای می‌توان سراغ کرد که در سراج‌التّواریخ در

باب آن مطلب مستندی وجود نداشته باشد و نتواند مایه و پایه تحقیق و تتبع جدید قرار گیرد. به این ترتیب سراج‌التّواریخ تألیفی است که با هر بار خواندن رازهای تازه‌ای را با خواننده در میان می‌گذارد و باید بارها و بارها از سر تا پا مورد مطالعه قرار گیرد. به همین دلایل به گمان من حق بزرگ علاّمه فیض‌محمّد کاتب به درستی گزارده نمی‌شود، مگر آنکه برای این دایرةالمعارف تاریخ و فرهنگ و... که سرشار از نکته‌های نادر و نایاب است، فهرست‌های گوناگون تهیه شود تا بتواند راهگشای هر جوینده در یافتن نکات و مسایل مورد نظرش باشد و او را در پژوهش و تحقیق یاری برساند. این سخن گزافه نیست که می‌توان بر پایه اطلاعات و داده‌های سراج‌التّواریخ صدها مقاله تحقیقی در موضوعات و مسایل گوناگون نوشت. اطمینان دارم انتشار مجلدات چهارگانهٔ آن مخصوصاً جلد چهارم سلسلهٔ بحث و نظرهای دراز آهنگی را برانگیزد و جان و نشاط تازه‌ای در کالبد تحقیق و پژوهش بدمد و به روشنگری‌های سودآور و هدفمند برای ساختن کشوری آزاد و آباد بینجامد و تحمل و شکیبایی را در شنیدن و درست شنیدن حق و حقیقت در ما بپرورد و جان و دل ما را پذیرای حق و حقیقت و واقعیت نماید و وجدان‌های خفته را روشنی و بیداری ببخشد تا از سر انصاف و اخلاص در باب آنچه رفته است داوری کنند و....

علاّمه فیض‌محمّد کاتب مخصوصاً در جلد چهارم موفق شده است تا تصویری واقعی از روابط اقوام و قبایل و مردمان این کشور با یکدیگر و داد و بیداد و امتیاز و محرومیت و تعصب و خشونت و بردگی و بندگی و آقایی و سروری و غارت و تاراج و تجاوز به عنف تا انواع فسق و فجور و عشرت‌جویی‌ها و کامروایی‌ها و ناکامی‌ها و فساد و تباهی و رشوت‌خواری و دورویی و نفاق و خودکامگی حاکمان و عمال آنان و تصرف اموال و املاک و خانه و کاشانه دیگران و کوچ اجباری و مهاجرت‌های بی‌فرجام و فرمانهای غیر قابل اجرا... به دست دهد. هرچند هیچ یک از موارد فوق ممکن است خوشایند فرزندان امروز پدران دیروز نباشد، اما واقعیت و حقیقت دارد. فیض‌محمّد نه تنها در این زمینه‌ها بلکه در زمینه حکومت و فرمانروایان نیز دیوار پندار و خیال ما را فرو می‌ریزد و بر باورهای باطل خط بطلان می‌کشد و به هر خواننده‌ای این فرصت را عطا می‌کند تا با دیدن تصویر واقعی مردم و حاکمان و محکومان در آیینهٔ صیقلی سراج‌التّواریخ ذهن و جان و دل

و زبان خود را از پندار و وهم و کذب و دروغ بپالاید و از سر صدق و آزادگی و شجاعت اخلاقی بدان را بد و نیکان را نیک بگوید.

دیدگاه ملاّ فیض‌محمّد کاتب دربارهٔ تاریخ و تاریخ‌نویسی

با توجه به آنچه پیش از این گفته آمد با قاطعیت می‌توان گفت که کاتب تاریخ را نه تنها بیان کار و کردار حکمرانان و امیران بلکه بیان احوال مردم و شیوهٔ زندگی و رفتار و کنش‌ها و واکنش‌های آنان، تأثیر عمل و دید و گفتار حاکمان در خلق و خوی افراد جامعه، بیان داد و عدل و جور و جفا و ستم، تبعیض و تعصب، اخلاق و دیانت و صداقت و خیانت و خدمت، سنن و آداب اجتماعی و فرهنگی، نفاق و اتفاق، دشمنی و دوستی، صلح، امنیت، رفاه و پیشرفت و توسعه در ابعاد مختلف آن می‌داند و همه و همه در دیدگاه او جایی برای ثبت و ضبط و نقد و بررسی و علت‌یابی در تاریخ دارد.

بدون تردید او وجود حکومت واحد مرکزی قوی و نظارت آن را در امور مختلف کشور برای ادارهٔ جامعه الزامی می‌داند، آنچه او در مقالهٔ مستقل مدینهٔ جاهلیه آورده است نه همان نشانهٔ معرفت و شناخت او در باب حکومت‌ها و وظایف آنان است، بلکه دقیقاً می‌خواهد بگوید که چه نوع حکومت‌ها و حاکمان چه تاثیرات مثبت یا منفی در جامعه می‌گذارند و مردم و اجتماع را به کدام سمت و سو می‌کشانند و خصلت‌های هر کدام چیست؟ ملاّ فیض‌محمّد کاتب در مقالهٔ «در سیاست مُدن که تاریخ نتیجهٔ آنست» به طور مستقل به بحث در این باب پرداخته است: «مراد از سیاست مُدن تدبیر و توجه نمودن و نظر نمودن در امور اجتماع است تا هر یک از آمر و مأمور وظایف خود را به درستی بشناسند و از ارتکاب افعال مذموم و اعمال قبیح بپرهیزند و تاریخ عصر و عهد خویش را ملوث به کردار ناهنجار نسازند. بنابراین پادشاهان و سلاطین و حکام متکفل امر تدبیر و توجه و نظارت‌اند و به همین سبب وجود آنان در جامعه از دید عقل لازم است. زیرا اگر مردم به حال خود گذاشته شوند و هرکس به دنبال مقاصد و منافع خود باشد و حد و مرزی و ضابط و حاکمی وجود نداشته باشد تا آنان را در محل و جایگاهی که مستحق آنند بنشاند و از ارتکاب افعال ذمیمه بازدارد و دست تعدی آنان را از تصرف در حقوق و

مراتب دیگران کوتاه نماید، مردم یکدیگر را مانند درندگان از هم می‌درند و عالم را در هرج و مرج می‌اندازند.»

کوتاه شدهٔ نظر او در باب سیاست مدن چنین است:

۱- آحاد افراد بنی‌نوع انسان از نظر آرا و افکار و میزان عقل و خرد متفاوت‌اند و افعال و اعمال و حرکات آنان با یکدیگر در نهایت اختلاف است.

۲- اگر انسان‌ها به مقتضای طبع و هوا و میل خود رها شوند، همچون درندگان به جان یکدیگر می‌افتند و یکدیگر را می‌درند، نظم و انتظام امور مختل می‌شود.

۳- بنابرآن نوعی از تدبیر که هر یک را به جای خود بنشاند و آنان را از ارتکاب اعمال و افعال قبیح باز دارد و دست تعدی‌شان را از تصرف در مال و جان دیگران کوتاه کند، لازم و ضرور است.

۴- از نظر عقل و خرد و شرع، وجود حاکم و سلطان برای برقراری آن نظم و انتظام امور لازم و فرمانبرداری و اطاعت از او بر همه کس واجب است، خواه آن حاکم و حکومت خوب باشد، خواه بد.

۵- غیر از مدلول آیات و احادیث در این باب، به امعان نظر و مشاهده و مطالعه در تاریخ و تجربه، ثابت شده است که امر دنیا و آخرت انسان، بقا و انتظام ملک و مملکت، بدون وجود سلطان قاهر و توجه و نظر و تدبیر سایس مدبر امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۶- هر ملتی که سلطان و امیر خود را چنانکه بایسته است اطاعت نکند، روی به خرابی و زوال می‌گذارد.

۷- میزان رفاه و آبادانی مردم و کشور و بقای حکومت رابطهٔ مستقیم با اندازهٔ اطاعت و انقیاد مردم از حاکم دارد.

۸- بقا و مدت اطاعت و متابعت رعیت از سلطان و حاکم با مقدار عدل و داد و تدبیر آنها ارتباط مستقیم دارد.

۹- مراد از پادشاه و سلطان که متکفل سیاست مدن است، آن کس نیست که سپاه و لشکر داشته باشد، بلکه مراد از آن کسی است که به سبب آراسته بودن به حکمت و مهارت در فن سیاست و... مستحق سلطنت و سزاوار تدبیر مملکت باشد (شایسته‌سالاری).

۱۰- تا آنگاه که سلطان و حاکم در کردار و گفتار و اعمال خود نسبت به رعیت صفای نیّت و حسن سیرت و رای درست و تدبیر و قوام حکمت داشته باشد، رعیت در امر معاش و معاد خود در راحت و فراغت و عافیت و صلاح می‌زیند، و چون برعکس و برخلاف این صفات باشد، رعایا نیز برخلاف و برعکس آنچه باید و شاید می‌شوند.

۱۱- اطاعت از سلطان ظالم بهتر از مهمل و معطل ماندن رعیت است.

۱۲- اگر رعیت به سلطان دیگر که اعدل و بهتر از سلطان ظالم‌شان است، دسترسی داشته باشند، در این صورت عزل سلطان ظالم، لازم و واجب است.

۱۳- بهترین امارت و سلطنتی که سزاوار بنی‌نوع انسان است امارت و سلطنتی است که با دین توأم باشد.

۱۴- از آنجا که دین بی‌سلطنت و نظام مملکت تحقق نمی‌یابد و سلطنت و حکومت بدون دین بر روی هم منفعتی در ایجاد نظم مهمات و رفع هرج و مرج دارد، خداوند (ج) و پیامبران و پیشوایان و اهل عقل، تخریب و فنای سلطنت سلاطینی را که سلطنت‌شان حیوانیهٔ دنیویه و بدون دین است، نخواسته‌اند. زیرا در این حکومت‌ها اهل دین به امر دینداری خود می‌توانند مشغول، و به خیرات موصول باشند. مثال این نوع حکومت‌ها مثال چراغ و آتش است که از سوختن‌شان غیر بهره‌مند می‌شود نه خود آنان. (۴۱۷/۳/۴)

چنانکه می‌بینیم ملاّ فیض‌محمّد در این بحث اولاً ضرورت عقلی و شرعی وجود حاکم را یاد می‌کند، خواه خوب و خواه بد و در مرتبه دوم سخن از دوام و بقای حکومت‌ها را پیش می‌کشد و هرگونه دوام و بقا را که لازمه آبادانی و رفاه است، با مقدار عدل و داد و تدبیر درست در انتظام امور مرتبط می‌داند و البته هر اندازه که عدل و داد و رحمت و شفقت در کار حکومت باشد، به همان اندازه اطاعت و انقیاد و پایداری حکومت می‌تواند تحقق یابد. نکته‌های مهم در این نظریه رابطهٔ دین و حکومت و سلطان ظالم و اطاعت از او و بحث حاکم شایسته و آراسته به حکمت و مهارت در فن سیاست است و بدینگونه متوجه می‌شویم که نه هر خداوند زر و زور و سپاه و لشکر، شایستهٔ حکومت بر مردم است. شرایط عزل سلطان ظالم نیز از نظر او نهفته نمانده است.

این بحث که شامل کلیات است تمام نمی‌شود مگر آنکه نظریات او را در باب انواع مدینه‌ها مخصوصاً مدینه‌های غیرفاضله یا جاهلیه بدانیم. از آنجا که در سراج‌التّواریخ میان بحث سیاست مدن و دنبالهٔ آن که بحث در انواع مدینه است، فاصلهٔ کمی وجود دارد به نظر می‌رسد که ملاّ فیض‌محمّد آگاهانه این فاصله را ایجاد کرده است تا پس از بیان واگذاری امیر حبیب‌الله‌خان اختیارات خود را، که حاکم جامعه است، به سه فرزندش و مستوفی‌الممالک و ایشک‌آقاسیان ملکی و نظامی و خارجه و قاضی‌القضات و خوشدل‌خان لوی‌ناب حاکم کابل و فتح‌محمد خان امین‌العسس و سالاری هر یک از آنان و دربار شدن دَرِ هر یک از منسوبان‌شان و شرح مفصل از گذرانیدن شب و روز و ماه و سال امیر حبیب‌الله خان در انواع تفرج و تفریح و بازی و سرگرمی و شکار و سفر و جشن‌های زنانه و فراغت کامل او از حال ملک و ملت و برای خالی نبودن عریضه، سالی دوبار عریضه‌های مکتوب را مطالعه کردن و احکامی صادر کردن و در نتیجه گسستن مهام امور و مختل شدن نظم و رونق گرفتن بازار غارت و چپاول و دزدی و رشوت، بگوید که «لازم آمد که مجملی از مدنیت جاهلیه که ضد و مخالف مدنیّت فاضله است رقم گردد تا مطلعین این تاریخ بدانند که مدنیّت عصر حضرت والا، کدام یک از مدنیّت جاهلیه بوده است؟» به این ترتیب شکی باقی نمی‌ماند که از نظر او مدنیت دوره امیر حبیب‌الله خان مدنیت غیرفاضله یا جاهلیه است، اما این‌که کدام یک از آنهاست، خوانندهٔ تاریخ با نقد اوضاع و احوال دورهٔ او و به دست داشتن تعاریف مدینه‌های جاهلیه خود می‌تواند تشخیص دهد که کدام نوع بوده است. خلاصه بحث او دربارهٔ مدنیت غیرفاضله چنین است:

از نظر او مدنیت فاضله مدینهٔ رسول (ص) و خلفای راشدین است، ملاّ فیض‌محمّد بدون آنکه توضیحی در این باب بیاورد وارد بحث انواع مدنیت می‌شود که سه نوع است. نوع اول، مدنیت جاهلیه نام دارد: مشخصات اهل این مدینه بری بودن از نور عقل و عاجز از به کار بردن قوهٔ نطق که حقیقت انسان است، می‌باشد.

آنچه اینان را دور هم جمع می‌کند، قوت‌های دیگر غیر از قوهٔ نطق است مانند قوهٔ واهمه و متخیله که حیوانات بدان ممتازاند. اینان در عقاید و اعمال تابع هوای نفس امارهٔ حیوانی و به سیرت اهل جاهلیت‌اند.

نوع دوم، مدنیت فاسقه است: اهالی این مدینه از به کار بردن قوهٔ نطق خالی نیستند، اما قوهٔ نطق ایشان اسیر و مغلوب قوای دیگر است. موجب تمدن و اجتماع اینان همان قوای حیوانی است. اینان در عقاید با اهل مدینهٔ فاضله موافق و در اعمال و افعال با آنان مخالف‌اند. کارهای خیر را می‌دانند ولی بدان‌ها عمل نمی‌کنند و قائل به افعال جاهلیت‌اند.

نوع سوم، مدینهٔ ضاله است. اهالی این مدینه نور عقل و قوهٔ فکر دارند ولی در هر دو ناقص‌اند و با این نقص عقل و فکر، در تخیل خود قوانین چندی وضع کرده‌اند و سعادت و خوشبختی مانند سعادت حقیقی اخروی برای خود تصور کرده‌اند و مبداء و معادی مخالف آنچه حق است، در وهم درآورده‌اند و به عقاید و افعالی که هرگز به واسطهٔ آنها به سعادت ابدی و خیر اخروی نمی‌رسند، تمسک می‌جویند و نام آنها را فضیلت و کمال نهاده‌اند و تمدن و اجتماع خود را بر آن بنا کرده‌اند.

هریک از این سه نوع مدنیت ضاله به انواع و شعبه‌های بی‌پایان تقسیم می‌شود، زیرا شرور نیز نهایتی ندارد. بنابراین ملاّ فیض‌محمّد شش نوع از انواع مدنیت جاهلیه را که از شمار انواع بسیط آن است به طور نمونه و مثال ذکر می‌کند و استنباط بقیه را از این شش نوع امکان‌پذیر می‌داند و با پیش کشیدن بحث در این انواع شش‌گانه، آن اجمال و کلیات سه نوع مدنیت غیرفاضله را به شرح و تفصیل عینی‌تر و محسوس‌تر می‌رساند:

۱- مدنیت ضرورت. عبارت از اجتماع گروهی از مردم که غرض از اجتماع و همکاری و معاونت ایشان با یکدیگر، به دست آوردن چیزهایی است که نصیب جسم و بدن ایشان است، مانند خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها. خواه از طریق پسندیده و حلال به دست آمده باشد و خواه از راه نکوهیده و حرام.

افضل اهل این مدینه که به منزلهٔ رئیس ایشان است، کسی است که بتواند در به دست آوردن آن ضروریات تدبیر و چاره‌جویی بهتر به عمل آورد و یا ارزاق و اقوات را بیشتر به ایشان بخشد.

۲- مدنیت نزالت یا مدینهٔ فرومایگان. اجتماع و تعاضد اهالی این مدینه با یکدیگر برای رسیدن به ثروت و کثرت مال و ذخیره کردن ضروریات مذکور است. اهالی این مدینه انفاق اموال را در مورد غیر ضروری روا نمی‌دارند و رسیدن به ثروت و کثرت مال

و ذخیره کردن در نزد اینان از هر وجهی و طریقی و وسیله‌ای که میسر شود، پسندیده است. رئیس اینان کسی است که تدبیر او در به دست آوردن اموال بسیار و نگهداری آن و خرج نمودن از دیگران بیشتر باشد.

۳- مدنیت خسّت که مدینهٔ لذّت نیز گفته می‌شود. غرض از اجتماع و تعاون اهالی این مدینه با یکدیگر، بهره‌مندی و تمتع از لذتهای محسوس مانند خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و زنان و انواع لهو و لعب و بازی‌ها باشد. رئیس این مدینه کسی است که قدرت او بر لذت‌های مذکور بیش‌تر از دیگران باشد و دیگران را در وصول اغراض‌شان یاری نماید. این مدینه را در قیاس با انواع مدن جاهلیه سعیدتر و مورد غبطه‌تر و آرزو شده‌تر می‌شمارند، زیرا که نیل آنان به آن اغراض بعد از به دست آوردن مال و ثروت بسیار است. به همین سبب حرص و آز آنان پیوسته در تزاید است. اهالی این مدینه به ضعف رای و نرمخویی موسوم اند و به همین دلیل قوهٔ غضبیه در آنان بسیار ضعیف، قوهٔ غضبیه و قوت ناطقه در آنها در خدمت قوت شهویه است.

۴- مدنیت کرامت. عبارت از مدینه‌ای است که اهل آن برای رسیدن به کرامات قولی و فعلی که موجب پراکنده شدن شهرت و آوازه و ستایش بزرگی‌ها و جلالت‌های ظاهری است، با هم همکاری و تعاون دارند. شهرت و آوازه‌ای که در زمان حیات و پس از مرگ آنان بر زبان‌ها و یادها بماند. خواه آن گفتارها و کردارها در نزد عقل و شرع و در حقیقت راجح و پسندیده باشد، خواه نباشد، خواه با دیگر افراد اهل آن مدینه باشد و خواه با اهل غیر مدینهٔ شان، خواه برطریق تساوی باشد و خواه بر سبیل تفاضل. مانند آنکه به کسی به نوعی اکرام کند و انتظار داشته باشد که به همان اندازه یا دوچند آن با او اکرام کنند و آن برحسب استحقاقی است که با هم توافق کرده و قرار داده‌اند. مثل آن که کسی از دیگری دیدن کند و می‌باید که آن دیدار شونده متقابلاً از او دیدار کند یا آنکه چیزی برای او بفرستد و بدهد و متوقع باشد که به همان اندازه و بیشتر از آن بدهد و بفرستد و اگر نکند مورد ملامت و سرزنش قرار گیرد. معاملهٔ اهالی این مدینه با یکدیگر مانند معاملهٔ اهل بازار است. و استحقاق و سزاواری اهلیت در نزد ایشان کسی راست که پنج چیز داشته باشد: ۱- ثروت و تمکن بسیار ۲- نیروی یاری کردن بر فراهم کردن اسباب

لهو و لعب ۳- قدرت داشتن بر زیادتر از قدر ضرورت، بدون آنکه خود را به رنج و سختی اندازد. ۴- سودمند و مؤثر بودن در رسیدن به آن سه چیز. ۵- غلبه، مثل آنکه شخصی در یک کار یا کارهای بسیار بر اقران و امثال خود غالب آید به تنهایی یا با مساعدت اعوان و انصار، از فرط قدرت یا از کثرت عدد و شهرت. داشتن چنین امکاناتی مورد غبطهٔ بسیار نزد آنان است تا آنجا که برترین و مورد غبطه‌ترین کسی، همه آن کس را می‌دانند که هیچ‌کس هیچ بدی به او نتواند برساند، ولی او به هرکس که بخواهد هر مکروهی که بتواند برساند. یکی دیگر از ممیزه‌های خسّت آنست که پدران او یا با یاری دیگران و یا با کفایتِ نیازهای خود یا نفع رساندن به غیر، خوار شمردن مرگ و امثال آنها بر دیگران غالب بوده‌اند.

رئیس این مدینه و کسی که سزاوار بیشترین کرامت‌ها باشد، کسی است که در این پنج چیز از دیگران بیشتر و برتر باشد و چنین رئیسی در اکثر احوال و اوقات به ثروت و تمکّن بسیار نیازمند است، برای آنکه منفعت رسانیدن به اهالی این مدینه بدون ثروت و مال امکان‌پذیر نمی‌باشد. به همان اندازه که افعال این رئیس بزرگتر است، نیاز او به مال و تمکن بیشتر است. چنین رئیسی ممکن است نزد خود چنان پندارد که انفاق او از آثار کرم و از روی حریت و آزادگی است و نه برای به دست آوردن کرامت. مالی که این رئیس خرج می‌کند یا به صورت خراج از قوم و رعیّت خود می‌ستاند و یا آنکه به صورت تغلّب و با زور و عنف از جماعات و کسانی که با آنها متضاد یا با آنها کینه و عداوت دارد می‌گیرد و در بیت‌المال گرد می‌آورد و انفاق می‌کند تا او را نام و آوازه‌ای حاصل شود تا با آن نام و اعتبار و شهرت، مالک رقاب عامهٔ مردم شود و فرزندان او را بعد از آن صاحب حسب به شمار آورند و ملک و ریاست را بعد از خود به فرزند خود بدهد. و نیز امکان دارد که اموال و املاکی اختصاصی برای خود در تصرف گیرد که نفع آن به دیگران نرسد و در دست داشتن آن اموال موجب مستحق کرامت شمرده شدن او شود. و نیز ممکن است این رئیس با رؤسا و همسایگان خود که ملوک و امرای اطراف‌اند، بر سبیل معاوضه یا مرابحه کرامات کند و بدین شیوه تمام انواع کرامات را به دست آورد.

از ویژگی این رئیس آراستن خود به زینت‌ها و تجملات است و آن را از لوازم جلالت و فخامت مرتبه و شأن خود می‌داند. بنابراین انواع ملبوسات و مفروشات و خدم و حشم و ندیم و پیشکار... را گرد می‌آورد تا حرمت و تعظیم او در چشم دیگران افزون شود. مردم را با حاجبان و دربانان از خود دور می‌کند تا هیبت او در چشم و دل دیگران زیاد شود. چون در جایگاه ریاست استقرار و ثبات یافت و در دلهای مردمان جلال و شکوه او جایگیر شد، در پی راه و رسمی که ملوک باید داشته باشند می‌افتد. بنابراین مردم را در مراتب مختلف قرار می‌دهد و هر طبقه و صنفی را به نوعی که اهلیت آنها در آن مرتبه و درجه اقتضاء کند، مورد کرامت قرار می‌دهد. مانند بخشیدن مالی و تمجید و تحسینی، یا خلعت و اسبی یا چیزی دیگر تا آنکه به واسطهٔ این رفتارها عظمت و جلالت او ثابت شود. نزدیک‌ترین مردمان به این رئیس کسی است که به جلالت و عظمت او یاری بیشتر برساند و به این ترتیب تمام جویندگان کرامت به او تقرب می‌جویند تا باشد که کرامت ایشان زیادتر شود.

اهالی این مدینه، مدنیت‌های دیگر را مُدُن جاهلیه می‌شمارند و خود را به فضل و برتری نسبت می‌دهند. شبیه‌ترین مدن جاهلیه به مدنیت فاضله همین مدنیت است به ویژه هنگامی که مراتب ریاست را به کمی و افزونی نفع وابسته سازند. چون کرامت در امثال این مدنیت‌ها به حد افراط برسد مدنیت کرامت به مدنیت جبّاران بدل می‌شود، زیرا که جبار دوستدار و خواستار کرامت است و چون قهر و غلبه در آن غالب شود، با مدنیت تغلّب یکی می‌شود.

۵- مدنیّت تغلّب یا مدینهٔ زور. اجتماع اهالی این مدینه به سبب اشتراک آنان در دوست داشتن غلبه بر دیگران است. یاری و تعاون ایشان با یکدیگر برای غلبه و استیلا یافتن بر دیگران است. اهداف و تمایلات آنان در غلبه بر یکدیگر اختلاف دارد: هدف غلبهٔ بعضی برای خون ریختن است و از بعضی بردن مال و بعضی فقط برای استیلا بر مردم و به بندگی گرفتن آنان است و لذت ایشان از مطلق استیلا و غلبه و ذلیل و خوار کردن دیگران حاصل می‌شود و به همین سبب ممکن است پس از غالب آمدن، دیگر به مغلوب التفاتی نداشته باشند. برخی رسیدن به غلبه را با مکر و فریب و حیله دوست دارند و

بعضی از طریق جنگ و جدل و بعضی هر دو را به کار می‌برند. کوتاه سخن آنکه طبیعت این مدینه به طور مطلق مایل قهر و غلبه و استیلاست و تنها ممکن است در صورتی برخلاف طبیعت خود رفتار کند که مدنیت‌شان در خطر باشد و به سبب احتیاج به یکدیگر، از قهر و غلبه امتناع ورزند. رئیس این مدینه کسی است که در تدبیر قهر و غلبه بر دیگران افزون باشد و بهتر از دیگران بتواند تغلّب دشمنان را دفع کند.

خوی و خصلت جمعی اهالی این مدینه، دشمنی با همه مردمان است. همگی سنت‌ها و آداب‌شان، سنت‌ها و آیین‌هایست که با غلبه و زور رابطهٔ بیشتری داشته باشد. فخر و مباهات آنان به بزرگداشت غلبه و بر بسیاری غلبه و زور است. بنابراین هرکس تعداد نوبت‌های غلبهٔ او بیشتر باشد، افتخار او بیشتر است. سخت دلی و قساوت و زود خشمی و کبر و حقد و عجب و رعونت و بسیار خوردن و آشامیدن و فخر و مباهات و حرص و دوست داشتن ستایش و جماع و نیل بر مقصود از طریق غلبه و زور و خواری و تحقیر دیگران از خلق و خوی آنان شمرده می‌شود. برای خود لقب‌های خوب می‌گذارند و خود را دلنشین و ظریف می‌پندارند و تمامی مردمان را در قیاس با خود احمق می‌پندارند و آنگاه که نخوت و کبر و سلطه در دماغ‌های‌شان جای گیرد، هر آیینه از زمرهٔ جبّاران به شمار آیند. هرکس که تغلّبش برای به دست آوردنِ ضروریات یا مال یا لذات و کرامات باشد که خواسته‌های مدن پیش گفته است، در حقیقت از اهل آن مدن خواهند بود و بعضی اینان را نیز از جمله اهالی مدنیت تغلّب می‌دانند و احتمال دارد که غرض اهل مدینه ترکیبی باشد از غلبه و یکی از آن مقاصد دیگر. آن کس که نفع را با قهر و غلبه توام می‌خواهد و چون بدون قهر و غلبه باشد و به آن توجهی نکنند، آن کس را بزرگ همت و صاحب مردانگی دانند.

۶- مدینهٔ حرّیت که آن را مدینّت احرار و مدینهٔ جماعت نیز گویند: عبارتست از اجتماع مردمانی که هر شخص در آن مطلق‌العنان به تمام معنی می‌باشد و هرچه دلشان بخواهد بکنند و همه متساوی‌اند و هیچ یک بر دیگری مزیت و فضلیتی ندارند و در این مدنیت، همت‌های مختلفه و شهوات متفرقه چندانکه از حد و حصر بیرون باشد، اتفاق می‌افتد و از هر صنفی در بین آنان وجود دارد و در میان آنان رئیس و مرئوس نیست.

پسندیده‌تر و مکرم‌تر و مطاع‌تر نزد آنان کسی است که برای حریت و آزادی ایشان تلاش کند و ایشان را به حال خودشان واگذارد و از دشمنان محافظت‌شان کند، خود او در شهوات به اندازهٔ ضرورت اقتصاد کند و با آنکه رئیس آنان است مردمان او را با خود مساوی ببینند و از او منتفع نمی‌شوند، اما او را به انواع کرامات و بذل اموال مخصوص می‌دارند و علت آن جلالتی است که او در تصور ایشان دارد و موجب آن یاری کردن او آنان راست و موافقت او با آنان به سبب ریاستی که از آبا و اجداد او به او به ارث رسیده است. در این مدنیت همگی اغراض و اهداف انواع مدنیت‌های جاهلیه را در تمام‌ترین صورت‌ها و بیشترین اندازه‌ها می‌توان حاصل کرد. این مدنیت عجیب‌ترین مدن جاهلیه است که به انواع رنگها متلون می‌باشد. همه مقام را در آنجا دوست می‌دارند زیرا کسی را با کسی کاری نیست و از این سبب امم و طوایف بسیار از اطراف روی به آن مدینه می‌نهند و در اندک زمانی تعداد آنها زیاد می‌شود و زاد و ولد بسیار که همه در فطرت و تربیت و استعداد اختلاف و تفاوت دارند، پدید می‌آید. مدینهٔ جماعت در حقیقت مدنیتی است که مدینه‌های بسیار را شامل می‌شود که آنها را از یکدیگر نمی‌توان تمییز داد. در این مدنیت بین غریب و متوطن فرقی نیست و چون قرنی و روزگاری بر آن بگذرد، افاضل و حکما و شعرا و طبقه و صنفی از اصناف و طبقات اهل کمال در آنجا پدید می‌آید که اگر آنها را جمع کنی، آنان اعضا و اجزا و اشخاص مدنیت فاضله خواهند بود و همین‌طور اصناف بدان و ناقصان پدید می‌آید. هیچ مدنیتی از مدن جاهلیه از این مدنیت بزرگتر نیست.

شعب و انواع مدنیت فاسقه و ضاله بسیار است و بی‌شمار، از تصور انواع مدنیت جاهلیه و آگاهی یافتن بر مشخصات و قواعد آنها، انواع دیگر این مدنیت‌ها را می‌توان استنباط کرد.

«چون اجتماع و تمدن ملل و نحل از تاریخ هر یک نیک شناخته می‌شود، لاجرم مجملی از مدنیت غیرفاضله برنگاشت که از قرائت و مطالعهٔ واقعات این کتاب مستطاب، بر شعب آن خوانندگان را بصیرت حاصل شود.» (۴۳۹/۳/۴)

چنانکه دیدیم ملاّ فیض‌محمّد کاتب با دانش و شناختی که از علم اخلاق و حکمت عملی دارد، با نگارش این فصل‌های مستقل، ترازویی دقیق در دست خوانندهٔ کتاب خویش

می‌گذارد تا براساس آن سرتاسر کتاب سراج‌التّواریخ و حوادث و وقایع آنها را که جابه‌جا، با نقد و تحلیل و مقایسه همراه است، برسنجد و ببیند که حاکمان و مردمان سرزمین او در این دوره‌ها که در کتاب گزارش کرده است در کدام طبقه از طبقات مدنیّت جاهلیه قرار می‌گیرند؟ به سخن بهتر و روشن‌تر گزارشگر واقعیت‌های افغانستان که وقایع را براساس اسناد و مدارک تنظیم و عرضه کرده است، به ما می‌گوید که اگر در این کتاب همه جا سخن از ستم و بیداد و کشتار و غارت و دزدی و فساد و تباهی می‌رود، او نقشی در آن ندارد، فقط به ثبت پیامدهای حکومت‌های خودکامه و مدینهٔ جاهلیه پرداخته است، قدرت‌پرستی و تمکین و اطاعت از سرداران و فرمانروایان زورآور زمینه‌ای بوده است برای دیگر جویندگان نام نشان و اعتبار تا به تقرب به پیشگاه ستمکاران بر جاه و مال خود بیفزایند و به انواع خدمت‌ها که خوشایند جبّاران است آنها را از خود خشنود و بر اعتبار و امتیاز خود بیفزایند. تصویر گروه‌ها و فرقه‌هایی که کارشان نمایش اقتدار و یا تصرف در مال و جان و ناموس دیگران است و بدان کار ناز و فخر می‌کنند و با خوار و ذلیل کردن و به بندگی کشانیدن دیگران، خصلت ذاتی خویش را در نمایش عداوت و غلبه بر دیگران ارضاء می‌کنند و... تنها و تنها گزارش و واقعیت‌های تاریخی نیست، بلکه در ترازوی سنجش او خاستگاه‌هایی و انگیزه‌هایی دارد که تا به درستی شناخته نشوند، به عمق فاجعه پی برده نمی‌شود. آنجا که از فخر و مباهات اهالی این مدینه در ارتکاب آن اعمال سخن می‌گوید و به نازش فرزندان و اعقاب به کردارهای ناصواب پدران اشارت می‌کند، می‌خواهد بگوید چرا و چگونه خشونت در جامعه‌ای به امری مقدس بدل می‌شود آن فخرها و مباهات‌ها و این نازش‌ها معنیی جز تقدیس خشونت ندارد که بی‌گمان به بنیان‌های زورگویی و قدرت‌پرستی و حفظ و نگهداری و انحصار آن برای ادامه اقتدار راه می‌برد.

گرایش به تجمل و آرایش و زینت و خریداری تاج و کمر سربند مرصع به الماس و نصب حاجبان و دربانان و غلامان و کثرت زنان و کنیزان و جواری و غلمان که در امیر عبدالرحمن‌خان و جانشین او امیر حبیب‌الله خان دیده می‌شود، در ترازویی که ملاّ

فیض‌محمّد در اختیار گذاشته است آیا جز نمایش جلال و شکوه و در اصطلاح او کرامت و بزرگی و تمایز از دیگران و تحصیل هیبت در چشم دیگران معنی دیگری دارد؟

اشغال و استغراق امیر حبیب‌الله‌خان به لهو و لعب و عیش و عشرت و شکار و تفرج و تشکیل مجالس مهمانی زنانه و داشتن آن همه زنان نکاحی و کنیزان مدخوله و بیرون از آن داشتن عشرتکده‌های خاص که زمینه‌های آن توسط ناظر محمدصفرخان فراهم می‌شد، و بی‌خبری از کار ملک و ملت و دور کردن دادخواهان از سر راه و تعیین القاب خاص ضیاءالملّة والدّین و سراج‌الملّة والدّین و جشن سالیانهٔ این القاب و گرفتن هدایا و برپایی مراسم خاص و حتی سنجش امیر حبیب‌الله خان در جشن سالروزش خود را با نقره و تعیین لباس‌های خاص برای پوشیدن در مراسم بار و عید برای درباریان و منسوبان و... هر یک در منحنی نمایش مدینهٔ جاهلیه معنی خاص دارد. القاب منحصر به امیر و پادشاه نمی‌شود بلکه شامل حال درباریان و منسوبان و از جمله تمامی زنان اهل حرم می‌شود و از آنها نیز می‌گذرد به تفریحگاه‌ها و تفرجگاه‌ها و کوهها و تپه‌ها و عمارات نیز می‌کشد.

تقسیم اهالی مدینهٔ جاهلیه به طبقات مختلف و تعیین امتیازات خاص مانند تنخواه نسبی که به سلسلهٔ جلیلهٔ محمدزایی از دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان به مردان و زنان و پسران و دختران آنها پرداخته می‌شد و در صورتی که کسانی و خاندان‌هایی در بیرون از کشور مورد لطف قرار می‌گرفتند از این امتیاز و تنخواه در خارج نیز برخوردار می‌شدند و البته شرط آن به نوعی ارسال توبه‌نامه و بستن پیمان وفاداری و مهر کردن در قرآن مجید و... بود که خود به خود به نوعی، راه به اذلال درون قبیله‌ای و اثبات ریاست مدینه می‌برد. طبقهٔ خاص که شامل سلسلهٔ جلیلهٔ محمدزایی می‌باشد از تمامی امتیازات ممکن برخوردار بود و پس از آنها قبایل و طوایفی قرار داشتند که به تعبیر امیر عبدالرحمن‌خان اقوام او به شمار می‌رفتند، که در تعبیر امروزی، پس از خاندان حکومتگر که طبقهٔ ممتاز بودند، شهروندان درجه یک کشور به شمار می‌آمدند و خود آنان نیز در مواردی که اقتضا می‌کرد به این قوم پادشاه بودن می‌نازیدند و با یادآوری آن به حاکم و قاضی و عامل گوشزد می‌کردند که حد خود را نگاه دارند. پادشاه (امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان) به این اقوام نیز امتیازات خاص داده بودند، قندهاری‌ها از مالیات معاف بودند از

صلای عام امیر در بخشیدن زمین و باغ و مرتع و قلعه و آبادی هزاره‌ها، این اقوام از داخل کشور تا آن سوی دیورند نصیب می‌بردند و هر جا را که می‌پسندیدند به آنان داده می‌شد. در صورت ارتکاب جرم و یا صدور خیانت از افراد سلسلهٔ جلیله، هیچ قاضی و حاکمی نمی‌توانست آنان را محاکمه کند، محل تصمیم‌گیری دربارهٔ این افراد، مجلس خاص مرکب از بزرگان خود آنان بود. دختران این سلسله حق نداشتند با افرادی بیرون از آن سلسله ازدواج کنند و اگر چنین می‌شد مورد بازخواست قرار می‌گرفتند و فرزندان آنان از تنخواه نسبی، محروم می‌شدند، در این ابواب سنن و آداب و قوانینی درونی وجود داشت که ربطی به نظام‌نامه عمومی نداشت.

اینان حتی برای برپایی مجالس غم و شادی خود به لطف قوم‌پرستی و امتیازطلبی قبیله‌ای، در حدود دروازهٔ شرقی ارگ به سوی پل‌محمودخان باغی مخصوص داشتند که «قومی باغ» نام داشت، نه باغ ملی یا باغ عمومی. (۳۴۹/۳)

در این تقسیم دیگر اقوام در شمار شهروندان درجه دو و سه بودند که در صورت جرم و خطا و خیانت، به سخت‌ترین مجازاتها محکوم می‌شدند. علاوه براین، در تقسیمات گروه‌ها و طبقات اجتماعی این دوره غیر از نسب و حسب و تبار و سلسله، زبان و مذهب نیز در نظر گرفته شده بود و بر این اساس هزاره‌های شیعه در درجه اول و بقیهٔ شیعیان یا در حکم شهروند نبودند و یا در آخرین مراتب طبقات اجتماعی و حتی پس از اقلیت هندو قرار داشتند. خون و جان و مال و زن و فرزندشان برای دیگران حلال بود و در غارت اموال و اسارت و قتل آنها، ثواب اخروی و تقرب به پروردگار نیز مدنظر بود. (۹۷۲) سرکوب قیام هزاره‌ها بهترین زمینه برای نمایش نظریهٔ غلبه و اقتدار بود که در سرتاسر دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان ادامه یافت و گزارش آنچه که بر آنان می‌رفت، از اندوه‌بارترین و فاجعه‌آمیزترین حوادث و وقایع کشور است و هیچ مسئله‌ای به گستردگی و استمرار آن در عهد پدر و پسر وجود نداشته است. هزاره‌ها هر اندازه هم که اظهار اطاعت و انقیاد کردند، سودی نبخشید و در هیچ محضری از دربار امیر و امیرزاده‌ها تا دیوانهای ولایات و مرکز و مراجع محلی و پایتخت، شکوه و شکایت آنان شنیده نشد. به نظر می‌رسد بیشترین اسناد و مدارک موجود در دفترهای تحریرات و احکام و... مربوط به

همین قضیه باشد که از یک سوی شامل فرامین پادشاه در واگذاری املاک و مراتع و قلاع آنان می‌شود و از سوی دیگر مربوط به‌کاروایی‌های افرادی چون ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان و جانشینان او و دفتر مخصوص این کار و از طرف دیگر انبوهی از عریضه‌ها و شکوائیه‌ها و دعاوی هزاره‌ها با مهاجر و ناقل و کوچی را در بر می‌گیرد.

انصاف باید داد که گزارش تاریخ این مدینهٔ جاهلیهٔ تغلّب و آنچه بنابر سرشت تغلّب روی داده است، جز ابراز خشم و قدرت و ارعاب دوست و دشمن در اشکال گوناگون آن نیست. بنابراین اگر در سراج‌التّواریخ بیشترین گزارش‌ها مربوط به جلوه‌های عملی و عینی این خصلت‌ها باشد، شگفتی زده نباید شد. ملاّ فیض‌محمّد کاتب در گزارش همه این رویکردهای تغلّب به ویژه آنچه که بر مردم هزاره رفته است، با اتکا بر اسناد و منابع و شواهد مکتوب در دفاتر و دیوان‌های نظام تغلّب، مستندترین گزارش‌های پامال شدن حقوق انسانی و بشری را در پیشگاه وجدان دینی و ملی و جهانی و همه کسانی که در سراسر تاریخ به حقوق انسانها باور دارند، مطرح کرده است. حق هم همین است، گناه هزاره‌ها در آنچه طغیان خوانده شده است، بدون توجه به عوامل و اسباب آن، آنقدرها بزرگ نبود که مجازات قیام‌کنندگان اولاً به تمامی هزاره‌ها و خشک و تر آنان تسری داده شود و در ثانی برابر با آن همه ظلم و ستم و کشتن و سوختن و برده کردن و اسارت فرزندان و تجاوز و برکندن از خانمان و سرزمین و تبعید و آوارگی داخلی و خارجی و صدور حکم کفر آنان و حلال پنداشتن خون و مال و جان و ناموس آنها باشد؟!!

امّا مدینهٔ جاهلیهٔ تغلّب، برای اظهار و نمایش تمامی خصلت‌های خویش بهانه‌ای بهتر از آن و زمینه‌ای مساعدتر از این نمی‌یافت. علی‌الخصوص که فتوای چند نفر از مدعیان پاسداری از شریعت که در واقع همه آنان در ظاهر، بر مسند فتوی تکیه زده بودند، ولی در باطن نه در پیشگاه حق و حقیقت بلکه در برابر حاکم غالب و احکام مدینهٔ تغلّب سر بندگی و تعظیم بر زمین نهاده بودند، با این جلوه‌ها یار شد. بنابرآن حکم تکفیر آنان را صادر و امضا کردند و معاملتی با زنان و دختران و پسران آن قوم رفت که نظیر آن را در سراسر تاریخ اسلام کمتر می‌توان سراغ کرد. زنان شوهردار و دختران باکره و حتی خردسال در حکم ملک یمین درآمدند و بدون هیچ تأمل و تردیدی و حتی گوش دادن به

شهادت آنان که کلمه طیبه را بر زبان می‌راندند و بنابر حکم شارع با گفتن آن، اگرچه پیشتر کافر بودند، اینک در پناه اسلام جان و مال آنان بر دیگران حرام می‌شد، همه را به تصرف درمی‌آوردند و فریادرسی نبود تا به فریاد آنان گوش فرا دهد. این شیوه و رفتار و آن حکم، سالها برقرار ماند تا آنکه امیر امان‌الله‌خان نکاح و تصرف زنان و دختران هزاره را بدون ایجاب و قبول ممنوع کرد. (۳۶۴/۲/۴، ۵۴۲)

هر حاکم و عامل و قاضی و لشکری و کشوری که در آن نواحی مامور می‌شد، نه تنها خود به روز و عنف زنان شوهردار و دختران باکره را تصرف می‌کرد، بلکه بهترین سوغاتی که با خود می‌آورد و به پیشگاه رؤسای نظام پیشکش می‌کرد، غلام و کنیز هزاره بود. به صورت رسمی در تشکیلات نظام تغلّب، دفتر مخصوص فروش غلام و کنیز هزاره وجود داشت که مسئوول آن میرزا عبدالواحدخان هندی بود و از فروش غلام و کنیز هزاره مبالغ گزافی به خزانهٔ نظام تغلّب می‌رسید. (۳۷۸/۳، ۱۱۶/۱/۴) علاوه برآن امیر عبدالرحمن‌خان خانه‌ای مخصوص داشت بنام «جاریه خانه» که در آن دختران میران و سران هزاره نگهداری می‌شد و او آن دختران را در معرض تماشای امرا و بزرگان دربار خود قرار می‌داد تا هرکس هر دختری را که می‌پسندد ببرد، نام همه دخترانی که از سوی امیر عرضه شد و درباریان و سران و بزرگان انتخاب کردند در این تاریخ مذکور است (۲۸۹/۲/۴) این کار آنقدر عادی بود که لعل‌گل‌خان پس از مرگ جاریه‌ای که پیشتر برده بود، دوباره از امیر تقاضای جاریه‌ای دیگر کرد و امیر به او جواب داد که: «جاریه خانهٔ دایمی برای شما ساخته و پرداخته نشده است که هر وقت بخواهید یکی دو نفر به شما داده شود.» (۲۸۹/۲/۴)

از افتخارات امیر حبیب‌الله خان، رئیس جدید مدینهٔ تغلّب یکی آنست که در منشور معروف او که در سراج‌التّواریخ ثبت است، بنای حکومت و ساختار کشور، بر سه رکن یا سه قوم نهاده شده است و البته نه در این ارکان نام هزاره است و نه پیشنهاد اعتراض‌گونهٔ سردار عبدالقدوس‌خان در مجلسی که این منشور نبشته و خوانده می‌شد که رکن چهارم یعنی قوم هزاره نیز باید ذکر گردد، پذیرفته گشت. سردار عبدالقدوس خان تنها کسی است که در آن مجلس چنین سخنی بر زبان می‌آورد و دیگران دم بر نمی‌آورند(؟!) (۷۲۰/۳/۴)

به این ترتیب اگر پدر و شیفتگان دیگر مدینهٔ جاهلیه تغلّب به قلع و قمع و زندان و بردگی و تبعید و آوارگی و طرد... آنان کمر بسته بودند، پسر یکسره آنان را نادیده گرفت و ورود آنان را به مقامات و مناصب بزرگ قدغن کرد. (۷۲۰/۲/۴)

نظام تغلّب در مشرقی نیز چنگ و دندان به مخالفان نشان داد و از سرهای کشتگان کله‌منار ساخت (۲۴۳/۱/۴، ۵۷۶) و از سران اندر در کابل (۷۶/۲۳/۴)، (۵۱/۳/۴) سادات پاده‌خواب لهوگرد نیز به مصادره اموال و املاک و تبعید به قریهٔ کده از قرای چخانسور مبتلا شدند و سرانجام به ایران فرار کردند. (۲۷/۳-۴۲۶) همین ماجرا بر هزار خانوار شیعهٔ بلوچ نیز رفت. قاضی عبدالشکور نمایندهٔ تام‌الاختیار امیر، املاک آنان را مصادره کرد و به افغانهای ناقل و مهاجر داد و خود آنان آواره شدند. (۱۱۶/۱/۴، ۳۳۳ و...)

داستان تجاوز به عنف به زنان و دختران جدیدالاسلام کافرستان دیروز و نورستان امروز، از سوی مبلغان دینی و نظامیان، خود داستانی حزن‌انگیز دیگر این رویهٔ تغلّب است. (۲۹۲)

تمرد و طغیان قوم منگل که در اصطلاح، قوم رئیس مدینهٔ تغلّب دانسته می‌شدند، به شدت سرکوب شد. در کیفر این جنگ شماری از آنان به اقامت در کابل مأمور شدند و فرزندان‌شان تحت آموزش و تعلیم قرار گرفتند و مشاهره و تنخواه دریافت کردند و حتی در رکاب پادشاهی مؤظف به خدمت شدند، زیرا پنداشته می‌شد با تحصیل علم، جهل و شقاوت از آنان سلب می‌شود، ولی نشد و چشم از این احسان و پاداش پوشیدند و بار دیگر قیام کردند و خون بسیار ریخته شد (۲۸۳/۳/۴-۲۸۲) مقایسهٔ این دو رفتار نکته‌ها در بر دارد.

در نظام تغلّب و خودکامه، البته جایی برای افراد و اشخاص صاحب اعتبار و محبوب مردم وجود ندارد، به همین دلیل امیر عبدالرحمن‌خان با شیوه‌های خاص سران مجاهدین و مردان نامی و پرخاش‌خر و سلحشور را حذف و طرد و یا هلاک کرد. در زندانهای مخوف او هزاران تن با گناه و بی‌گناه، در بند و مورد عذاب و شکنجه قرار می‌گرفتند. گفته می‌شد که تعداد آنان هزار تن بوده است، ولی فیض‌محمّد کاتب که شیوه‌های محاسبهٔ خاص دارد، براساس سهم جیرهٔ نان خشک زندانیان، تعداد آنان را چیزی در حدود چهل و

چهار هزار و چهارصد تن برآورد کرده است و از این عدد می‌توان فهمید که معنی این گفته ملاّ فیض‌محمّد کاتب چیست؟ «خشونت حکومت و سیاست رعب‌انداز و خوف‌افزای امیر مرحوم که مفهوم و معلوم بود و هنوز تا دیرگاه و الی حال از خاطر بازماندگان زندگان آن عهد نمی‌رود» (۱۵۳/۲/۴، ۲۵۲)

بررسی و تحلیل این سیاست فرصتی دیگر می‌طلبد تا ابعاد گوناگون آن به دقت مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد، همچنان که سخن ما در باب بیشترین جلوه‌های صفات مدینه تغلّب در باب قوم هزاره نیز اندکی از بسیار و مشتی از خروار و برای عرضهٔ نمونه و نشان دادن ویژگی‌های سرشتی متغلّبان و شیوه‌های کار کرد آن براساس آنچه که ملاّ فیض‌محمّد در مقاله مدنیّت‌های جاهلیه عرضه کرده است بود و نه بررسی و تحلیل همه‌جانبهٔ آن که از حوصلهٔ این مقدمه بیرون است و هنوز نکته‌های ناگفته بسیار که بایست مقدمهٔ چنین کتابی است باقی مانده است و ناگزیر شمه‌ای از آنها نیز باید درج و پیوست این یادداشت شود تا خوانندهٔ کتاب دریابد که با چه اثری و چگونه تألیفی سر و کار دارد.

یکی دیگر از جلوه‌های نظام تغلّب که گاه گاه در پی کسب مرتبهٔ کرامت برمی‌آید، بذل و بخشش‌هایست که به طور خاص شامل حال گروهی معین می‌شود که پیشتر از آنها با تعبیر طبقهٔ ممتاز و هم‌نَسَب رئیس مدینهٔ تغلّب یاد کردیم و آن نبود جز سلسلهٔ جلیلهٔ محمدزایی. تعبیری که ملاّ فیض‌محمّد در این مورد به کار برده است و یقیناً این تعبیر یا اصطلاح همان است که در دفاتر نیز رایج بوده است و آن عبارت است از «تنخواه نَسَبی یا صلهٔ ارحامی.»

پیش از این در تعریف‌های انواع مدینهٔ جاهلیه دیدیم که یکی از ویژگی‌های رئیس این مدینه‌ها، توانایی او در به دست آوردن مال و ثروت و انباشتن و ذخیره کردن و سپس بخشیدن و اکرام آن به کسانی از اهالی مدینهٔ جاهلیه است به هر کس و هر طبقه، فراخور شأن و طبقهٔ او. پیش از آنکه به توضیح و چگونگی توزیع و مقدار آن تنخواه بپردازیم، براساس داده‌ها و یافته‌های تتمهٔ جلد سوم و جلد چهارم سراج‌التّواریخ به شرح اجمالی منابع مالی و درآمدهای دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله‌خان می‌پردازیم.

در رأس این درآمدها مبلغ اهدایی دولت بریتانیا قرار دارد که برپایهٔ قرارداد خاص که با امیر عبدالرحمن‌خان بسته شده بود به او پرداخته می‌شد تا از آن برای مقابله با تهاجم احتمالی و یا پیشروی روسیه و استواری پایه‌های اقتدارش در داخل کشور استفاده کند. فیض‌محمّد براساس اسناد موجود در دفترهای حکومت شیوهٔ دریافت و گونه‌های مصرف آن پول را نشان داده است. اصطلاحی که او برای این پول به کار می‌برد «مبالغ عطیهٔ مستمرهٔ سالانهٔ انگلیس» است که بار معنایی و ایمایی خاص دارد. مبلغ این عطیه که در سال ۱۳۱۶ ق به امیر عبدالرحمن‌خان داده شده است پنج لک و پنجاه و هشت هزار و نهصد و پنجاه و چهار روپیهٔ کله‌دار بوده است. این عطیه، همه‌ساله بوده و تا پایان دورهٔ امیر حبیب‌الله‌خان ادامه داشته است (۴۳۵/۱/۴، ۴۴۱، (۴۷۳/۲/۴))

ثروت‌های عمدهٔ کشور که شامل انواع سنگهای قیمتی مانند لاجورد و لعل بدخشان، یاقوت جگدلک، سنگ نرمه و سنگ مرمر و تولیدات گله‌داری و کشاروزی مانند پوست قره‌گلی، پوستینچه و پوستین و پوست گاو، تریاک، شیر خشت و بادام و پسته و چوب بود از آنِ حکومت بود و تجارت آنها مطلقاً در انحصار دولت قرار داشت و دولت به تولیدکنندگان این کالاها مبلغ کمی می‌پرداخت و با قیمت‌های گران و دهها برابر بیشتر از آنچه به دامداران و کشاورزان پرداخته بود، به خارج از کشور می‌فروخت. مثلاً پوست قره‌گل یک بر صد الی یک بر صد و هفتاد برابر پولی که به تولیدکنندگان پرداخته می‌شد، فروخته می‌شد (۶۹۴/۱/۴، ۷۱۵)، آنچه از فروش پوست قره‌گل در سال ۱۳۱۸ ق به خزانه رسید یک لک و بیست و چند هزار تنگه و در سال ۱۳۱۹ ق، بیست لک و دوهزار و دوصد تنگه بود. مقدار لعلی که در سال ۱۳۱۶ ق از انواع اعلی، خوب و متوسط استخراج شده بود، دو ونیم سیر کابل از معدن قدیمی و از معدن جدید شش سیر بود که دو سیر و یک چارک آن به کابل فرستاده شد. (۲۱۶/۱/۴، ۲۹۷) قطعات لاجورد خوشرنگ یک قطعه به وزن سی و شش سیر و قطعهٔ دیگر به وزن بیست و شش سیر در سالهای مختلف و در سال ۱۳۱۶ ق، دوصد قطعه هر یک به وزن پنج تا هفت الی بیست سیر کابل (۲۹۷/۳/۴، ۳۶۰، ۴۲۳، ۴۳۲) این سنگهای لاجورد همه مانند پوست قره‌گل در بازار بخارا به فروش رسانیده می‌شد (۴۲۳/۱/۴). گفتنی است که از بهای آنها ورق‌های طلا، نقره و

پوست‌های گرانبهای خز و سمور و منات روسی خریداری می‌شد و نه مواد مورد نیاز مردم.

برخی از اقلام خریداری شده توسط امیر عبدالرحمن‌خان به شرح زیر است:

چهار عراده کالسکهٔ مخصوص سلطنتی با اسپان و مهتران آنها (۳۴۹/۳)، خریداری قند روسی به پیمانهٔ زیاد و ذخیره کردن آن در انبار سلطنتی (۲۰۴/۱/۴)، خرید دو قطعه الماس به قیمت یک لک و هفتاد هزار روپیه (۳۵۲/۱/۴) اقمشهٔ خلعتی به تعداد و قیمت بسیار (۲۳۵/۱/۴)، خریداری پوست‌های خز، خرس، کش و سمور و کیمخت (۴۰۸،۷۳۵/۱/۴) دست‌یارهٔ مرصّع که دارای یکصد و شصت قطعه الماس بود و یک گوشواره که پنجاه و شش قطعه الماس داشت (۳۱۶/۱/۴، ۳۵۰) با این حال مصارف کارخانهٔ طبّاخی او در یک ماه سی خروار و بیست و شش و نیم سیر و پنج خورد به وزن کابل، برنج باریک سوای برنج سفید و ماش و آرد بوده است که مصرف سه‌ماههٔ آن یکصد و سی خروار برنج باریک می‌شد (۶۳۶/۱/۴)، مصارف چای چاریدارخانهٔ او در ماهی چهل سیر چای به وزن کابل بوده است. (۳۳۵/۲/۴)

تولید بادام باغداران کشور برای مثال در سال ۱۳۱۴ ق، شش هزار من بوده است که هر من برابر بوده است با پنج سیر و سه پاو و یک خورد و هشت مثقال که دوصد و هفتاد خروار و چهل سیر به وزن کابل می‌شده است. در سال دیگر یکصد و هفتاد و شش خروار بوده است. (۴۱/۳–۳۴۰)

چوب جنگل‌های مشرقی (از ناحیه پارون و کوه آن) قطع می‌شده است و به دریای کنر افکنده (در ناحیهٔ ثمرخیل) و از آنجا به پشاور نقل داده می‌شده است (۴۲۶/۱/۴).

براین‌ها باید مقادیر طلایی را که از زرشویی به دست می‌آمد افزود. (۲۴/۳/۴، ۱۳۱)

اما مالیاتها که عمدتاً شامل مالیات اراضی و مواشی بود، عبارت بود از آنچه که براساس قوانین جاری از مردم گرفته می‌شد و مازاد بر مصارف محلی ولایات، به خزانه واصل می‌شد. مثلاً مازاد مخارج لشکری و کشوری میمنه در سال ۱۳۲۰ ق هفت لک و بیست و دوهزار و سی روپیه بود که همه آن پنجصد هزار روپیه مسکوک ایرانی خریداری و به خزانهٔ کابل ارسال شد (۵۱/۱/۴، ۴۳۸،۵۸۶). انواع دیگر مالیات‌ها عبارت

بود از دریافت گمرک از اموال بازرگانان، مالیات بار و مسافر، مالیات عبور و مرور وسایط نقلیه از جاده‌های کشور، مالیات سرکاهانه از گله‌داران، مالیات اصناف پیشه‌وران، مانند دکانهای نساجی، مالیات افزودهٔ بیست یکم، نکاحانه و ترکه پولی، عشر نذورات و اوقاف، درآمد صکوکات از بابت سجلات، محضر نامجات، مرافعات شرعیه، فروش کاغذ عریضه و ابطال تکت بر آنها، عواید خالصه و ضبطی (۳۸۰/۱/۴، ۴۹۰)، (۲۶۱/۲/۴). مالیات شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین و سراج‌الملّة والدّین که هرسال یکبار در سراسر کشور جشن گرفته می‌شد و مردم بابت آن روز به نام شکرانه مبالغی باید می‌پرداختند. مبلغ این شکرانه یا هر شکرانهٔ دیگر مانند رفع خطر از ذات مبارک ملوکانه، از هر بالغ ذکور یک روپیه یا نصف روپیه بوده است (۱۳۲/۱/۴)، (۱۵۸/۲/۴، ۲۲۳، ۳۲۵) که حاکمان و عاملان برای دریافت انواع این مالیات‌ها به ویژه مبالغ شکرانه انواع زجر و شکنجه بر مردم روا می‌داشتند و فجایعی به بار می‌آوردند. در این‌گونه موارد عموم کارکنان کشوری و لشکری معمولاً یکماهه معاش خود را تقدیم می‌کردند (۱۳۲/۱/۴)، (۵۱۷/۱/۴) که گاه آن مبالغ در زمان امیر حبیب‌الله خان در تعمیر رباط و کاروانسراها در سراسر کشور به مصرف می‌رسید. در جشن نوروز نیز تحفه و هدیه مرسومهٔ مستمرهٔ را دریافت می‌کردند که شامل اشیا و اقمشه و کالا و متاعی بود که بازرگانان به خرید و فروش آن اشتغال داشتند. (۵۷۰/۲/۴)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب مالیات‌ها و درآمدهای دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان را با دید انتقادی بررسی کرده است. و گزارش تفصیلی از اسناد مالی دورهٔ او و مقدار پولی که در خزانهٔ خود ذخیره کرده بود و ممر آنها که تا روز ارتحالش در خزانه موجود بود به دست داده است (۲۶/۱/۴-۶۲۵) و آنچنانکه او گزارش کرده است، انبارها و خزانه‌های او پر از انواع زر و سیم و گوهر و پارچه‌ها و پوست‌های گران‌بها... بود و در دوره امیر حبیب‌الله]ان بدان‌ها افزوده گشت و همه آنها که با مبالغ هنگفت خریداری شده بود، در دورهٔ امیر امان‌الله خان به کمترین بها فروخته شد که فیض‌محمّد داستان آنها را یک به یک در کتاب گرانسنگ خویش آورده است (۴۷۹/۱/۴، ۵۴۸، ۵۷۷، ۷۱۳، ۷۳۶)، (۳۲۰/۲/۴). داستان مصادره‌های عمال و مامورین لشکری و کشوری و مغضوبان دیگر که

به فرمان امیر عبدالرحمن و امیر حبیب‌الله خان صورت می‌گرفت، خود شنیدنی و عبرت‌آموز است که غالباً با انواع شکنجه و آزار و اذیت و تحقیر و بی‌حرمتی‌ها همراه بوده است. افزون براین همه، براساس فرمان امیر عبدالرحمن حاکمان، عمال و مأمورین دولت مؤظف بودند هر آنچه را که رعایا به نام تحفه و هدیه و پیشکش به آنان می‌داده‌اند، باید همراه با فهرست دقیق آنها به خزانهٔ دولت واصل و رسید حاصل می‌کردند و اگر خلاف می‌ورزیدند به بدترین جزاها محکوم می‌شدند.

تنخواه نَسَبی

باری چنانکه دیدیم از این امکانات که در واقع ثروت ملت و مردم بود، چیزی نصیب آنان نمی‌شد و به مصرف ضروریات دربار و آرایش و زینت درباریان و حرمسرا، علی‌الخصوص در دوره امیر حبیب‌الله خان با آن همه زن و سریتی، و خرید طلا و نقره و تاج و کمر مرصع و امثال آن می‌رسید و این خود از جمله سرشت‌های مدینهٔ تغلّب است، امّا آنانکه از این ثروت بهره و نصیبی می‌بردند تا به سبب عدم اشتغال و تولید و یا اقامت در بیرون از کشور دچار تنگدستی و بدحالی نشوند که مبادا وهنی به ساحت مرتبت و حرمت سلطه برسد، خویشاوندان نسبی و سببی بودند که آنهم مراتب و درجاتی داشت. ملاّ فیض‌محمّد فهرستی طویل از افراد فرقه جلیلهٔ محمدزایی که تنخواه نسبی می‌بردند، شامل نام آنان و نام وکلای ایشان از زن و مرد و قوانین مشمول این تنخواه شدن و نشدن و نقش سراج‌الخواتین، مادر شهزاده امان‌الله خان در دادن تنخواه نسبی به زنان و شیوهٔ پرداخت آن به دست داده است. (۲۶/۱/۴)، (۱۷۰/۲/۴) به کسانی که از جانب پدر محمدزایی نبودند این تنخواه تعلق نمی‌گرفت (۶۹۰) به هر یک از افراد ذکور چهارصد روپیهٔ کابلی و به هر یک از اناث سه صد روپیه اگر کبیر بودند و به اناث یا دختران صغیر یکصد و شصت روپیه داده می‌شد. به آنانکه در داخل کشور می‌زیستند و اطاعت و فرمانبرداری کافی از امیر داشتند این مبالغ داده می‌شد و اگر احیاناً مخالفتی در سر می‌پروردند و یا دمی بر ضد او برمی‌آوردند، نه تنها تبعید می‌شدند، بلکه از این تنخواه نیز محروم می‌شدند. (۲۸۵/۲/۴)پس از سقوط امیر شیرعلی خان و امیر محمدیعقوب خان، با به اقتدار رسیدن

امیر عبدالرحمن‌خان، تعداد زیادی از سران و افراد این سلسله که طرفدار امیر شیرعلی خان و از عقوبت‌های امیر عبدالرحمن‌خان بیمناک بودند به کشورهای همسایه همچون هند و ایران رفتند. وجود و حضور آنان در قلمرو بیرون از استیلا و اقتدار امیر عبدالرحمن‌خان به مثابت تهدید دایمی به شمار می‌آمد، امیر نه تنها با گماشتن جاسوسان مراقب آنان بود، بلکه در مواردی با درخواست از دولت بریتانیا یا انگلیس آنها را از جایی که بودند به هند انتقال می‌دادند تا زیر دو نظارت قرار داشته باشند، مانند انتقال سردار محمدایوب خان از ایران به هند.

اقامت در غربت و دور ماندن از امکانات و اختیارات و گرفتار فقر و تنگدستی شدن، فقط یک راه نجات داشت و آن نوشتن نامه و عریضهٔ بندگی و اطاعت و فرمانبرداری و عدم خیانت و مهر کردن به کلام‌الله مجید و ارسال آن به پیشگاه امیر بود که به نام‌های ندامت‌نامه و توبه‌نامه و امثال آن یاد می‌شده است. به طور مثال سردار عبدالعزیزخان ملقب به سرکار که در اصفهان اقامت داشت و سردار عبدالوهاب‌خان که در تهران و سردار غلام‌علی‌خان (۳۱۴/۱/۴) و سردار سکندرخان که مقیم اصفهان بود (۶۹۰/۱/۴) و... و همچنین تعدادی از این سرداران در هند اقامت داشتند مانند خانواده و برادران و فرزندان سردار یحیی‌خان و بسیاری دیگر. امیر عبدالرحمن‌خان به سختی با تقاضای بازگشت آنان موافقت می‌کرد، ولی امیر حبیب‌الله خان در این مورد آنقدر سختگیر نبود. به طور مثال امیر عبدالرحمن‌خان باوجود تقاضای مکرر سردار یحیی‌خان و سردار یوسف‌خان با بازگشت آنان تا اواخر عمر موافقت نکرد و آنان دسته‌جمعی در اوآخر حکومت امیر عبدالرحمن‌خان وارد کشور شدند. نظیر این مخالفت را با وجود تقاضاهای مکرر برای بازگشت و نامه و عریضه دادن و تعهد کردن در مورد سردار امان خان پسر سردار محمدزمان خان پسر امیر دوست‌محمد خان می‌بینیم که به سبب آنچه که دربارهٔ امیر عبدالرحمن خان گفته بود، تقاضاهای مکرر او پذیرفته نشد. (۴۲۷/۱/۴) بسیاری از آنان در کشورهایی که می‌زیستند مبالغی مقروض بودند و چون توبه‌نامهٔ شان پذیرفته می‌شد، قرض آنان نیز از خزانهٔ دولت ادا می‌شد و مبالغی برای مصارف عرض راه تا وصول به پیشگاه پرداخت می‌شد. در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان مبالغ هنگفتی از عطیهٔ مستمرهٔ دولت انگلیس

صرف تنخواه نسبی سرداران محمدزایی مقیم هند و صرف پرداخت وام و سفر خرج آنان شد. (۷۴۸-۴۹/۱/۴)

یکی از موارد مشهور تبعید که بسیار نامحترمانه و تحقیرآمیز بود تبعید غلام‌محمد خان طرزی در اوایل حکومت امیر عبدالرحمن‌خان است که بعداً پس از تقدیم عریضه و ندامت، مورد عفو قرار گرفت و تنخواه نسبی برای او و خانواده‌اش معین شد (۴۳۵/۱/۴) و آنگاه که به کابل بازگشت فرزندانش به سمت‌هایی منصوب شدند و دختران او به همسری شهزاده امان‌الله خان و شهزاده عنایت‌الله خان درآمدند و محمودبیگ طرزی به انتشار سراج‌الاخبار مأمور گشت و سپس در روزگار امان‌الله خان به وزارت خارجه منصوب شد. (۴۳۶/۱/۴)

پذیرفته شدن تقاضا و عریضه، نه تنها شامل موافقت به بازگشت و پرداخت وام و گرفتن مصارف و هزینه‌های راه می‌شد، بلکه در عمل به معنی بازگشت به اقتدار و سلطه و شرکت در کار حکومت نیز بود. چنانکه اکثریت قریب به اتفاق آنان چه در دربار و چه در ولایات، به مناصب و مقاماتی رسیدند. گزارش‌های سراج‌التّواریخ از سلوک و کردار این سرداران به ویژه هنگامی که به حکومت نواحی از کشور برگماشته می‌شدند، چنان است که گویی مأموریت‌شان انتقام گرفتن از مردم بیچاره بوده باشد و به این سبب دست تعدی و تجاوز به مال و ثروت مردم و ارتکاب انواع مصادره می‌گشادند و در اندک مدتی ثروت‌های هنگفتی می‌اندوختند. که نمونه‌های آن را در کردار و رفتار سردار محمدعثمان خان (۴۵۶) و حاکم پشت‌رود سردار عبدالوهاب خان و دیگران می‌توان دید. (۴۵۶، ۶۱۷، ۱۱۴۵، ۱۲۰۷، ۱۲۵۵، ۲۲۳۷)

این تنخواه نسبی در زمان حکومت امیر امان‌الله خان قطع شد «و چون افراد فرقهٔ جلیلهٔ محمد زایی، نعمت‌خواره بودند و کسب و پیشه نمی‌دانستند، بغایت مضطرب و پریشان حال شدند.» (۶۹۰) به نظر می‌رسد یکی از دلایل مخالفت آنان با امیر امان‌الله خان و یار و همدست شدن شان با مخالفان او و همین بوده باشد.

علاوه براین، اکثر خوانین و رؤسای قبایل که خود را از اقوام پادشاه و هم عرق او می‌دانستند، از این خوان نعمت مشاهره و تنخواه دریافت می‌کردند و برخی از آنان مانند

اقوام درانی در قندهار، مالیات به دولت نمی‌پرداختند و در جنگ استقلال به همین دلایل تکلیفی بر عهده نگرفتند و قرعهٔ هشت نفری را برای خدمت نظام نپذیرفتند. (۱۳۲۵) نمونه‌های دیگر آن را در دوره محمدنادرخان و پسرش نیز دیده‌ایم.

طوره عبدالملک خان پسر امیر بخارا که از پدر روی برتافته بود و در پشاور اقامت داشت، مستمری سالیانه از امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان دریافت می‌کرد و همه‌ساله نیز هدایای نفیس به آنان تقدیم می‌داشت. (۲۰۷-۲۰۶) این دو امیر با او روابط دوستانه داشتند. مستمری او به دلیل مراوده و موانست او با معاندین دولت موقوف شد. (۳۷۴/۳)

الله‌یار خان درگزی به دلیل سابقهٔ خدمت و پذیرایی از امیر عبدالرحمن‌خان، از سوی او به دریافت تنخواه سالیانه، مورد نوازش و حق خدمت‌شناسی قرار گرفت و براساس فرمان امیر تا اولاد اولاد او باقی بودند، این مستمری شامل حال آنان می‌شد (۲۵۳/۲/۴). کاتب از آمدن پسر او به کابل با در دست داشتن آن فرمان در عهد امیر امان‌الله خان در سال ۱۳۳۴ ق، خبر می‌دهد ولی چون در آن زمان از اشتغال در دستگاه حکومت برکنار شده بود، از پرداخت یا عدم پرداخت آن مستمری به همین دلیل خبر نداشت تا ثبت تاریخ کند.

مرسومه‌خواران دربار امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان این چهار تن بودند: ناظر محمدصفر خان، مهردار، دلاک خاصه تراش و فراش‌باشی و بابا برق شاطر. مبلغ مرسوم بابا برق شاطر در سالی هزار و نهصد و پنجاه از ترکستان و همچنین از قطغن و بدخشان و قندهار و هرات و غزنین و جلال‌آباد که حاکم‌نشین بودند، می‌رسید.(۷۵۱/۱/۴)

با این امکانات که بیشتر آن صرف خرید اسلحه برای استقرار و ثبات قدرت و سرکوب مخالفان داخلی می‌شد و نه دفاع از کشور و کسب استقلال آن، معاش لشکریان نیز آن پرداخته می‌شد، در زمان امیر عبدالرحمن‌خان در قیاس با دورهٔ امیر حبیب‌الله‌خان کارهای زیربنایی مانند احداث کارخانه (فابریکه)، یا ماشین‌خانه کابل (اسلحه‌سازی) و کارخانه پشیمنه‌بافی کمتر صورت گرفت، ولی در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان به این امور توجه بیشتری به عمل آمد و کارهای ناتمام پدرش را به اتمام رسانید و علاوه برآن احداث

کارخانه‌ها و بند برق و آوردن آب پغمان با لوله به کابل و ساختن بناها و قصرها و آوردن خط تلفن در زمان او صورت گرفت که در جای خود بدانها اشارت خواهد شد.

***

یکی از موضوعات جدی و قابل بحث و بررسی در این دوره به ویژه دوره امیر عبدالرحمن‌خان، برقراری نظام جاسوسی و گزارش‌های این جاسوسان و برافتادن افراد و خانمانهای بسیار، در پی این گزارش‌هاست، و این کار خود از عوامل مهم برقراری سلطه و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و ایجاد خوف و هراس در میان همگان بود. این جاسوسان که به نام‌های خفیه‌نویسان و وقایع‌نگاران یاد می‌شدند در همه جا و در همه مراتب و در داخل و خارج کشور حضور داشتند و سایه و شبح حضور آنان بر تمامی افراد و ساحات گسترده بود. بیشتر احوال مملکت از هرچه که بوده است به وسیلهٔ اینان به امیر ارسال می‌شد. (۵/۱/۴، ۱۲، ۱۷، ۲۷، ۳۰...) امیر از زنان نیز برای جاسوسی استفاده می‌کرد، مادر امان کنیز مدخولهٔ محمدزمان بارکزایی یکی از آنان بود که شرح کارهایی که او کرد می‌تواند، مایه و پایهٔ یک داستان یا رمان تاریخی تخیلی باشد (۲۹/۱/۴-۵۲۸) شگردهای دیگر او برای برقراری حکومت ارعاب، تدبیر او در مقابل هم قرار دادن ماموران و کارگزاران و عمال بود تا یکی از خوف دیگری نتواند مرتکب جرم و خیانت شود (۱۹۳/۱/۴) یکی دیگر از این اقدامات او اجازه دادن به افراد دیگر بود تا با ادعای غبن و خیانت و سرقت بر عمال، اجازه پیدا کنند تا کارهای دیگری را افشاء کنند و در صورت توفیق، خود مدعی به جای عامل بدان کار گمارده می‌شد و در صورت عدم توفیق جریمه و مجازات می‌شد، با همهٔ این حال، تعدادی از عمال در کابل پایمردان و حامیانی داشته‌اند که اولاً گزارش‌های خلاف آنان را که از سوی وقایع‌نگاران یا مدعیان می‌رسید، به اطلاع امیر نمی‌رسانیدند و در ثانی به گونه‌ای مدعیان و اسناد آنان را درپیچیده و خود آنان را گرفتار عقوبت می‌کرده‌اند، ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان و میرزا محمدحسین خان کوتوال کابل از این دسته بوده‌اند. (۳۴۴/۳)

حاکمان و والیان و سرحدداران و دیگر صاحبان مقام که در ولایات بودند به هیچ وجه حق مکاتبه با حاکمان و والیان و اتباع و مأمورین کشورهای همسایه نداشتند و در

صورت لزوم باید امیر از آن باخبر می‌شد و اجازه و دستور می‌داد و حتی متن نامه را هم دیکته می‌کرد و یا پاسخ لازم را به مامور خود می‌نوشت. (۶۴/۱/۴، ۲۵۵، ۳۲۵ و...) از نظر امیر عبدالرحمن‌خان تمام خارجیانی که وارد کشور می‌شدند و یا در کشور مشغول انجام کاری بودند، بدون شک جاسوس بودند، بنابراین در قدم نخست با ورود آنان موافقت نمی‌کرد و در گام دوم اگر هم به کاری مشغول می‌شدند، امیر به بهانهٔ حفظ جان آنان، محافظانی می‌گماشت که در واقع جاسوسان امیر بودند (۱۸۹/۱/۴، ۳۵۵، ۴۶۴) به همین دلیل وقتی ظن جاسوسی به کسی برده می‌شد، امیر بی‌درنگ به کشتن آنان دستور می‌داد، چنانکه دو تن جاسوس روس بی‌آنکه سِرّ و رمز کار جاسوسی‌شان روشن و مشخص شود، به شیوهٔ خاص به دستور امیر کشته شدند. (۲۵۵/۱/۴)

تمام نامه‌هایی که فراریان و مخالفان او از خارج به وسیله پست می‌فرستادند، به حضور امیر آورده، گشوده و خوانده می‌شد. (۴۶۴/۱/۴) یکبار گروهی از بازرگانان هندی را که قصد تجارت با روسیه داشتند و تا شمال کشور نیز رفته بودند به ظن آنکه مبادا همکار سردار محمدایوب خان باشند، از شمال بازگرداند و از کشور اخراج کرد. او خود جاسوسانی بر سردار محمدایوب خان گماشته بود تا احوال او را همه وقته گزارش کنند و فهرست دیدارکنندگان با او را برای امیر بفرستند. ترس و بیم زوال‌ناپذیر او از وجود جاسوسان انگلیس در افغانستان بود (۵۵/۱/۴، ۶۷، ۹۱، ۹۳) با این همه بنابر گزارش فیض‌محمّد کاتب، داکتر عبدالغنی‌خان و مولوی قیام‌الدین‌خان هندی، هر دو جاسوس‌های رسمی انگلیس در دربار امیر عبدالرحمن‌خان بودند. (۲۴۵/۱/۴)

باری این شیوهٔ جاسوس و خفیه‌نگار و وقایع‌نگار گماردن و ترس و بیمی که از کار آنان می‌رفت و در واقع چنان نیز بود، بازار اتهامات ناروا، موجبات ترس و وحشت و آزار و ایذای مردم و رعیت را از سوی امیر و عاملان او بسیار گرم کرده بود و افراد بسیاری در این غوغا بدون ارتکاب جرم و گناه، هستی و زندگی خود را از دست دادند و یا در سیاهچال‌های امیر سالهای سال زندانی و در بند ماندند. امیر حبیب‌الله خان که خود در زمان حکومت پدرش شاهد انواع آزار و ایذای مردم و حبس و شکنجه و عقوبت‌های گوناگون مردم در اثر این گزارش‌ها بود، به کار آنان توجهی چندان نشان نداد و حتی

بعضی از وقایع‌نگاران کاذب را چنانکه سنت او و پدرش در مجازات بود، حکم به توپ بستن و جریمه و قطع دو دست و نابینا کردن دو چشم کرد. (۴۰۳/۲/۴)

به هر حال اعمال روش‌های جاسوسی گسترده و مجازات مخالفان و کسانی که از سوی خفیه‌نگاران و واقعه‌نویسان متهم می‌شدند، شیوه‌ای بود که از یک سوی موجب استحکام پایه‌های قدرت و از سوی دیگر موجب رعب و وحشت و تمکین خواسته یا ناخواسته از امیر می‌شد و از این‌ها که بگذریم سرشت حکومت مطلقه و مدینهٔ جاهلیهٔ تغلّب جز این چیزی نیست. مجازات مخالف و خاطی و خائن و هر تعبیری که در این موارد در مدینهٔ تغلّب به کار می‌رود، هرچه شدیدتر و قساوت‌آمیزتر و بی‌گذشت‌تر باشد، درست در جهت سرشت تغلّب و در راستای ارعاب و تخویف و تذلیل و تحقیر قرار دارد. شیوع افسانه‌ها و قصه‌ها و برگ و شاخ دادن به اینگونه مجازات‌ها، خود زمینه را برای اعمال اینگونه رفتارها فراهم می‌کرد و به آن مشروعیت می‌بخشید. معمول در اینگونه رفتارها توجیه حفظ جان و مال دیگران و برقراری امنیت و نگهداری و پاسداری از ارزش و امثال آنست، و بدینگونه مردم در کار خویش و تشخیص حقیقت و واقعیت سرگشته می‌شوند. از طرف دیگر اعمال شدت در مجازات و انواع عذاب و شکنجه و التذاذ از زاری و فریاد و خواهش و تمنا و... موجب ارضای خاطر متغلّبان می‌گردد و چون بسیار شود تکرار یابد و ذره‌ای از اعمال آن اجتناب نگردد و هیچگونه تخفیفی و شفقتی در کار نباشد، خود بدل به قاعده‌ای می‌شود و از آنجا که در این‌گونه موارد با همین بهانه‌ها می‌توان دشمنان و مخالفان را منکوب و مخذول کرد، فرودستان و پیشکاران نیز با گرفتار شکنجه و عذاب مصادره و قتل واسر کردن مخالفان که به فرمان رئیس مدینه انجام می‌شود، از این کارها برای خود نام و شهرت و اعتبار و قدرت و حرمتی می‌جویند و یا مدعی آن می‌شوند و درگاه این منتسبان نیز درباری می‌شود، با این پندار که قطعاً چنانکه در آوازه و ظاهر می‌بینند، اینان کاره‌ای هستند. پس توسل و تقرب به آنان می‌تواند مایه جمعیت خاطر و پشت‌گرمی به هنگام گرفتاری احتمالی باشد و به این ترتیب قدرت‌پرستی و تملق زورگویان، شیوهٔ رایج می‌شود و چه بسا که مورد حسد و غبطهٔ دیگران واقع شوند.

یکی از مجازاتهای مشهور در دوره امیر عبدالرحمن‌خان و پسرش امیر حبیب‌الله خان به دهن توپ بستن و به توپ پراندن یا هلاک کردن محکوم با توپ بود. چنانکه میرزا عبدالحکیم خان امین نظام (۴۸۷/۱/۴) و مسجدی خان بیات (۳۲/۳/۴، ۶۱۷) و چندین تن دیگر در زمان پدر و پسر از جمله پنج تن از مشروطه‌خواهان به این مجازات محکوم شدند. مثله کردن و بریدن دست و پا نیز از مجازاتهای رایج بود، گذاشتن پستانهای زنان محکومان زیر تختهٔ اروسی و فشار دادن آنها برای گرفتن اقرار (۲۴۹/۱/۴) و اعمال انواع شکنجه‌های دیگر مانند کشیدن دندان‌ها و کور کردن چشم‌ها (۱۹۶/۱/۴)، آویختن مردان از آلت تناسلی و بستن آلت تناسلی و آب تربوز دادن به محکوم، میخ در مقعد فرو بردن (۶۹۶/۲/۴)، غل و زنجیر کردن محکومان و اقرار گرفتن از آنان با استعمال غل جامعه و قرابغرا و اولچک و قپان و کشیدن دست و پای مجرم با طناب و زنجیر (۵۴۶/۲/۴، ۶۶۹) کشتن پدر به جرم پسر، زیر چوپ و لگد (۲۰۵/۱/۴)، بریدن عصب پاهای محکومان (۲۵۶/۱/۴)، حبس با اعمال شاقه در سیاهچاه‌ها، خورانیدن آبگوشت سگ به مجرم تا دم مرگ (۲۶۵/۱/۴) تاوان جرم از بازماندگان مجرم گرفتن، به دار کشیدن پسر هزاره به جرم عاشق شدن او بر دختر ارباب افغان او (۱۶۹/۱/۴)، کشتن مجرمان با خفه کردن و فشردن گلو (۲۲۰/۱/۴)، درّه شرعی زدن و نان و آب را از کسی گرفتن و او را از گرسنگی کشتن در نظر حضرت والا شکنجه به شمار نمی‌آمد (۶۷۲/۱/۴)، حبس و زندانی کردن و شکنجه و آزار بستگان مجرمان امری عادی به شمار می‌آمد، مصادره اموال و هستی و دارایی و تبعید، خود امری شایع و معمول بود. معروفترین و مخوف‌ترین زندانهای عهد امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان که نام آنها در سراج‌التّواریخ آمده است اینهاست: ۱- زندان هندکی یا چهل‌ستون ۲- زندان کابل ۳- سراچهٔ علی‌اصغر خان قرت ۴- زندان شیر که حبس‌گاه مشروطه‌خواهان بود.

یکی از مسایلی که در این دوره‌ها رایج است و به صورت یک عرف اجتماعی درآمده است، شیوه‌ای خاص از تقرب به سلطه و قدرت است و آن پیشکش کردن دختران و پسران نوجوان به امیر و پادشاه است. سرّی که در این کار وجود دارد، نوعی ارتباط و اتصال و انتساب با قدرت و سلطه و زور است که بنابر همین عرف باید موجب آسایش

خاطر از تعدی و تجاوز خود سلطه و دیگر مخالفان و رقیبان موجود در صحنه این زورآزمایی‌ها شود. این امر فقط محدود به رئیس مدینهٔ تغلّب نمی‌شود بلکه می‌تواند از طریق تقدیم این پیشکش‌ها به فرزندان و منتسبان دیگر او نیز انجام شود و حتی در رده‌های پایین‌تر قدرت نیز صورت گیرد. قاعدهٔ تغلّب و زور در مدینهٔ جاهلیهٔ نیز چنان است که افراد ضعیف‌تر با این به اصطلاح وصلت‌ها و گره خوردن‌ها به اصل سلسله و قدرت، اگر به افزونی و برتری بر رقیب نمی‌رسیده‌اند، حداقل به توازن و تعادلی با رقیبان سیاسی نایل می‌شده‌اند.

این‌که در بخش‌های گوناگون گزارش‌های ملاّ فیض‌محمّد کاتب از تقدیم این دختران و پسران سخن می‌رود یا در ارتباط با توضیح و تکمیل اطلاعات دربارهٔ اشخاص، از چنان موقعیتی سخن به میان می‌آید، به همین دلیل است. از موقعیت این دختران که در سراپردهٔ امیران راه یافته و یا در شمار اهالی حرم به حساب آمده‌اند، اطلاع چندان در کتاب نمی‌توان یافت، جز این‌که از تعداد فرزندان دختر یا پسری که زاده و آورده‌اند باخبر می‌شویم. در قوانین و سنت‌های سلطه و تغلّب اینگونه فرزندان که از این دختران زاده شدند، از امتیازی خاص جز همان انتساب و افتخار (؟) نصیبی نداشته‌اند. (۱۶۷/۳/۴) و حتی در زمانه‌هایی که امیران نخواسته‌اند و یا تغییری در روابط پدید آمده است، آن زنان را به خانهٔ پدرشان پس فرستاده‌اند. اما بحث غلام‌بچه‌ها و نقش تاریخی و حتی اقتصادی آنان، بحثی دیگر است و جلوه‌هایی از کردار تاریخی آنان و رسیدن آنها به سمت‌ها و مراتبی در سراج‌التّواریخ بازتاب یافته است. این دو مورد نیز مانند صدها مورد دیگر که در این کتاب پرشگفتی وجود دارد، شایستهٔ تحقیق و تتبع و بررسی‌های مستقل است.

یکی از از مباحثی که در این کتاب با ظرافت‌های خاص مطرح می‌شود و گاه به صورت گزارش و گاهی هم در طی مباحث و نقد و داوری مورخ، بحث روابط افغانستان با انگلیس‌ها در همسایگی کشور، یعنی هند است. سابقهٔ این روابط به زمانهای بسیار پیشتر از حضور امیر عبدالرحمن در صحنهٔ سیاسی کشور و حکومت او باز می‌گردد، که تفصیل آن را در منابع تاریخی و تألیفات متأخران مانند افغانستان در مسیر تاریخ و افغانستان در پنج قرن اخیر زنده یادان میر غلام‌محمد غبار و میر محمدصدیق فرهنگ و امثال آن باید

جست. این‌جا همین اشارت بسنده است که بگویم مقدرات حکومت و حاکمان در افغانستان، بستگی و ارتباط تام با انگلستان داشته است، برافتادن و برآمدن برخی از امرای کشور و دوام و بقای سلطهٔ آنان را در نحوهٔ این رابطه می‌توان جستجو کرد که مجموعاً در وابستگی و عدم وابستگی آنان به انگلیسها خلاصه می‌شود. وجود سه جنگ با انگلیسها از تلاش و کوشش مستمر مردمان این کشور در برون آمدن از این سلطه و برانداختن دست‌نشاندگان انگلیسها حکایت دارد. برخی از امرای این کشور نه تنها برای غلبه بر رقیبان داخلی خواستار حمایت و پشتیبانی انگلیسها بودند، بلکه وقتی عرصه بر آنان تنگ می‌شد خود به پای خود به دامن آنها پناه می‌بردند تا با حمایت‌های مالی و نظامی آنان دوباره به قدرت بازگردند.

سالها پیش از این در مقدمهٔ پادشاهان متأخر افغانستان، نوشته میرزا یعقوب‌علی خوافی نوشتم که وقتی کسی تاریخ سدّه‌های اخیر افغانستان را می‌خواند، می‌بیند که دوره‌های آرامش در این سرزمین بسیار کوتاه بوده است و رویارویی پیاپی و مستمر مدعیان قدرت، چه فرزندان و اعقاب تیمورشاه درانی و چه برادران و فرزندان امیر دوست‌محمد خان، با یکدیگر، آن سالهای کوتاه را به سرعت درنوردیده است و مردم بیچاره کشور گروهی در زیر علم و پرچم این و گروهی زیر پرچم آن، به جان یکدیگر افتاده‌اند. گویی کاری جز این نداشته‌اند که له و علیه این و آن با یکدیگر بجنگند و بار گران مالیات و هزینه‌های این جنگها را بردوش بکشند و یا به جرم بودن در زیر پرچم دیگری در عهد اقتدار آن دیگر، مشمول جریمه و تنبیه و مجازات گردند. به هرحال برای اولین‌بار، پس از دوران حکومت احمدشاه ابدالی و فرزندش تیمورشاه، می‌بینیم که سه نسل از یک پدر پی در پی فرمانروایی می‌کنند و جز یکی دو قیام در دوران امیر عبدالرحمن‌خان که به شدت سرکوب شد، نه از فعالیت مدعیان قدرت خبری است و نه از هجوم سپاه انگلیس و آوردن یکی از فراریان و بر تخت نشاندن آنان. اتفاقاً امیر عبدالرحمن‌خان برخلاف چند تن دیگر که پس از شکست از رقیبان داخلی به هند پناهنده می‌شدند، نخست به مشهد و دره گز ایران رفت و سپس به قلمرو روسیهٔ تزاری وارد شد و از بخارا به سمرقند رفت و در آنجا با دریافت مستمری از تزارها، در آن انزوا، طرح و نقشهٔ بازگشت به قدرت را می‌کشید و

سرانجام نیز از آن جا وارد کشور شد و نه تنها وزیر محمداکبرخان را منزوی و فراری کرد، بلکه انگلیسها را بدون آنکه میان مجاهدین انگلیسها که در کابل محاصره شده بودند بودند و در قندهار مجاهدین و هرات نیز امادهٔ نبرد بودند، جنگی واقع شود، با احترام و تضمین و به سلامت به هند بازگرداند و پس از آن که بر قدرت مسلط گشت، سران مجاهدین را یکی پس از دیگری از صحنه قدرت دور کرد و سردار محمدایوب خان، فاتح میوند، را که در ایران به سر می‌برد، توسط انگلیسها به هند منتقل کرد تا بهتر بتواند بر کار او نظارت داشته باشد. انگلیسها با بردن سردار محمدایوب خان دو نشانه را با یک تیر زدند، هم امیر را راضی کردند و هم از ایوب‌خان به مثابت یک تهدید علیه عبدالرحمن‌خان استفاده کردند.

چنانکه پیش از این گذشت، تعداد زیادی از سرداران محمدزایی را که در هند و ایران به سر می‌بردند و احتمال داشت روزی وارد عرصهٔ رقابت شوند، با دادن اجازهٔ بازگشت و گرفتن توبه‌نامه و تعهد و اعطای منصب و جاه و مستمری، هم به داخل کشور آورد تا مراقب رفتار و کردار آنان باشد و هم با واگذاری بخشی از امتیازات به گونه‌ای که خود می‌خواست در قدرت شریک نمود و با این توزیع امتیازات و نظارت و مراقبت، خطرهای احتمالی از جانب آنان را کاهش داد و آسوده خاطر گشت. از نظر انگلیسها کسی که می‌توانست خاطر آنان را از سرحدات شمالی و پیشرفت روسیهٔ تزاری به سوی هند آسوده گرداند، امیر عبدالرحمن‌خان بود، بنابراین حمایت از او از همان آغاز کار با اقدامات عملی مانند بیرون رفتن از افغانستان و پرداخت مبالغ گزاف که سالیانه و مستمر بود و طرد و حبس و تحت مراقبت قرار دادن مخالفان او، امری ضروری و لازم بود. در سفر امیر به هند و استقبال از او و وعدهٔ کمک‌های بیشتر، امضای او را زیر قراردادی گرفتند که هم خط دیورند را به رسمیت می‌شناخت و هم در مناسبات با کشورهای دیگر، او را ملزم کرد که بدون مشوره و رایزنی با انگلیسها هیچ نوع مناسبات و رابطه‌ای با آنان برقرار نسازد و حتی در تعیین حدود سیاسی و جغرافیایی کشور بدون حضور نمایندگان انگلیس کاری نکند.

ملاّ فیض‌محمّد کاتب با دقت و وسواس تمام نحوهٔ اجرای قرارداد راولپندی (۱۳۰۲ ق) و تعهد و الزام امیر عبدالرحمن‌خان را قدم به قدم گزارش می‌کند و از آن همه نرمش و تسلیم و فرمانپذیری او در مقابل انگلیسها شگفت‌زده می‌شود و این شگفتی‌ها آنگاه به اوج خود می‌رسد که تصویر خشن و رفتار سراسر قساوت‌آمیز او را با مخالفان داخلی تصویر می‌کند.

ملاّ فیض‌محمّد کاتب، هرجا که به‌نحوی پای منافع، آبرو، حیثیت و آزادی و استقلال کشور به میان کشیده می‌شود. از این‌که کشورش نمی‌تواند از آن منافع دفاع کند و با آزادی و اختیار خود با هر که می‌خواهد ارتباط داشته باشد، اندوهگین می‌شود و آشکارا از فقدان اختیار و استقلال کشور، اظهار ناخشنودی می‌کند و به همین سبب تمام ستایش‌های خود را به امیر امان‌الله‌خان که توانست بند رقیّت را بگسلاند و استقلال و آزادی میهن را کسب کند، نثار می‌کند. (۲۹۱/۱/۴)، (۶۶۹/۳/۴)

بازتاب وابستگی امیر عبدالرحمن‌خان به انگلیسها و اثبات استواری برعهد و پیمان با آنان را در موارد زیر در جلد چهارم سراج‌التّواریخ می‌توان دید. امیر عبدالرحمن‌خان بار ملامت و سرزنش تغییر مرز طبیعی افغانستان را که رود سند بود، به خط دیورند، به گردن مردم و قبایل آن سوی خط دیورند می‌اندازد و نه امیر محمدیعقوب‌خان و نه خودش که آن را در قرارداد راولپندی تأیید کرد و متعهد شد که در هیچ حال از آن نگذرد و دعوی مرز طبیعی رود سند را مطرح نکند و با مردمان قبایل علیه انگلیسها متحد نشود و آنان را یاری نکند. در این متوجه کردن ملامت، مردم قبایل جنوب دیورند را بدعهد و دورو می‌خواند و می‌گفت به همین سبب سکه‌ها قدرت گرفتند و انگلیسها جسارت یافتند تا از نهر سند عبور کنند، نهر سند که سرحد ذاتی افغانستان شمرده می‌شد. (۵۶۱/۱/۴) چنانکه از متن گفتار او برمی‌آید در ظاهر امیر از اقوام آن سوی خط دیورند و بدعهدی و دورویی و حق‌ناشناسی آنان گله می‌کند ولی در باطن ساحت خود را از هرگونه وابستگی بری می‌نماید و به طور ضمنی می‌گوید مجبور است خط مرزی دیورند را که در کشیده شدن آن نقشی نداشت بپذیرد و این جز به معنی موافقت با انگلیسها و عدم حمایت از قیام مردم علیه انگلیسها نمی‌تواند باشد (۶۴/۱/۴، ۷۰، ۸۲، ۸۴) در این التزام و

سرسپردگی به بهانهٔ تعهد متقابل با انگلیس‌ها، آشکارا و با نهانی و توجیهه‌های گوناگون و جالب، با قیام‌های مردم قبایل علیه انگلیسها مخالفت می‌ورزید. (۷۲/۱/۴، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۹۸، ۱۱۱)

خوش‌باوری و امیدواری مردم قبایل به این‌که امیری قدرتمند در افغانستان حکومت می‌کند که می‌توانند با حمایت او انگلیسها را به زانو درآورند، موجب می‌شد که با نوشتن نامه‌ها و فرستادن نمایندگان ویژهٔ خود به نزد امیر، آمادگی خود را برای قیام علیه انگلیسها به اطلاع او برسانند. فیض‌محمّد با توجه به باریکی کار، پاسخ امیر را به این تقاضاها با ظرافت و دقت خاص گزارش کرده است تا شگردهای امیر را در پوشانیدن سیاست‌های پنهانی او و پایبندی و تعهدش به حفظ مواد قرارداد راولپندی و حتی موافقت او را در سرکوب قبایل به وسیله انگلیسها نشان دهد (۳۹۶/۱/۴، ۶۱-۵۶۰، ۵۷۴، ۵۷۷) و نامهٔ دیگر پاسخ امیر در صفحه ۵۷۹).

کار کارستان امیر در برابر تقاضای یاری و مساعدت به خیزش‌های ضد استعماری در آن سوی دیورند و بازداشتن آنان از قیام و جنگ با انگلیس‌ها، وعدهٔ جایگیر دادن به آنان در افغانستان بود (۱۲۳/۱/۴ و ۱۲۴) و مراد او از این جایگیر دادن مزارع و مساقات زرخیز و خوش آب و هوای هزاره‌جات بود که به تعدادی از آنان که مهاجرین نامیده شدند داده شد و به نام ایشان و کام دیگران تمام شد، آنها نیز پس از چندی جایگیرها را رها نموده، پشت به او و روی به انگلیسها نهادند و دوباره بازگشتند و امیر از این سبب آنان را که ناسپاسی کرده بودند مورد ملامت قرار داد. و امیر حبیب‌الله خان گروهی از آنان را که پس از دریافت املاک و مراتع و مزارع روی از حمایت دولت اسلام (؟) برتافتند و به دامن کفر پناه بردند «مهاجر» نه بلکه «مفاجر» نام نهاد. (۸۷/۱/۴، ۲۳۶) امیر عبدالرحمن‌خان، شیرزمان خان را به سبب آنکه سعی داشت اقوام و رؤسای قبایل را در پیوستن به کشور و دولت افغانستان تحریض و تشویق کند، نکوهش می‌کند زیرا او خود را دوست دولت انگلیس و متعهد به آنان می‌دانست و اینگونه تلاش‌ها مورد پسند و حمایت او نبود. (۶۴/۱/۴، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۸۲، ۸۴، ۹۹، ۹۸)

مکاتبات ملاّ نجم‌الدین با امیر و شرح کارهای او (۸۲/۱/۴) و همچنین نامه‌های ملاّ پیوندهٔ مسعودی به امیر با توجه به قیام او علیه انگلیسها و حمایت مردم از او و... و پاسخ امیر به تقاضای او که بسیار جالب و خواندنی است، نشان می‌دهد که امیر با چه هوشیاری پاسخی می‌دهد که منافع هر دو طرف در آن مندرج باشد (۴۵۸/۱/۴) بررسی و تحلیل این موارد می‌تواند عمق کار را نمایان سازد.

تعدادی از پردلان قبایل به محافظ‌خانه‌های انگلیسها حمله کردند و با غنایم‌شان که عبارت از تفنگ بود به افغانستان آمدند، امیر آنان را به نام دزد، زندانی کرد و تفنگ‌هایی را که آورده بودند به انگلیسها تحویل داد (۹۶/۱/۴، ۱۱۴) و گاه بنا به تقاضای رسمی انگلیس‌ها، جهت رفع کدورت از دل نازک و زود رنج آنان، دستور می‌دهد تا اینگونه افراد را که دزد و غارتگر (؟) نامیده می‌شدند دستگیر کنند و اموال را مسترد نمایند.

به نظر می‌رسد با این همه پایبندی به تعهدات در مقابل انگلیس‌ها، هیچ‌گاه خاطر امیر از ناحیهٔ آنان جمع نبوده باشد. امیر یا خود به درستی سیاست‌های انگلیسها را در برابر روسها دریافته بود و یا در مذاکرات راولپندی به او دانانیده شده بود. به همین لحاظ او بر این نکته تأکید می‌کرد که دو کشور افغانستان و ایران با داشتن جبال شامخه (کوه‌های مرتفع و بلند) و وادی‌های عمیق، دو سد طبیعی بر سر راه روسها به هند می‌باشد و از این دو کشور به نام حقیقت دیوار هند یاد می‌کرد. (۸۲/۱/۴)

گاهی واکنش‌های امیر عبدالرحمن‌خان در پاسخ تقاضاهای دیگران از درماندگی و استیصال او نشان دارد. چنانکه پاسخ او در پی تقاضای هاشم‌بیگ نام ترک که از مردم دارالخلافهٔ اسلامبول بود و از امیر تقاضای ملاقات و دیدار کرده بود، از این دست است. امیر به او نبشت که: «مردم افغانستان مایل به آمدن مردم بیگانه و لو اهل اسلام در کشور خود نیستند. تا زمانی که خود را به علوم و فنون و صنایع محیرالعقول و تهذیب و اخلاق حسنه و متمدن به آداب و رسوم حمیده نکنند و خود را به قوت و مکنت و استطاعت و استعداد مساوی و معادل با دول متمدنه ساخته به عالم انسانیت بشناسانند، کسی را راه عبور و مرور در مملکت خود نداده و نمی‌دهند و خود را مورد تمسخر و استهزای بیگانگان نمی‌سازند و...» (۳۱۶/۳) روشن‌ترین معنی در این گفتار همان فقدان استقلال و ارادهٔ ملّی

است و پایبندی به تعهدی که در قبال انگلیسها داشته است، ورنه پیداست که با دیوار کشیدن به دور افغانستان و عدم ارتباط و تماس و داد و ستد با جهان، چگونه ممکن است کشوری با مشخصات افغانستان خود را به علوم و فنون و صنایع محیرالعقول بیاراید و بدان‌ها دست یابد و به جایی برسد که خود را در قوت و مکنت و استعداد با دول متمدنه معادل سازد؟ این خصلت حکومت‌های خودکامه و مستبد است که مردم را از جمیع جهات محدود سازد و در بند کشد تا چشم و گوش آنان بسته بماند و... از این‌ها که بگذریم، خلافت عثمانی در آن روزگار تنها قدرت و دولت اسلامی بود که مهمترین مناطق جهان اسلام را در تصرف داشت از جمله مکه معظمه و مدینهٔ منوره.... و در پی اتحاد مسلمانان در مقابله با تهاجم استعمار بود و البته ارتباط افغانستان با آن دولت با سیاست‌های انگلیسها سازگار نبود. این رویهٔ او در قبال خلافت عثمانی در زمان پسرش در بحبوحهٔ جنگ اول جهانی نیز دنبال شد و به لطایف‌الحیل از پذیرش نمایندگان خلافت عثمانی و ملاقات با آنها طفره رفت که به جای خود بدان پرداخته خواهد شد. در زمان خود امیر قضیه‌ای مشابه به همین مورد در ارتباط به سلطان عثمانی پیش آمد و آن این بود که شخصی به امیر پیشنهاد کرد تا مانند سایر بلاد افغانها هم باید مهمانخانه‌ای خاص خود را در مدینهٔ منوره داشته باشند و از امیر خواست که با فرستادن سفیری به دربار عثمانی موافقت کند تا راه این کار هموار گردد. ناگفته پیداست که امیر نه حق داشت نمایندگان و اتباع عثمانی را در افغانستان بپذیرد و نه اجازه داشت سفیر به دربار آنان اعزام کند. عین پاسخی که امیر به این تقاضا داد در مورد پیشنهاد یک نو مسلمان امریکایی برای کمک امیر جهت ساختن مسجدی در لندن تکرار شده است. (۶۲۰/۱/۴)

امیر عبدالرحمن‌خان در قبال پیشنهاد سیداکبر تیراهی که از وی تقاضای اعتبارنامه کرد که به دربار عثمانی برود و از سلطان عثمانی در باب اشغال کشورهای اسلامی توسط خارجی‌ها طلب اجازهٔ جهاد کند با توجیهات جالب از جمله ضرورت حفظ رابطه با انگلیس به نامهٔ او پاسخ داد. احتمالاً سیداکبر تیراهی متوجه شده بود که از امیر و امثال او در منطقه چنین توقعی نمی‌توان کرد، بنابراین در پی کسب اجازهٔ جهاد از پادشاهی مسلمان برآمد. همین امیر که از این سوی به لطایف‌الحیل خیزش‌ها و قیام‌های مردم قبایل را ناکام

می‌کرد و در برابر چنان پیشنهادی مجبور به توجیهات عجیب و غریب می‌شد، از سوی دیگر برحال زار مسلمین گریه می‌کرد و آه سرد از دل برمی‌کشید!! (۶۳۹/۱/۴)

امیر در پاسخ تقاضای آقای ایمنی لنکن آمنه امریکایی که مسلمان شده بود و خواهان زندگی در افغانستان بود به بهانهٔ نداشتن همزبان و به زحمت افتادن او، توصیه کرد که در مکهٔ معظمه یا مدینهٔ منوره برود تا همچنان که در دنیا، اسلام آورده است، در آخرت نیز روی سپید باشد. پس از دادن این پاسخ، روی به درباریان خود کرد و گفت: «سرکار ما به اسلام آوردن اهالی اروپا هرگز عقیده ندارد و می‌داند که چون راه آمد و شد آن مردم به افغانستان مسدود است، به این وسیله می‌خواهند وارد خاک ما شوند و برای دین نصرانی تبلیغ کنند.» (۴۶۲/۱/۴)

در مورد دیگر برای جلوگیری از ورود جهانگرد مجارستانی به خاک افغانستان گفت: «چون ملت افغان و مملکت افغانستان جهاد را از راه عرفی و مذهبی با ملت نصاری فرض دینی خویش می‌دانند و عقیده دارند که اگر کسی یکی از معتقدین آیین نصرانیت را بکشد و در خون کشد، دیگران او را غازی و مستحق بهشت شمارند و او را نیکوکار و بندهٔ پروردگار و پیرو شریعت سید ابرار می‌پندارند...» (۶۳۳/۲/۴) و به این بهانه از ورود او به خاک افغانستان ممانعت به عمل آورد. روشن است که علت اصلی، اجازه نداشتن امیر و کشور و دولت مردم افغانستان است و شاید هم خود امیر از ورود خارجی‌های ناشناخته می‌هراسید. پس دستور داد که او را به هر وسیله که بتوانند در خاک افغانستان راه ندهند و از مرزهای کشور دور سازند. در دنبالهٔ چنین رفتارهایست که ملاّ فیض‌محمّد ناچار از نقد و تحلیل و داوری می‌شود و می‌نویسد: «اکنون در زمان امیر امان‌الله‌خان که افغانستان را از قیمومیت انگلیس درآورده، گروه‌ها گروه از نصاری راه آمد و رفت در افغانستان گشوده، در عرصهٔ شش سال باوجود کثرت اشتغال ذات معارف سمات این پادشاه... افغانان با عموم دول آشنا گشتند و...» (۶۳۳-۳۴/۲/۴)

واکنش امیر دربارهٔ روسها از نوعی دیگر است: «امیر عبدالرحمن‌خان به ترکمانانی که دو تن روسی را کشته بودند، هم پناه داد و هم تنخواه؟!» (۲۵۵/۱/۴)

دولت ایران اگر در مسایل سرحدی با افغانستان به مشکلی مواجه می‌شد، به دولت انگلیس رجوع می‌کرد و کارگزاران آنها نیز در حلّ مسایل سرحدی و امثال آن به قونسل انگلیس مراجعه می‌کردند، زیرا که دولت انگلیس خود را حامی افغانستان می‌دانست، قیمومیت، تحت‌الحمایگی و نداشتن استقلال خارجی، شاهدانی بهتر از آنچه که آوردیم، ندارد. (۵۹۷/۱/۴)

در این میان امری که در ظاهر رنگی از اعمال اراده در آن دیده می‌شود، خریداری اسلحه و آلات و ادوات جنگی و حتی احداث کارخانهٔ اسلحه‌سازی در افغانستان، در زمان امیر عبدالرحمن‌خان است که از انگلستان، فرانسه و آلمان خریداری می‌شد و همگی آنها از طریق بنادر هندوستان به افغانستان وارد می‌گشت. پرسش اصلی نیز همین است که باوجود نظارت دقیق انگلیسها بر امور افغانستان و با تجربه‌ای که آنان از دو جنگ گذشته داشتند، چگونه با انعقاد قرارداد امیر با کارخانه‌های اسلحه‌سازی اروپا از جمله فرانسه و آلمان موافقت می‌کردند و اجازه می‌دادند که از زیر چشم و ریش خود آنها آن اسلحه‌ها وارد افغانستان شود و یا کارخانه اسلحه‌سازی در کابل به کار افتد و صنعتگران افغان مهارت و استعداد خود را در ساختن اسلحه مختلف از جمله توپ و تفنگ و گلوله به جهانیان نشان دهند؟ (۶۳۱/۱/۴) و حتی این آموزش‌ها زیر نظر خود انگلیسها و اروپایی‌ها در کارخانه اسلحه‌سازی کابل صورت گیرد و جنبه‌های عملی و عینی پیدا کند؟ سه تن اروپایی که در کارخانه اسلحه‌سازی کابل کار می‌کردند عبارت بودند از مستر پاین انگلیسی و فرنک مارتین و مستر فلیشر که بعداً کشته شد (۲۳۴/۲/۴) این افراد نه از قوم نصاری بودند و نه جاسوس که حساسیت افغانهای نصرانی‌ستیز و امیر بیمناک از جاسوسی را برانگیزاند! مجموع آنچه که امیر بابت خریداری کارخانهٔ بخار و توپ و تفنگ و تفنگچه و فشنگ‌سازی و غیره از بدو جلوس تا نهم رمضان ۱۳۱۸ پرداخته بود، مبلغ سه کرور و بیست و دولک و چهل و دوهزار روپیه معادل سی و دو میلیون و دویست و چهل و دوهزار روپیهٔ کابل بود(۷۴۴/۱/۴) بهای بخش اعظم این خریدها از همان عطیهٔ مستمرهٔ دولت بهیّهٔ انگلیس پرداخته می‌شد و بقیه آن از مالیات و درآمدهای دولت از منابع گوناگون.

باید خاطر انگلیسها از همه بابت جمع بوده باشد که این اسلحه هیچ‌گاه علیه آنان به کار برده نمی‌شود و در ثانی امیر برای استقرار در قدرت و سرکوب قیام‌های داخلی به اسلحهٔ فراوان نیاز داشت و در قدم سوم هرساله خود انگلیسها بنا به تقاضای امیر و پسرش مقدار زیادی تفنگ و فشنگ در اختیار آنها قرار می‌دادند. چنانکه دیدیم امیر از این امکانات به طور گسترده در داخل کشور استفاده کرد و نه در زمان او و نه در زمان امیر حبیب‌الله‌خان گلوله‌ای از گلوی این توپها و تفنگها به سوی انگلیسها شلیک نشد. تا نوبت به امیر غازی امان‌الله خان رسید و آنچنان که فیض‌محمّد عاشق دلسوختهٔ استقلال و آزادی و پیشرفت کشور گزارش کرده است در جنگ استقلال از توپهای نیم‌کارهٔ آلمانی که در کارخانه کابل تکمیل شده و نام ساخت افغانستان با خط کوفی بر بدنهٔ آنها حکّ شده بود، استفاده شد و در و دیوار و برج و بارهٔ قلعهٔ تل را فرو کوفت و فروریخت.

امیر در ایجاد حکومت رعب و وحشت و تحقق مدینهٔ تغلّب در افغانستان تا آنجا پیش رفته بود که با تقاضای دولت انگلیس دستور می‌داد تا به دور گورستان کشتگان سپاه انگلیس در جنگ میوند، در قندهار دیوار بکشند و گنبد بسازند و صدایی از کسی برنیاید!

روسها که خط آهن خود را در ماورای آمو تا مرزهای افغانستان امتداد داده بودند، به امیر پیشنهاد کردند که این راه آهن تا داخل مرزهای افغانستان امتداد یابد و امور داد و ستد و مبادلات بازرگانی را آسانتر کند. پاسخ امیر که متضمن رد این پیشنهاد بود چنین بود:

۱- راه تجاری افغانستان از طریق مشهد مقدس است.

۲- مردم افغانستان رفت و آمد و تجارت از طریق راه آهن را نمی‌پذیرند. (۴۵۲/۱/۴)

با توجه به حکومت رعب و وحشت و سرکوبگرانهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و سختگیری‌های او بر مخالفان داخلی و طول مدت این‌گونه حکمفرمایی به نظر می‌رسید که مخالفی در داخل و خارج که بتواند مخل اوقات و تهدیدی برای کشور باشد، نمانده باشد. امیر حبیب‌الله خان که اینک بر مسند پدر تکیه زده بود، شاید به دلیل همان جمعیت خاطر و یا به دلیل اندکی تخفیف در حال مردم، همانگونه که قضاوت دربارهٔ گزارش‌های خفیه‌نویسان و واقعه‌نگاران را تعدیل کرد، در پاره‌ای از موارد دیگر نیز نرمش‌هایی نشان داد از جمله دیگر ضرورتی به سختگیری‌ها و بدگمانی‌ها در باب اروپاییان و ورودشان به

افغانستان نمی‌دید به همین سبب تقاضای محمد ادیب نومسلمان امریکایی را پذیرفت (۲۸۰/۲/۴) هرچند در مورد یوهان نام آلمانی که از راه ایران به افغانستان آمده بود و ظن جاسوسی بر او می‌رفت، مکاتباتی با کابل صورت گرفت، ولی پایان کار او مشخص نشد.

موضوع تأسیس و اعمار مهمانخانه یا رباط مخصوص حجاج افغانستانی که پیشتر امیر عبدالرحمن خان با آن موافقت نکرده بود، امیر حبیب‌الله‌خان در پی اعمار آن برآمد، ولی این‌بار خلافت عثمانی به دلیل نفوذ احتمالی انگلیسها (با توجه به تحت‌الحمایه بودن افغانستان) این اجازه را نداد و از آنجا که کشور افغانستان کشوری مستقل نبود، با آن کار موافقت نشد. (۶۸۹/۲/۴)

نظر کلی او دربارهٔ مسلمانان و نصرانیان این بود که مسلمانان اهل نصاری را یاری دادند تا نصرانیان پیشرفت کردند و حتی مسلمانها جانهای خود را برای نصرانیان فدا کرده‌اند. در اینجا چنانکه می‌بینیم دیگر سخنی از این‌که افغانها کشتن نصاری را بر خود فرض می‌دانند و با کشتن آنها به پاداش اخروی نایل می‌شوند، در میان نیست.

بحث حمایت از قیام‌گران قبایل علیه انگلیسها در این دوره نیز وجود دارد و شاید هم به دلیل مقداری تسامح و نرمش‌های امیر و تغییراتی که در سطح جهان و منطقه پیش آمده بود، قیام‌های زمان او بدل به جهاد و اعلان آن از سوی علمای افغانستان مانند حضرت صاحب بتخاک و دوازده تن از مریدان و مأذونان ملاّ نجم‌الدین شد و پشتیبانی مردم تگاب و نجراب و کوهدامن از این قیام و تشویق آشکارا و نهان سردار نصرالله‌خان مردم قبایل را به خیزش علیه انگلیسها در پی داشت. دیدیم که امیر عبدالرحمن‌خان پیش از آنکه کار به اینجاها بکشد به نحوی در خاموش کردن آن قیام‌ها و پاسخ‌های توجیه‌گرانه دادن به سران قبایل و علما مؤفق بود و البته به هیچ‌کس در درون قلمرو حکمفرمایی خود، این اجازه را نمی‌داد که احساسات مردم افغانستان را برانگیزد، اما امیر حبیب‌الله‌خان این‌بار با آزمونی بسیار دشوار روبه‌رو بود، از یک طرف باید مواد قرارداد راولپندی را مراعات کند تا حامیان را دل سرد نکند و از طرف دیگر در داخل دربار او کسانی مانند سردار نصرالله خان و ناظر محمدصفر خان و حاجی عبدالرزاق‌خان به این آتش دامن می‌زدند و کار را روز به روز بر امیر سخت‌تر و عرصه را تنگ‌تر می‌کردند و از طرف دیگر اعلام

پشتیبانی و حمایت مردمان تگاب و نجراب و کوهدامن و حتی کابل شکلی عملی و عینی می‌یافت و مردم آماده می‌شدند تا به قیام‌گران آن سوی دیورند بپیوندند و از همه بالاتر امیر حبیب‌الله خان از بیم بدگمانی مردم و او را آشکارا نوکر انگلیس دانستن مجبور شد چند کار انجام دهد. ناظر محمدصفر خان و حاجی عبدالرزاق‌خان را زندانی کرد و خود به طور غیر مستقیم وارد عمل شد تا مردم را از پیوستن به آن یکصد هزار تن قیام‌گران آن سوی دیورند که در رأس آنان قبایل مهمند و افریدی قرار داشتند، منع کند و در نامه‌ای سراپا ضد استعماری به حاکمان ایالت‌های سرحد نوشت که اگر مردم بازنگردند، برای پرهیز از بدنامی و طرد او، به آنان اجازه رفتن و شرکت در جهاد بدهند. خود او نیز ناچار شد از کابل به جلال‌آباد برود، تا بتواند هم جلو هجوم داوطلبان را بگیرد و هم بر اوضاع از نزدیک نظارت کند. (۲۹۷/۳/۴، ۳۲۳)

با آنکه امیر در باب پایبندی تمام و کمالش به مواد و مفاد قرارداد راولپندی ده‌ها نامه به این و آن نگاشت، سوءظن انگلیسها در باب دخالت او و درباریانش در این قیام برطرف نگردید. بنابراین رسماً از وی خواستند که با تنبیه قبایل مهمند موافقت کند. امیر موافقت خود را بدینگونه توجیه کرد که تنبیه آنان که در آن سوی مرزاند، از اختیارات خود انگلیسهاست ولی انگلیسها حق ندارند به این بهانه در امور این سوی دیگر یعنی افغانستان دخالت کنند، امیر بعداً این موافقت خود را طی اشتهاری به آگاهی عموم رساند. (۲۸/۳/۴-۳۲۷) اما موضوع به این جا ختم نمی‌شود. امیر در پی چاره‌اندیشی‌های بسیار، به یک بنیاد دینی متوسل شد و آن رسمیت و مشروعیت یافتن جهاد بود که جز با موافقت و فرمان و اعلان امیر مسلمین نادرست بود و امیر اعلان جهاد نکرده بود. این موضوع را حضرت صاحب بتخاک که خود از اعلامیه‌دهندگان جهاد بود، به دستور امیر و به خواهش انگلیسها پس از دریافت مبالغ هنگفت در ضمن پند و اندرز دادن در حین سخنرانی خود گوشزد مردم کرد و نیز یادآور شد این‌که امیر امر جهاد نداده است دلیلش آنست که انگلیسها حمله و تجاوزی نکرده‌اند. (۳۰۹/۳/۴)

علاوه بر اینها انگلیسها هم چنانکه شیوهٔ آنان بود، در چند جبهه دست به کار شدند. از یک طرف برای سرکوب قبایل مهمند آمادگی‌های لازم نظامی گرفتند و از سوی دیگر

دست به دامن مردم ذکاخیل یا ذخه‌خیل که به تنخواه خوردن از انگلیسها آموخته بودند زدند و پول بسیاری به آنان و قبایل دیگر دادند و بدینگونه مؤفق شدند شعله‌ای را که می‌رفت در خرمن آنان بیفتد خاموش کردند (۶/۳/۴-۳۰۳) مردم افریدی و ذخه‌خیلان با انگلیسها وارد مذاکره شدند. شرایط مورد توافق هر دو طرف بسیار جالب و خواندنی است. (۲۹۸/۳/۴)

علت اصلی این قیام، پخش شدن آوازهٔ تقسیم افغانستان و ایران بین دو کشور روس و انگلیس بود که امیر حبیب‌الله خان نیز به میل یا به اکراه آن را امضا کرده بود و چون این راز از پرده برون افتاد، در دو طرف دیورند شورش و قیام بروز کرد. (۲۹۰/۳/۴) امیر تمرد بیخودانهٔ اقوام آن سوی دیورند را به دلیل جهالتِ نهادی و فطری آنان و جلب منافع خود و مضار دیگران منع قرار داد.

افرادی همچون حضرت صاحب بتخاک و میرصاحب جان‌خان و سید پاشای تکری، محمدعلی خان ناوگی و... آن یکصد هزار نفر که انگلیسها را دایره‌وار احاطه کرده بودند که فرمان امیر در عدم اعلان جهاد و اجتناب از آن کار که بدون فرمان امیر مسلمین مشروعیت نداشت رسید و انگلیسها نیز با توزیع پول و وعده‌های دلگرم‌کننده کار خود را کرده بودند، بنابراین موقعیتی این چنین مساعد از دست رفت. (۹/۳/۴-۳۰۸)

تغییر دیگری که در دوره امیر حبیب‌الله خان در روابط او با انگلیسها مشاهده می‌شود ـ خواندن امیر حبیب‌الله خان خود را به لقب پادشاه خودمختار افغانستان است. این موضوع به دستور امیر در متن خطابه‌ای که سردار عنایت‌الله خان باید در نطق رسمی خود که در هند ایراد می‌کرد، جای داده شده بود (۶۷۷/۲/۴) آیا این خودمختاری به معنی خاص و مصطلح آن روز، خودمختاری در امور داخلی است یا به معنی مستقل (؟) بدون تردید از استقلال خبری نیست، بلکه مفهوم اولی بیشتر بر آن صدق می‌کند. اصل این خطابه را سردار عبدالقدوس‌خان نوشته بود که پس از امضا و موافقت امیر حبیب‌الله خان به سردار عنایت‌الله خان داده شد تا در مجلس رسمی ملاقات با انگلیسها بخواند. هرچه باشد از این لقب بوی‌های دیگری هم به شامه دوراندیشان می‌رسد، شاید هم استفادهٔ داخلی آن بیشتر مورد نظر بوده باشد. ولی موضوع به همین‌جا خاتمه نمی‌یابد. به هنگام سفر خود امیر

حبیب‌الله خان به هند، در مراسم تشریفات رسمی و ایراد بیانیه‌ها، در خطابه‌ای که از سوی جورج ادوارد پادشاه انگلیس خطاب به امیر حبیب‌الله خان قرائت شد، پادشاه انگلیس به جای استفاده از لقب معمول والا حضرت His Highnesess، از لقب His Majesty یعنی اعلیحضرت استفاده کرد. فیض‌محمّد می‌گوید: His Majesty مخصوص پادشاهان خودمختار است و به دلیل شیوهٔ استقبال از او در هند، می‌توان گفت که مراد از آن خودمختاری داخلی است و تحت‌الحمایگی و نه بیشتر از آن، زیرا به هنگام ورود او به اقامتگاه خاص، فارن سکرتر، از طرف ویسرا به او خوشامد گفت و خود ویسرا به استقبال او نیامده بود. پس از آن ویسرا امیر را به مقر خود دعوت کرد. همراهان امیر از این‌که ویسرا شخصاً به استقبال و دیدار نیامده بود، این کار او را نشانهٔ تحقیر ذات شاهانه و توقیر غیردوستانهٔ ویسرا تلقی کردند (؟!)، اما حضرت والا این روش ویسرا را حمل بر مرسومات اروپایی کرده، منظور نمود. امیر درست تشخیص داده بود و همراهان به خطا رفته بودند، زیرا در دیدارهای رسمی سیاسی، همپایگی شرط اساسی است. نایب‌الحکومه هند برتانوی خود را در مرتبه از امیر، براساس همان مرسومات اروپایی بالاتر می‌دانست نه همپایهٔ امیر. به همین سبب در مدخل ورودی اقامتگاه از امیر استقبال نکرد. (۲۳۴/۳/۴) اگر معنیی که همراهان تصور کرده بودند درست می‌بود، امیر ضمن مذاکرات خود با ویسرای هند از او درباره درستی یا نادرستی پذیرفتن دانشمند روس در کابل برای آموزش افغانها نمی‌پرسید. ویسرای با این کار مخالفت کرد که خود نشانهٔ عدم استقلال و خودمختاری در برقراری روابط خارجی است.

و از این قبیل است آنچه در صفحات دیگر کتاب آمده است. فیض‌محمّد کاتب این موارد را نقد و تحلیل عمیق می‌کند و باز از امیر امان‌الله خان غازی که استقلال کشور را تأمین و براساس منافع کشور با هر که خواست رابطه برقرار کرد، تمجید و ستایش می‌کند.

چالش بسیار جدی و مهم دیگر که امیر حبیب‌الله خان با آن روبه رو شد، در یکی از حساس‌ترین زمانهای تاریخی جهان، دعوت از افغانستان بود برای اتحاد با آلمان و کشورهای متحد با او در جنگ اول جهانی که روس و انگلیس در جبههٔ مقابل آن قرار

داشتند و هر دو قلمروهایی را بیرون از خاک اصلی خود در اشغال داشتند. این پیشنهاد از چند روی امیر را در تنگنا قرار داد، در داخل کشور مردم و رجال دولت شرکت در جنگ جهانی را فرصتی برای کسب استقلال کشور و شکست انگلیسها و آزادسازی مناطق دیگر از جمله هندوستان و رسیدن کشور به مرزهای طبیعی خود (رود سند) می‌دانستند. انگلیسها که از این کار بیمناک بودند، امیر را از داخل شدن در جنگ به طرفداری آن سه کشور برحذر داشتند. امیر طی پاسخ به ویسرای هند به او اطمینان داد که بر سر پیمان قدیم استوار است و تن به چنین کاری نمی‌دهد. بنابراین بیطرفی افغانستان را به اطلاع او رسانید. (۵۷۴-۷۵/۳/۴) در این هنگام فرستادگان سلطان عثمانی و آلمان و اتریش برای واداشتن امیر به ورود به جنگ به طرفداری آنها به کابل وارد شدند. روحیهٔ عمومی مردم که خواهان جهاد بودند، او را با دشواری جدی رویارو کرد. اگر اعلام بیطرفی می‌کرد و به دعوت سلطان عثمانی که آن روز در حکم خلیفهٔ مسلمین بود، جواب رد می‌داد ممکن بود مردم او را دشمن خدا و رسول بشمارند و تکفیر کنند و از طرف دیگر نمی‌خواست بیطرفی‌اش نزد انگلیسها خدشه‌دار شود، چارهٔ کار را در تدویر مجلس بزرگان و سران دولت یافت که عمدتاً متشکل از شاهزاده‌ها و قاضی‌القضات سعدالدین‌خان و ملاّ عبدالرزاق و خوشدل‌خان لوی‌ناب حاکم کابل و امین‌العسس و ایشک‌آقاسیان ملکی و نظامی و خارجه و مستوفی‌الممالک و سپهسالار محمدنادرخان و... بود. خود شخصاً ریاست مجلس را بر عهده گرفت. نتیجهٔ بحث آن شد که اعلام بیطرفی یا وارد شدن در جنگ باید بر عموم ملت عرضه شود، نمایندگان اقوام مختلف به کابل دعوت شدند. در پایان کار همه همان اعلام بیطرفی را پذیرفتند و فرستادگان بدون نیل مرام بازگشتند. (۵۸۹-۹۰/۳/۴، ۵۹۵)

فرستادگان که متشکل از نمایندگان سلطان عثمانی و آلمان و اتریش و آزادیخواهان هند بودند، در باغ بابر اسکان داده شده بودند. سردار نصرالله خان و سردار عنایت‌الله خان که طرفدار ورود افغانستان در جنگ بودند، یکی دوبار مخفیانه با فرستادگان دیدار کردند. (۵۹۰/۳/۴) سرانجام چنانکه گفته آمد بی نیل مرام بازگشتند. (۵۸۹/۳/۴) ملاّ

فیض‌محمّد کاتب از این تدبیر امیر و اعلان بیطرفی او اظهار رضایت و خوشنودی کرده است. (۵۹۵/۳/۴)

در بحبوحهٔ جنگ، تعدادی از اتباع اتریش که از زندانهای روسیه آزاد شده بودند، به افغانستان آمدند و در ادارات دولتی مشغول کار شدند. یادگاری که از آنان در کابل ماند، مجسمهٔ گچی دو تن بود که تیغ برهنه در کف داشتند و بر سر توپ ایستاده بودند و بینندگان را تشویق به رزم می‌کردند. این مجسمه بر فراز قصر دلکشا نصب شد و در زمان امیر امان‌الله‌خان از آنجا برداشته و در کنار منار استقلال واقع وسط خیابان جنب وزارت حربیه منتقل و نصب گردید و بعدتر به وسیلهٔ کسانی که آنها را «بت» می‌پنداشتند، شکسته و ویران شد. عمارت عینیه نیز با معماری و هنر آنان ساخته و پرداخته شد که سرانجام آن عمارت با تمام امکاناتش به سفارت ایران در کابل اهداء شد. (۵۹۵/۳/۴)

باری چنانکه پیشتر هم اشارت شد، پس از برخاستن سایهٔ سنگین حکومت وحشت امیر عبدالرحمن‌خان و فاش شدن اسرار وابستگی آنان به انگلیسها و تحت‌الحمایه بودن افغانستان، اندک اندک جرأت اظهار نظر و بیان مخالفت با انگلیسی‌ها و ندای نوعی حرکت به گوش می‌رسد و تا آنجا پیش می‌رود که افرادی از رجال دولت و مردانی از از میان ملّت، به تشویق مردم برای آماده شدن برای جهاد و غزا می‌پردازند و حتی رهبری آنان را به دست می‌گیرند که هیچ یک از این‌کارها در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان امکان‌پذیر نبود. در گزارش و تحلیل تاریخ این دوره، انجام این‌کارها را باید سرآغاز فعالیت‌های ضد انگلیسی در دربار و کشور به شمار آورد. نقش سردار نصرالله‌خان به عنوان نایب‌السّلطنه، در تحریک مردم قبایل و به ویژه در برانگیختن و یاری دادن مردم شنوار و جلال‌آباد و رود کامه علیه انگلیسها از هرکس دیگری در این دوره پررنگ‌تر است. آنچنانکه ملاّ فیض‌محمّد کاتب نوشته است، گویا این تحریکها و یاری دادن‌ها با موافقت و اجازهٔ امیر حبیب‌الله خان بوده است. انگلیسها به دلیل این‌کارها مخصوصاً به امیر حبیب‌الله خان و دخالت او و برادرش اعتراض کردند. امیر دخالت و موافقت خود را قویاً انکار و مردم را چنانکه دیدیم با انواع و اقسام اقدامات منع کرد. چنین بود که مردم او را به سرسپردگی و دوستداری انگلیسها متهم کردند و کینهٔ او را در دل گرفتند. به نظر ملاّ

فیض‌محمّد کاتب همین امر یعنی کینه‌دار شدن مردم به دلیل این وابستگی، موجب کشته شدن او گردید. (۲۹۴/۳/۴)

آگاهی‌های ما از آنچه در محافل و جلسات سری و خانوادگی دربار می‌گذشت، بسیار اندک است، اما از بررسی این وقایع و چالش‌های مهمی که پیش آمد می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر یا حداقل تنی چند از اهالی دربار و مخصوصاً سردار نصرالله‌خان با تصمیم‌های امیر حبیب‌الله خان موافق نبوده‌اند. عمق این اختلاف نظرها چه میزان بوده است؟ سردار نصرالله‌خان با این اقدامات و اظهار مخالفت‌ها وحتی کشیدن پای امیر حبیب‌الله خان به میان این ماجراها از جمله تحریک مردم قبایل و حداقل، اگرچه ناگزیر، اجازه دادن به حکام و عمال خود تا از پیوستن غزات و داوطلبان جهاد به مردم قبایل، ممانعت به عمل نیاورند... چه بوده است؟ بدنام کردن امیر حبیب‌الله خان و بد کردن چهره و تصویر او در انظار مردم؟ از سخنرانی‌های پر از طنز و تحقیر او دربارهٔ امیر حبیب‌الله‌خان در جمع درباریان و مردم و افراد نظامی در جلال‌آباد و رفتار او در مورد جنازهٔ امیر و تعیین محل دفن او... تا حدودی می‌توان به عمق این اختلاف پی برد. آنچه بر سر او از زندانی شدن و به بدترین وجه هلاک شدن و در گوری نامعلوم و شبانه دفن شدن در اوایل عهد امیر امان‌الله خان آمد، تنها مربوط به اهانت‌های او به امیر حبیب‌الله خان در آن سخنرانی‌ها و تعیین گور جای او نمی‌شود بلکه به موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌ها و مخالفت‌های پیشین هم راه می‌برد. (۶۲۸/۳/۴، ۶۳۹)

چنانکه پیش از این اشارت‌وار بیان شد. امیر حبیب‌الله‌خان، نه تنها پاره‌ای از بدعت‌های پدرش را مانند تجدید نظر در آنچه وقایع‌نگاران و خفیه‌نویسان انجام داده بودند و خانمانها در اثر گزارش‌های غرض‌آلود آنان از میان رفته بود و منع قانون شفعه‌داری و منع اجاره‌داری و عهده‌برآری و حذف قانون دریافت محصول یک روپیه یک پیسه از معاملات و خرید و فروش در قریه‌ها و قشلاق‌ها و برداشتن قانون یک شاهی، یک روپیه، از بابت مواشی مانند اسپ و اشتر و گوسفند و بز و... از میان برداشت و آسایش خاطری و رفاه حالی نصیب مردم شد، بلکه به یک سلسله اقدامات دیگر نیز دست زد که به تعبیر امروزی‌ها و با تسامح آن را ایجاد فضای باز سیاسی می‌توان نامید. آزادی

تعدادی از زندانیان دورهٔ پدرش علی‌الخصوص مردان کارآزموده و مجرب مانند جنرال میرعطا خان هروی، جنرال سیدشاه خان غزنوی و ایشک‌آقاسی محمدسرور خان و دوباره آنها را به کار گرفتن، انتشار اشتهار دعوت به بازگشت فراریان خارج کشور به داخل وطن و وعدهٔ بازگردانیدن اموال و املاک آنان را دادن در آغاز حکومت (۱۰۲/۲/۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸) همه نویدبخش تعدیل فضاهای رعب‌آمیز و پرمخاطرهٔ دورهٔ قبل بود. از همه مهمتر تشکیل شورای خاص و انتشار اشتهار در مورد تشکیل شورای ملی و قومی بود (۱۳۸/۲/۴، ۲۱۱، ۴۲۸، ۵۷۲) که به قول امیر حبیب‌الله خان از ابتکارات شخصی او بود و در دوران حکومت شاهان و امیران گذشته چنین مجلسی وجود نداشت تا به آن تأسی شود. بنابراین در اشتهاری که بدین مناسبت انتشار یافت، نه تنها دربارهٔ وظایف شورا سخن گفته شده بود، بلکه در بارهٔ شیوهٔ انتخاب نمایندگان مردم برای حضور در دربار به عنوان شورای ملی یا مجلس وکلای قومی رهنمودهایی داده شده بود. هرچند این شورای خاص، شورای تشریفاتی و وسیله‌ای بود برای امضا و تصویب نظرات امیر، اما صرف ایجاد چنین شورایی، آنهم در دوره‌ای که حتی دادن مشورت و پیشنهاد، نشانهٔ گستاخی و مشارکت و پای از حد خود فراتر گذاشتن بود، قدمی در تجربه کردن امری بود که تصور وقوع و تحقق آن به این زودی‌ها نمی‌رفت. اصولاً در باب نهادهای مردمی که بدین شیوه و حتی به طور صوری در دوره‌های حکومت‌های استبدادی پدید می‌آید، نباید به صورت کلیشه‌ای برخورد کرد، بلکه آنها را به چشم حصول به یک مرحله‌ای مقدماتی از کاری اصولی که باید بعداً تاسیس و ایجاد شود، دید. به همین دلیل نمی‌توان گفت که این اقدام امیر در تاسیس شورای خاص صرفاً اقدامی نمادین بوده است و از دید او جایی برای پیش بردن منویات و امضا و تأیید نظرات و خواسته‌های او. حتی اگر چنین هم باشد، باید دید چه ضرورت‌هایی امیر حبیب‌الله خان را که در دامن مستبدترین چهرهٔ تاریخ دوران متأخر افغانستان پرورده شده بود، به این کار صوری و تشریفاتی واداشته بود و اندیشهٔ تشکیل شورای ملی و قومی را در سر او انداخته بود؟ مسلماً چیزهایی در دربار و جامعه و جهان رخ داده بود و وجود داشت که امیر بدینگونه به آن پاسخ داده است و یک درجه از مرتبهٔ مطلقیت فرود آمده است. آیا به صرف گفتن و ادعای تشریفاتی بودن شورا و رویکرد

انتخاب نمایندگان مردم که به نفس خود کم و بیش موجب پدید آمدن این فکر در اذهان می‌شد که پس شیوه‌های دیگری هم برای حکومت کردن وجود دارد، می‌توان منکر نقش و تأثیر همین تجربهٔ تشریفاتی و صوری در شکل‌گیری اندیشهٔ مشروطه و تعدیل و تغییر در حکومت مطلقه و روش‌های آن... در اذهان شد؟

با همه صوری و تشریفاتی بودن این شورای خاص، برای تصویب و امضای هر اقدام و پیشنهادی، البته میان اهالی شورا بحث و نظر در می‌گرفت که خودش در جای خود ارزشمند است. کارنامهٔ پیشنهادهای شورا و امضای شخص امیر بر آن پیشنهادها نشان می‌دهد که حتی چنین شوراهایی هم می‌تواند در تغییر و تبدیل و تعدیل مناسبات و امور مؤثر باشد. مجرد همین که این پیشنهادات به شورا نسبت داده می‌شود، در واقع نوعی تعدیل در نظام مطلقه به شمار می‌آید. برخی از این پیشنهادها و تصویب‌ها قرار زیر است:

۱-تصویب شورای خاص، ضرورت سفر سردار نصرالله خان را به لندن.

۲-تصویب شورای خاص و انتشار اشتهار از جانب امیر.

۳-تصویب شورا و انتشار اشتهار دیگر مبنی بر لغو رسم و رواج‌های ستمکارانهٔ امیر عبدالرحمن‌خان. (۶۳۹/۲/۴) از متن همین اشتهارها ده‌ها نکته در باب احوال مردم می‌توان به دست آورد که باز در جای خود اهمیت به سزا دارد.

٤-پیشنهاد شورای خاص درباره ضرورت تغییر در راه و روش کار مملکت و دفترها. (۶۳۹/۲/۴)

۵-پیشنهاد شورای خاص دربارهٔ نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان شدن شهزاده حیات‌الله خان. (۵۶۷/۲/۴)

٦-نظرات و پیشنهادهای شورای خاص دربارهٔ مامور حکومت شدن افراد.(۵۷۲/۲/۴)

یکی از کارهای دیگری که امیر حبیب‌الله خان انجام داد، نصب صندوقهایی در کنار صندوقهای شکایات امیر عبدالرحمن‌خان بود برای پیشنهادهای مردم دربارهٔ حکومت و چگونه حکومت کردن و شناسایی راههای ترقی و تعالی و آبادانی مملکت و... هرچند فیض‌محمّد کاتب با توجه به عدم پرداخت امیر به امور کشور و واگذاری اختیارات به فرزندان و سایر رجال دربار، از رواج فساد و رشوه و دزدی... از امیر و این تغییرات او

ناخشنود است و چنان که معمول راه و روش اوست، بحث شورای خاص و توجه به نظرات مردم را تا تشکیل شورای خاص در عهد امیر امان‌الله خان غازی پیش می‌برد و شورای واقعی و نمایندگان مردمی را در عهد او نشان می‌دهد (۶۷۴/۲/۴)، اما باید توجه داشت که محقق امروز نیز وقتی از تشکیل شورا در افغانستان و تاریخچهٔ آن سخن می‌گوید، نمی‌تواند آغاز این حرکت را از دورهٔ امیر حبیب‌الله خان نداند.

پیش از این به هنگام بحث فشرده دربارهٔ پیشنهاد ورود افغانستان به جنگ جهانی اول به طرفداری از خلافت عثمانی و اتریش و آلمان دیدیم که چگونه امیر حبیب‌الله خان با وجود تصویب شورای خاص، پذیرفتن پیشنهاد نمایندگان آن سه کشور را، از پذیرش آن پیشنهاد سرباز زد و داخل شدن افغانستان را در جنگ موکول به تصویب شورای ملی و رؤسا و خوانین اقوام افغانستان کرد و سرانجام آنان نظر امیر را مبنی بر بیطرفی افغانستان تصویب کردند و امیر به یاری چنین ابتکاری از عهدهٔ کار برآمد که نه انگلیسها رنجیده خاطر گشتند و نه مخالفان داخلی و طرفداران داخل شدن کشور در جنگ، توانستند بر کار او ایراد بگیرند.

فشار پیوسته و توانفرسای استبداد، جان مردم را به لب رسانیده بود، تحولات جهانی سرانجام در حصار جزیره‌وار افغانستان رخنه کرده بود. تشخیص عدم رضایت مردم و تغییرات جهانی کاری دشوار نبود، بنابراین در پی کاهش فشارها برآمد و اصلاحاتی انجام داد. اصلاحات امیر به همین موارد محدود نمی‌شود. یکی دیگر از کارهای مهمی که او انجام داد تاسیس مکتب علوم جدیده بود. فیض‌محمّد کاتب را باور بر آن است که این کار با تلقین سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان انجام گرفته است. (۲۹۴/۲/۴) و به پیشنهاد آنان امیر حبیب‌الله خان از مولوی مرید احمد که ا ستاد آن دو تن بود و در علوم و فنون و ترجمه توانایی داشت دعوت کرد تا در تأسیس مدرسهٔ جدید از او استفاده کنند. (۲۳۳/۲/۴) داکتر عبدالغنی‌خان به مهتممی مدرسهٔ جدید انتصاب یافت و مأمور فراهم آوردن وسایل و لوازم آن مدرسه از جمله کتابهای لغت و ادب و ریاضی و جغرافیا به لفظ اردو و انگلیسی و غیره شد. (۲۹۶/۲/۴). سرانجام این مدرسه که حبیبیه نام گرفت در شوال ۱۳۲۱ ق رسماً تأسیس و قرار شد در ماه حمل شاگردان جهت تحصیل در آن

پذیرش شوند. (۵۴۶/۲/۴) فیض‌محمّد کاتب از توجه امیر حبیب‌الله خان به معارف با ذکر چند نمونه یاد کرده است و هزینه‌های سالانهٔ معارف را در روزگار او و عهد پسرش امیر امان‌الله خان مقایسه نموده است. امیر حبیب‌الله خان در سالی چهار یا پنج لک روپیه و امان‌الله خان، در سالی سه میلیون روپیه را به رونق و رشد معارف اختصاص داده بودند. (۴۴۹/۳/۴)و علاوه بر آن در روزگار او و عهد پسرش امیر امان‌الله خان مردم نیز که بر سر شوق آمده بودند، با دادن اعانه به معارف، در ترویج بیشتر معارف و کسب معرفت و دانش سهیم گردیدند. (۴۴۹-۵۰/۳/۴) افزوین بر این‌ها انتشار «سراج‌الاخبار» که نقش و سهم عمده‌ای در آشنایی مردم با تحولات جهان در عرصه‌های سیاست و صنعت و مدنیت و تاریخ و فرهنگ داشت و احداث جاده‌های جدید از جمله جاده کابل جلال‌آباد، کابل لهوگرد... و نصب علایم فاصله در جاده‌ها و آوردن آب گوارا و مصفای پغمان با لوله‌های چدنی به کابل و توزیع آن به‌خانه‌های مردم (۴۳۰/۳/۴) و احداث سد برق آبی جبل‌السّراج و نصب پایه‌های انتقال آن به کابل، تأسیس کارخانه‌های پشمینه‌بافی و کفش‌دوزی (۵۶۹/۳/۴) و تبدیل نام محله به گذر و نصب کلانتر در گذرها و شماره‌گذاری گذرها (۲۰۴/۳/۴) وارد کردن موتر و رواج استفاده از آن (۴۰۳/۳/۴) و تیلفون (۴۳۰/۲/۴)، مایه‌کوبی آبله (۳۷۱/۲/۴) و بنای عمارات جدید از جمله قصر دلکشا وغیره و غیره در روزگار او انجام یافت و به گفته ملاّ فیض‌محمّد کاتب «تمامت مستحدثات کنونیهٔ افغانستان که جالب انظارند، ابنیهٔ اوست که به یادگار گذاشت و دولت و مملکت و ملت افغان را وقعی در انظار و عظمی در اقطار نهاد» (۷۵/۲/۴) به یک تعبیر همه آنچه که لازمهٔ ورود به تمدن عصری یا تجدد می‌شود، ریشه در دوران او دارد که جای دارد درباب هر یک تحقیقی جداگانه صورت گیرد.

با این اشارات اگر می‌بینیم که بحث مشروطه‌خواهی از زمان او آغاز می‌شود، شگفتی‌زده نباید شد. پیش از این گفته بودیم که در جای خود، در این مقدمه از نهضت مشروطیت و مشروطه‌خواهان و سرانجام کار آنان در برخورد امیر حبیب‌الله خان با مشروطه‌خواهان به اختصار یاد خواهیم کرد. بحث مشروطیت در افغانستان از آن روی که یکی از نخستین مسایل فکری ـ سیاسی ـ اجتماعی در دوران متأخر و معاصر شمرده

می‌شود، از مباحث قابل تحقیق و بررسی و تحلیل همه‌جانبه است. طرح این بحث در سراج‌التّواریخ، از آن روی که خود ملاّ فیض‌محمّد کاتب نیز در جریان دستگیری‌ها و اعدام‌های آن به زندان افتاد و پنج ماه با دیگر زندانیان به سر برد و سپس گزارش آن را هرچند اجمالی در آن کتاب ثبت و قید کرد، از لحاظ مستند بودن آن نیز واجد اهمیت فراوان است و از این منظر کتاب و اطلاعات او، مرجع انحصاری به شمار می‌رود. هنگامی که فیض‌محمّد به نگارش مکرر جلد چهارم پرداخت (۴۴-۱۳۴۳ ق)، سالها از داستان مشروطه‌خواهان در افغانستان می‌گذشت و امیر امان‌الله خان اصلاحاتی را در نظام سیاسی کشور پدید آورده بود و مجلس شورای ملّی که مظهری از نظام مشروطیت است و تغییر در ساختار ادارهٔ کشور با تشکیل هیئت وزیران و آزادی زندانیان سیاسی و آزادی مطبوعات و گسترش آن و توسعهٔ معارف و باز شدن دروازه‌های کشور بر روی اطلاعات و آگاهی‌ها و اعزام دانشجویان به خارج و... را انجام داده بود. با تأسف چنانکه پیشتر یاد کرده‌ایم، فیض‌محمّد که مدعی بود که شرح ماجرای مشروطیت و آنچه بر مشروطه‌طلبان از زندان و شکنجه و کشتن و مصادره رفت، کتابی جداگانه نیاز دارد، به دلیل مقید شدن به کوتاه‌نویسی، از شرح کامل این جریان فکری و سیاسی بازمانده است. با این حال در فراز و نشیب گزارش‌های او در مجلد چهارم این‌جا و آنجا به نام و سرگذشت و حتی دنبال کردن احوال برخی از مشروطه‌خواهان برمی‌خوریم که خودش در جای خود بسیار ارجمند است و مغتنم.

پیش ازاین به انجام برخی از اصلاحات و ناگزیریهای آن در دوره امیر حبیب‌الله خان و تشکیل شورای خاص و تصمیم بر تشکیل شورای ملی و شورای اقوام و توزیع و تقسیم قدرت و واگذاری اختیارات به چند تن از افراد خانواده از جمله شاهزادگان و سرداران و تغییر در رفتار و کردار که همگی نشانه‌هایی از دگرگونی در قیاس با حکومت خودکامه و مطلقهٔ پدرش به شمار می‌رود اشاره کرده‌ایم و همچنین از وجود اختلاف نظر در دربار و امکان اظهار نظر از سوی اعضای شورای خاص در باب پاره‌ای از مهمات کشور و تصمیم‌گیری در آن مورد یاد کرده‌ایم و با تسامح بسیار آن را نوعی ایجاد فضای باز سیاسی نامیده‌ایم. ناخشنودی مردم از رفتارهای مستبدانهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و نقد راه و

روش‌های او جز در چنین فضایی هرچند محدود، امکان‌پذیر نمی‌بود و آغازگر آن هم خود امیر حبیب‌الله خان بود. در این‌که اندیشهٔ مشروطیت، ابتکار داخلی نبوده است نمی‌توان شک کرد ولی جای پرسش‌هایی دربارهٔ چگونگی اطلاع مشروطه‌خواهان از این ساختار و ویژگی‌های و راههای ورود این اندیشه و امثال آن خالی است. دربارهٔ ارتباط حکومت و مردم افغانستان با کشورها و ملت‌های دیگر جهان پیش از این نکته‌هایی را یادآوری کرده‌ایم که به ویژه در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان با مراقبت و نظارت شگفتی‌آور او و حساسیت‌های خاصش در این موارد و ممنوع بودن تماس و ارتباط حتی مأمورین خود او با همپایگان شان در سرحدات و ورود افراد خارجی و ممنوعیت آن، در اوج خود بود. ارتباط با کشورهای دیگر در کل ابواب، یکسره در انحصار دولت انگلستان بود که در سراسر دورهٔ او و پسرش امیر حبیب‌الله خان برقرار بود.

در همسایگی افغانستان در تنها کشوری که مشروطیت پیش از وقوع آن در افغانستان، با استبداد درآویخته بود، ایران بود و نظام حکومتی انگلیس که بخش استعماری بزرگ آن در هند با افغانستان همسایه بود، نظام سلطنتی مشروطه بود و کم و بیش از ساختار و شکل کارکرد آن و نقش پارلمان در آن، اطلاعاتی بسیار کوتاه و اشاره‌وار و آنهم در گزارش وقایع تاریخی در سراج‌التّواریخ می‌توان یافت و براین اساس می‌توان گفت عده‌ای در دربار از آن اطلاع داشته‌اند، دربارهٔ آگاهی عامه از آن تردید بسیار وجود دارد. روسیه نیز با نظام امپراتوری تزارها اداره می‌شد. از اهالی دربار چنانکه بعداً در فهرست نام‌های مشروطه‌خواهان ذکر خواهد شد، تعدادی از غلام‌بچه‌های خاص و خدمهٔ حضور از آنجا که خود در مرکز اطلاعات سیاسی و محل گردآوری اطلاعات حاضر و ناظر بودند و به منابع اطلاعاتی و کتابها و نشریات که از خارج به دربار می‌رسید، دسترسی داشتند. در واقع آگاهی‌های آنان و شاهد و ناظر بودن بر سلوک استبداد، زمینه‌های جستجوی تغییر را را در اذهان آنان پدید آورده بود و می‌توان گفت تا حدودی معنی و مفهوم تغییر و ضرورت آن را می‌شناختند. به همین دلایل نام آنان در صدر فهرست نام‌های تجدّدخواهان و مشروطه‌طلبان ذکر شده است و چند تن از آنان به توپ پرانده شدند و بقیه هم مدتهای مدید (بیست و یک سال) در زندانها ماندند. در بیرون از دربار نیز گروهی تغییرخواه و

اصلاح‌طلب و صاحب اندیشه و خواستاران استقلال و آزادی کشور، وجود داشتند که به ندای تغییر و تحول پاسخ مناسب و مساعد دادند و به دور حلقه‌ای که عبدالغنی‌خان تشکیل داده بود، گرد آمدند. هرچند در ترکیه و ایران تحولات سیاسی روی داده بود، اما دربارهٔ دستور داشتن داکتر عبدالغنی‌خان از انگلیسها برای ترویج تفکر مشروطیت و ایجاد این تغییر در افغانستان و به گفتهٔ فیض‌محمّد به این ترتیب افغانستان را نیز مانند ایران لگدکوب حوادث کردن، بهتر از این باید اندیشید. تا اینجای کار در تاریخ افغانستان یعنی از آغاز حکومت امیر عبدالرحمن‌خان تا پایان حکومت امیر حبیب‌الله خان، افغانستان دارای حکومت مرکزی قوی و از نظر انگلیسها با ثبات بود که دیگر از آن همه فتنه و کشتار بر سر تصاحب قدرت میان مدعیان در آن خبری نبود و حاکمان نیز گوش به فرمان حامیان خویش بودند و ضرورتی برای لشکرکشی به افغانستان و یا وارد جنگ جدیدی شدن نبود، بنابراین ایجاد فتنه و آشوب که گفته می‌شد در صورت بروز و ظهور مشروطیت و احتمال درگیری و جنگ میان استبداد و مشروطیت، چنانکه در ایران رخ داد، از هیچ نظر به سود انگلیسها نبود تا بخواهند، با ایجاد آشوب و فتنه زیر نام مشروطیت، مواضع و منافع از دست رفتهٔ خود را به دست بیاورند.

آگاهی و اطلاعات موجود در جلد چهارم سراج‌التّواریخ دربارهٔ مشروطیت و حوادث و وقایع آن در ایران، بیش از هرجای و کشور دیگر بازتاب یافته است. این اطلاعات چه از طریق وقایع‌نگاران امیر حبیب‌الله خان در مشهد و تهران و سایر نقاط نزدیک به مرزهای دو کشور و چه از طریق فرار تعداد زیادی از مردم و خانوارها و اقوام در بحبوحهٔ انقلاب مشروطیت از ایران به افغانستان و چه از منظر دفاتر بازرگانی و سایر ادارات دولت افغانستان در مشهد و اتخاذ تدابیر و کسب رهنمود برای حفظ منافع بازرگانان و آن دفاتر در مشهد و افراشتن بیرق افغانستان بر فراز عمارت‌های مربوط، مانند آنچه بر فراز قونسلگری‌های روسیه و انگلیس در جریان انقلاب مشروطیت برافراشته شده بود، انعکاس یافته است. به سخن دیگر با وجود دسته‌های بزرگ فراری ایرانی و پناهنده شدن به افغانستان و پیشامدهای دیگر و از همه مهمتر طلب یاری رؤسای روحانی مشروطه‌خواهان ایران، از دولت و مردم افغانستان در برانداختن استبداد و اخراج روسها و انگلیسها از ایران

(۴۰۸/۳/۴) عملاً دولت و مردم افغانستان با پیامدهای مشروطیت و مشروطه‌خواهان و مستبدین درگیر بودند. به نظر می‌رسد بازتاب آن وقایع در محافل سیاسی و اداری افغانستان و مخصوصاً در میان اصلاح‌طلبان و تجدّدخواهان دربار و بیرون از آن، در اندیشهٔ آنان تأثیر گذاشته باشد. با این خال شادروان استاد عبدالحی حبیبی در کتاب مشروطیت در افغانستان، قویاً تأثیرپذیری افغانها را از مشروطیت ایران رد می‌کند(؟!) شاید ایشان به این اسناد و مدارک و آنچه ملاّ فیض‌محمّد کاتب در جلد چهارم ثبت کرده است، دسترسی نداشته‌اند. تأثیر و تأثر مشروطه‌خواهان افغانستانی از هند، هیچ مدرک و سندی جز نقش داکتر عبدالغنی‌خان و برادرانش در شکل‌گیری تفکر مشروطه‌خواهی و تبلیغ دربارهٔ آن، ندارد. البته بنابر گزارش ملاّ فیض‌محمّد کاتب، نقش داکتر عبدالغنی‌خان پنجابی در مشروطیت اول، نقشی مهم و قابل بررسی است.

فیض‌محمّد کاتب، داکتر عبدالغنی‌خان پنجابی را که در سال ۱۳۲۶ ق، مدرس مکتب حبیبیه بود و پیشتر از سوی امیر حبیب‌الله خان به سمت مهتممی و راه‌اندازی آن مکتب و تهیهٔ کتاب و مواد خواندنی درسی برای شاگردان برگماشته شده بود، «جاسوس خانه‌زاد انگلیس‌ها» می‌داند و می‌نویسد هم او بود که «با ارسال نامه‌های مخفیانه، قیام مردم قبایل را نتیجهٔ تحریک امیر حبیب‌الله خان وانمود و با تحریک و دستور انگلیس برآن شد که در مدارس جدید با تدریس علوم و فنون جدید، مشروطیت را به شاگردان القا کند و مانند ایران افغانستان را نیز لگدکوب حوادث کند. در ضمن بعضی از اشخاصی را که به دربار راه داشتند با وعدهٔ انعام و تنخواه فریفتهٔ خود کرد و مجالس پنهانی تشکیل داد. در غرهٔ رمضان به بهانهٔ افطار، گاهی در این خانه و گاه در آن خانه، مجلس مشورت تشکیل می‌داد و با نیرنگ، فرمان و نامه‌ای از امیر به بهانهٔ عمران و آبادانی مملکت دریافت کرده بود و آن را به بزرگان و رؤسای قبایل نشان می‌داد.» (۲۴۵/۱/۴)

از این گزارش فیض‌محمّد به نقش داکتر عبدالغنی‌خان، نقش مکتب حبیبه و جلب و جذب دگراندیشان به تفکر مشروطه، تا تشکیل مجالس شبانه و ارتباط او با بعضی از اشخاص که در دربار راه داشتند و تحریک و دستور انگلیسها برای راه‌اندازی این نهضت آشنا می‌شویم. بدون تردید نقش و سهم مکتب حبیبیه و تعلیم و تربیت جدید و آشنایی

شاگردان آن با آن مفاهیم و آمادگی‌شان برای پذیرش تغییر و در کل نقش معارف و مراکز تعلیم و ترویج علم و دانش و فن و تغییر فکری که سرشت این‌گونه مراکز است، قابل انکار نیست. اما به این پرسش چه پاسخی باید داد؟ سال تأسیس مکتب حبیبیه ۱۳۲۰ ق و سال ورود شاگردان شوال ۱۳۲۱ ق است. سال گرفتار شدن و به زندان افتادن و به توپ پرانده شدن مشروطه‌خواهان (۱۳۲۷ ق) است. در فهرستی که از سراج‌التّواریخ استخراج کرده‌ایم و پس از این به آن خواهیم پرداخت، نام هیچ شاگردی در شمار مشروطه‌طلبان زندانی و گرفتار شده و کشته شده وجود ندارد. پس تنها چیزی که می‌ماند همان تعلیم و تلقین شاگردان به مشروطه‌خواهی است، تا شاید نسلی پدید آید که این اندیشه را به منصهٔ ظهور و قابل تطبیق برساند. شاید غرض از این تلقین و تعلیم، بردن آن اندیشه به وسیلهٔ شاگردان از مکتب به خانه‌ها و میان مردم بوده باشد که با توجه به وضعیتی که در کشور وجود داشت و سرنوشتی که مشروطه‌خواهان پیدا کردند، این کار در آن زمان آنهم به صورت آشکارا، خطر کردن و نهضت را به ثمر نرسیده ناکام کردن بوده است. اما یافتن همفکران و پیدا کردن دیگراندیشان و متجددان که کام جانشان از زهر ستم استبداد خودکامه و فقدان استقلال کشور تلخ بود، آنهم به قید احتیاط و شناخت درست از آنان، کاری دشوار نبوده باشد. افزایش گرویدگان به فکر جدید البته مستلزم داشتن تشکیلات محرمانه و انجام فعالیت‌های مخفی مانند تشکیل مجالس شور و نظر است که فیض‌محمّد از نشست‌ها در شبهای رمضان ۱۳۲۶ ق، در خانهٔ این و آن خبر داده است. (۳۶۴/۳/۴)

از این‌که بگذریم فیض‌محمّد کاتب به صراحت می‌نویسد که «و حضرت والا که از اثرات مشروطه‌خواهی ایرانیان که در افغانستان نیز سرایت کرده، به واسطه داکتر غنی هندی... عده‌ای هنگامه‌آرای مشروطیت گردیده...» (۴۰۹/۳/۴) این اشارت صریح هر سه موضوع را مشروطیت در ایران، اثرات آن در افغانستان و مشروطه‌خواهی در افغانستان و سرانجام فعالیت داکتر عبدالغنی‌خان، تأیید می‌کند. منتها ما باید میان تأثیر مشروطه‌خواهی ایران و اثر آن در افغانستان و فعالیت‌های داکتر عبدالغنی‌خان تفاوت قایل شویم. یعنی سرایت و تأثیر مشروطه‌خواهی از ایران به افغانستان، خود زمینه‌ایست برای فعالیت و تلاش داکتر عبدالغنی‌خان و فراهم آمدن عده‌ای در افغانستان به دور او. به احتمال زیاد

آنکه بیش از دیگران مفاهیم و مطالبات مشروطیت و ساختار آن را می‌دانسته است، داکتر عبدالغنی‌خان بوده است و اگر او پنجابی و هندی است، معنی‌اش آن نیست که نهضت مشروطیت از طریق هند وارد افغانستان شده باشد.

به هر حال در طی سالهای فعالیت داکتر عبدالغنی‌خان و یاران و همفکران او تا سال ۱۳۲۷ ق که مشروطه‌خواهان شناسایی و گرفتار شدند. تعداد اعضای این نهضت به روایتی پنجصدِ نفر و به روایتی هزار تن می‌شده‌اند (۳۶۷/۳/۴) که البته حساب هواداران را باید از حساب اعضای اصلی و وفادار و متعهد به آن آرمان جدا کرد و همچنین به این نکته باید توجه داشت که صدها تن از این شمار، پیش از آنکه مشروطه‌طلب باشند، دیگراندیش و ناراضی از وضع موجود در کشور بوده‌اند که بر گرد این نهضت جمع شده بودند و آن را راهی برای برون شدن از وضعیت حاکم می‌دانسته‌اند.

ملاّ فیض‌محمّد کاتب اعیان و اکابر شهر و بزرگان قبایل اطراف را شماری از آن پنجصد تن می‌داند که با هم سوگند وفاداری و تعهد و التزام به آرمان خورده بودند. (۳۷۶/۳/۴) اما در اشارت‌های دیگر، اطلاعات دیگری از این جمع به دست می‌دهد از جمله می‌نویسد که: «...عده‌ای هنگامه‌آرای مشروطیت گردیده، با آنکه از صورت و معنی استبداد و مشروطه آگاه نبودند و هیچ نمی‌فهمیدند، مقلدانه محفل‌آرای کنکاش شوری شدند و.... (۴۰۸-۹/۳/۴)

«قضیهٔ مشروطه که اسم آن را اهالی مجلس متعهد نمی‌دانستند و در خیالی که بدان متهم شدند نبودند، از جمله قضایائیست که کتاب جداگانه به کار دارد که نگار داده شود که چه ستم از قوه به فعل آمده، چه جورها به روی روز محبوسین آمد» (۳۸۰/۳/۴) مراد از این‌که در میان جمع کسانی بودند که از صورت و معنی استبداد و مشروطه آگاه نبودند و هیچ نمی‌فهمیدند، مقلّدانه محفل‌آرای کنکاش و شوری شدند» قطعاً این نیست که همهٔ آنان از این دست بوده‌اند. پیشتر گفتیم که بی‌تردید در میان این جمع تعدادی دیگراندیش و گروهی ستمدیده و ناخشنود از سلطهٔ استبداد و خودکامگی و ناراضیان از رواج بازار فسق و فجور و رشوت و زورگویی بوده‌اند که به صورت طبیعی بر گرد بانیان آن نهضت جمع شده بودند و از آن گذشته، مشروطیت تنها نظام فکری و مبارزاتی نویدبخش آن زمان به

شمار می‌آمد که حداقل در همسایگی افغانستان رویاروی استبداد ایستاده و مطالبات مردم را عملاً بیان و مطرح کرده بود. نفس همین تجربه کافی بود که کامهای تلخ از شرنگ استبداد و استعمار در جستجوی شهد رهایی از بند و زنجیر آن در پی چاره‌جویی عملی در افغانستان برآیند. تفاوت آشکاری که میان انقلاب مشروطیت و نهضت مشروطه در ایران و افغانستان وجود دارد، طول مدت این تجربه در ایران و برخوداری از حمایت و پشتیبانی روحانیون و به تبع آن گروه‌های بسیاری از مردم و ارتباط آزادتر مردم ایران با جهان خارج و آگاهی از اوضاع جهان در آن کشور بود که در افغانستان اولاً زمان برای انجام آن کار کوتاه بود و در ثانی با آنکه در میان مشروطه‌خواهان چند تن مولوی نیز دیده می‌شوند که عمدتاً از هند آمده بودند، علمای دینی در این نهضت حضور مؤثر نداشتند و از آن گذشته مردم افغانستان در حصار انزوایی که قدرت بر گرد آنان برآورده بود، زندانی بودند. با این حال در تاریخ معاصر افغانستان نفس خود همین نهضت با وجود اوصافی که از افراد و اعضای آن به دست داده شده است و با آنکه به شدت تمام و با قساوت و سنگدلی سرکوب شد، ولی در حافظه تاریخی مردم باقی ماند و پس از سرکوب، دوباره سر برآورد و تا امروز مطالبات آن همچنان مطرح است. هرچند در دوره‌های بعدی، مجال بحث و تحلیل چند و چون این نهضت کمتر پیش آمد، ولی هیچ وقت از یاد نرفت.

وضع افغانستان در آن انزوای چندین دهه که از دوران امیر عبدالرحمن‌خان شروع شد و تا دورهٔ امیر حبیب‌الله خان همچنان بر جای بود، بی‌مشابهت به اتحاد شوروی در دوران استالین نبود و سراج‌التّواریخ در مجلدات سوم و چهارم بی‌مشابهتِ به جزایر گولاک سولژنتسین نیست. تنها کشوری که در دوره امیر حبیب‌الله خان به رفتار استبدادی موجود افغانستان واکنش نشان داد روسیهٔ تزاری بود. انعکاس فجایع امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان در حق مردم هزاره، در مطبوعات روسیه، واکنش امیر حبیب‌الله خان را برانگیخت و دستور داد تا حاکم ترکستان امور ناقلین یا بی‌خانمانان هزاره را زودتر تمشیّت کند و به آنها در ترکستان جا و زمین بدهد. انتشار این اخبار در کشورهای خارجه و رسیدن آن به گوش شاه ایران و مردم آن کشور، امیر را بر آن داشت تا نامه‌ای برای ناصرالدین شاه قاجار بنویسد و خبرهای چاپ شده در مطبوعات خارجی را درباره

رفتار امیر با شیعیان افغانستان تکذیب و بر اتحاد و دوستی دو دولت تأکید نماید. (۳۲۵/۱/۴)

با همه هنری که امیر و درباریان او در این بازی سیاسی به خرج دادند و تظاهر می‌کردند که این دوره با دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان حداقل از این منظر تفاوت‌ها دارد، چنانکه دیدیم نظام اقتدار و سلطه در توزیع قدرت جز افراد درجه اول خانواده، امیر زاده‌ها و قبیله، یعنی سرداران را در قدرت شریک نکرده بود، اما به مجردی که دید شیوهٔ تفکر سیاسی دیگری نزج می‌گیرد که تمامی استبداد را هدف قرار داده است و می‌رود که بدل به نهضتی فراگیر شود، دست قدرتی که مصلحتاً در آستین نهان کرده بود، از آستین بدر آورد و افراد محوری نهضت را طعمهٔ دهان توپ کرد و بقیه را نیز در زندان به انواع شکنجه و عذاب دچار گردانید.

چنانکه پیش از این دربارهٔ فیض‌محمّد کاتب و زندانی شدن او در شمار مشروطه‌خواهان و نظر نامساعد او در مورد مشروطیت در افغانستان سخن گفته‌ایم، (۴۰۸–۹/۱/۴) در اینجا یادآور می‌شویم که او به عنوان یک گزارشگر حقیقت‌جوی تاریخ، خشم و انزجار خود را از آنچه مستوفی‌الممالک در باب مشروطه‌خواهان انجام داد و از این‌که چگونه او دو تن از افراد مورد اعتماد خود را وارد حلقهٔ مشروطه‌خواهان کرد و آنان سوگند وفاداری یاد کردند و متعهد شدند و چون به تمام جریان و آحاد و افراد نهضت وقوف کامل یافتند، روی به دنیا و پشت به حضرت آفریدگار کردند و جمعی را به حبس و قید و کشتن دادند. این دو تن ملاّ منهاج‌الدین، معلم شهزاده محمدکبیر خان و استاد عظیم آهنگر کابلی بودند. (۴۸۶/۳/۴) امیر حبیب‌الله‌خان که در جلال‌آباد به سر می‌برد، آن دو تن را به حضور خواست و آنان فهرست اعضای مشروطه را به او تسلیم کردند واو از آنها جدا جدا دربارهٔ آنان پرسش‌ها کرد و آن دو تن بر درستی آنچه می‌دانستند سوگند خوردند. این دو تن قریب هفتاد تن را سیاهه دادند. (۳۷۸/۳/۴) اینک چنانکه وعده داده بودیم نام آن تعداد از این افراد را که در کتاب سراج‌التّواریخ آمده است با سرنوشت و پایان کارشان در اینجا می‌آوریم و به این پیشاهنگان آزادیخواهی درود می‌فرستیم.

۱- سید جواهرشاه غوربندی، تیرباران شدن او در ریگزار سه‌کوههٔ جلال‌آباد، زندانی شدن بیست و یک نفر از منسوبان او در زندان شیرپور و ضبط شدن ملک و مال آنان. (۳۷۸/۳/۴)

۲- لعل‌محمدخان پسر جان‌محمد خان خزانه‌دار. تیرباران شدن او در سه‌کوههٔ جلال‌آباد به وسیله غلام‌بچگان.

۳- پادشاه میرخان پسر ملک رحمت‌شاه خان وزیری، آزاد شدن از زندان پس از بیست و یک سال و شرکت در جنگ استقلال و منصوب شدن او به حکومت لهوگرد و حکومت هزارهٔ دایزنگی.

۴- نظام‌الدین‌خان ارغنده‌ای، آزاد شدن پس از بیست و یک سال، از غلام‌بچگان خاص.

۵- احمدقلی خان قزلباش

۶- غلام‌محمد رسّام میمنه‌ای

۷- محمداسلم خان میرشکار، برادر محمدعلی خان وکیل سیقانی

همه افراد از شماره یک تا هفت از جملهٔ خدمه و عملهٔ حضور و غلام‌بچهٔ خاص بودند که شکنجه‌های سخت را در زندان متحمل شدند.

۸- داکتر عبدالغنی‌خان

۹- مولوی نجف‌علی‌خان

۱۰- مولوی محمدچراغ‌خان

برادران، آزاد شدن پس از یازده سال، در اول جلوس امیر امان‌الله خان

۱۱- مولوی محمدحسین خان

۱۲- مولوی محمدظفرخان، معلمان مکتب حبیبیه

۱۳- سید احمدخان قوم لودی

۱۴- میر زمان‌الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی

۱۵- محمد اختر

۱۶- محمد انور، پسران ناظر محمدصفر خان

۱۷- سید قاسم پسر میر غلام‌محمد چهارباغی جلال‌آبادی، بعد از آزادی مستشار وزارت معارف و سپس مدیر جریدهٔ امان افغان شد و...

۱۸- سعدالله‌خان

۱۹- محمد سرورخان، پسران مولوی احمدجان الکوزایی، دستگیر شدن هر دو در گردنهٔ ده افغانان، لقمهٔ دهان توپ شدن شان در غروب آفتاب سیزدهٔ صفر

۲۰- عبدالقیوم‌خان، خواهرزادهٔ سعدالله خان و محمدسرور خان.

۲۱- عبدالواسع‌خان

۲۲- عبدالرّب خان، پسران عبدالرؤف خان کاکری

۲۳- تاج‌محمد خان پسر علی‌محمد خان

۲۴- قاضی عبدالحق خان، قاضی قره‌تپه و معلم دینیات مکتب حبیبیه، آزاد شدن پس از یازده سال و دوباره معلمی کردن و سپس عضو دارالتألیف شدن و نوشتن کتاب دینیات برای مکاتب. (۳۷۹/۳/۴)

۲۵- ملاّ محمداکبرخان

۲۶- میرزا شیرعلی خان بارکزایی چخانسوری

۲۷ و ۲۸ و ۲۹- سه تن از پسران مستانشاه، درویش کابلی، آزاد شدن پس از پنج ماه.

۳۰- ملاّ فیض‌محمّد کاتب

۳۱- محمدایوب‌خان فوفلزایی (الکوزایی)

۳۲- کرنیل محمدعثمان خان پسر محمدسرور خان پروانی، فرار هر دو تن و دستگیر شدن در سرحد مهمند و لقمهٔ دهان توپ شدن آن دو در جلال‌آباد.

۳۳- احمدجان‌خان، برادر سپهسالار غلام‌حیدر خان چرخی.

۳۴- عبدالحسیب‌خان

۳۵- عبدالرحمن‌خان، پسران عبدالوهاب خان، اولین کسانی بودند که پس از نخستین تحقیق‌ها آزاد شدند.

۳۶- محمدعیسی‌خان، برادر محمدایوب خان که به توپ بسته و کشته شد.

۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۱- پنج تن پسران سرور خان پروانی، محبوس و اموال آنان مصادره شد، آزادی آنان پس از بیست و یک سال.

۴۲- ملاّ منهاج‌الدّین

۴۳- استاد عظیموی آهنگر کابل، دو تن خائن به نهضت و دادن نام افراد نهضت مشروطه به امیر حبیب‌الله خان.

۴۴- محمدحسن خان که بعد از آزادی به منصب مدیریت و سپس به منصب ریاست تدریسات معارف منصوب شد.

کشف اسرار دستگیری اعضا و افراد نهضت مشروطه اول، فرصتی بسیار مغتنمی به دست مخالفان سیاست‌های امیر حبیب‌الله‌خان در داخل دربار داد و در واقع این خود امیر بود که در این حلقه‌ها مورد اعتراض قرار می‌گرفت که اجازه داده است مکتب تأسیس شود و سراج‌الاخبار منتشر شود و معلم از خارج و داخل استخدام شود. نتیجه این بحث‌ها آن شد که دروازه‌های اصلاحات بر روی مردم بسته شود و فکر توسعه و رشد مدارس و مکاتب از سر امیر بیفتد.

مهاجرین و ناقلین

یکی از پدیده‌های تاریخی که در سراج‌التّواریخ به طور گسترده مطرح شده است، پدیدهٔ مهاجرین و ناقلین است. پدیده‌ای که عوارض و پیامدهای آن تا امروز دامنگیر مردم کشور است و بدون شناخت حقیقت آن، به درستی در باب این دو پدیده و تبعات همه‌جانبهٔ آن نمی‌توان داوری کرد و تدبیر درستی دربارهٔ حل مشکلاتی که این دو پدیده بار آورده است و راه برون‌شد از آن اندیشید. مهاجرت بنابر دلایل و اسبابی که موجب آن می‌شود انواع و اقسام دارد و به همین ترتیب انتقال موجبات و انگیزه‌ها و انواع و اقسامی دارد. در یک تقسیم کلی می‌توان آنها را به دو نوع عمده تقسیم کرد: مهاجرت و نقل اختیاری و اجباری. در هر دو حال آنچه موضوع اصلی است جابه‌جایی‌های سرزمینی و عوارض و پیامدها و تبعات آن در زمان انتقال و مهاجرت و زمانهای پس از آن است که اگر در همان آغاز تدابیر درستی در باب آنها اندیشیده نشود، دشواریهای گوناگون پدید می‌آید که غلبه بر

آنها، نیرو و هزینه‌های مادی و معنوی بسیار نیازد دارد. گاه این مهاجرتها و نقل مکان‌ها و اقامت در جاهای دیگر به پیمانه‌های کوچک و عدد اندک است، مانند مهاجرت فردی و خانوادگی و گاه به پیمانه‌های بزرگتر است و هزاران نفر و صدها خانوار را در بر می‌گیرد و در هر دو حال نیازمند مدیریت فردی و دولتی و ملی و جهانی. در ابعاد و جهات گوناگون است. در دنیای معاصر این پدیده مورد توجه جدی قرار گرفته است و افراد و اشخاص و سازمانهای بسیار دربارهٔ آن پژوهش و تحقیق‌های میدانی انجام داده‌اند. مراد ما از طرح این بحث، در این مقدمه ورود به مسایل و مباحث این پدیده‌ها و مطالعات و تحقیقات فردی و جمعی و دولتی و ملی و جهانی نیست، بلکه به عنوان یک موضوع مطرح در سراج‌التّواریخ و بررسی چند و چون آن در همین کتاب و به استناد اسناد و مدارک و گزارش‌های آن، نشان دادن عوامل و اسباب و عوارض و تبعات آن در سطح ملی در همین مرجع است.

در کتاب سراج‌التّواریخ این دو اصطلاح که مدلول آنها با یکدیگر تفاوت دارد، غالباً با یکدیگر به کار رفته است، همین ترادف نشان می‌دهد که چگونه پدیدهٔ مهاجرین با پدیده ناقلین گره خوردگی و ارتباط دارد و مدیریت آنها در یک نظام طراحی شده، دارای دستورالعمل‌های خاص و ارادهٔ خاص و سرپرستان مشخص بوده است. با این حال بررسی کامل و دقیق آن به پژوهش‌ها و تحقیقات مستقل نیاز دارد و نگارنده در پی چنان کاری نیست، بلکه قصد او پرداختن به این دو پدیده و بررسی آن در حدود اشارات گزارشگر تاریخ و جلب توجه مدیران و مسئوولان کشور و محققان و پژوهشگران علوم اجتماعی به آن و بررسی و تحقیق عالمانه و بیطرفانهٔ این پدیده‌ها، بدون واهمه از گفتن حقیقت و واقعیت از امری است که به هر دلیل در این سرزمین رخ داده است و عوارض و پیامدهای آن تاکنون وجود دارد و هنوز موجب شقاق و نفاق هست و تواند بود.

در مفهوم خاص بحث مهاجرین و ناقلین از دوره‌ای شروع می‌شود که شورش مردم هزاره‌جات در عهد امیر عبدالرحمن‌خان به شدت سرکوب می‌شود و پس از اندک آرامشی که به وجود می‌آید، به دلیل جور و ستمی که حاکم منصوب از سوی امیر عبدالرحمن‌خان در آن ناحیه مرتکب می‌شود، هزاره‌های دیگر به دادخواهی می‌پردازند و چون به اعتراض

آنان توجه نمی‌شود و فریادرسی وجود ندارد، اربابان مطیع و منقاد هزاره به عنوان سرکش و طاغی بازداشت و روانهٔ کابل می‌شوند و بار دیگر مقاومت‌هایی صورت می‌گیرد و باز لشکرکشی جدید آغاز می‌شود و قتل و کشتار و اسارت و غارت ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند و نمایش اقتدار و تغلّب، به قصد تنبیه و اذلال و عبرت دیگران، به اوج خویش می‌رسد. پیش از این گفته‌ایم که در حقیقت این شورش و طغیان تفاوت چندانی با شورش‌های دیگر که در مناطق دیگر کشور در دورهٔ امیر رخ داد ندارد، اما آن شورش‌ها مانند شورش مردم منگل و شنوار... با غارت و اسارت و بردگی که در هزاره‌جات اتفاق افتاد همراه نیست. از طرف دیگر امیر عبدالرحمن‌خان که در پی قرارداد راولپندی و تأیید توافقی که با امیر محمدیعقوب خان انجام شده بود، عملاً از دعاوی ارضی آن سوی خط دیورند چشم پوشیده بود و نمی‌توانست به مردمان قبایل و قیام‌های آنان یاری برساند و یا از سرکوب آنان توسط انگلیسها جلوگیری کند، با وعدهٔ دادن اراضی زرخیز و خوش آب و هوا و باغات و مراتع در داخل افغانستان و در مناطق هزاره‌جات به آنان، خواست بر عجز و ناتوانی خویش در برابر انگلیسها سرپوش بگذارد و احتمال این نیز وجود دارد که به این وسیله و تشویق به مهاجرت به داخل افغانستان کردن، در عدد و عدّت و وحدت آنان که دشمنان و مخالفان بالقوه و بالفعل انگلیسها بودند، تقلیل و فتور به وجود بیاورد(؟). آنچه که او در این مرحله و برای انجام نیاتش نیاز داشت فتوای مذهبی علمای دینی در تکفیر هزاره‌های شیعی بود و به قول ملاّ فیض‌محمّد کاتب، علمای سوء دین به دنیافروش با دادن چنان فتوایی در حق مردم هزاره که اهل قبله و مسلمان و پیرو قرآن بودند، دست هرگونه تصرف او و همفکران و سپاهیان و حاکمانش را در مال و جان و نان و ناموس آنان بازگذاشت و رفتاری با آنان شد که حتی با کافران نیز انجام نگرفته است. (۳۶۴/۳، ۴۳۲، ۴۵۵ و...)

با چنان فتوایی زمینه‌های لازم برای اجرای طرح ویژهٔ او در بخشیدن زمین‌ها و باغ‌ها و قلعه‌ها و آبادی‌ها و مراتع و چراگاه‌های هزاره‌ها به کسانی که مدِّ نظر بود فراهم گردید، ولی باید مرحله به مرحله اجرا می‌شد. در مرحلهٔ اول در منشوری که از سوی امیر عبدالرحمن‌خان انتشار یافت هزاره‌ها به دو نوع تقسیم شده بودند: ۱- متمرد و طاغی ۲-

مطیع و منقاد. املاک متمردان و طاغیان مصادره شده و جزو خالصهٔ دولت است، املاک غیر متمردان مصادره نمی‌شود و به کسی داده نمی‌شود. (سال ۱۳۱۴) (۳۰۲/۳،۴۶۰) متن این منشور که در سراج‌التّواریخ ثبت شده است فوق‌العاده جالب است.

اصل فرمان امیر در باب دادن زمین هزاره‌ها به مهاجرین و ناقلین فقط شامل علاقهٔ چوره می‌شده است (۱۲۵/۱/۴)، ولی در عمل چنان نشد و تقریباً در طی سالهای بعد به سراسر هزاره‌جات تعمیم یافت. در این واگذاری‌ها مراد از مهاجرین کسانی بودند که از آن سوی خط دیورند می‌آمدند و مراد از ناقلین افغانهای بی‌زمین بودند که به فرمان امیر به آنها زمین داده می‌شد. امیر عبدالرحمن‌خان زمین‌ها و باغات و مراتع و آبادی‌های هزاره‌جات را «مفتوح‌العنوه» می‌خواند که به معنی لغوی گشوده شده یا فتح شده به قهر و زور می‌باشد و در فقه به معنی زمین‌های آبادی است که مسلمانان از دیگران از راه به کار بردن قوای نظامی و قهر و غلبه به اذن خلیفه، امام یا امیر مسلمانان گرفته باشند. حکم فقهی اراضی مفتوح‌العنوه آنست که اولاً زمین‌ها متعلق به کافران باشد و در ثانی به زور شمشیر از ید کافران خارج شده باشد و در ثالث این‌که این اراضی متعلق به تمام مسلمانان است و قابل خرید و فروش و وقف و هبه (بخشش) هم نیست، درآمد حاصل از آن در راه مصالح مسلمانان مصرف می‌شود. ظاهراً مراد امیر از به کار بردن این اصطلاح، تمام شرایط دیگر آن یعنی به زور شمشیر و قهر و غلبه گرفتن و براساس فتوای علمای درباری که جز رضایت خاطر شخص قایم بالسیف یعنی زورمند صاحب قدرت چیزی در سرّ ضمیر نداشتند بوده است و عمل به بقیهٔ حکم را که ممنوعیت خرید و فروش و وقف و هبه بود، در نظر نداشت و اراضی و باغات و آبادی‌های مردم هزاره را به دیگران بخشید؟! و بر افغانهایی که این اراضی را تصاحب کرده بودند و می‌کردند منت گذاشت و گفت: «شکرگزار پروردگار و منت‌پذیر دولت باشند که به لک‌ها روپیه مزارع و مساقات زرخیز خوش آب و هوایی را رایگان متصرف شده‌اند.» (۳۵۵/۳)

از بررسی شکایات و دادخواهی‌های مردمان هزاره چه آنها که به قول او تمرد و طغیان ورزیده بودند و چه آنانکه مطیع و منقاد بودند و زمین‌های‌شان در تصرف دیگران درآورده شده بود، یک نکته مسلم می‌شود که نوعی تبانی پنهانی میان امیر عبدالرحمن‌خان

و نمایندگان او از عبدالقدوس‌خان تا ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان و تا قاضی عبدالشکور خان و سیف آخوندزاده و حاکمان هزاره‌جات و حاکمان مهاجرین و ناقلین، صورت گرفته بود که این حاکمان فرمان امیر را به نحوی که خود می‌خواستند تفسیر می‌کردند و حتی فرمانهای بعدی او را که متضمن تکرار احکام مندرج در اشتهار معروف مربوط به ناقلین و مهاجرین می‌شد، نادیده می‌گرفتند و از گرفتار آمدن به خشم و قهر امیر عبدالرحمن‌خان باک نمی‌داشتند(؟)(۱۷۷/۱/۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۴۴۶) و اگر احیاناً در میان هزاره‌ها افرادی با نام و نشان مانده بود که به این تخطی‌ها اعتراض می‌کرد و یا فرمانها و نامه‌های امیر را دال بر اینکه در جریان طغیان و شورش هزاره‌ها با دولت همکاری داشته‌اند، نشان می‌داد با بی‌اعتنایی این نمایندگان و یا تهدید آنان و یا متوسل شدن به اتهام نافرمانی و طغیان که زندانی شدن و اسیر شدن و مصادره شدن را توجیه می‌کرد، روبه‌رو می‌شدند.

ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان املاک چارچینه و دهراود را به همین شیوه به اقوام و خویشاوندان خود داد و آن عده از هزارگان را که دانش و خرد و عقل و جسارت دادخواهی داشتند به نام طاغی و متمرد به زندان افکند (۱۷۷/۱/۴)، این افراد هزاره که می‌دانستند در فرمان امیر عبدالرحمن قید شده بود که زمین‌های هزاره‌ها به افغانهای غیرمهاجر داده نشود به همین تصرفات دوست‌محمد خان اعتراض داشتند، ولی دوست‌محمد خان وغیره طوایف کوچی و وطنی کاملاً برخلاف آن فرمان رفتار می‌کردند، یعنی آنان پس از صدور فرمان اقدام به تصرف اراضی بیشتر مردم هزاره و نواحی مختلف کردند. (۱۴۰/۱/۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۸۸، ۱۸۹)

ارباب علی‌مردان خان با واگذاری املاکش به افغان مخالفت ورزید. ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان او را به همین سبب یاغی اعلام کرد. دوست‌محمد خان که برادرش خواجه محمدخان، در دربار حضور داشت، شکایت‌های مردم هزاره را خنثی می‌کرد و هرآنچه را که او می‌نگاشت حقیقت محض و شکایت هزاره‌ها را دروغ و بهتان می‌شمرد. علاوه برآن ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان با وساطت برادرش محمدشاه خان، مهدعلیا

مادر شهزاده امان‌الله خان را به ضجیعت خویش درآورده و او را راضی نگه می‌داشت. (۲۵۶/۱/۴)

یکی از دیگر از شیوه‌های تصرّف املاک و اراضی مردم هزاره آن بود که ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان و دوست‌محمد خان و قاضی عبدالشکور خان و... دست افغانها را در تصرف املاک و قلاع مردم هزاره باز گذاشته بودند و خود آنان نیز با رفتاری که در پیش گرفته بودند، کاری می‌کردند که هزاره‌ها از بیم کشته شدن و اسیر و برده شدن، مجبور به ترک اوطان خود شوند (۱۲۴/۱/۴) و به این ترتیب آنان با نوشتن گزارش به امیر که اراضی فلان و فلان موضع بی‌صاحب مانده است و کشت و برز در آنها تعطیل شده است و برای آنکه به خزانهٔ دولت و پرداخت مالیات گزند وارد نشود، آن اراضی را به دیگران داده‌اند تا کشت و برز کنند. در موارد بسیاری با این توجیه املاک و زمین‌های مردمانی را که خود بر سر ملک و ضیاع و عقار خود حاضر بودند و به کشت و کار پرداخته بودند، از تصرف آنان بیرون می‌آوردند و به آنانکه می‌خواستند می‌دادند که اکثریت آنان مهاجر نه بلکه از اقوام و خویشاوندان حاکمان بودند. (۱۷۷،۱۸۸/۱/۴) چنانکه جنرال شیرمحمد خان پنجاه و سه خانوار از مردم اندر از قوم خود را که از شلگر غزنین و هفت خانوار از مردم نیازی سکنه موضع اوبه و مقر و لوگر از توابع غزنین بودند، در ارزگان از مراتع و مزارع مردم هزاره به رایگان داد و سپس عریضه‌نگار حضور والا شد. و چون مردم از جور و تغلّب و خلاف فرمان کردن او شکایت کردند، دستور داده شد که سیاههٔ کامل بنویسند و سررشتهٔ مرم هزاره را بنماید، نه او سیاهه فرستاد و نه سررشته و بنا به گفتهٔ فیض‌محمّد کاتب تا سال ۱۳۴۳ ق، از آن سیاهه و سررشته خبری نبود و نه شیرمحمدخان ماند و نه مردم هزاره در افغانستان ماندند و نه حضرت والا و اکثر کسان دیگر، همه از جهان برفتند و به قول ابوالفضل بیهقی به پاسخ آنچه کرده بودند گرفتار آمدند. (۶۶۸/۱/۴)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب گوشه‌ای دیگر از توطئه بزرگ برای برکندن هزارگان از ملک و مال ایشان و آواره گردانیدن آنان را اینگونه افشا می‌کند. دو برادر ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان و ایشک‌آقاسی خان‌محمد خان و ناظر محمدصفر خان که مهردار خاصهٔ

امیر بود، سندی جعل کرده بودند مبنی بر این‌که هزاره را مجبور به ترک یار و دیار خود کنند و املاک ایشان را به مردم افغان بدهند و طوری کنند که هیچ قوم هزاره‌ای در میان افغانها ساکن نماند. این سند جعلی به امیر عبدالرحمن‌خان عرضه شد و او بر آن فرمان و مهر و امضا اعتراضی نکرد. به این ترتیب با در دست داشتن چنان سندی هر بار که مردم شکایت می‌کردند، دوست‌محمد خان همان فرمان را نشان می‌داد و یا اگر امیر از او بازخواست می‌کرد، در جواب، محتوای همان فرمان جعلی را به او می‌نوشت. (۶۲۸/۱/۴)

بنابراین ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان در سرزمین مفتوح‌العنوهٔ هزاره، با گشاده‌دستی به بخشیدن املاک مردم هزاره چارشینه، دای‌نوری، خلج و گیزاب، بدون دستور امیر عبدالرحمن‌خان، پرداخت. (۳۴۸-۳۴۹/۳) و املاک زرخیز هزارهٔ اسله و دهراود را به افغانهای قوم درانی بخشید. (۴۰۷/۳، ۴۲۴)

در دوره امیر عبدالرحمن‌خان، در دعاوی که میان افغان و هزاره پیش می‌آمد، و موضوع به قاضی حواله می‌شد، افغانها هرچه می‌گفتند قاضی می‌پذیرفت و شهادت گواهان افغان برای افغان پذیرفته بود، ولی هزاره اگر گواهان افغان نمی‌آورد (که ممکن نبود) با شهود هزاره و گواهی آنها کاری از پیش نمی‌برد. (۶۰/۱/۴) طرح این‌گونه دعاوی، هزاره را گناهکار و مستوجب مجازات و زندان قلمداد کردن، یکی دیگر از شیوه‌های تنگ کردن عرصه بر هزارگان و کوچیدن آنان از خانه و دیار خود و آواره شدن و خالی ماندن ملک و زمین و قلعه و آبادی‌شان و متصرّف شدن افغانان آن نواحی را، بود. در دعویی که قوم خروتی با خان‌زادگان هزاره اقامه کردند، هزاره‌ها را به کشتن کودکی زرین نام متهم کردند، در حالی که آن کودک زنده بود و چون هزاره‌ها نمی‌توانستند شاهدان افغان، گواه بر زنده بودن بیاورند، قاضی به قصاص یکی از هزاره‌ها به جرم کشتن زرین زنده حکم کرد. (۶۵۱/۲/۴)

همین موضوع شاهد و گواه را در داستان زنی شیعی از مردم طوری، که توسط محمد نامی از مردم توابع خوست ربوده شده، می‌توان دید. شوهر او گواه بر منکوحه بودن زن خود بیاورد، چون گواهان شیعی بودند، قاضی عقد آنها را صحیح ندانست و گفت که

شیربهای زن را به هر که داده است، از آن کس پس بگیرد و مزاحم زن نشود» ؟! (۵۴۲/۲/۴)

براساس گزارش‌های موجود در سراج‌التّواریخ بیشتر کسانی که زمین‌ها و مراتع و باغات و مستغلات و قلاع و آبادی‌های هزاره‌ها را متصرف شدند کسانی بودند که خود ضیاع و عقار و ملک و زمین داشتند و یا کسانی بودند که به دروغ خود را بی‌زمین و خانمان وانمود می‌کردند و یا کسانی بودند که خود راخان و مالک در آن سوی خط دیورند قلمداد کرده بودند. به باور فیض‌محمّد علت این همه خبط و خطا، نبود اطلاعات و دانش جغرافیا و وجود نقشهٔ مواضع متوطنهٔ مهاجرین و فقدان شجرهٔ نسب و تعداد نفوس در هر موضع و محل بود، در نبود این اطلاعات بر سر این خوان یغما هر کس هرچه اظهار می‌کرد پذیرفته می‌شد و زمین و ملک دیگران به آنها داده می‌شد. (۱۴۹/۱/۴)

یکی از گروه‌هایی که در این غوغا بیشترین استفاده‌ها را بردند و هرچه خواستند کردند، کوچی‌ها بودند، علی‌الخصوص که امیر عبدالرحمن‌خان آنان را قوم خود خوانده بود (۲۶۴/۱/۴) و آنان نیز در مواضع مختلف از این نسبت استفاده‌ها می‌کردند و از زبان ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان نقل می‌کردند که امیر عبدالرحمن‌خان، زبانی به او «دوست‌محمد خان» رهنمود داده است که چگونه و با چه تدابیری، عرصه را بر هزاره‌ها تنگ کند تا از ملک و وطن خود مهاجرت نمایند و با خالی ماندن ناحیه از آنان، ملک و جایدادشان به افغانها داده شود. براساس چنین باوری است که می‌بینیم که مردم کوچی و ناقلان وطنی، دست به قتل و غارت و کشتار و چپاول و اسارت هزارگان جاغوری و مالستان و قراباغ و جیغتو می‌زنند و چون بازخواستی وجود ندارد، جسورتر از پیش می‌شوند و به کار خود ادامه می‌دهند. (۴۱۱/۱/۴)، (۳۲/۲/۴-۵۳۱) و ده‌ها تن پیر و صغیر و زن و مرد را به آتش بیداد می‌سوزند و کلام‌الله مجید را که بینوایان به شفاعت بر سر دست گرفته بودند، در آتش می‌افکنند و کسی از کار و کردار آنان بازخواست نمی‌کند. (۴۷۰/۲/۴، ۵۳۲) با آنکه قرآن‌های آتش زده و سرهای سوخته به کابل آورده شد، فایده‌ای به حال مردم هزاره نداشت. (۴۵/۳/۴)

در روزگار امیر حبیب‌الله خان نه تنها دستورالعمل مهاجرین و ناقلین که از سوی پدرش صادر شده بود، تجدید می‌شود، بلکه با وجود انتشار اشتهارات گوناگون در باب هزاره‌ها و اسکان دادن آنان و عدم کفر ایشان و لغو بردگی و منع تصرف دختران و زنان هزاره و... آن راه و روش ادامه می‌یابد و رئیس و حاکم ناقلین و مهاجرین در عهد او نیز بر همان سیرت و سان پیشینیان خود می‌روند، علی‌الخصوص که رسیدگی به امور هزارگان و شکایات و دعاوی آنان به سردار نصرالله خان واگذاشته شده بود. فردی که از فرط تعصب در حمامی که سقای هزاره در آن آب ریخته بود غسل نمی‌کرد (؟)(۱/۳/۴، ۱۷۱) کسی که در این دوره بر جای ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان تکیه زد و مأمور دادن املاک هزاره به افغان شد، قاضی عبدالشکور خان بود. او جمعیت زیادی از مردمان هزاره، از نواحی مختلف را بی‌وطن، آواره و فرار خارجه ساخت. (۳۲۱/۱/۴، ۷۴۶)، (۶۶۳/۲/۴)، (۱/۳/۴) فهرست تام و تمام زمین‌ها و قلعه‌ها و آبادی‌ها و مزارع و مراتعی را که در دوره امیر حبیب‌الله خان به افغانها اعم از ناقل و کوچی داده شده است در صفحات مختلف کتاب می‌توان دید.

به این ترتیب هزاران خانوار از مردم هزاره در داخل و خارج کشور مجبور به مهاجرت گردیدند و اصطلاح ناقل و مهاجر معنی دیگری پیدا کرد که با مفهوم پیشین تفاوت بسیار دارد، «ناقلین هزاره» که خود داستان جداگانه دارد و به تحقیق و تتبع مستقل و همه‌جانبه نیاز دارد.

باری هزاره‌ها که نه در وطن شاد بودند و نه در مهاجرت و غربت جا و مکانی و آینده‌ای داشتند، پس از آنکه به مرگ گرفته شده بودند به تب راضی گشتند و بنابر پیشنهاد دولت، وکالت خط دادند که راضی هستند بخشی از املاک و مراتع آنان به افغانهای مهاجر ـ که از دیار کفر مهاجرت کرده‌اند ـ داده شود و تأکید بر این کردند که زمین‌ها و مراتع باید از روی حساب و کتاب و مطابق فرمان و دستورالعمل داده شود، داده‌شدگی‌ها از نو پیمایش گردد تا اضافه‌جریب‌ها مشخص گردد و به مردم هزاره بازگردانیده شود که آنان نیز آواره نشوند و... (۱۵/۲/۴، ۶۶۳) به این ترتیب اصولی را که در دستورالعمل مهاجرین و ناقلین درج شده بود، دستاویز قرار دادند و خواستار پیمایش

زمین‌ها و املاک و... براساس همان دستورالعمل شدند زیرا آنچه از آنان مصادره و به دیگران داده شده بود بسی افزون‌تر از آن مقداری بود که در دستورالعمل آمده بود. خواهش و آرزوی آنان از پیمایش دوباره براساس دستورالعمل و سرانهٔ زمینی که به مهاجر و ناقل داده می‌شد این بود که پس از پیمایش، اضافه بر پیموده‌ها به آنان بازگردانیده شود. هئیت تفتیش هم برای کار مقرر و معین گشت (۶۶۳/۳/۴) با کمال شگفتی از املاک و مساکن چهار لک خانهٔ هزاره که به پنج هزار و هفتاد و شش نفر از ذکور و اناث افغان داده شده بود، هیچ افزون پردازیی، بیش از آنچه در دستورالعمل آمده بود، نشان داده نشد؟! (۵۵۲/۲/۴) بدینگونه هزاره‌ها بار دیگر مایوس و نومید، در اقصی نقاط جهان پراکنده گشتند. (۲۵۷/۲/۴) از آن چهار لک خانوار، هشت تا دوازده هزار خانوار ناقلین هزاره در ترکستان افغانی، شصت تا نود هزار خانوار در خراسان ایران، پنج تا ده هزار خانوار در شالکوت و بلوچستان، اقامت و مهاجرت گزیدند. (۳۷۴/۲/۴)

ذکر طریقهٔ شمارش این خانوارها نیز در اینجا بی‌فایده‌ای نیست. ملاّ فیض‌محمّد براساس روش‌هایی که برای پرداخت مالیات و مواردی همچون پرداخت سرانه خیرات و... معمول بوده است، تعداد خانوارها را معین کرده است، چون آمار و احصائیه‌ای سرتاسری وجود نداشت، ولی دولت‌ها برای گرفتن مالیات که براساس گردآوری اطلاعات محلی اخذ می‌شده است، این آمارها را در دست داشته‌اند. بر این اساس، برآورد تعداد خانوارهای دایزنگی و دایکندی در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان براساس مالیات آن سامان، پنج هزار و پانصد خانوار و شمار خانوارهای هزارهٔ بهسود براساس پرداخت سرانهٔ خیرات جراحت دست امیر حبیب‌الله خان، شصت هزار خانه و دویست تن ارباب بوده است که در زمان نگارش جلد چهارم سراج‌التّواریخ در سال ۱۳۴۳ق، پانزده تا بیست هزار خانوار بیشتر نمانده بودند. (۵۷۱/۲/۴)

از میان آن همه سرپرست مهاجرین و ناقلین افغان، تنها و تنها سردار گل‌محمد خان، نایب‌سالار افتخاری و سرپرست مهاجرین و ناقلین به سبب جور و ستم ناقلین افغان بر مردم هزاره و مظلومی و ناتوانی آن مردم و برخورد امیر حبیب‌الله خان، از این سمت استعفا داد و بیداری دین و دل خود را به اثبات رسانید. (۱۳۷-۳۸/۳/۴) تنها موردی که

یکی از این سرپرستان مهاجر و ناقل، آنهم پس از اقرار خود او به ظلم و جور و برده گرفتن هزاره‌ها و... مثلاً مجازات شده است، سیف آخندزاده است که امیر او را ملزم به اقامت در کابل کرد و اهل و عیال او را نیز با این توجیه که مردم هزاره از شرّ و ضرّ آنها بیاسایند، سالماً و غانماً به کابل فرا خواند که این نوع مجازات را باید از شمار مجازاتهای خواص در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان به شمار آورد. (۳۵۱/۱/۴)

با همه صلای عام که امیر عبدالرحمن‌خان برای دادن زمین و ملک و باغ و... و حتی معاش به خوانین و خانواده آنها و دادن تقاوی به کسانی که مهاجرت می‌کردند و در هزاره‌جات ملک و مال می‌یافتند، تعداد کسانی که از آن سوی دیورند آمده باشند در قیاس با ناقلین داخلی بسیار اندک بوده است. امیر حبیب‌الله خان به افرادی از قوم ختک که از آن سوی دیورند آمدند، مزارع و مراتع و معاش و تقاوی داد، ولی آنان پس از توقفی کوتاه دوباره به خاک مقبوضهٔ انگلیس برگشتند و امیر از این کردهٔ آنان در خشم شد و آنها را «مفاجر» خواند نه «مهاجر». (۲۳۶/۱/۴)

باری هرگاه امیران عبدالرحمن‌خان، حبیب‌الله‌خان و امان‌الله‌خان تصمیم می‌گرفتند و فرمان می‌دادند تا املاک و ضیاع و عقار مردم هزاره به آنان برگردانده شود، یا سرپرستان مهاجرین و ناقلین به آن فرمانها سر فرود نمی‌آوردند و یا به سبب مسایل دیگر و بهانه‌های گوناگون از این کار باز می‌ماندند. از درماندگی امیر حبیب‌الله خان در این کار چند جای یاد شده است: یکی پس از اشتهاری که انتشار داد و در آن به صورت جدی وعدهٔ بازگرداندن املاک داده شده بود. (۲۰۱/۱/۴، ۳۷۸، ۴۹۱، ۵۰۱) و در مورد دیگر وقتی که می‌دید فراری‌های مردم هزاره در سپاه نظام انگلیس پذیرفته شده‌اند و البته از وجود آنان در سپاه انگلیس احساس خطر می‌کرد، برای بیرون آوردن آنان از سپاه انگلیس دستور داد تا املاک آنان را از مهاجرین و ناقلین بگیرند و به خود آنان بازپس دهند. مردم هزاره چون این آوازه را شنیدند، از شالکوت به نزد حاکم ناقلین آمدند، در این وقت عبدالحکیم‌خان در آن سمت بود. وی بیست هزار روپیه به نام شیرینی از آنان تقاضا کرد و هزارگان به سبب تنگدستی نتوانستند بپردازند ولی افغانها که قلاع و مراتع را متصرف شده بودند، دوازده هزار روپیه به او دادند و هزارگان مایوس به شالکوت برگشتند. (۶۸۶/۲/۴)

عامل دیگر بر سر راه این کار، عمال و کاردارانی بودند که با ادامهٔ وضعیت از هر دو طرف سود سرشار می‌بردند. از یک طرف از تصرف در اموال و املاک و دختران و زنان هزاره و از سوی دیگر از جیره‌ها و تقاوی‌هایی که به نام ناقلین و مهاجرین می‌گرفتند که نه وجود داشتند و نه حضور، و در صورت افشا شدن این راز حیات و منافع‌شان با خطر جدی روبه‌رو می‌شد. (۱۰/۲/۴، ۷۲، ۱۹۷)

عامل دیگر درباریانی بودند که در صورت تحقق این امر، دستهای خیانت آنان باز می‌شد، بنابراین امیر حبیب‌الله خان را از قوم هزاره و دوباره جمع شدن در افغانستان ترسانیدند. عامل مهمتر خود ناقلین و مهاجرین بودند که حقیقت ماجرا را بهتر از هرکسی می‌دانستند. بنابراین با دادن رشوه و آوردن بهانه‌های دیگر چون دفن مردگان شان در املاک و زمین‌های متصرفه (۳۶۸/۲/۴) و ادعای داشتن حکم و قباله پادشاهی و... از پس دادن املاک و قلعه‌ها و آبادی‌ها خودداری کردند به این ترتیب هیچ کدام از آنان نه خواستند و نه توانستند مشکلاتی را که خود پدید آورده بودند، حل کنند و عوارض گوناگون آن تا امروز که بیش از یک قرن از آن می‌گذرد گریبان‌گیر مردم کشور است.

در اشتهاری که در سال (۱۳۲۳) انتشار یافت راه حلی این چنین زیرکانه یافته و درج شد: «مزارع و مساکن هزاره که به افغان مهاجر و ناقل داده شده است به آنها پس داده نمی‌شود، در صورت بازگشت (؟) در جاهای دیگر، از زمین‌های دولتی (؟) به آنان داده می‌شود. و اگر نیامدند، املاک‌شان لم‌یزرع به شمار آمده باز به مهاجر و ناقل داده می‌شود!؟» (۱۱/۳/۴)

از شمار عوارض و تبعات بسیار که در سی سال مصادره و اسیر و برده کردن و کوچانیدن اجباری و... پدید آمده است و علّامه فیض‌محمّد کاتب بر آنها انگشت نهاده است، یکی هم توالد و تناسل زیاد است که از تصرف هزاران تن دختر و زن هزاره، توسط حاکمان و افغانان و سپاهیان پدید آمده است. تصرف زنان و دختران هزاره زیر نام «ملک یمین» که زیرمجموعهٔ همان حکم فقهی در باب تصرف سرزمین‌های مفتوح‌العنوه و فتوای کفر هزاره است، از شخص امیر عبدالرحمن‌خان و پسران و درباریان او شروع می‌شود و تا پایین‌ترین طبقات مردم می‌رسد. نام آن عده از دختران اربابان هزاره که توسط امیر

عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان و سردار نصرالله خان و حاکمان و عمال آنها و... تصرف شده است، جابه‌جا در کتاب سراج‌التّواریخ ثبت شده است. از تعداد بیست و سه پسر و هشت دختر که از امیر حبیب‌الله خان بازماند. چند تن از آنان از بطن دختران میران هزاره بودند که او تصرف کرده بود. از جمله عبدالله، عبدالواحد و عبدالصمد که از بطن بنفشه خانم، دختر محمدرضای هزاره بودند. (۶۱۲/۳/۴)سردار نصرالله‌خان نیز یکی از دختران میران هزاره را به نام «ملک یمین» متصرف شد که نام او لیلی بود و از وی دارای یک دختر شد. (۲۶۵/۱/۴) نام دو تن از فرزندان حکمران هرات که خود قاضی‌زاده بود، آنگاه که در قندهار بود، چهارده تن از دختران هزاره و چهارصده را به ملک یمین، متصرف شده بود که غلام فاروق پسر او از بطن سریتی هزارهٔ دایکندی و غلام‌حسین از بطن سریتی چهارصدهٔ او زاده شده بودند. غلام‌حسین پس از رسیدن به سن بلوغ و رشد، خودکشی کرد(؟!)(۵۰۱/۱/۴) نام تعداد دیگری از این فرزندان در سراج‌التّواریخ با سرگذشت آنان و مادران‌شان ثبت و قید گردیده است. از این دست جفاها بر زنان دیگر از جمله زنان و دختران جدیدالاسلام نیز رفته است و از آن اختلاط و امتزاج‌ها فرزندانی زاده‌اند. تحقیق در این دو موضوع یعنی جایگاه این زنان و دختران مظلوم و فرزندانی که بدینگونه زاده شده‌اند، از موضوعات بسیار مهم و قابل بررسی‌های گوناگون است. به ویژه که از نظر موقعیت اجتماعی و روانی و برخورد پدران و خانوادهٔ پدری با این فرزندان و واکنش‌های آنان که آگاهانه یا ناخودآگاه در عمق جان و روانشان رخنه کرده است و قرار گرفتن در محیط‌ها و فضاهایی که درک درست از بی‌گناهی این فرزندان و مادرانشان ندارند و آنان را به گوناگون رفتارها و گفتارها مورد تحقیر قرار می‌دهند، در ایجاد عدم تعادل روانی آنان نقشی جدی دارد. عین نوشتهٔ ملاّ فیض‌محمّد کاتب را که با درک درست و تیزبینی خاص این‌گونه رفتارها و موارد را ثبت تاریخ کرده است در پایان این بخش می‌آورم: «از این‌گونه زنان و دختران هزاره هزاران تن از سنهٔ ۱۳۰۸ هجری قمری تا ۱۳۳۹ به اکراه و عدم رضایت در تصرف مسلمانان افغان رفته، توالد و تناسل به روی روز آمده، حلال و حرام با هم خلط و ملط شد تا که امیر امان‌الله خان غازی این دست‌اندازی

در زنان اجنبیه را خلاف شریعت نبی تازی دیده، تمامت کنیزان ام ولد و غیره را اطلاق فرمود...» (۱۶۷/۳/۴)

حال که سخن از زنان و دختران به میان آمده است، پیش از آنکه بحث ناقلین و مهاجرین را با اشاراتی در باب مهاجرین و پناهندگان افغانی در ایران و ایرانی‌ها در افغانستان به پایان ببرم، بایسته است که بر پایهٔ اطلاعات و آگاهی‌هایی که از مجلد چهارم سراج‌التّواریخ در باب زنان و جایگاه آنان آمده است، درنگی کوتاه به عمل آید، تا اگر کسانی بخواهند، در این ابواب به بررسی و پژوهش‌هایی بپردازند، بدانند که چه اطلاعات و اسناد و مدارکی در این کتاب وجود دارد.

پیش از این در باب آنچه بر زنان و دختران هزاره رفت سخن گفته‌ایم، در این جا می‌افزاییم که بیشترین قربانیان جسمی و روحی در جنگها، چه میان حکومتها با یکدیگر و چه میان حکومت و مردم و چه میان قبایل و طوایف، زنان، دختران و کودکان‌اند. در عرف سنتی افغانستان تجاوز به ناموس زشت‌ترین عمل و بدترین توهین‌ها و سنگین‌ترین تحقیرها به شمار می‌آمد. انجام این‌گونه اعمال در این جنگها و نزاع‌ها بیش از آنکه جنبه کامجویی و لذت شهوانی داشته باشد، جنبهٔ تحقیر و اهانت و خوار و زبون کردن دارد وحس اعمال قدرت و سلطه را ارضاء می‌کند. و این معنی اخیر را نه تنها به هنگام غلبه بر خصم و دشمن بلکه حتی در دوره‌هایی پس از جنگ نیز می‌توان دید. هرچند در دورهٔ پس از جنگ چنانکه در رفتاری که با زنان و دختران هزاره و جدیدالاسلامان نورستان می‌بینیم، ظاهر کامجویی و لذت‌های شهوانی دارد، ولی چون این رفتارها و اعمال با زور و بدون رضا و عقد و نکاح، انجام می‌شده است، باز هم راه به قدرت‌نمایی و ارضای احساسات تغلّب می‌برد.

چنانکه پیش از این گذشت، دیدیم بسیاری از مردان، پدران و برادران، برای تقرب به مراکز و مصادر قدرت و تحکیم موقعیت خود و... دختران، خواهران و پسران خود را به پادشاهان و امیران و دیگر ارباب اقتدار به عنوان کنیز و غلام تقدیم می‌کرده‌اند. هرچند این دختران به سراپرده امیر و پادشاه راه می‌یابند، ولی به آنان به چشم کالایی نگریسته می‌شود که در مقابل دریافت چیزی مبادله شده‌اند و دریافت‌کنندگان آن کالاها غیر از

کامجویی، از زنان برای اجرای امور دیگر، مانند خدمت بانوان دربار و کار در حرمسرا و امثال آن استفاده می‌کرده‌اند. و اگر مورد توجه قرار می‌گرفته‌اند، البته به دلیل اقتدار زنان رسمی و عقدی و نکاحی و مخصوصاً ملکه‌ها و بانوان اول، زندگی بر آنان تلخ می‌گذشته است و مورد انواع آزار و شکنجه قرار می‌گرفته‌اند. کمتر پیش می‌آمده است که از آنان با وجود حضور در میان اهالی حرم، کاری برای پدر و برادر و قوم ساخته بوده باشد. مسمات بنت محمد نبی‌خان مالستانی و امثال او را باید استثناء کرد که در سلک سراری حرم شاهی بود و مردم هزاره به وسیلهٔ او عرض خود را به سمع سردار عنایت‌الله خان رسانیدند. (۵۴۴/۲/۴) البته آنجا که زنان عقدی کسی مثل امیر حبیب‌الله خان، وقتی که از آنها سیر می‌شود و شرع اجازهٔ بیشتر از چهار تای آنها را نمی‌دهد، روانهٔ خانه پدرانشان می‌شوند، پدرانی که خود رئیس قوم و قبیله‌اند، نمی‌توان از دیگران که به ملک یمین و امثال آن به تصرف درآمده‌اند، انتظاری داشت. (۴۳/۲/۴-۳۴۲) گاه بعضی از آنان مانند دختر تاجو خان هفده سال به حالت نامزادی می‌ماند تا به سراپرده امیر درآید، زیرا در این مورد تصمیم‌گیری با امیر و یا امیرزاده است و نمی‌توان بر این تأخیر اعتراض کرد. (۲۶۷/۲/۴) پیش از این گفتم که در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان، ازدواج دختران محمدزایی با غیر محمدزایی ممنوع بود و اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، از امتیازات قبیله‌ای مانند دریافت تنخواه نَسَبی محروم می‌شدند و البته به فرزندان این ازدواج‌ها چیزی تعلق نمی‌گرفت. این ممنوعیت در زمان امیر امان‌الله خان با ازدواج خواهرش که خواهر شهزاده محمدکبیر خان بود با پسر جنرال غوث‌الدین خان برداشته شد. (۱۷۲/۳/۴) اگر امیر دختر یا خواهر خود را به زنی به کسی می‌داد. این بزرگترین فخر و عنایت به شمار می‌آمد. در مورد دادن امیر حبیب‌الله خان خواهر خود، بی‌بی هاجر را به محمدیونس خان پسر سردار محمدیوسف خان بن امیر دوست‌محمد خان، آنچه که جالب است تصمیم امیر به این ازدواج است و سخنی از خواهش و رضایت خواهرش نمی‌رود. امیر حبیب‌الله خان محمدیونس خان را به دربار احضار و خواهر خود را نامزد او می‌کند(؟)(۵۳۳/۳/۴)

یکی از این ازدواج‌های برون قبیله‌ای، ازدواج خواهر زن حبیب‌الله بیگ پسر گل‌محمد خان بن سردار غلام‌محمد خان طرزی با سید اسماعیل هروی است که ظاهراً در

خارج از افغانستان صورت گرفته بود. وقتی که این زن به افغانستان آمد. از هرات برای دیدار خواهرش به کابل رفت که آن خواهر وقت و بی‌وقت شرف ملاقات حضرت والا (امیر حبیب‌الله خان) را داشت. او را هم به ملاقات شاهانه برد و او پس از آن حاضر نشد که دوباره به هرات بازگردد، امیر به سید اسماعیل دستور داد تا زنش را طلاق دهد. سید با اکراه و اجبار او را طلاق داد. امیر همه امتیازات شوهر او را لغو کرد و شوهر به این دلیل مخالف امیر شد و به دشمنان و مخالفان او پیوست و برای انتقام از امیر کمر به قتل شهزاده امان‌الله بست که موفق نشد و دستگیر و اعدام شد. (۲۷۵-۷۶/۳/۴)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب از سنتی در میان افغانها خبر می‌دهد که از زمان احمدشاه سدوزایی و به فرمان او به صورت قاعده‌ای درآمده بود و آن اینست: «که قرار یاسای احمدشاه مرحوم سدوزایی، عموم افغانان زن را به میراث می‌خواهند و به زن میراث نمی‌دهند، این دو بدعت از عهد ضیاءالملّة والدّین در شهرها رفع و دفع گردیده و در بین روستاییان و کشاورزان و بادیه‌نشینان هنوز برحال و برقرار است.» بنابراین رسم عبدالرسول نامی که برادرش سلیم فوت شده بود، زن بیوۀ برادرش را میراث و از آنِ خود می‌دانست که داستان او را در کتاب باید خواند. (۳۴۸/۳/۴)

نزاع و نقار و بداخلاقی سراج‌الخواتین، مادر شهزاده امان‌الله، با امیر حبیب‌الله خان و کار آن دو به طلاق کشیدن و سرانجام با وساطت و پا درمیانی درباریان و سران قبیله و نوشتن صلح‌نامه‌ای که متضمن چهارده ماده بود و حضرت والا آن را پذیرفت، مناقشت به مصالحت خاتمه یافت. (۳۹۰/۲/۴)، (۶۱۵/۳/۴)

بی‌تردید پایه و مایۀ این مناقشه، افراط امیر حبیب‌الله خان در مجالست و مباشرت با زنان بود، امیر که در آغاز دوران حکومت، زنان منکوحۀ خود را طلاق داد و به چهار تن از آنان بسنده کرد، دیری نکشید که از آن کار پشیمان شد و با وساطت و دلالی محبتِ ناظر محمدصفر خان به تشکیل مجالس عشرت پنهانی در مکانهای بیرون از حوزۀ حرم پرداخت. (۳۸۹/۲/۴) و بدان نیز راضی نگشت. آن کس که راه آشکارا را به وی نشان داد و دست او را گشاده کرد، مولوی عبدالرؤف کاکری بود که در باب داشتن سریتی پادشاه فتوی داد که امیر می‌تواند از یک تن تا هزار تن دختر سریتی داشته باشد. امیر براساس

فتوای او که جواز شرعی شمرده می‌شد، تا آنجا که توان داشت سریتی گرفت و از بیش از دویست تن دختر هزاره و جدیدالاسلامی و... کام برگرفت. این در حالی بود که اهالی حرم او بالغ بر یکصد و بیست نفر می‌شد. (۳۹۰/۲/۴)

پیش از این از گفتهٔ فیض‌محمّد درباره خصلت‌های مدینه‌های جاهلیه خواندیم که یکی از آنها که در رئیس مدینه جلوهٔ بارزتر دارد، قدرت و توان بیشتر او در مخالطت و مباشرت با زنان است. وجود همین خصلت در امیر حبیب‌الله خان بود که او را وادار به طلاق زنان منکوحه و جایگزینی آنان با دیگران، عشرت‌های پنهانی شبانه، تصرف دختران و دوشیزگان بدون ایجاب و قبول (۳۸۹-۹۰/۳/۴) و اظهار این اقتدار به صورت آشکارا با گرفتن سریتی و برپایی جشن‌های زنانه و... می‌کرد. داستان برگزاری جشن‌های زنانهٔ او خود جلوهٔ دیگر از این استغراق در التذاذ است. آنکه راه این جشن‌ها را بر روی امیر گشود، میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک بود که در عریضه‌ای که از سوی مردم شمالی نوشت، به امیر حبیب‌الله خان لقب «پدر مهربان» داد و امیر از این لقب فقط به محرم بودن خویش با زنان درباریان و عمال و کارکنان دولت بسنده کرد و بقیهٔ وظایف پدری را از یاد برد.

به هنگام برپایی این جشن‌های زنانه که با حضور «پدر مهربان» انجام می‌گرفت همه درباریان و عمال و کارداران و کارکنان باید زنان خویش را آراسته به محفل امیر می‌فرستادند و آن زنان باید در این مجالس بدون برقع و حجاب شرکت می‌کردند. (۳۹۰/۲/۴) و اگر کسی در ین کار اهمال می‌کرد و یا براساس غیرت و عرق ناموسی از فرستادن زنش بدون عذر معقول، سرباز می‌زد، دچار عقوبت‌های گوناگون امیر، از عزل و محرومیت تا حبس و زندان می‌گردید. دو نفر، یک خواجه‌سرا و دومی سردار دختر موظف بودند که حقیقت عذر نیامدن زنان را تحقیق و بررسی کنند.(۳۹۱/۲/۴)، (۳۴/۳/۴)

فیض‌محمّد یکی از دلایل کشته شدن امیر را همین برگزاری جشن‌های زنانه و خوشگذرانی با زنان و دختران مردم می‌داند. چون امیر پس از واگذاری امور مملکت به فرزندان و اعیان خانوادگی دربار، یکسره به عیش و عشرت و لهو لعب و تفرج و شکار و اسفار پرداخت. فیض‌محمّد ناچار است بنویسد «در این سالها کاری که قابل ذکر و درج در

تاریخ باشد ننموده...» و بیفزاید که غرض وی از آن تفویض مسئوولیت‌ها، ایجاد مجالس و فرصت عیش گسترده بوده است نه چیز دیگر. گویی قلمرو فرمانروایی او در محدودهٔ همان اهالی حرم و برگزاری جشن‌های زنانه... خلاصه می‌شده است. به همین سبب دستور می‌دهد تا ملاّ محمدرضای خراسانی هر یک از اهالی حرم را با لقبی از دیگران متمایز کند و امیر وظایفی برای آنان مقرر و معین کرد و برای همه لباس و وسایل زینتی از اروپا وارد می‌کرد و دستور می‌داد تا پودر آرایشی از روسیه خریداری و آورده شود. (۵۳۲/۳/۴)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب نام و القاب اهالی حرم او را در سراج‌التّواریخ یک به یک ثبت کرده است. بحث وضع القاب را در مدینهٔ جاهلیه جای دیگر مطرح کرده‌ام. در این‌جا ذکر نام اهالی حرم او را که مجموعه‌ای از نام‌های زیبا برای دختران است، هم از جهت اطلاع و هم از نظر فرهنگ نامگذاری‌ها در حدود یک قرن پیش می‌آورم تا مورد تأمل و دقت قرار گیرد: بنفشه، میمونه، سلطنت، شب‌بو، فیروزه، ارغوان، پریدخت، جهان سلطان، سنبل، شکوفه، صدیقه، عقیق، لعل، گلرخ، نیک‌قدم، نورجهان، مهرجان، شمشاد، رابیلی، گلبادام، نیلم، وجی (وجیهه)، یاقوت، گل‌پری، نارنج، خیربانو، زرافشان، زیور، گلبهار، نرگس، یاسمن، فاطمه، بلبل، مریم، کاوک، تاجور، جهان‌آرا، حوا، صنوبر، نسترن، گلاب، غنچو، صدف، جهان‌بیگم، بسو، فخراج، گلچهره، گلنار، لیلی، خیربیگم، حکیمه، مملکت. (۶۱۲-۶۱۵/۳/۴)

گمان می‌کنم نام «سردار دختر» که یکی از دو تن بازرسان امیر در تحقیق کیفیت عدم حضور زنان در مجالس زنانه بود، برای خواننده تأمل برانگیز باشد. این سردار دختر کسی بوده است که از عهد ضیاءالملّة والدّین لباس مردانه می‌پوشیده است و به مشابه مردان نشست و برخاست می‌کرده است و در عهد امیر حبیب‌الله خان به منصب ویژهٔ و مأمور خاص امیر برای تحقیق در علل نیامدن زنان خواص درباریان در جشن‌های زنانه منصوب و گمارده می‌شود. (۳۴/۳/۴) و این تفتیش‌ها گرفتاری‌های زیاد برای همسران زنان در پی داشت.

در پی تغییراتی که به دستور امیر حبیب‌الله خان در لباس مردان در سال ۱۳۲۴ ق، ایجاد شده است، پوشیدن لباس انگلیس و دستمال به شکل صلیب بر گردن بستن، و انواع

کلاه بر سر نهادن در مملکت رواج یافت. این امر در زنان اهل حرم شاهی نیز تسری یافت و آنان نیز لباس و کلاه انگلیسی‌پوش گردیدند. (۳۴۳/۳/۴) این درحالی بود که امیر در اشتهارنامه‌ای، پوشش عامه زنان مملکت را که به صورت سنتی البسه و شالها و چادری‌های رنگین بود، تغییر داد، چادری یا برقع و دولاق و امثال آن را لباس مجاز زنان قرار داد.

از جفاهای دیگری که بر دختران می‌رفت یکی آن بود که پدران دختران خود را به دو یا سه نفر قول ازدواج می‌دادند، امیر حبیب‌الله خان این امر را ممنوع کرد و پدران آن کاره را مستوجب جریمه و حبس دانست (۴۰۰/۲/۴) وی همچنین شوهر دادن دختران را در غیبت دختر و به حکم تولیت پدری ممنوع کرد. (۵۴/۳/۴) یکی از کارهای مهم او، دستور اوست برای دادن تقاوی به زنان بافندهٔ ترکستان برای ترویج صنعت نساجی و بی‌نیازی مملکت از ورود اقمشهٔ خارجی، که چنین ابتکاری آنهم در آن دوره از جهت اشتغال زنان و بحث اقتصادی و تولید ملّی آن حایز اهمیت است. (۱۲۶/۲/۴)

ملاّ فیض‌محمّد در مجلد چهارم از کتاب ارجمند سراسر عبرت و پند خود، از علمداری چهار شیر زن افغان برای چهار هزار نفر غازی در قیام علیه انگلیسها نیز خبر داده است. (۲۹۷/۳/۴) وی همچنین از یک عادت عادی و مستمر در میان مردم سکنهٔ جبال سرحد که آن عبارت بوده است «از بردن زنان منکوحهٔ مدخولهٔ دیگران بر سبیل تعشق» نیز یاد کرده است. (۱۹/۱/۴)

اکنون باز می‌گردم به اتمام سخن در باب ناقلین و مهاجرین و پناهندگان افغانستانی در ایران و ایرانیان در افغانستان که خود فصلی در خور تحقیق و بررسی و مطالعه است. همچنان که در پیشانی این مقال اشارت رفت، مهاجرت و نقل و کوچ و اسکان و اقامت اقوام و قبایل و طوایف و خانوارها و افراد بحثی است به فراخنای تاریخ و عوامل و اسباب آن گوناگون است، اما در این بخش از بحث تاریخ افغانستان سخن ما محدود می‌شود به مهاجرت‌های افغانها به ایران و ایرانیان به افغانستان و رویکرد این مهاجرت‌ها در تاریخ. با توجه به مسایلی که در این دوره از تاریخ دو کشور وجود دارد، عامل اصلی مهاجرت از دو سوی، جنگ و ناامنی و فتنه و آشوب است که پیامدهای آن در جلد چهارم بازتاب یافته است. در سراج‌التّواریخ به مناسبت بازگشت تعدادی از سرداران قبیلهٔ محمدزایی به

کشور با شرایطی که در دوره امیر عبدالرحمن‌خان مقرر بود، و آن عبارت بود از توبه‌نامه نوشتن و سوگند وفاداری به امیر خوردن و بر پشت کلام‌الله مهر کردن و پذیرفتن و نپذیرفتن امیر و دلایل او، پیشتر به کوتاهی یاد کرده‌ایم. در بررسی این موضوع در می‌یابیم که تعدادی از این سرداران که طرفداران امیر شیرعلی خان بودند، پس از برافتادن او و برآمدن امیر عبدالرحمن‌خان، از بیم انتقام امیر به کشورهای همسایه، همچون ایران و هند و ترکستان ماورای آمو رخت کشیدند. از جمله آنانی که به ایران رفتند و در شهرهای مختلف آن کشور جا و مکان و اسکان و راتبه دریافت کردند نام این افراد آنهم به مناسبت تقاضای بازگشت به کشور در سراج‌التّواریخ جلد چهارم آمده است:

۱- سردار محمدایوب‌خان، قهرمان جنگ میوند که در تهران اقامت داشت و امیر عبدالرحمن از بیم بازگشت دوبارهٔ او به کشور با بهره‌مندی از نام بزرگی در که در جنگ میوند و شکست انگلیسها داشت، او را سایه به سایه تعقیب می‌کرد و طرفداران او را در داخل و خارج کشور زیر نظر و مراقبت داشت. امیر با توسل به انگلیسها موفق شد، سردار محمدایوب‌خان را از ایران به هند بیاورد و با این کار تا حدودی از خطرهایی که وجود او در بر داشت بیاساید. شرح تعقیب و زیر نظر داشتن و مراقبت از دیدارها و رفت و آمدها در منزل او را باید در خود کتاب خواند. (۱۲/۱/۴، ۴۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۴۳، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۲ و...)

۲-سردار عبدالوهاب خان پسر سردار میر افضل خان که به افغانستان بازگشت و دوباره از افغانستان در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار به ایران بازگشت و در تهران اقامت گزید. (۴۶۶/۲/۴)

۳- سردار عبدالحبیب خان فرزند سردار عبدالوهاب خان که در تهران مقیم بود، با پدر به افغانستان بازگشت و در مشروطیت اول جزء بازداشت‌شدگانی بود که پس از تحقیقات اولیه آزاد شد. (۳۷۸/۲/۴)

٤- عبدالرحمن‌خان، فرزند دیگر سردار عبدالوهاب‌خان که با برادرش در مشروطیت اول به اتهام مشروطه‌خواهی بازداشت شد و آزاد گردید. (۳۷۸/۲/۴)

۵- سردار سکندر خان پسر سردار سلطان احمدخان، مقیم اصفهان، ازدواج او با زنی ایرانی شیعی و داشتن دختری شهناز نام، که پدرش در عریضهٔ خود به امیر، ترس خویش را از این‌که مادر دختر او را به مردی شیعی بدهد و ارواح نیاکان او را به آتش وصلت با کفر معذب کند، بهانه قرار داد تا امیر اجازت بازگشت بدهد. و چنین شد و به کابل آمدند و سرانجام به همسری شهزاده امین‌الله خان پسر امیر حبیب‌الله خان درآمد. (۲۹۴/۲/۴)، (۳۷۱-۷۲/۳/۴)

٦- سردار عبدالعزیزخان پسر سردار عبداللهخان پسر سردار سلطان‌احمد خان، معروف به سرکار، مقیم اصفهان (۸۱/۱/۴-۵۸۰)

۷- سردار میرافضل‌خان مقیم تهران (۵۴۲/۲/۴) که فرزندان و عیالش در هندوستان بودند. (۵۸/۲/۴)

۸- سردار محمدافضل‌خان اسحق‌زایی مقیم ایران، در سالی چهارهزار قران تنخواه از حکومت ایران دریافت می‌کرد و در زمان امیر حبیب‌اللهخان پس از پذیرفته شدن تقاضایش به کابل بازگشت. (۲۵۰/۲/۴)

۹- والده عبدالاحد خان که در تهران اقامت داشت. (۵۴۷/۲/۴)

۱۰- یوسف‌علی‌خان، از منصبداران عهد امیر شیرعلی‌خان که با سردار محمدایوب‌خان به تهران رفت، دختر او با یکی از شاهزادگان قاجاری ازدواج کرد و خود او تحت شرایطی اجازه بازگشت در عهد امیر حبیب‌الله خان یافت و املاک خود در چهلتن پمقان را تصاحب کرد. (۳۶۲/۳/۴)

۱۱- سعیدمحمد خان، مقیم استرآباد ایران. (۶۹۱/۲/۴)

با وقوع انقلاب مشروطیت در ایران و رویارویی مشروطه‌خواهان با استبدادیون، چنانکه پیشتر در بحث از مشروطیت در افغانستان دیدیم، نه تنها سران روحانی مشروطیت از حکومت و مردم افغانستان طلب حمایت کردند بلکه تعداد کثیری از مردم ایران از نواحی شرقی آن کشور از سیستان در جنوب شرقی تا مشهد و خراسان در شمال شرقی، به افغانستان پناهنده شدند و به این ترتیب در تاریخ نام ناقلین و مهاجرین ایرانی به خود گرفتند.

یک دسته از این پناهندگان به سرکردگی ملاّ عبدالعزیز کلانتر خواف، سه نفر قاضی و یک نفر سلطان با دویست و پنجاه نفر از آحاد و افراد رعیت بودند. (۲۶۹/۲/۴) دستهٔ دیگر با کدخدا علی‌اصغرخان و خانواده و دوصد خانوار از قوم او. (۳۱۴/۲/۴، ۳۵۳) آمدن سیصد و هشتاد و یک خانوار که یکهزار و نهصد و چهار نفر می‌شدند. (۴۵۴/۳/۴) و گروهی کثیر از مردم سیستان (۱۶۷/۱/۴، ۲۷۵، ۲۹۷، ۴۵۱) که همهٔ آنان در نواحی مختلف افغانستان و دورتر از مرزهای مشترک جا و اسکان داده شدند و طبق دستورالعمل خاص که در این موارد وجود داشت به آنان مزرع و مرتع و تقاوی برای کشت و بذر و به رؤسای آنان معاش مستمری داده شد و شخص امیر حبیب‌الله خان بر کار آنان نظارت داشت (۲۵۶/۲/۴، ۳۱۳) فیض‌محمّد کاتب از این رویه و رفتار امیر افغانستان در مقابل پناهندگان ایرانی ستایش و تمجید بسیار می‌کند و بالعکس از عدم توجه حکومت ایران و والی خراسان به حال پناهندگان افغانستانی که اکثریت آنان هزاره و شیعه بودند و مجبور بودند از کد یمین و عرق جبین خود معیشت کنند و هیچ حمایت و مساعدتی نصیب حال آنان نمی‌شد، گله و شکایت می‌کند. (۷۶/۳/۴)و نکته‌های در خور تأمل بسیار از این رفتارها را ضمن حکایت حال مهاجران و پناهندگان افغانستان در ایران به دست می‌دهد که پرسش برانگیز است. او با توجه به این‌که تا سال ۱۳۲۹ ق، از مهاجرت افغانها به ویژه هزاره‌های شیعی، سی و شش سال سپری شده است و تا آن زمان همچنان بی‌سرنوشت مانده‌اند، اظهار شگفتی می‌کند و نمی‌تواند دلیلی برای این بی‌توجهی و سرگشتگی‌ها پیدا کند. به نظر می‌رسد که دولت ایران در آن روزگاران از یک سوی گرفتار بحران‌های داخلی بود و از سوی دیگر نقش روسها و انگلیسها را در این پدیده‌ها نباید نادیده گرفت و نکته آخر این‌که با توجه به استیصال هزاره‌های شیعه و برکندن آنان از خانمان و کاشانه‌شان و حکم تکفیر شیعه‌ها، دولت ایران نمی‌خواست با پناه دادن به شیعیان و استقبال از مهاجرت آنان به بحران پاکسازی مذهبی در افغانستان دامن بزند و بهانه‌ای به دست نظام تغلّب در افغانستان بدهد تا در طرحی که در سر داشتند موفق شوند. همانگونه که در این سوی نیز پذیرایی از مهاجران و پناهندگان ایرانی با آنکه اکثریت آنان را اهل تسنن تشکیل می‌داد، صبغهٔ مذهبی نیافت و به مجردی که ایرانیان مهاجر از ثبات در ایران

اطمینان یافتند، به سرزمین و زادگاه خود بازگشتند و هیچ ممانعتی از سوی دولت افغانستان به عمل نیامد. این رویه در هند نیز به صورت مشابه دیده می‌شود، با آنکه بسیاری از هزاره‌ها در سپاه نظام انگلیس به خدمت گرفته شدند، به مجرد انتشار اشتهار امیران افغانستان به وطن بازگشتند، هرچند که در هیچ نوبت از این اشتهارها تا زمان امیر امان‌الله‌خان به آرزوی خود نرسیدند و دوباره به ایران و هند بازگشتند. این امر نشان می‌دهد که برخلاف پندار و توهم حاکمان وقت، هزاره‌ها خود را از ساکنان قدیمی کشور می‌شمردند، و با آنکه حق زندگی آزاد از آنان سلب شده بود، هیچ وقت علایق آنان نسبت به زادگاه و سرزمین‌شان کاستی نگرفت. بالاخره در روزگار امیر امان‌الله خان براساس معاهده‌ای که بین دو کشور ایران و افغانستان به امضاء رسید، آن تعداد از مهاجرین افغانستانی که در آن سی چهل سال به گونه‌ای در ایران زیسته بودند، تبعهٔ ایران به شمار آمدند و از حقوق شهروندی در آن کشور برخودار شدند. (۹/۳/۴)

بازتاب حوادث و وقایع طبیعی در سراج‌التّواریخ

دسترسی به اسناد و مدارک رسمی در دفاتر حکومت افغانستان، این امکان را برای ملاّ فیض‌محمّد کاتب که درک درستی از نگارش تاریخ داشت، پدید آورد که فیض‌محمّد کاتب با دید تاریخی به ثبت و ضبط و حتی گزارش دقیق آماری از این حوادث و رخدادها بپردازد، چندانکه می‌توان گفت اینگونه گزارشات او درست مانند گزارش مطالعاتی است که محققان امروزی از این وقایع به دست داده‌اند. امروز که زمینه مطالعات و تحقیقات آماری دربارهٔ وقوع سیل و زلزله و میزان بارش باران و برف و ادوار آن و پدید آمدن خشکسالی و دوره‌های آن، برای پیشگیری از تلفات و برنامه‌ریزی‌های کلان در سطح کشورها و جهان، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخودار شده است، ارج کار بزرگ ملاّ فیض‌محمّد در این ساحات نیز روشن می‌شود. علی‌الخصوص که در کشور ما فقدان اطلاعات تاریخی در این ابواب به اندازه‌ایست که وقتی از آگاهان کار و متخصصان این امور از پیشنهٔ تاریخی این وقایع سوال می‌شود، کمتر کسی می‌تواند اظهار اطلاع کند. همین وضع در مورد بسیاری از امور مدنی و اقتصادی و کشاورزی و فرهنگی نیز حاکم است. در هیچ

نهاد دولتی تاریخچهٔ تشکیل آن نهاد و شکل کار و روش‌های عمل وجود ندارد، و اگر هم باشد، بسیار کلی است که به درد تحقیق و برنامه‌ریزی نمی‌خورد. امیدوارم با انتشار این کتاب که شامل بسیاری از نخستین‌ها در کشور و بیان شیوه پدید آمدن، و شکل کار کرد آن می‌شود، نهادهای دولتی در پی تدوین تاریخچه‌های آن نهادها برآیند و با تحلیل داده‌هایی که از منابع و مآخذی مانند سراج‌التّواریخ و اسناد آرشیو ملی و... به دست می‌آید، کارنامهٔ آن نهادها را تنظیم و پیوسته با افزودن اطلاعات جدید آنها را نوسازی و روز آمد کنند.

۱- زلزله

زلزله در قندهار، در تاریخ پنجم شعبان ۱۳۱۹ ق، زلزله‌ای مهیب در قندهار، مخصوصاً با شدت تمامتر در ناحیهٔ کدنی رخ داد. فیض‌محمّد کاتب می‌گوید: «در افواه مردم کسی از وقوع زلزله در قندهار خبر نداده است. این زلزله که ویرانی بسیار پدید آورد، در مواضعی زمین چاک چاک شد، پس‌لرزه‌های آن به مدت پنج روز، یعنی تا تاریخ دهم این ماه ادامه یافت و هر بار به فاصله‌های یک تا دو و سه ساعت دوام می‌کرد.» (۱۲۸/۲/۴)

زلزلهٔ شدید در ترکستان افغانی. در این زلزله که در تاریخ (ششم رمضان ۱۳۲۴) اتفاق افتاد، دیوارها و منارهای بالاحصار دولتی ویران شد. (۱۹۵/۳/۴)

زلزله دیگر هم در ترکستان در بیست و نهم ذیحجهٔ سال ۱۳۲۸ رخ داد که اکثر خانه‌ها را خراب کرد و بالاحصار سرپل بر شکست. در آقچه خرابی و خسارت بسیار به اهالی و اطراف رسانید. با این همه تلفات جانی در بر نداشت. (۴۵۱-۵۲/۳/۴)

۲- برف و باران

برف شگرف در ترکستان. در شعبان سال ۱۳۱۴ ق، بیست روز بلاانقطاع در ترکستان برف بارید و موجب سقط و هلاک اکثر دواب و مواشی مردم آن سامان گردید که مشروح آن را در صفحات (۶۴/۳ - ۳۶۳) می‌توان خواند. در پی برفکوچ عظیم در کتل‌های خاواک و سپیدچهر اتفاق افتاد که یک تن را کشت و نوزده نفر در اثر کوشش مردم از هلاکت نجات یافتند. (۶۴/۳ - ۳۶۳)

برف غزنین، در ماه شوال ۱۳۱۵ ق، هشت شبانه روز در غزنی برف بارید که در شهر غزنی بعضی از سرای‌های مردم و عمارات دولتی را ویران کرد. در اثر این برف بیست ذرع در طول از دیوار ضلع جنوبی بالاحصار و هشت ذرع از مواضع مختلف حصار دور شهر غزنه ویران شد. (۲۱۳/۱/۴)

ژاله یا تگرک در هرات، در ماه صفر ۱۳۲۱ ق، در هرات به بزرگی بیضهٔ کبوتر تگرک بارید و زراعات مردم را در محدوه بزرگ خراب کرد و از بین برد. (۴۱۵/۲/۴)

برف کابل، در روز هفدهم میزان ۱۳۲۵ق، یک شبانه روز تمام در کابل برف فرو بارید و به اندازهٔ نیم ذرع برف بر زمین نشست. (۲۸۰/۳/۴)

بارش برف سنگین در ترکستان، در زمستان ۱۳۴۳ ق، برخلاف عادت و طبیعت هرساله، سرمای شدید در ترکستان حاکم شد و برف بسیار بارید. در کوهستان بلخ یک ذرع و در هجده نهر و آقچه و شبرغان و تمامت بوادی و صحاری از پنج چارک تا یک و نیم گز برف بر زمین نشست. (۵۹۹/۱/۴)

۳- خشکسالی‌ها

در سال ۱۳۲۰ ق، برف و باران معمول در سرتاسر افغانستان نبارید. در نتیجه در سال ۱۳۲۱ ق خشکسالی و قحطی در کشور پدید آمد. نرخ ارزاق عمومی بالا رفت و نایابی ارزاق موجب گرانی هرچه بیشتر شد. دولت برای مقابله با آن تاجران کشور را به خریداری و وارد کردن کالای مصرفی مردم تشویق کرد و در مالیات آن کالاها کاهش داد. فیض‌محمّد حال و روزگار مردم کابل در این قحطی، مخصوصاً در ماههای محرم و صفر را با دقت توصیف کرده است و نرخ بسیاری از ارزاق را قید نموده است. (۲۸۶/۳/۴، ۲۸۷، ۳۱۷، ۳۹۷) و بر مبنای گزارش‌هایی که در دست داشته است اوضاع و احوال بد مردم را در هرات، با نرخ انواع مایحتاج مردم و نایافتی آنها با دقتی در خور تحسین ثبت و قید کرده است. و از فروش غله دولتی به مردم به عنوان یک تدبیر مؤثر خبر داده است. (۳۱۸/۲/۴)

و همچنین در گزارش قحطی این سال یعنی ۱۳۲۰ ق، از وضع اسفبار مردم ترکستان یاد کرده است و نوشته است که در این قحطی مردم دختران خود را برای آنکه نانش دهند

و زنده بمانند به خداوندان مکنت و غله‌داران، می‌داده‌اند. در آنجا نیز دولت دستور داد تا رسیدن محصولات جدید، از ذخیرهٔ دولتی به مردم بفروشند، تا رفع نگرانی شود. (۴۰۱/۲/۴)

در غزنی حاکم غزنه، چشمه‌سارها و حوضچه‌های طبیعی ناهور را که منبع و منشاء آبگیری بند سلطان بود، برای رسانیدن آب به شهر غزنه و زمین‌های اطراف آن با ضرب بیل و کلنگ ویران کرد و برداشت آب را برای مردمان بالا و زیر بند سلطان ممنوع قرار داد، نه آب کافی به غزنه رسید و نه زمین‌هایی که به آسانی می‌توانست از آب در بالا و زیر بند استفاده کنند، آبیاری شد(۸۷/۲/۴–۲۸۶)

۴- آتش‌سوزی

در اثر وقوع آتش‌سوزی در مزارشریف یکصد و سی باب دکان طعمهٔ حریق شد. امیر عبدالرحمن‌خان برای مقابله با این نوع آتش‌سوزی‌ها دستور داد تا دو عدد بمبهٔ آتش‌نشانی با لوله‌های آن از بخارا خریداری شود. این بمبه‌ها پس از درگذشت او به مزارشریف رسید. (۵۳/۲/۴)

۵- وبا

در ماه شعبان سال ۱۳۲۶ ق، وبا در کابل شیوع یافت و تلفات انسانی به بار آورد. (۶۲/۳/۴–۳۶۱، ۴۴۲) در رمضان ۱۳۳۳ وبای دیگری در کابل پدید آمد. مرگ و میر به تدریج افزایش یافت تا آنکه به روزی یکصد نفر رسید و دشواری‌هایی در کفن و دفن مردگان پدیدار شد. (۵۸۴/۳/۴)

شیوع وبا در کنر و جلال‌آباد تلفاتی به جای گذاشت (۳۲۷/۳/۴، ۳۳۶)

بیماری نادر و عجیب و ناشناخته و رسیدن آن به افغانستان

این بیماری را که مشابه به زکام بود و آب از دماغ جاری می‌شد و می‌پنداشتند که زکام است و عالمگیر شده بود، بعضی را در ظرف یک روز و بعضی را در مدت دو روز تا چهار روز به کام مرگ می‌کشید، بیماری مجهول‌الاسم نام نهاده است. علامات دیگر آن را

این چنین ثبت و گزارش کرده است: مبتلایان به سرفه و درد پهلو دچار می‌شدند و خون قی می‌کردند و می‌مردند و در خانه‌ای نبود که از دو تا سه، چهار، پنج نفر هلاک نشده باشند. در اطراف هزاره‌جات از کثرت مردگان کفن نمانده بود و مردگان را با همان لباس دفن می‌کردند. این مرض از وبا برخاست و تا امریکا و آسیا و افریقا را در برگرفت. فیض‌محمّد کاتب عامل پدید آمدن آن را بسیاری کشتگان و گندیدن اجساد و تعفّن آن در جریان جنگ جهانی اول می‌داند. (۳۱۹-۲۰/۳/۴)

در تابستان ۱۳۲۸ ق، درجه حرارت کابل که با گرمامیتر اندازه گرفته شده بود، به نود و پنج درجه فارنهایت رسید و موجب پدید آمدن وبا شد و تلفات جانی به بار آورد. (۴۴۲/۳/۴)

حیات وحش

صید قو از جنگلستان و هامون سیستان و ارسال آن به کابل در زمان امیر عبدالرحمن‌خان (۱۵۵/۱/۴)

شیر، وجود شیر در بدخشان و آموزش امیر عبدالرحمن‌خان شکار شیر را به حاکم بدخشان. (۷۵۸/۱/۴)

گوزن، فتح‌محمدخان، حاکم بامیان، یک راس گوزن از بامیان به دست آورد و برای امیر عبدالرحمن‌خان فرستاد که در اصطبل شاهی نگهداری می‌شد. (۲۹۴/۱/۴)

معادن

معدن یاقوت جگدلک (۶۵۲/۱/۴)، (۴۴۴/۲/۴، ۴۵۷) معدن سرب فرنجل غوربند (۵۶۷/۲/۴) معدن در هزاره‌جات(۱۹۱/۳/۴)، معدن چدن هرات (۵۵/۳/۴)، معدن سنگ پلته و سنگ شجری در خوست (۲۸۰/۱/۴)، معدن طلای قندهار و مفقود شدن رگه‌های آن (۳۸۳/۲/۴) معدن چدن بدخشان، (۳۳۲/۲/۴) زغال سنگ.

پیش از این در بحث درآمدهای دولت از معادن لعل، لاجورد و طلای زرشوی در بدخشان یاد کرده‌ایم.

ملاّ فیض‌محمّد می‌گوید: از این معادن بدان سبب یاد کرده است که در تاریخ ثبت شود تا فردا که فرزندان افغانستان به علم و دانش و فن مجهز شوند آنها را استخراج کنند. (۱۹۱/۳/۴)

کشاورزی گیاهان خاص

زراعت زردچوبه و زنجیل در قندهار و استخدام دو تن برای کشت و پرورش آن. (۳۳۷/۲/۴)

زعفران: آوردن پیاز زعفران از بیرجند و کاشتن آن در قندهار و برداشت محصول از آن. (۳۰۱/۱/۴، ۳۴۷)

بادنجان رومی، کشت آن نخست در کابل و فراوان شدن و ارسال شدن بذر آن در سال ۱۳۲۷ ق، به قطغن و بدخشان. (۳۷۴/۳/۴)

خربزه کلابی، ورود تخم آن از بخارا برای کاشت و برداشت در افغانستان. (۷۲۶/۱/۴)

سنت‌های اداری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

پیش از بر شمردن پاره‌ای از آداب و سنن در عرصه‌های گوناگون که در سراج‌التّواریخ مطرح شده است، لازم است به این نکته اشارت شود که منشاء بسیاری از رفتارها و کردارها که در این کتاب مورد بررسی و ثبت و ضبط قرار گرفته است، یک سلسله باورها و روشها و سنت‌هایست که ناخودآگاه و آگاهانه در کار شکل دادن به آن رفتارها و کردارهاست که خود به بررسی و تحلیل‌های جداگانه با معیارها و ضوابط خاص نیازمند است و نه این مقدمه جای آن است و نه در توان و بضاعت نگارنده، که آن کار به تخصص‌های خاص خود و دانش و تجربه‌های ویژه متکی است. آنچه هم که در این کتاب به عنوان سنت‌ها و رواج‌های اجتماعی و فرهنگی و اداری و سیاسی... مطرح شده است، نه همهٔ سنت‌ها و آداب و رسوم رایج در میان مردمان و جامعه است و نه قصد ملاّ فیض‌محمّد کاتب ثبت و ضبط آنها به صورت مستقل بوده است، بلکه تمام آنچه که این‌جا و آنجا در جلد چهارم دیده می‌شود، مواردیست که در ارتباط با واقعه یا حادثه و کردار و

رفتار تاریخی مجال طرح یافته است و آنجا نیز که مطرح می‌شود کمتر با شرح و توصیف کامل همراه است بلکه بیشتر اشارت‌وار و کوتاه است.

پیش از این به هنگام بحث از جایگاه زنان در این کتاب به یک سنت و باور رایج در میان مردم و اقوام افغان اشارت شد که عبارت بود از این نکته که در میان آنان، زنان میراث نمی‌برند و مردان زنان را به ارث می‌برند و فیض‌محمّد آن را جزء یاسای احمدشاهی ذکر می‌کند که در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان ممنوع گشت، ولی بنابر برگزارش کاتب تا زمان نگارش جلد چهارم (۱۳۴۳ ق) این شیوه هنوز در میان مردم روستایی و بادیه‌نشین و برخی از شهرها همچنان رواج داشته است. همچنین فیض‌محمّد از آداب مردم قبایل سرحد در ربودن زنان منکوحهٔ مردم برای تعشّق یاد کرده است.

از رسوم خاص فرقهٔ محمدزایی در آداب عروسی و ازدواج، رسم پلاوغت بوده است که برای این رسم یک توپ داکهٔ سرزری و کلام‌الله مذّهب سرلوحه‌دار می‌داده‌اند. (۷۴۰/۱/۴)

از عادات مستمرهٔ مردم کابل، آتش‌بازی در شب پانزدهم شعبان بوده است، امیر حبیب‌الله خان نیز در این شب آتش‌بازی مخصوص خود را داشت. (۶۱۶/۳/۴)

سنت‌های عزاداری در بین مردم هزاره و سهم‌گیری مردم در هزینه‌های عزاداری، مقایسه این سنت با رسم و رواج سایر مردم افغانستان. (۴۸۴-۸۵/۲/۴)

نذر بی‌بی، یکی از نذرهای زنانه. (۶۶۴/۲/۴)

جشن نوروز، نوروز فیروز، عید آریایی‌ها و اهمیت آن (۲۱۱/۱/۴، ۵۹۸)، (۲۰۲/۲/۴) نوروز و گل سرخ و نذرانه (۱۵۷/۲/۴)، نوروز مبنای محاسبات دیوانی و لشکری و کشوری. (۵۵۹/۱/۴)

عادت مردم وردک، چون یکی از آنها در جایی به کار گمارده شود، اندک اندک خویشان و پیوستگان و دیگر همشهری‌های خود را در آنجا مشغول کار می‌کنند.

گزارش بسیار جالب از شیوه و رویهٔ افغانهای دوطرف سرحد، مخصوصاً اقوام ختک. (۹۳/۱/۴، ۱۲۱، ۳۹۸)، (۳۷۱/۲/۴)

رسم و قاعدۀ امیر عبدالرحمن‌خانی، تحویل دادن تحفه و هدیۀ مردم به خزانۀ دولت، برافتادن این رسم در دورۀ بعد و در نتیجه دست‌درازی و تعدی حاکمان و عمال دولت به مال و منال مردم و زراندوزی و در اندک مدتی به ثروت و مکنت رسیدن آنان و ناتوان و تهی‌دست شدن رعیت. (۴/۱/۱۷-۲۱۶، ۳۲۶)، (۴/۲/۱۸۷)

واگذاری مقام و منصب پدران به فرزندان (مقامات موروثی)

اجاره دادن منابع و مصادر عایدات دولت که در عهد امیر عبدالرحمن‌خان مرسوم بود، عوارض و گزندهای این راه و رسم (۴/۱/۱۵۵-۱۵۴)

در سلک سپاه نظام درآوردن همراهان و همرکابان اولیه و دادن مناصب و مقامات به آنها. (۹۸۵)

برپایی مجالس و مراسم عزاداری و روضه‌خوانی شیعیان. (۴/۱/۱۹۵، ۳۵۸)، (۴/۳/۴۷۱) نقد فیض‌محمّد بر کار روضه‌خوان‌های بی‌سواد و توجه دادن به اصول و مبانی وحدت مسلمانان. (۴/۳/۴۴۰)

دادن عنوان‌ها و مناصب و مقامات افتخاری، داستان کسانی که به این مناصب افتخاری مفتخر شده بودند. (۴/۳/۷۲-۷۱)

رسم ادعای غبن و خیانت ماموران و عمال حکومتی کردن دیگران و جفاهایی که بر مردم و عمال از این بابت رفت. (۳/۳۶۴، ۴۱۰، ۴۲۳)

رسم تعلق گرفتن اموال و غلامان... غلامی که صاحب مقامات و مناصب و ثروت و مکنت بوده است که رسمی قدیمی در دربارهای امرا و سلاطین پیشین نیز بوده است. تفصیل اجرای این رسم در مورد سپهسالار فرامرزخان که در اصل غلام بود و پس از مرگش اموال و... او به امیر افغانستان تعلق گرفت: ۱- غلامان هزارۀ او به خدمت در کوتوالی کابل گمارده شدند. ۲- نوکرانش موقوف و روانۀ دیار و خانه‌های خود شدند. ۳- سریتی‌هایش که از مردم هزاره بودند آزاد شدند. ۴- همسر او که دختر ملاّ سنجر بارکزایی بود، رخصت مراجعت یافت. ۵- مال و اسباب و زیور آلات زنانش ضبط دولت گردید. ۶- لباس‌های خود او که در خزانه جنسی انبار شده بود در عهد امیر امان‌الله خان با سایر اجناس انبار شده فروخته شد. کلاه سپهسالاری او را با نشان طلایش یکی از

دکانداران بازار کابل خرید. (۲۰۶/۳/۴-۲۰۵) رسم بیگاری و حتی دریافت هزینه‌های احداث نهر از مردم. (۴۶۱/۲/۴، ۵۶۶) برف روبی طرق و معابر به وسیله بیگار و باقی ماندن این رسم تا دوره‌های اخیر. (۵۴۲/۲/۴) رواج قوم‌داری و شفعه‌داری از زمان امیر عبدالرحمن‌خان و دلایل آن. (۱۰۳/۱/۴)، (۷۸/۲/۴، ۳۱۶، ۳۲۳ و...)

وجه تسمیهٔ برخی از جایها

وجه تسمیهٔ لمقان، ارتباط آن با مهتر لمک که پدر حضرت نوح بود که در نسبت با مدفن او آن ناحیه لمکان نامیده شده و سپس لمقان شده و بعداً لمقان به لغمان تغییر یافته است. (۵۳۲/۱/۴)

خواجه سه یاران که بعداً خواجه سیّاران شده است. (۲۷۹/۳/۴)

کتل خیرخانه که قبلاً کتل خرس‌خانه بوده است و بعداً موسوم به خیرخانه شده و در روزگار نگارش کتاب، دزد خانه بوده است. (۲۷۹/۳/۴)

قصر هندکی: قصر چهلستون فعلی (۳۸/۳/۴)

بعضی از اطلاعات جزئی ولی جالب دیگر

پیشتر از علاقهٔ مفرط امیر عبدالرحمن به خریداری پوست‌های گرانبها و از علاقه فراوان او و پسرش امیر حبیب‌الله‌خان به خریداری جواهرات و تاج و کمر و سربند و یاره و گوشوار مرصّع به الماس یاد کرده‌ایم. در این‌جا بنابر گزارش ملاّ فیض‌محمّد کاتب از علاقهٔ وافر امیر عبدالرحمن‌خان به انواع مرغ از جمله مرغ کلنگی و مرغ پرپای که به دستور او از هند خریداری و به کابل آورده شد یاد می‌کنیم.

یکی از اعتیادهای امیر عبدالرحمن‌خان، اعتیاد او به «نسوار» بوده است. تاجر چوب کوه پارون، هرچند گاه، چند قرابه نسوار پیشاوری با قوطی حلبی آن به امیر هدیه می‌کرد (۳۶۵/۱/۴، ۵۳۰) و امیر نیز علی‌الرسم برای نسوارفروش هدایایی می‌فرستاد. (۵۳۰/۱/۴، ۵۵۶)

به یک تعبیر هیچ چیز در جهان نیست که تاریخی نباشد و یا تاریخ نداشته باشد، از این روی تاریخ عرصه‌ای است که با ثبت و ضبط آنها به گونه‌ای ارزش و اعتبار تاریخی بدانها می‌بخشد. اما در کار بزرگ ملاّ فیض‌محمّد کاتب، چون در دفاتر ثبت و احکام و فرامین و دیوانهای حساب و خرج و دخل بخشی از آن امور ثبت شده است، تذکری و یاد کردی از آن امور به عمل آمده است. اگر هدیهٔ قرابه‌های نسوار پیشاوری ثبت نمی‌شد و هدایایی که امیر در پاسخ آن نسوارها به بازرگان چوب‌فروش کوه پارون می‌فرستاد، ثبت نشده بود، فی‌المثل، از نسوارکشی امیر خبردار نمی‌شدیم. با این حال ملاّ فیض‌محمّد کاتب گاهی بعضی از امور و مسایل و رخدادها را قابل ثبت در تاریخ نمی‌داند، ولی چون یکی از رسالت‌های تاریخ عبرت‌آموزی و یا اطلاع از پدیده‌هایست که اگر ثبت نشود، فراموش می‌شود و یا عبرت مورد نظر از آن حاصل نمی‌آید، به ثبت آنها مبادرت می‌ورزد. با این حساب در آنجاها که کاتب مجبور می‌شود به دلیل محدودیت صفحات و کوتاه‌نویسی و مختصرگویی و مراعات حد معین دستمزد، از ثبت و ضبط وقایع و امور و مسایل مهم چشم بپوشد، میزان اندوه او را می‌توان درک کرد و گزندی را که آن قیود به ما رسانیده است می‌توان حدس زد.

فی‌المثل او موضع و مکان معدن سنگ نرمه را در موضع شاه بید قریهٔ تلخک سراب غزنین که راه عامه از قلعهٔ خوش‌علی به جانب قراباغ از آن دره است و خود او معدن را به چشم سر دیده است که تمام کوه را که بر روی آن خاک و سنگ و هیزم معمولی است، زیر آن تمام از این سنگ سپید که به مثابه مسکه و صابون نرم است با این دقت وصف کرده است، زیرا در آن فواید عامه وجود دارد و به این دلیل ثبت تاریخ کرد که مستور نماند. (۳۲/۲/۴)

این دیدگاه او نشان می‌دهد که تا چه پایه تاریخ از منظر او دامنهٔ گسترده دارد و فقط محدود به مسایلی نمی‌شود که در گذشته رخ داده و یا در زمان او اتفاق افتاده است، بلکه تماماً و یکسره روی در آینده دارد، چه از این جهت که بدانیم در گذشته چه کارهایی، چرا انجام شده است و خاستگاه‌های کارها و کردارها چه بوده است و چه داشته‌ایم و چه می‌توانیم داشت، جای چه چیزهایی کجا بوده است؟ و... تا به هنگام

ضرورت و پیش‌آمدهای مشابه به یاری دانش و تجربه‌ای که تاریخ به ما عرضه می‌کند، از تکرار آنچه ناخوش و ناپسند است اجتناب کنیم و یا از آن اطلاعات چگونه در زمانه خویش سود و بهره ببریم. به هر حال با چنین دیدگاه‌هایست که ملاّ فیض‌محمّد به سراغ نگارش تاریخ و گزینش نکات و مطالب از منابع و مآخذ می‌رود، دلیل توجه و عطف همت کاتب بر ثبت جزئیات که به تاریخ او رنگی دیگر بخشیده و کار او را از دیگران متمایز کرده است، امثال این امور بوده است.

فیض‌محمّد کاتب، داستان میرزا کلب‌علی خان هزارهٔ مالستان را که گدام‌دار... دایه و فولاده بود و ماجرای سنجش حسابهای او و سرجمعی به خانوادهٔ او حواله کردن در حالی که او مطابق اسناد بدهکار نبود، ولی حکم حاکم شده بود و کسی به فکر بدهکار نبودن او نبود را برای عبرت اهل دیوان به قید و ثبت تاریخ درمی‌آورد. (۴۰۱/۲/۴) این داستان و امثال آن نه همان مایهٔ عبرت اهل دیوان بلکه مایه عبرت همگان و از جمله، خوانندگان این تاریخ که مخاطبان بی‌زمان کتاب اویند نیز می‌باشد و با مقایسهٔ آن با موارد دیگر متوجه می‌شویم که مراد از این حکم حاکم و عدول نکردن از آن اگرچه بر خطا بوده باشد، در نظام تغلّب چه معنی دارد؟ کلب‌علی‌خان یک فرد از افراد مملکت بود. این معامله هنگامی که هشت لک و شصت و یک هزار تنگه به نام باقیات سالهای گذشتهٔ مردم ترکستان حواله شده و دستور وصول آن به هر ترتیبی که ممکن بود صادر شده بود، تکرار می‌شود. داد و فریاد و بیداد و آه و ناله و زاری مردم ترکستان در این باب به جایی نرسید (۶۹۵،۴۳۱/۱/۴)، زیرا امیر عبدالرحمن‌خان پیش از آن گفته بود که بازگشت از تصویب و دستور دولت ناممکن است، زیرا هرگونه تعدیل در فرمانها موجب وهن و دلیل ضعف دولت و حکومت شمرده خواهد شد (؟!) (۴۸۵/۱/۴، ۴۸۹ و...) این رویه را درباره خانواده امیر شیرعلی‌خان و برادر و بنی‌اعمامش نیز می‌توان دید. آنان از امیر عبدالرحمن‌خان تقاضا کردند که بقیهٔ پول حواله شده از سوی دولت را بر آنان ببخشاید ولی امیر نپذیرفت و فرمان مؤکد وصول آن را صادر کرد. (۱۸۳/۱/۴)

نمونه‌ای دیگر از عبرت‌آفرینی او برای مأمورین دولت در بنادر، گزارش اوست از برده‌شدن اموالی قاچاقی توسط کوچی‌ها که خود در این کتاب داستانها دارد، دولت و

مأمورین او چندان در پیش‌گیری از این کار توفیق نداشته‌اند. به هرحال فیض‌محمّد پس از درج این نوع قاچاق‌ها به وسیله کوچی‌ها می‌نویسد: «علت ذکر این واقعه جزیی در کتاب آنست که گوشه‌ای از آنچه را که همه روزه به انواع حیله‌ها در کار قاچاق کالا اتفاق می‌افتد یادآوری کند تا مامورین دولت در بنادر، هشیار و بیدار باشند که خسارت به مملکت از این طریق وارد نشود.» (۲۵۵/۲/۴)

او قصهٔ پیر و مرید جاهلش را نیز برای عبرت‌آموزی از تاریخ در کتاب خود آورده است. (۶۷۰، ۹۶۷ -۹۶۶)

فیض‌محمّد پس از ذکر مسلمان شدن یک روس، بحث کلامی خاصی را در مورد دین پذیرفتن و ضرورت دین و ایمان... پیش می‌کشد و می‌گوید: این مقولات (بحث‌های کلامی مانند آنچه که آورده است) از تاریخ دور است ولی به دلیل آیهٔ کریمه... ضرورت طرح آن بحث را لازم شمرده است.

فیض‌محمّد کاتب روش کلی خود در ثبت جزئیات و شرایط درج و پذیرفته شدن و امضای امیر حبیب‌الله خان را این‌گونه توضیح داده است:

«و به جز از جزئیات مذکوره که قابل ثبت تاریخ نیستند و به مثابه دیگر جزئیات غیر شایستهٔ تاریخ، که از ابتدای جلد سوم تا انتهای آن به امر اقدس والا که خودش همه را سراپا از مطالعهٔ ساطعه گذرانیده و با خامهٔ خاص امضا و امر طبع می‌فرمود، در این جلد نیز نگار داده آمد که کتاب به یک طرز و سلیقه بوده مخالف نیاید، رقم شده آمد، از روزه داشتن ذات شاهانه و گزاردن نماز تراویح، اگر واقعه‌ای در این ماه به روی روز افتاده بود، چون از مطالعهٔ والا نگذشته امضای حکمی نشده و ثبت نگردیده بود و به دست نیامد که ثبت و ضبط می‌شد.» در باب روش کار او که همه مستند به منابع و مآخذی مانند دفاتر ثبت احکام و فرامین و دفترهای دیگر موجود بوده است پیشتر سخن گفته‌ایم. همان‌گونه که در این‌جا نیز یادآوری کرده است تا مطلبی برای او محرز نمی‌شده است و مرجع و منبعی در دست نمی‌داشته است، هرچند واقعه یا حادثه یا موضوعی رخ داده و اتفاق افتاده و به اجرا درآمده باشد، به دلیل این تعهد و پایبندی بدانها نمی‌پردازد و اگر چنانچه ذکری هم بکند، یادآوری می‌کند که اصل سند و منبع یا نامه و فرمان... را به

دست نیاورده است تا ضبط و ثبت تاریخ کند و به این ترتیب خود را از هدف تیر ملامت شدن کانایان و دانایان و آگاهان حقیقت برهاند.

فیض‌محمّد چنانکه خودش بارها یاد کرده است، بر این باور است که تاریخِ پر از دروغ و آمیخته با تعصّب و تملّق و ملاحظهٔ این و آن و رعایت خاطر دیگران، در واقع مسخ کردن تاریخ و قلب کردن حقیقت و واقعیت است. بدین سبب می‌گوید: «از آنجا که مؤرخ باید متعصّب و متملّق و مکذّب نباشد و واقعات را با خامهٔ صدق و مطابق واقع نگار دهد، محرر این اوراق جهت این‌که مطلعین و قارئین این کتاب حمل بر تعصب و اغراض نکرده، اعتراض ننمایند و در نگارش حالات مردم هزاره، که خودش یکی از این قوم لجوج جهول است، خورده (خرده) نگیرند و ملوم و ملزم نپندارند، عریضهٔ مؤرخهٔ نوزدهم ماه جمادی‌الاولای، قاضی و صدباشی، مقیمان سنگماشهٔ جاغوری را که هر دو تن از خدمهٔ مأمورین دولت و افغان بودند، از صفحه پنجاه و سوم کتاب ثبت واقعات لوی‌ئیل هزاره‌جات که در دوسیهٔ اوراق دولت ضبط است، استشهاداً در این‌جا ثبت کرد....» (۶۲۷/۲/۴)

اعتماد و اطمینان او بر درستی کار و حقیقت‌گویی و واقع‌نویسی تا بدانجا است که وقتی کتاب «تاج‌التّواریخ» چاپ و سپس ترجمه و انتشار می‌یابد، فیض‌محمّد هر دو جلد آن کتاب را «افسانه‌آسا به خلاف واقع مؤلف گشته» می‌داند و می‌نویسد «وقایع صحیحهٔ آنها درج در جلد دوم و سوم سراج‌التّواریخ است که از روی سند و مآخذ صحیح و مطابق واقع در حیّز نگارش آمده و طبع شده است.» (۵۵۸/۲/۴) این کتاب تاج‌التواریخ را که بخشی از آن ترجمه پندنامهٔ دنیا و دین، متعلق به امیر عبدالرحمن‌خان است «سلطان‌محمد منشی او که سالها حاضر بار آن پادشاه و از حالات تاریخیّه و گفتار لسانیه‌اش که بیان می‌نمود آگاه بود و از کابل فرار تعلیمی اختیار کرده در لندن رفته، آنرا به لغت انگلیسی در حیّز تألیف درآورد...، تا آنکه ترجمهٔ روسی آن را میرزا عبدالخالق‌خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی هر دو جلد را به پنجاه و چهار روپیه خریده ارسال حضور والا نمود.» ناگفته پیداست که اگر کار او برخلاف واقع بود، البته امیر حبیب‌الله خان آن را نمی‌پذیرفت.

همین اعتماد و اطمینان را به هنگام یادآوری نگارش تاریخ یکسالهٔ نخستین دورهٔ امیر امان‌الله خان نشان می‌دهد و می‌گوید هرچند آن تاریخ از وزارت معارف مفقود شده است، ولی وقایع‌نگار عهد امیر امان‌الله خان باید توجه داشته باشد که روزی آن کتاب یافته خواهد شد و اگر در کتاب او چیزی مخالف آن کتاب باشد، آبرویش در نزد مردم می‌رود. (۳/۱/۴)

مراد فیض‌محمّد از تعبیر «فرار تعلیمی» فرار توافق شده و با تلقین و تعلیم و طرح و نقشهٔ امیر بوده است و این موضوع را مشاهره و معاش مرتب او در لندن نیز تأیید می‌کند. به هرحال با این تمهید خواست انظار جهانیان و مخصوصاً انگلیسها را متوجه اقتدار خود به عنوان امیری قابل اعتماد بنماید.

همانطور که شیوهٔ او در مجلدات پیشین بوده و ادامه واقعه و حادثه و یا بیان سرگذشت کسی را به جلد بعدی حوالت می‌دهد، در مجلد چهارم نیز همین روش دیده می‌شود با این تفاوت که در آن بخش‌ها از نگارش این مجلد که هنوز به کار رسمی در دیوان دولت مشغول بود و به نگارش سراج‌التّواریخ ادامه می‌داد به صورت طبیعی امیدوار بود که مجلد پنجم را نیز به او محول خواهند کرد و چنانکه این‌گونه هم شد و امیر امان‌الله‌خان با نوشتن تاریخ دورهٔ خودش به وسیلهٔ ملاّ فیض‌محمّد کاتب موافقت کرده بود و چون این تاریخ به ثبت وقایع و رخدادهای یکساله اول حکومت او رسید، از کار رسمی معزول و خانه‌نشین شد. تا دوباره پس از پنج سال و شش ماه به صورت اجیر به کار پرداخت و بقیه یا تمامت مجلد چهارم را برای نوبت سوم در ریاست دارالتألیف وزارت معارف تحت شرایط خاص نگاشت و برای ما به یادگار گذاشت. به هر حال در این نوبت که دیگر امیدی به‌نگارش تاریخ عهد امیر امان‌الله خان ندارد، طبق روش خود، سعی می‌کند وقایع و حوادث را در دورهٔ امان‌الله خان نیز دنبال کند ولی کار او جز در پارهٔ موارد اشاره‌وار است و تفصیل آن را بر عهده وقایع‌نگار عهد سعادت‌مهد امیر امان‌الله خان باز می‌گذارد. (۳۴۴/۲/۴، ۳۸۳، ۴۶۵، ۷۰۳)

خوشبختانه چه به دلیل اعمال این روش و چه به سبب نومیدی از واگذاری نگارش تاریخ عهد امیر امان‌الله خان، جلد چهارم به سبب اشتمال بر پاره‌ای از وقایع دوره امیر

غازی امان‌الله‌خان، از منابع مغتنم شمرده می‌شود. گفتنی است که غالب این موارد شامل نکته‌ها و حادثه‌ها و افراد و اشخاص می‌شود که پی‌گیری چند و چون آنها در ضمن مقایسه با دوره‌های قبلی تا دورهٔ امیر امان‌الله‌خان می‌رسد.

یکی از این موارد که بسیار هم مورد توجه و تأسف و نقد ضمنی کارنامهٔ کسان است، انباشته شدن انبار ذخیرهٔ جنسی امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان از انواع متاع و کالاست که غالباً در بهای پرداخت مبالغ گزاف خریداری شده و در انبارها مانده است و چون نوبت به امیر امان‌الله‌خان می‌رسد، آن انبارها بدون توجه به ارزش واقعی کالاها و یا نیاز حکومت جدید به آنها، در بازار کابل به بهای اندک به فروش می‌رسد، خوانندهٔ این گزارش‌ها اگر نداند که امیر غازی فرزند آن پدران است، گمان می‌کند که انقلابی رخ داده است و گروهی تازه بر سر کار آمده‌اند که با اندوختهٔ سالیان دراز حکومت‌های پیشین دست به چنان رفتارها می‌زنند!!. تعیین و تشخیص اندیشه و ارادهٔ امیر غازی امان‌الله‌خان در این ابواب جز مواردی که دولت تازه‌بنیان او به سبب کمبود منابع مالی و هزینه‌های جدید، مجبور به چنان کاری بوده است، دشوار است.

پیش از این فیض‌محمّد بارها از خریداری مقادیر بسیار از قند روسی و مصری با میزان وزن و پولی که در بهای آنها پرداخته شده بود، خبر داده است و چون انبار می‌شود به مصرف نمی‌رسد، در دورهٔ امیر امان‌الله خان به معرض فروش گذاشته می‌شود، و مردم کابل آنها را با قیمت‌های ناچیز خریداری می‌کنند. (۴۷۹/۱/۴، ۵۴۸، ۵۷۷) همچنان است داستان خریداری مقدار معتنابهی عنبر که در بهای بیست هزار روپیه خریداری شده بود و در انبار ماند و در عهد امیر غازی، هر تولهٔ نوع اول آن که پنجاه و هشت روپیه کله‌دار خریده شده بود، به نیم روپیه و ربع روپیه فروخته شد و نوع دوم آن که به چهل و هشت روپیه خریداری شده بود، لابد به ربع روپیه یا کمتر از آن فروخته شد. (۷۹/۱/۴-۴۷۸،۷۱۳) از علاقمندی خاص امیر عبدالرحمن‌خان به خریداری پوست‌های گران‌بها آن هم در بدل پولی که از فروش پوست قره‌گل و لاجورد به دست آمده بود، پیش از این یاد کرده‌ایم. فیض‌محمّد کاتب می‌نویسد که: نه تنها این پوست‌ها بلکه جمیع اموال و اجناس و سلاح و آلات فراهم آمده در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان، در عهد

فرمانروایی امیر امان‌الله خان به بهای بسیار اندک به فروش رفت وجمعی از مردم کابل با خرید آنها از درجهٔ افلاس به درجهٔ اعتبار و اعتماد عموم رسیدند. (۲۳/۱/۴، ۴۷۹، ۵۴۸، ۵۷۷) آیا این نوع معامله‌ها با آنچه پس از سقوط نظام‌ها و روی‌کار آمدن نظام‌های دیگر در پی انقلاب یا کودتا، انجام می‌شود، تفاوتی دارد؟ مردم افغانستان به ویژه مردم کابل در سی چهل سال اخیر چند بار شاهد این‌گونه خرید و فروش‌ها و غارت‌ها و چپاول‌ها بوده‌اند و چه تعداد از کسان در این بازار به نام و نان و جاه و مقام رسیده‌اند؟

از میان همه چیزهایی که در دوره امیر عبدالرحمن‌خان خریداری شده بود ظاهراً پرده‌های نقره‌دوزی شده، در این‌جا و آنجا و سرانجام در ادارات مورد استفاده قرار گرفته است. (۳۵۱/۱/۴) یکی از مواردی که فیض‌محمّد ماجرای آن را از دورهٔ امیر عبدالرحمن خان تا دورهٔ امان‌الله خان دنبال می‌کند، ماجرای تفنگ و اسلحه است. بنابر دستور امیر عبدالرحمن‌خان افغانهایی که از اردوی انگلیس با اسلحهٔ خود فرار می‌کردند و وارد افغانستان می‌شدند، مجاز به نگهداشتن اسلحهٔ خود بودند تا اسلحه در کشور افزایش یابد. در دوره امیر عبدالرحمن‌خان جز این افراد دیگران حق حمل سلاح نداشتند، ولی امیر حبیب‌الله‌خان داشتن آن را برای افراد قبایل نیز آزاد کرد، این دو روش موجب شد که مردم جبال سرحد که اسلحهٔ فراوان در اختیار داشتند از آن استفادهٔ نادرست بنمایند و در قتل و غارت خودی‌ها و جنگهای خانگی آنها را به کار ببرند.

عراده‌های باربری روسی که در سال ۱۳۱۸ ق، وارد کابل شد و از آنها از این تاریخ به بعد در تمام سفرهای پادشاهی استفاده شد و در شهر و غیر سفر، برای حمل و نقل بار به کار رفت، تا سال ۱۳۴۳ق که فیض‌محمّد به نگارش تاریخ سال ۱۳۱۸ مشغول بود، هنوز موجود و مورد استفاده بودند و بعضی از آنها شکسته و نابود شده بود. (۱۳۹/۱/۴)

از زندانیان چند هزار نفری در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و نام زندانهای آن دوره در کابل پیش از این به اشارتی یاد کرده‌ایم، فیض‌محمّد تعداد آنان و نام مرده‌ها و زنده‌ها و آزادی زنده‌ها در دوره‌های بعد یعنی دوره‌های امیر حبیب‌الله خان و امیر امان‌الله خان و سرنوشت هر یک از آنان در دورهٔ آزادی را با دقت تمام یاد کرده است که بسیار جالب و قابل مطالعه و بررسی است.

فیض‌محمّد کاتب زندگی سردار محمدعثمان خان را از زمان قرض‌داری او تا منصوب شدن به حکومت دو ولایت در دوره‌ای دیگر و دست به مصادره و تصرف اموال دیگران گشودن و ثروت و مکنت بی‌حد و حصر اندوختن و سپس از سردار نصرالله خان طرفداری کردن و به جرم همین حمایت مصادره شدن و سپس در همین دوره، یعنی دوره امیر امان‌الله‌خان رئیس شورا گردیدن او پی‌گیری کرده است. (۶۵۵/۱/۴)

در سرگذشت نوراحمدخان پسر فقیرمحمد خان که با زوجهٔ سردار نصرالله خان نسبت پدری داشت، می‌خوانیم که برخلاف معمول دیگر حاکمان، پس از عزل از حکومت جلال‌آباد، نه تنها مورد بازپرس قرار نگرفت بلکه به پایمردی دامادش، نامزد امین‌الوجوهات شد و تا روز قتل امیر حبیب‌الله خان آنچه توانست از تجار کابل به مصادره گرفت و ثروتی بزرگ اندوخت و در عهد امیر امان‌الله خان به مکه رفت و زنش در آنجا بمرد، زن دیگر خواست و در آنجا بماند. (۷۰۸/۱/۴)

داستان قرارداد افغانستان با مستر کروپ آلمانی در عهد امیر عبدالرحمن‌خان برای ساختن توپهای جنگی و گلوله‌های آن در کارخانه بخار کابل و وارد شدن لوله‌های نیم‌کاره و قطعات آن به کابل و سپس تلاش استادکاران افغان کارخانه در تکمیل آنها و حک نام ساخت افغانستان با خط کوفی بر بدنهٔ آنها و سرانجام استفاده شدن از همین توپها در عهد امان‌الله خان غازی و تحت امر محمد نادرخان سپهسالار در جنگ تل و به لرزه انداختن گلوله‌های آن قلعهٔ تل را و شکست انگلیسها در نتیجه این گلوله‌باران‌ها با نهایت دلکشی و زبان ستایش‌آمیز کاتب، چنانکه گذشت پی‌گیری و دنبال شده است. (۵۲/۲/۴) همچنین است سرگذشت توپهای خریداری شده در عهد امیر عبدالرحمن‌خان و وصول آنها به کراچی و بهانه‌سازی دولت بریتانیایی هند در تحویل دادن آنها و سرانجام موافقت کردن و حمل شدن آنها به افغانستان و استفاده از آنها در جنگ استقلال در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی در تل بلندخیل و کرُم و زیانها و گزند بسیار از گلوله‌باری آنها به انگلیسها رسیدن. (۷۲۹/۱/۴)

فیض‌محمّد کاتب، ماجرای تقاضاهای مکرر سردار یحیی‌خان را از امیر عبدالرحمن‌خان برای بازگشت و موافقت نکردن امیر با آنها و بالاخره توفیق آنان در

حصول قناعت امیر به وفاداری و خدمتگزاری و موافقت امیر با آنان، و نیامدن آنان به دلیل قرض‌دار بودن و فرمان امیر به سفیر افغانستان در هند برای پرداخت دیون آنها به شرط آنکه از معاش آنان در کابل کسر گردد و بالاخره وارد شدن به کابل پس از مرگ امیر عبدالرحمن‌خان در محرم سال ۱۳۲۰ ق و گزارش تفصیلی ورود آنان و اعضای خانواده و رسیدن به مقامات و مناصب و حصول پیوند خویشاوندی با امیر حبیب‌الله‌خان به تفصیل نقل کرده است. و این اشارات ملاّ فیض‌محمّد کاتب دربارهٔ آنان که گفت: «با مرگ امیر عبدالرحمن‌خان همای دولت یکباره بر فرق خاندان یحیی نشست و از حضیض ذلت به اوج عزت رسیدند.» (۳۱/۲/۴) به گونه‌ای دیگر به هنگام ایجاد تشکیلات جدید در سپاه که به دستیاری محمدنادر خان انجام شد و او در پی آن به سپهسالاری رسید این‌گونه تکرار شده است: «و نیز از این تشکیل، محمدنادرخان به منصب سپهسالاری ترفیع یافته، بر مرادی که مکنون خاطر داشت نایل و واصل آمد.» (۴/۳/۷۱–۵۷۰) آیا فیض‌محمّد کاتب می‌دانست که پایان کار سپهسالار به کجا می‌کشد که این‌گونه مکنون خاطر او را توصیف و آیندهٔ او را پیش‌بینی کرده است؟! و شاید به دلیل همین مقدمات بوده باشد که وقتی امیر حبیب‌الله خان در کله‌گوش لغمان کشته شد و مسئله جانشینی او پیش آمد، سردار عنایت‌الله خان با تلخی به گفت: «جانشین امیر از فرزندان امیر عبدالرحمن‌خان خواهد بود نه کس دیگر، ظاهراً وقتی امیر حبیب‌الله خان سپهسالار محمدنادر خان را پسر خود خوانده بود و همین پسر خواندگی این ذهنیت را پدید آورده بود. (۶۲۹/۳/۴)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب که شرح دقیق از حسابها و اسناد و مدارک خیانت افراد مختلف در آخر عهد امیر عبدالرحمن‌خان به دست می‌دهد و می‌گوید به سبب فوت او به این حسابها و اعمال خیانت‌کاران رسیدگی نشد و خائنان آسوده خاطر شدند و می‌افزاید که آن اسناد و افراد همچنان موجود و حاضر بودند، نه در دوره امیر حبیب‌الله‌خان و نه در دورهٔ امان‌الله‌خان حساب آنان وارسی نشد. در دوره امیر امان‌الله خان خائنان به حیله‌ای که دانستند همه اسناد و مدارک را غرق آب و حریق آتش کردند. (۷۴۷/۱/۴)

فیض‌محمّد از یک مورد استثنایی مجازات افغانهای کوچی که رسول هزاره را غارت کرده بودند، توسط امیر عبدالرحمن‌خان گزارش می‌کند و می‌افزاید برخلاف آن عهد در

روزگار امیر امان‌الله خان غازی، جور و ستم و چور و چپاول کوچیها به سبب بازخواست نکردن چندان زیاد شده است که در کمتر دوره‌ای سابقه داشته است. (۴۱۱/۱/۴)

چنانکه پیش از این گذشت از زمانی که امیر حبیب‌الله خان مسئوولیت‌های خود را به فرزندان و دیگر بزرگان و سران مورد اعتماد دربار واگذاشت و خود به عیش و نوش و شکار و تفرج... پرداخت. چون دیگر بازپرسی وجود نداشت و بازار رشوه گرم شده بود، دزدی و ناامنی که در عهد او در کابل و نواحی اطراف آن شیوع یافته بود، در روزگار امیر امان‌الله‌خان به اوج خود رسید. عین گزارش انتقادآمیز کاتب از عدم امنیت و شیوع دزدی در کابل و اطراف آن چنین است: «و از این نزاکت و عدم بازپرس و سیاست، رفته رفته کار بجایی رسید و دزدان و رهزنان چنان به کثرت انجامید که در عهد امیر امان‌الله خان غازی تمامت معابر صورت مقابر برگرفته، مسالک مهالک گشت، حتی شهر و اطراف کابل دوچار فشار و سرقت و قتل و غارت آمده، سلسلهٔ امن و امان گسیخته آمد و این امر از عدم کفایت وزراء و مأمورین دولت ساری و جاری گشت.» (۳۳۸/۳/۴)

در بیشتر موارد که میان دوره‌های امیر عبدالرحمن خان با امیر حبیب‌الله خان و امیر امان‌الله خان مقایسه می‌کند، در عین ستایش از اقدام امیر امان‌الله خان غازی برای استرداد ا ستقلال کشور و آزادگی‌های او، کارداران دورهٔ او را از بدترین کارداران تاریخ می‌داند و همه را رشوت‌خوار و مال مردم دزد و فاسدالاخلاق می‌خواند و تلویحاً آنها و اعمال و کردارشان را مایه و پایهٔ مخالف شدن مردم و عامل سقوط دولت امانی می‌شمارد. در نمونهٔ دیگر عدم بازخواست و رواج و دوام رشوت‌خواری را از سال ۱۳۲۹ ق، تا ۱۳۴۴ ق می‌داند.

پیش از این در باب اشتهار امیر حبیب‌الله خان برای تشکیل مجلس شورای عام و کارکردهای شورای خاص در دورهٔ او سخن گفته‌ایم. فیض‌محمّد این شورا و اشتهار مربوط به آن را نقد می‌کند و تفاوت‌های آن را با شورای ملی عهد امیر امان‌الله خان مقایسه می‌کند.

فیض‌محمّد در باب کینه به دل گرفتن مردم از امیر حبیب‌الله خان و سرانجام کشته شدن او چند عامل را در این کار مؤثر می‌داند. یکی از آنها چنانکه پیشتر گذشت عدم

حمایت از شورش و اعلام جهاد علیه انگلیسها و فرو خوابانیدن آن قیام‌ها به لطایف‌الحیل از سوی امیر بود که مردم او را نوکر انگلیس نامیدند. نکتهٔ دوم یا عامل دیگر را برگزاری جشن‌های زنانه و خوشگذرانی و کام‌ستانی از زنان و دختران باکرهٔ مردم می‌داند. عامل سوم را لت و کوب بسیار جنرال سیدشاه‌خان می‌داند که زیر دستان او ستون خیمهٔ او را کج افراشته بودند و امیر در حضور آنان سیدشاه خان را لت و کوب بسیار کرد و پشت و پهلو و روی او را سیاه و کبود کرد، فیض‌محمّد می‌گوید از این سبب او کینهٔ امیر را در دل گرفت. فیض‌محمّد شرح حال این جنرال را تا روزگار امیر امان‌الله خان پی می‌گیرد و از متهم کردن پسرش کرنیل شاه علیرضا خان به قتل امیر و کشته شدن او به این اتهام یاد می‌کند. (۵۴۲/۱/۴)

امیر عبدالرحمن‌خان به شدت سرحدات کشور را مراقبت و نظارت می‌کرد و اگر اتفاقی در آنجا رخ می داد سرحدداران را مواخذه و مجازات می‌کرد. فیض‌محمّد با توجه به روش‌های امیر عبدالرحمن‌خان دلیل رخ دادن اتفاقات گوناگون را در سرحدات کشور، عدم مراقبت و نبود بازخواست و بازپرسی در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان می‌داند.

او روشهای امیر عبدالرحمن‌خان را در پیش‌گیری از قتل و خونریزی با توسل به جریمه و دیه گرفتن حکومت و ورثه مقتول و امثال آن برمی‌شمارد و می‌گوید بدین سبب بود «که کم کس نادراً به قتل می‌رسید و آن هم در عهد امیر حبیب‌الله‌خان از قوه به فعل همی‌آمد و در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، به جز کشتار خودش، دیگری هرگز اقدام در خونریزی نمی‌توانست نمود. اگر گاهی کدام شخص به قتل می‌رسید، مردم اطراف و نواح مقتل، به آتش خشونت سیاست حکومت می‌سوخت.» (۱۵۲/۲/۴)

گسترش ادارات و پدید آمدن وزارتخانه‌ها و دوایر جدید و اعزام محصلین به خارج و خدمت اجباری و خریداری آن و توزیع تذکرهٔ نفوس و افزایش معاشات و حضور سفارتخانه‌ها و قنسولگری‌ها در کابل... در دورهٔ امیر امان‌الله خان که کمبود بودجه و افزایش مالیات و افتادن بار آنها بر دوش مردم را در پی داشت، چندان مورد پذیرش فیض‌محمّد کاتب نبوده است. مخصوصاً که با گسترش ادارات داخلی و تعدد مأمورین و

انجام یک کار واحد به وسیلهٔ چند مامور و رواج رشوت و فساد اداری توأم بوده است و این همه موجبات عدم رضایت مردم را از امیر امان‌الله فراهم کرده بود.

خوشبختانه در کتاب ارجمند او از این دست مقایسه‌ها در زمینه‌های مختلف بسیار می‌توان یافت که علاوه بر نشان دادن راه و روش او در کار تاریخ‌نویسی و انتقاد او از حکومت و عمال آن که در پوشش مقایسه با ظرافت خاص انجام می‌شود، زمینهٔ پژوهش و تحقیق میدانی‌تر و دقیق‌تر را برای پژوهندگان باز می‌کند. تفصیل همه این موارد را در فهرست‌های توصیفی که در مجلّد جداگانه به چاپ خواهد رسید می‌توان دید.

اما نقد و انتقاد و ایرادهای فیض‌محمّد بر کردارها و اعمال امیران و درباریان و حاکمان به همین انتقادهای ضمنی مقایسه‌ای محدود نمی‌شود او در سراسر کتاب در واقع نوعی نقادی را در تاریخ پیش گرفته است. از این منظر می‌توان سراج‌التّواریخ را به ویژه در مجلدات سوم و چهارم تاریخ انتقادی و تحلیلی و مستند به اسناد و مدارک افغانستان نامید. این نقد و تحلیل‌ها هم گاه با صراحت تمام صورت می‌گیرد و گاه همراه با طنزی تلخ و گزنده است و گاه آرام و عمیق، ولی در همه موارد با احساس قوی وطندوستی و ترقی‌خواهی و تعهد و التزام او به میهن و مردم و سرنوشت آنان همراه است و قصد او نیز از این کارها آگاه کردن خوانندگان بر حقایق امور و باز نمودن صدق و اخلاص و راستی و حقیقت‌گویی و... است. تا بدین وسیله بتواند در پشت پردهٔ گزارش‌های تاریخی، عوامل و اسباب شکل دهنده به آن کردارها و رخدادها و... را بنمایاند و از جایگاه یک گزارشگر صرف تا پایگاه یک منتقد و تحلیلگر پیش برود. به راستی نقد و تحلیل کردن کردارها و رخدادها و اشخاص و افراد از امیر و پادشاه تا عامل و کارگزار و رؤسا و قضات و علما و روحانیون و بزرگان اقوام و قبایل تا باز کردن دست استعمار و توطئه‌های آن در افغانستان و هند و ایران، علاوه بر تعهد و التزام و وجدان آگاه و احساس مسئوولیت، شجاعت اخلاقی بسیار و مهارت کافی در اظهار آن مطالب می‌خواهد که این همه در ملاّ فیض‌محمّد کاتب جمع است. در این موارد دیدگاه‌ها و نظرات خاص او را نیز می‌توان یافت. باید یادآوری کرد که کار او یکسره نقد و ایراد و انتقاد نیست، بلکه او همچنان

ستایشگر نیکی‌ها و اعمال و کردار نیک و توجه به حال مردم و پیشرفت و ترقی و رفاه مملکت و شهروندان آن نیز هست.

نقد همراه با طنز او از تصرف به زور و جبر حاجی محمداسلم خان دختر قزلباشی را، خواندنی است. (۱۰۵/۱/۴) سردفتران و مشاهرهٔ آنان و نقد حال و روزگار آنان (۱۴۸/۱/۴) درست‌اندیشی و تیزبینی او را در باب اجاره‌داران املاک و عواید دولتی و گزندهایی که از این راه و روش به دولت و رعیت می‌رسد همراه با نقد و تحلیل دیده‌ورانهٔ او می‌توان در صفحه (۱۵۶/۱/۴، ۴۸۴)خواند. امیر عبدالرحمن‌خان تعدادی از خیانت‌کاران دورهٔ خودش را از کار معزول کرد و یا آنان خود از بیم عقوبت و مجازات او به خارج فرار کردند، ولی امیر حبیب‌الله خان آنان را به داخل فراخواند و دوباره به کارهای دولتی گماشت، این شیوه و روش به دلایل گوناگون مورد نقد و ایراد فیض‌محمّد قرار گرفته است.

ملاّ فیض‌محمّد کاتب از این‌که می‌بیند با امضای قرارداد یا معاهدهٔ ۱۳۰۲ ق، در راولپندی، افغانستان رسماً تحت‌الحمایگی انگلیس را پذیرفته است، به شدت اظهار ناخشنودی می‌کند و اقدامات امیر امان‌الله خان غازی را در کسب استقلال کشور و اعتبار آن در انظار و اقطار ملل می‌ستاید و از این‌که این کار در زمان حیات او صورت گرفته است و آرزوی دیرین او برآورده شده است، برای سالهای آزادی و استقلال، خدای را سپاسگزاری می‌نماید. (۲۹۱/۱/۴) توضیح و تفسیر و تحلیل بسیار جالب او از تحت‌الحمایه بودن افغانستان که در آن از انواع محدودیت‌های امیر و مردم کشور، مانند محدویت‌های سفر، برقرار کردن ارتباط با دول خارجه و حتی حق و اجازه پاسپورت صادر کردن نداشتن و با پاسپورت انگلیسی سفر کردن نمایندگان دولت و اشاره به قبول و امضای معاهدهٔ اسارت‌بار راولپندی که این شرایط در آن قید شده بود را می‌توان در صفحه (۲۹۱/۱/۴)، (۲۸۸/۲/۴) خواند. به نظر می‌رسد که بیشتر مردم کشور از این قرارداد و شرایط آن آگاهی نداشتند و فیض‌محمّد در ضمن گزارش واقعات گوناگون قیود و شرایط و محدودیت‌های آن را یکی یکی به اطلاع و آگاهی می‌رساند(۶۷۶/۱/۴)

در جای دیگر عدم استقلال کشور را در زمان امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله‌خان نقد و تحلیل می‌کند و از وجود این استقلال در عهد امیر امان‌الله خان و دعوت آزادنهٔ او از افراد و ملل دیگر برای آموزش و ارتقای کشور تجلیل می‌نماید.

هنگامی که به دستور امیر عبدالرحمن‌خان تمام زیور آلات زوجهٔ محمدجعفر را که متعلق به خود آن زن بود از او می‌ستانند و مصادره می‌کنند و در خزانهٔ امیر می‌نهند، فرصتی برای فیض‌محمّد پیش می‌آید تا نیش تند قلم انتقاد خود را متوجه این‌گونه مصادره‌ها نماید و سرانجام بنویسد که: «از این نوع در زمان امیر بسیار اتفاق افتاده است و این زن سالم از معرکه بدر شده است ورنه دیگران به هنگام این مصادره‌ها به انواع شکنجه‌ها دچار آمده‌اند از جمله...» (۴۰۸/۱/۴) گزارش دردناک همراه با نقد و طنز او را از ادامهٔ تصرف زنان و دختران جدیدالاسلام توسط صاحب‌منصبان و نظامیان عادی و معلمان دینی و مروجان اسلام و ملایان که نام هر یک را نیز در قید کتابت آورده است در صفحه (۳۵۳/۱/۴، ۳۵۴، ۳۷۵، ۴۴۲، ۴۸۸، ۵۳۳، ۵۷۷) می‌توان دید، در واقع در این‌گونه موارد نه همان اعمال نظامیان و سپاهیان زیر دست آنان و ملاها و معلم‌های دینی که از سوی امیر برگماشته شده بودند مورد انتقاد و ایراد قرار می‌گیرد، بلکه این ایرادها و کاستی‌ها به تعبیر عام‌تر متوجه شخص امیر و رئیس مدینهٔ جاهلیهٔ تغلّب اوست.

پیش از این نیز دیدیم که کاتب از افزایش ادارات و موازی‌کاری‌ها در دورهٔ امیر امان‌الله خان با ناخشنودی یاد کرد و در این مورد مقدار تنخواه کارکنان و کارمندان دولت را در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان با دورهٔ امیر امان‌الله خان مقایسه می‌کند و می‌گوید: «امیر حبیب‌الله خان به کوچکترین خدمه از حرم محترم شاهی کمتر از چهارصد روپیه نمی‌داد و امان‌الله‌خان تنخواه مأمورین و... را یک بر چهار تا پانزده برابر قرار داد و با این حال آنان دست از رشوه‌خواری و دزدی برنداشتند(۶۳۲/۱/۴)

مقایسهٔ دو دورهٔ امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن‌خان را در این گزارش طنزآلود و انتقادآمیز فیض‌محمّد به روشنی می‌توان خواند و دید. فیض‌محمّد با اطلاعاتی که از تشکیلات اداری پیش از امیر عبدالرحمن‌خان و رویه با مردم داشت، تشکیلات او را با دورهٔ قبل بر می‌سنجد و می‌نویسد: «در دورهٔ امیر شیرعلی خان محصلی نبود ولی در دورهٔ

امیر عبدالرحمن‌خان با پدید آمدن انواع دوایر، در خانه‌ای نبود که محصلی نباشد!! برقراری مستمری برای خدمتکاران که عمری را در کار خدمت به سر برده‌اند، پدیده‌ای است بسیار مهم و از بسی جهات در خور ستایش. این پدیده از دید ملاّ فیض‌محمّد کاتب نهان نمانده است، کما این‌که از برقراری آن اظهار رضایت و شادمانی می‌کند. هرچند چنانکه در گزارش احوال خود او دیدیم، وی پس از سی و شش سال خدمت از این امکان آنهم در دوره‌ای که بسیاری از امور در نظام نوین پس از استقلال نوید بهروزی و تامین انواع امکانات می‌داد، نصیبی نبرد.

خاندان‌های بسیاری در نظام جاهلیهٔ تغلّب به دلایل بسیار برافتاده و برباد رفته‌اند. فیض‌محمّد کاتب در گزارش و تحلیل و نتیجه‌گیری از برباد رفتن خاندان سردار بختیاری‌خان هزاره یکی از نمونه‌های آن را به دست داده است. (۱۸۹-۹۰/۲/۴)

پیش از این یاد کرده‌ایم که پس از تفویض کردن امور مملکت به فرزندان و بزرگان درباری خویشاوند و معتمدان و چاکران غیر خویشاوند امیر حبیب‌الله خان و رواج رشوت و فساد و تباهی و دزدی و عدم رسیدگی به دادخواهی مردم، به هنگام خروج امیر حبیب‌الله خان از کاخ به قصد تفرج و شکار و سفر و عیش و عشرت، سیل دادخواهان بر سر راه او می‌ایستادند و عیش امیر به این سبب منغّص می‌شد. بنابراین دستور داد که با انتشار اشتهاری در سراسر مملکت از قدغن شدن ایستادن بر سر راه او و عرض و داد کردن آگهی دهند. فیض‌محمّد با بررسی و تحلیل این اشتهار و وجود هزاران دادخواه، معایب و زیانهای این کار را باز می‌گوید و از جمله از جسارت بیشتر اهل دیوان که کار مردم بدانها واگذار شده بود، در آزار و ایذای مردم و اخذ رشوت و پاره و... یاد می‌کند. (۳۶۳/۲/۴، ۴۲۸)

نقدها و تحلیل‌های او در مورد شیوه‌های حذف سلحشوران و سران خوشنام و پرآوازهٔ ملی در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و گزارش آنچه که بر سر عم محمدجان خان غازی وردک در نسبت او با آن سردار مجاهد و غازی آمد را می‌توان در صفحه‌های (۴۸/۲/۴-۱۴۷) خواند.

همین ملاّ فیض‌محمّد با تمام ارادتی که به امیر حبیب‌الله خان داشت و در هم‌قلمی با او سر فخر بر آسمان می‌سود، به هنگام بیان حقیقت و واقعیت از کار و کردار او چه در مواضع نقد و ایراد و بر شمردن معایب کارهای او و چه در مواقع ستایش از خوبی‌های کارنامهٔ او در روزگار حکومت و زمان شهزادگی‌اش هیچ‌گونه مداهنه و مسامحه و انحراف در بازگفت حقایق را نمی‌پذیرد. وی در ارزیابی شش ماه و یازده روز آغاز حکومت امیر حبیب‌الله خان در بر شمردن کارهای نیک او و ستایش از آنها داد سخن داده است (۲۱۱/۲/۴) و به این ترتیب پایبندی و التزام و تعهد خود را در گزارش حقایق به اثبات رسانیده است. وقتی که امیر اصولنامهٔ امور مملکت و تقسیم وظایف را انتشار داد و خود در عیش و عشرت غرقه گشت و کار مملکت را به دیگران واگذشت، به شدت از او انتقاد می‌کند و با برشمردن عوارض و عواقب این کار و عدم حضور امیر در رأس امور و رسیدگی شخص او، حق مطلب را به درستی ادا می‌کند. (۷۱۵/۲/۴)

یکی از مواردی که توجه فیض‌محمّد را به خود جلب کرده است، نقش علما در تعلیم و تلقین مردم به یکی از دو سوی وحدت و صلح و مسالمت و یا نفاق و شقاق آنان در این دوره است. بحث در این باب فرصت و مجال دیگر می‌طلبد، اما آنچه در این جا گفتنی است، غیر از صدور فتوای معروف کافر بودن هزاره و شیعه که عده‌ای از عالم نمایان صادر کردند و دست امیری چون عبدالرحمن‌خان و ایادی و همکاران او را در هرگونه تصرف در جان و مال و ناموس مردم هزاره باز گذاردند، به جرأت می‌توان گفت که در این دوره که در جلد چهارم سراج‌التّواریخ مذکور و مسطور است به عالمی برنمی‌خوریم که به حکم علم و دانش خود و براساس رسالتی که عالمان در اصلاح امور حاکم و مردم دارند، صدای اعتراضی درباره اعمال و کردارهای ناروای حاکمان و عمال آنها برآورده باشد. رابطه امیر عبدالرحمن‌خان با این عالمان اصلاً رابطهٔ خوبی نبوده است. او خود را عالم‌تر و افضل‌تر از آنان در امور شرعی و عرفی می‌دانست و هرجا که ضرورت اقتضا می‌کرد نیات خود را به آنها القاء می‌کرد و آنان همان را امضا می‌کردند. قاضی‌القضات کشور که قاعدتاً از میان اعلم مردم برگزیده می‌شود با صدور فتوای داشتن صدها و هزار بلکه بیشتر از آن متعه و سریتی برای امیر حبیب‌الله خان راه شرع را بر روی کامجویهای او و از دختران باکره

اقوام مختلف افغانستان باز گذاشت. اگر از دو تن عالم معروف دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان ملاّ پیوندهٔ مسعودی و ملاّ نجم‌الدین که نقش تاریخی خویش را در عرصهٔ حمایت از جهاد و قیام مردم قبایل ایفا کردند و سرانجام با توطئه‌های امیر، خود و فعالیت‌های‌شان تحت نظارت کامل او قرار گرفتند و همچنین از وجود مریدان و مأذونان ملاّ نجم‌الدین و حضرت صاحب بتخاک در دوره امیر حبیب‌الله خان که باز اینان در ارتباط با قیام مردم و اعلان جهاد علیه سلطه انگلیسها مطرح می‌شوند و سرانجام حضرت صاحب بتخاک خود با فرمان و توجیه امیر قیام و جهاد علیه انگلیسها را بدون اذن امیر و پادشاه اسلام غیر شرعی و ناجایز می‌داند و به این ترتیب حمایت شرع اطهر از مجاهدات دریغ می‌شود بگذریم، چهره شاخص و مؤثر دیگری یافته نمی‌شود. حتی هنگامی که امیر حبیب‌الله خان از این به اصطلاح علماء در جهت تعلیم و ارشاد مردم در فهم اصلاحات و یاری دادن حکومت در تغییر حال مردم، دعوت به عمل آورد، حرکتی از آنان در این جهت دیده نمی‌شود. بیشتر این عالم نمایان در پی اندوختن زخارف دنیوی و کسب مقامات و مناسب و حصول کام هوا و نفس بوده‌اند. به این سبب فیض‌محمّد از کار این به اصطلاح علما که وی علمای سوءشان لقب می‌نهد که جز جفا به مردم و ایذا و آزار آنان کاری ندارند، شکوه سر می‌دهد. (۲۲۴/۲/۴) از لحاظ دانش عربی نیز هیچ کدام در آن مرتبه و درجه نیستند که بتوانند فی‌المثل تاریخ ابن‌خلدون را به فارسی ترجمه کنند و امیر عبدالرحمن‌خان که علاقهٔ شگفتی به این کتاب داشت، به تأسیس دارالترجمه‌ای در هند و پرداخت تنخواه به عالمان آنجا در پی ترجمهٔ آن کتاب برآمد. وقتی هم که بخش‌هایی از ترجمهٔ آن کتاب به دربار کابل رسید، امیر از این عالمان خواست تا آن ترجمه را با اصل متن عربی مقابله و مقایسه کنند که مؤفق نشدند و بر آن ترجمه ایرادهای نا وارد گرفتند و حسادت شان برآن داشت که آن ترجمه را از نظر امیر بیندازند و آن کار که می‌رفت سامان یابد و حداقل یادگاری در این عرصه از این دوران بماند، بی‌سرانجام ماند و آن دارالترجمه نیز تعطیل شد. برای دیدن نقد و نظر فیض‌محمّد که با چاشنی طنزی ظریف همراه است، می‌توان به صفحات (۱/۲/۴) مراجعه کرد.

به هر حال در دورهٔ امیر عبدالرحمن خان، نقش ملاّها تا حدودی زیادی محدود به مسایل دینی و مذهبی مردم می‌شده است و هیچ نهادی که امور آنان را سرپرستی کند وجود نداشته است. و چو علمای دینی در امور سیاسی دخالت کردند، امیر عبدالرحمن برای تأمین نظارت کامل بر کار آنان دستورهایی صادر کرد و اقداماتی به عمل آورد مانند امتحان دانش و سواد دینی گرفتن از آنها و شرط استخدام آنها را در محاکم و تفویض امر قضا به آنان، پذیرفته شدن در این امتحان و آزمون قرار داد (۱۹۰/۱/۴، ۲۳۰، ۵۸۷) و ورود ملاهای تحصیلکرده در مدرسه دیوبند به افغانستان را ممنوع قرار داد. یکی از مسایل مهم در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان و امیر امان‌الله خان مقاومت آنان در برابر تغییرات نظام سیاسی و اصلاحات اجتماعی است. امیر عبدالرحمن‌خان با تنظیم و انتشار نظامنامه، اعمال قدرت و سلطهٔ حکومت را در بسیاری از شؤون مردم کشور تأمین کرد. تا آنجا که از بررسی مندرجات جلد چهارم سراج‌التّواریخ برمی‌آید، دولت حتی سرپرستی و نظارت بر موقوفات و مدارس دینی را نیز در دست داشت و شهریهٔ طالب علمان و متولیان مزارات و مدارس را نیز او تعیین می‌کرد. بنابراین اگر می‌بینیم که عمدهٔ فعالیت علمای دینی به مخالفت دولت در زمینه روابط خارجی و استقلال و حمایت از قیام‌های مردمی محدود می‌شده است، توجیه‌پذیر است. در مواردی امیر عبدالرحمن‌خان به تنبیه و تأدیب و زندانی کردن طالب‌العلمان دینی دست یازیده است. (۴۱۴/۱/۴)

در این کتاب از انواع فتاوی این عالمان که قاضیان شریعت بودند، سخن رفته است که بسیار جالب است و در پاره‌ای از موارد فتوایی که جمعی از مفتیان صادر کرده‌اند، مورد مناقشه قرار گرفته است و سرانجام مفتیان نخستین از فتوای خود بازگشته‌اند. یکی دو تا از فتاوی را که قضات بعضی از محاکم در باب زنان شوهردار هزاره صادر کرده‌اند، پیش از این یاد کرده‌ایم که قاضی اصل نکاح زن و شوهر هزاره را باطل دانسته است. در موردی شخص قاضی که زن منکوحه‌ای را تصرف کرده است و گمان می‌رود بل به یقین می‌توان گفت مراد فیض‌محمّد از این علمای سوء که فقط برای تمتع نفسانی اصول اساسی شریعت اسلامی را نادیده می‌انگاشته‌اند وحق را به مدعیان باطل می‌داده‌اند و موجب تفرقه در میان امت اسلامی می‌شده‌اند، همین‌گونه افراد بوده است. دردمندی بسیار عمیق او را از

وصفی که از این قاضیان دنیادوست به دست داده است می‌توان در صفحه (۲۲۴/۲/۴و...) این کتاب خواند و دید.

به هر حال بررسی نقش و جایگاه عالمان دینی در زندگی مردم و در تاریخ سیاسی افغانستان و در جهاد در برابر متجاوزان، از موضوعاتیست که باید به درستی نقد و تحلیل و بررسی شود. به نظر می‌رسد نقل یک صحنه از تاریخ کشور که بی‌ارتباط به موضوع مورد اشاره نیست،با عین قلم و سخن ملاّ فیض‌محمّد کاتب در این‌جا مناسب باشد و آن این است: «امیر حبیب‌الله خان پنج هزار و هفتصد جلد قرآن و ششصد و بیست و پنج جلد کتاب صحیح بخاری را برای شادی روح پدرش وقف طلاب و قاریان کلام‌الله کرد.» فیض‌محمّد به دنبالِ ذکر این مطلب می‌نویسد: «سبحان‌الله! جهان چه حقه‌بازی‌ها و نیرنگ‌سازی‌ها در نهاد دارد که هیچ‌کس از وخامت و سعادت و منفعت خاتمت هرگز آگاه نگردد. چنانچه این پادشاه معظم که این‌قدر مبلغ را قرآن و کتاب حدیث هدیه کرده وقف روح پدر نیکوسیر خویش کرد و... در روز قتل خودش به جلال‌آباد، که محرر حقیر حاضر بود، و سردار عنایت‌الله‌خان، معین‌السلطنه، پسر ارشدش بر حالت نعش پرخون پدر ناظر و برادرش سردار نصرالله خان، بر کرسی بیعت امارت خود قاعد و شهزاده غلام‌علی خان و شهزاده محمدعمر خان برادران دیگرش با اعیان بار و خدمه و اهل کار و سرداران باوقار... کسی متوجه تجهیز کفن ذات شاهانه نشده، از جمله... کفنش را ایشک‌آقاسی علی‌احمد خان از دکان هندوی بزاز به قرض آورد؟!!» (۳۰۸/۲/۴)

نقد داستان اعمار سرای یا رباطی به نام افغانستان و ویژه حجاج افغانی در مکه و عدم موافقت خلافت عثمانی با آن از منظر ملاّ فیض‌محمّد کاتب اولاً ترس خلیفهٔ عثمانی از نفوذ انگلیسها در مکه به وسیلهٔ افغانها بود و از سوی دیگر عدم استقلال خارجی افغانستان بود که نه می‌توانست سفیر دولت عثمانی را بپذیرد و نه می‌توانست بدون اجازهٔ انگلیسها با کشورهای دیگر رابطه برقرار کند. وی در خاتمهٔ این بحث از دست رفتن مکه و جدا شدن آن از خلافت عثمانی و حجاز و عراق و شام و داخل مستعمرات انگلیس و فرانسه شدن را به دلیل خیانت شریف مکه می‌داند و از این بابت به سبب داشتن عرق اسلامی اظهار تأسف و اندوه می‌کند. (۱۹۲/۲/۴)

آنگاه که امیر حبیب‌الله خان اشتهار تشکیل شورای قومی (ملی) را انتشار داد و در کنار صندوق شکایات که پدرش نصب کرده بود صندوقی دیگر برای اظهار نظر مردم و خبرگان کشور برای آبادانی و پیشرفت مملکت نصب کرد، با آنکه آن شوری، شورای مصلحتی بود ولی تلاش امیر برای جلب مشارکت مردم و علاقه‌مندی او به دریافت پیشنهادها و نظرات آنان دربارهٔ امور مملکت و عمران و آبادانی آن که نوعی دگرگونی در نظم حاکم را نوید می‌داد، ستایش و تحسین ملاّ فیض‌محمّد کاتب را برانگیخت. با آنکه مردم به این کار علاقه نشان ندادند و از همکاری و همراهی با امیر به هر دلیلی خودداری کردند، تمجید و تأیید فیض‌محمّد از نفس این کار و تحقق آن نشان می‌دهد که او چه مایه مفاهیم تجدد و مشارکت مردم را در تغییر اوضاع و احوال مملکت و گام برداشتن به سوی تعالی و پیشرفت می‌شناخته است و آرزومند بوده است که دانایان و خبرگان مملکت با مشارکت در این امر و عنوان کردن کارهایی که بایست در مناطق آنان و در کشور انجام می‌شد، در این حرکت به سوی آینده سهیم شوند. او شرکت اهل فن و آشنایان با رمز و راز تعالی و ترقی را امری بسیار مهم و اساسی به شمار می‌آورد. (۶۷۴/۲/۴) به همین مناسبت و به دلیل شناخت مشکلات و موانعی که بر سر راه ترقی و تعالی کشور وجود داشت، بر این باور بود که اگر افراد و اشخاص با دیانت و بری از خیانت به جای کسانی که پایبندی به اخلاق و باورهای دینی ندارند و قصدشان از ورود به دستگاه اداری کشور، انباشتن کیسه‌های‌شان است به کار گمارده شوند، اصلاح امور حال و مآل کشور امکان‌پذیر می‌گردد. فیض‌محمّد در این مقام نتایج به کار گماشتن هر دو نوع از کارداران را در سرنوشت کشور و آبادانی و عمران و ویرانی و تباهی و فساد با دقت و درستی بررسی و نقد کرده است. (۳۵۰/۲/۴)

وقتی‌که امیر حبیب‌الله خان عریضه‌های رسمی را برای نگاشتن عرض حال و شکایات و خواسته‌های مردم چاپ کرد و در ظاهر قصد او آن بود که دیوان‌ها و دفترهای معین پس از دریافت این عریضه‌ها در پی رفع مشکل و اقدام عملی برای ارایهٔ پاسخ منطقی برآیند، اما در عمل این ساختار و آن سازمانهای پاسخگو توفیق لازم در کار نیافتند. ملاّ فیض‌محمّد کاتب علل این ناکارآمدی‌ها را بررسی و نقد کرده و ضعف‌های برنامه‌ای این چنین را

برشمرده است. سرگردانی مردم و دریافت پاسخ‌های رنگارنگ و غالباً نامربوط به تقاضاها را نتیجه همین ضعف ساختار دانسته است. (۷۹/۲/۴)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب با توجه به بلایا و مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و برباد رفتن زندگی‌ها و خانمان‌های بسیاری در اثر گزارش‌های وقایع‌نگاران و خفیه‌نویسان در دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان، برخورد امیر حبیب‌الله خان را با این گزارش‌ها و خود گزارشگران و خفیه‌نویسان و به مجازات رساندن گزارشگران غرض‌ورز و عدم اعتنا به گزارش‌های آنان را، تحولی شگرفت در جامعهٔ آن روز و در روش‌های حاکمان و برانداختن سایهٔ خوف و هراس و رعب می‌داند و امیر عبدالرحمن‌خان را به طور ضمنی بابت اعتماد و اطمینان مبالغه‌آمیز او به این گزارشگران قدح و امیر حبیب‌الله خان را که خود شاهد آن همه فجایع در اثر این گزارش‌ها بود و اکنون بدانها اعتنا و توجهی نمی‌کرد، مدح و ستایش می‌کند. (۴۵۷/۲/۴)

بدون هیچ شائبهٔ گمان و تردید، ملاّ فیض‌محمّد یکی از کسانی است که با تمام حیله‌ها و مکرهای آشکارا و نهان انگلیسها و شگردهای کارهای آنان و مقاصد پلیدشان آشنایی عمیق داشته است و به ویژه از سلطه و قیمومیت انگلیسها بر کشور و حاکمان آن منزجر و متنفر بوده است. به سخنی دیگر او را می‌توان از ضد انگلیسی‌ترین مردمان این کشور به شمار آورد. تحلیل‌های او از کارها و اقدامات انگلیسها در داخل و خارج کشور علی‌الخصوص در مواقع بحرانی و خیزش اقوام و قبایل و حمایت مردم داخل کشور و اراده آنان به پیوستن به مجاهدین و جان در راه آزادی کشور دادن و خنثی کردن این حرکتهای سرنوشت‌ساز چه به وسیلهٔ عمّال داخلی مانند امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله‌خان و چه با فریفتن سران برخی از قبایل و تقسیم پول و وعده‌های دیگر دادن از سوی انگلیسی‌ها چاشنی تند و کوبندهٔ این شناخت‌ها را که در نقدها و تحلیل‌های او از سر آگاهی و عمق جان برمی‌خاست می‌توان شناخت. (۳۰۲/۳/۴، ۳۱۵) تصویر بسیار ماهرانهٔ او از خیزش مردم قبایل و هجوم آنان در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ق بر مواضع انگلیسها و اعلان جهاد علما و حرکت و جوشش مردم نواحی مختلف مانند نجراب و کوهدامن و شنوار تا کابل برای پیوستن به آزادیخواهان و بی‌خبری امیر یا تظاهر او بر بی‌خبری از آن هنمه شور و

فریاد و فغان و جوش و خروش، در واقع جز افشای سرسپردگی حاکم وقت و غرقه بودن او در فساد و تباهی و لذات دنیایی و عیش و عشرت‌ها چیز دیگری نیست. (۲۹۵/۳/۴، ۳۰۹) همچنین فیض‌محمّد را در عرصه سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی کشورهای استعمارگر و قدرتمند، مردی خبیر و آگاه می‌یابیم، آنچه او از احوال خلافت عثمانی و اتحاد او با اتریش و آلمان گزارش کرده است و آنچه از ایران و هند و روسیه به ما می‌دهد، همه گویای خبرگی و آشنایی او با مسایل جهانی نیز هست. یکی از جلوه‌های بارز این بصیرت و آگاهی آنجاست که از تصویب کشورهای بزرگ و توافق آنان در منع کاربرد فشنگ‌های بمب احتمالاً بمب‌های خوشه‌ای سخن به میان می‌آورد و از آنجا که انگلیسها آن توافق را دستاویز قرار داده از ورود این نوع جنگ‌افزارها به افغانستان ممانعت به عمل می‌آورند، فیض‌محمّد بی‌درنگ می‌گوید کشورهای بزرگ این ممنوعیت را برای کشورهای کوچک و غیر خودی تصویب کرده‌اند و نه برای خودشان و اگر در این اعلان صادق بودند در جریان جنگ جهانی اول از آن استفاده نمی‌کردند. (۵۸۸/۳/۴، ۵۹۹)

آرام و قرار نیافتن امیر عبدالرحمن‌خان تا دستگیری و تبعید و مواخذه و مصادره و آزار و اذیت سران ملی و جهادی و تهی ساختن کشور از وجود آنان در دیدگاه فیض‌محمّد کاتب غیر از آنچه که در ویژگی‌های رئیس مدینهٔ جاهلیه گفت در معنی خاص و ضمنی این پیام را نیز در بر دارد که آنان دشمنان قسم خورده انگلیسها بوده‌اند و باوجود آنان نه امیر روی آرامش و آسایش می‌بیند و نه حامیان او خواب و آرام دارند. این برداشت او آدمی را بی‌اختیار به یاد آن نظریه معروف شادروان میرغلام محمد غبار می‌اندازد که فرمود: اولین وظیفه دست‌نشاندگان انگلیسها و شرط حمایت آنان از این دست‌نشاندگان، دستگیری، اعدام، تبعید و بدنام کردن تمام سران و بزرگان جهاد و قهرمانان در جنگهای استقلال با انگلیسها بوده است. (۱۷۴/۲/۴)

پیش از این دربارهٔ روش‌های امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان با تقاضاها و سوگندنامه‌ها و توبه‌نامه‌ها و مهر کردن به کلام‌الله به اصطلاح «معاندین» یا طرفداران و صاحب‌منصبان و خداوندان مقامات در دورهٔ امیر شیرعلی‌خان که اینک به ایران و هند فرار کرده بودند نوشته‌ایم و گفته‌ایم و با نقل گزارشها و اسناد فیض‌محمّد کاتب نشان

داده‌ایم که امیر عبدالرحمن‌خان در این مورد رفتاری سختگیرانه و تحقیرآمیز داشت و امیر حبیب‌الله خان برخلاف پدر اکثر مردودان زمان پدر را پذیرفت و نیز نوشته بودیم که این حضرات که همگی از اقوام پادشاه بودند در بازگشت به کشور، صاحبان مقامات و درجات و حکومت‌ها در این‌جا و آنجا شدند و تا توانستند بر مردم جفا روا داشتند و رشوت خوردند و مصادره کردند و بدنامی‌ها به بار آوردند. فیض‌محمّد نه تنها این رویه را ناپسند، بلکه به حال خود امیران و مردمان و کشور ناسودمند می‌داند و وجود آنها را عامل اصلی طرد و رد کردن چاکران صدیق کشور از خدمت و محروم گردانیدن مردم از کاردانی آنان و ایجاد نارضایتی عموم می‌داند و هریک از این تائبان معاند دیروز را که امروز دم از صدق و وفا و تعهد می‌زنند، با گزارش احوال دیروز و امروز و فردای‌شان در تاریخ ارجمند خویش معرفی و نقد کرده است. (۳۵۳/۳/۴)

نقد و تحلیل او از ماجرای لقب پدر مهربان یافتن امیر حبیب‌الله خان و امتیازی که او از این لقب کسب کرد و گرفتاری‌هایی که برای دختران و زنان مردم و شوهران و پدران آنان در برگزاری مجالس جشن‌های زنانه که در آن فقط حضرت والا به عنوان پدر ـ مرد ـ حضور داشت و هیچ‌کس حق نداشت سر و روی خود را از او بپوشاند پدید آمد و ماجرای تفتیش و تحقیق کسانی که به بهانه‌هایی از آمدن همسران‌شان به آن مجالس خودداری کرده بودند و عواقب غیبت‌های غیرموجه، همه و همه از آن روی ثبت تاریخ گشته است که تا خوانندگان بدانند مردم در آن مدینهٔ جاهلیه بر ناموس خود نیز ایمن نبوده‌اند. (۴۳۱-۳۳/۳/۴)

گزارش قیام مردم مهمند و افریدی و زخه‌خیل و پیوستن مردم از داخل کشور به آنان و اندیشه‌ای که در سر داشتند و غرض کلی همه آنان کسب استقلال کشور بود، با ستایش‌های صمیمانهٔ قیام‌کنندگان و توصیف شجاعت و دلاوری‌های‌شان همراه است. (۲۹۴-۹۵/۳/۴) چنانکه پیش از این اشارت کرده‌ایم، فیض‌محمّد علت این قیام را آگاهی یافتن آنان از توطئه تقسیم ایران و افغانستان میان انگلیس و روس می‌داند که خود از جهات گوناگون قابل طرح و بررسی و تحقیق است. (۱۶۸۶) و چون امیر حبیب‌الله‌خان نمی‌توانست با این قیام‌ها و حمایتها و پیوستن مردم افغانستان به قیام‌کنندگان موافق باشد و

ناگزیر بود با هر وسیله و حیله‌ای آن قیام را فرونشاند، قیام‌گران و علما به او نسبت عدم دیانت دادند و زبان به بدگویی از او گشادند. «این رفتار حضرت والا و پاس خاطر انگلیسها را داشتن او، موجب بدگمانی مردم در حق او شد و در پایان کار همین امر باعث قتل او گردید.» (۲۹۴/۳/۴) در باب شرکت افغانها در این قیام و حمایت گروهی از درباریان از این اندیشه نیز اسناد و اشاراتی وجود دارد. به هر حال این تقاضا به صورت روز افزون در میان مردم رشد می‌کرد و عمومیت می‌یافت. اعلان استقلال افغانستان از سوی امیر امان‌الله خان در بدو حکومت، در واقع پاسخ در خور انتظار به این تقاضای سرکوفته بود که در نتیجهٔ آن جنگ میان نیروهای افغانستان و انگلیسها در گرفت و به استقلال کشور و محبوبیت امیر امان‌الله خان به عنوان پادشاه غازی و مستقل انجامید. (۱۶۸۶)

ملاّ فیض‌محمّد کاتب به مفهوم ملت‌سازی و نقش سیاست‌های حکومت و عمّال آن در تحقق این آرمان آگاهی کامل داشت، به همین لحاظ می‌گوید حضرت والا با وجود آگاهی و اشراف کامل از جور و ستم ماموران لشکری و کشوری، عدالت و حسن سیاست و سلوک در پیش گرفته بود که در واقع این عدالت و حسن سیاست، تعبیر دیگری از تحمل و ظرفیت‌سازی نیز می‌تواند باشد تا با این رویه «اهالی مملکت صورت و هیئت تمدن و اجتماع یافته، از تشتت و افتراق برکنار شوند و قوهٔ اجتماعیه به روی کار آمده و دولت و ملت نیرومند آیند....» (۳۸۹/۳/۴)

می‌بینیم که ملاّ فیض‌محمّد یکی از راههای رسیدن به هیئت تمدن و اجتماع را که همان تحقق ملت واحد است، تحمل و سعهٔ صدر و ظرفیت‌سازی مدیران مملکت در این راستا می‌داند و نیل به آن را جز از راه تعمیم عدالت و احساس برابری آحاد ملت و حسن سیاست نمی‌داند و این نظریه نیز برخاسته از دانش او در شناخت جامعه افغانستان بود که از تشتت و افتراق در جلوه‌های گوناگون آن گزندپذیر گشته بود و عدم توفیق سیاست‌های رئیس مدینهٔ جاهلیهٔ تغلّب در تحقق این آرمان بر او روشن بود بنابراین با تکیه بر تجربه‌ها و مشاهدات خود و آشنایی با دانش حکمت و سیاست مدن و شناخت از انواع مدینه‌ها، این راه را پیشنهاد می‌کرد و تسامح پادشاه را کارساز می‌دانست. (۳۸۹/۳/۴) البته نظر و

تأکید او بر عمل بود و می‌دانست و می‌گفت که از مجرد شعار بدون عمل کاری از پیش نمی‌رود. (۵۷۴/۳/۴)

روابط افغانستان تحت حمایت با حکومت برتانوی هند تا هنوز از ابعاد گوناگون آن مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. در دوره‌های امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان براساس اسناد و مدارک موجود در مجلدات سراج‌التّواریخ، به ویژه مجلد چهارم، این رابطه ابعاد مختلف داشته است، افغانستان در شهرهای مختلف هند از جمله بمبئ، کراچی، لاهور و پیشاور دفاتر گوناگون از سفارت تا نمایندگی‌های بازرگانی و... دارد. با همه محدودیت‌هایی که وجود دارد راه ارتباطی‌اش با اروپا در داد و ستدهای مختلف از جملهٔ خرید اسلحه و وارد کردن کارخانجات، منحصر به هند می‌شود. تعداد زیادی از مخالفان حکومت در شهرهای مختلف آن دیار سکونت دارند و به تعبیر ملاّ فیض‌محمّد کاتب روز غربت به سر می‌برند و تعدادی از آنان در خدمت حکومت درآمده‌اند و گروهی از مهاجرین جزء سپاه آنان شده‌اند. امیر عبدالرحمن‌خان و حبیب‌الله خان و شهزادگان به سفرهای سیاسی و غیر سیاسی به هند می‌پردازند، امیران افغانستان در مساجد مسلمانان اقامهٔ نماز می‌کنند و هزاران نفر به آنها در ادای این فریضه اقتدا می‌کنند و بر سر راه آنها صف می‌کشند و... هرچند ممکن است یکی از اغراض پنهانی این سفرها، نمایش ویژه باشد از منافع تحت‌الحمایگی و فرونشانیدن عطش آزادیخواهی مردمان و مسلمانان هند و... امیر افغانستان می‌تواند دارالترجمه در هند دایر کند و سالیانه مبالغی به مراکز اسلامی و مدارس آنجا پول عطا کند(؟!)

به هرحال یکی از مباحث مطرح در این دوره بحث املاک اتباع و کشور افغانستان و هند انگلیسی و حق تملک داشتن، خرید و فروش کردن آن املاک و انواع تصرفات دیگر است. این مبحث طی قراردادی حدود روشن می‌یابد و شرایطی پیدا می‌کند که اهم آنها ادای مالیات اتباع دو کشور به دولت‌های میزبان است. فیض‌محمّد کاتب با باریک‌بینی‌های خاص خویش این روابط و این قرارداد و نتایج حاصل از آن را نقد و بررسی و تحلیل کرده است. (۳/۴۵-۳۴۴)

فیض‌محمّد ضمن مقایسه راه و روشهای اداری دورهٔ امیر حبیب‌الله‌خان با دورهٔ پسرش امیر امان‌الله خان، از سیاست‌های امان‌الله خان در تغییر و تبدیل‌ها و دادن مناصب و مقامات به شدت انتقاد می‌کند و چنانکه پیش از این گذشت غالب کارداران امان‌الله خان را مردمان گرسنه و رشوت‌خوار و مفسد می‌داند، در فضایی که او و از این دوره تصویر می‌کند، کم و بیش بویی از مخالفت با تجدد شتاب‌آلود و نمایندگان این تجدد که وزیران و کارداران تازه‌کاراند، دیده و شنیده می‌شود. فیض‌محمّد تلویحاً یادآوری می‌کند که یکی از علل عدم رضایت از امیر امان‌الله خان گسترش عجیب ادارات و افزایش وزارتخانه و دادن معاش‌های چندین برابر دوره‌های قبل به مأمورین و کارداران و در نتیجه افزایش ناگزیر مالیات و افتادن بار گران آن بر دوش مردمان بوده است. (۴۵۱/۲/۴)عوامل دیگر را که در این کتاب بدانها اشارت رفته است در همین نوشتار در جاهای خاص مطرح کرده‌ایم. به هر حال به نظر می‌رسد در دوران پس از استرداد و استقلال کشور که محبوبیت امیر غازی سر به آسمان می‌سود، جای بسترسازی و توجیه مردم و مشارکت آنان در برنامه‌های توسعه و حرکت تدریجی بسیار خالی می‌نماید. فاصله‌ای که میان امیر و همفکران او در برنامه‌های تجدد و مردم کشور ایجاد شده بود، با بروز عوامل دیگر از جمله افزایش مالیات و رواج رشوت و انباشتن جیب و دامان و... دست به دست هم داد و بر افزایش این فاصله که به آسانی قابل درنوردیدن هم نبود، افزود و بدینگونه مجال بسیار برای مخالفان او و از درباریان محروم از تنخواه نسبی تا مبغضانی که قرار گرفتن در مناصب و مقامات را حق ازلی خویش می‌پنداشتند و تا قرائت ریشه‌دار سنت‌های دینی و فرهنگی... فراهم کرد و در روز حادثه مردم روی از آن قهرمان و غازی میدان استقلال کشور برگردانیدند و تقریباًتنهای تنها ماند و ناچار از ترک تاج و تخت و کشور و وطن و آرمانهای خویش گردید.

سراج‌التّواریخ را از جهت اشتمال آن بر بسیاری از مسائل از جمله شناسنامه بسیاری از افراد و قبایل و طوایف و کار و کردارهای آنان در این دوصد و چند سال و ضبط سوابق و لواحق امور و اشخاص می‌توان دایرةالمعارف رجال سیاست و کارداران و کارکنان حکومت دانست تا آنجا که بدون استفاده از اطلاعات این کتاب ارجمند نگارش آن دایرةالمعارف ناقص و ابتر و در پاره‌ای از موارد ناممکن است. از این‌ها که بگذریم شرح

حال گونه‌های مستقل از تعداد زیادی از افراد در این کتاب وجود دارد که گردآوری و تنظیم آن به خودی خود یک کتاب خواهد شد که به پاره‌ای از آنها در این‌جا فهرست‌وار اشاره می‌شود:

شرح حال ملک خواص خیبری(۳۱۳/۳)، شرح حال صفدرخان و سمیع‌الله خان (۳۱۹/۳)، شرح حال مردم مسعودی و ملاّ پیونده (۳۲۸/۳)، شرح حال بقیهٔ کفار کدوال (۳۳۲/۳)، شرح حال صاحبزاده عمرجان (۴۱۱/۳) شرح حال دزدان رعای روسیه (۴۳۶/۳) شرح حال فراریان کفار کانتوز (۴۵۹/۳)، شرح حال نامزد محمدعمرخان (۳۲/۱/۴)، شرح حال اختر محمد باجه‌نواز (۶۷/۱/۴)، شرح حال متمردین درواز (۹۰/۱/۴)، شرح حال خریداری عرادهٔ باربری (۹۲/۱/۴)، شرح حال گلوخان حاکم بلوچ مهاجر (۲۳۶/۱/۴)، شرح حال ملاّ احمد غزنوی و شرح حال میرزا یوسف وقایع‌نگار (۲۳۱/۴)، شرح حال ملاّ دین‌محمد نام مؤلف (۲۸۸/۱/۴)، شرح حال ملاّ علم مفتی (۵۸۶/۱/۴) شرح حال منشی محمدبخش هندی (۶۰۲/۱/۴) و....

در این شرح حالها اطلاعات جانبی و سوابق و لواحق افراد و کارنامهٔ آنان درج شده است. از این‌ها که بگذریم در بسیاری از مواضع بسیاری از حوادث و وقایع، نیازمند توضیح و تفسیر و ارایهٔ اطلاعات دیگر و بیان علل و انگیزه‌ها و... است، در این موارد نیز فیض‌محمّد کاتب درنگ و تأمل‌های بایسته دارد، زیرا اطلاعات بسیار سودمند را همچنان که در مورد افراد و اشخاص، درج تاریخ می‌کند که فوق‌العاده مهم است مانند: شرح رفتار جنرال شیرمحمد خان اندری و غیره مأمورین دولت با مردم هزاره (۲۹۶/۳)، شرح دورویی و غرض‌جویی افغانان سرحد جلال‌آباد (۳۵۱/۳)، شرح حوالهٔ اجاره‌داران قندهار (۴۲۶/۳)، شرح ذلت کفار در چترار (۹/۱/۴)، شرح جور و ستم عبدالحکیم‌خان محمدزایی به مردم قطغن (۲۶/۱/۴)، شرح جال‌سازی برادران زعفران نورزایی (۴۷/۱/۴)، شرح جور و ستم افغانان کوچی بر مردم هزاره (۱۴۴/۱/۴)، شرح هجرت اخترمحمدخان قوم متری بلوچ (۲۳۵/۱/۴)، شرح سرقت دزدان قوم مسعود و وزیری (۳۲۸/۱/۴)، شرح جور و ستم جنرال میرعطاخان (۳۹۲/۱/۴)، شرح جسارت و شرارت مردم کوچی افغان (۴۱۸/۱/۴)، شرح رفتار اسلامیان ماوراءالنهر با تبعهٔ این دولت (۷/۲/۴)، شرح مکتوب ملاّ نجم‌الدین

(۴۹/۲/۴)، شرح قرارداد خرید توپ و تفنگ از مستر فرید کروپ آلمانی (۵۱/۲/۴)، شرح حال عداوت میرزا عبدالاحمدخان با مردم هزاره (۱۶۷/۲/۴)، شرح جور و ستم غلام محی‌الدین حاکم دایزنگی (۲۳۱/۲/۴) و....

بدینگونه ملاّ فیض‌محمّد چه در پیگیری حوادث و وقایع و چه در مقایسه و تحلیل آنها و چه در معرفی افراد و اشخاص و بیان حال و انجام کار آنان از ثبت وقایع آن زمان در می‌گذرد و ما را به آینده که زمان پدید آمدن آثار و عواقب و نتایج کارها و رخدادها و فراز و فرود زندگانی و کار و کردار افراد و اشخاص است، می‌برد که خود همین کار در گیرایی و عمق و تأثیر و عبرت‌آموزی خوانندگان تأثیری شگرف دارد.

تصویر مردم و گرفتارهای آنان و سلوک عمال و مأمورین و حکام با مردم، یکی از ویژگی‌های مهم و اساسی سراج‌التّواریخ به شمار می‌رود. در غالب موارد این تصاویر عام است، یعنی در باب کل مردم افغانستان و یا اقوام ساکن در مناطق خاص جغرافیایی مانند هزاره‌جات و هزاره‌ها و فراه و چخانسور و بلوچ‌ها، قبایل و طوایف هر دو سوی سرحد، گروه‌های مهاجر و ناقل، کوچی‌ها و امثال آن اطلاعات و آگاهی‌های گوناگون داده می‌شود. در برخی از این موارد جزئیات بسیار ریز هم مطرح می‌شود. از این‌ها که بگذریم احوال افراد و اشخاص مختلف که دارای سمت‌ها و مناصبی و در ارتباط به دولت و حکومت و مردم بوده‌اند، گاه به صورت کوتاه و اشاره‌وار و گاه به صورت تفصیلی و با جزئیات بیشتر مطرح می‌شود. این اطلاعات را در سراسر کتاب به صورت پراکنده هم می‌توان یافت که گاه خود فیض‌محمّد آنها را زیر عنوان شرح حال به اختصار به قید تحریر آورده است و در سایر موارد باید پژوهنده خود آن را استخراج کند و با کنار هم چیدن آن اطلاعات، کارنامه فرد یا افراد مورد نظر را به دست بیاورد و تنظیم کند. از این‌ها که بگذریم به پیمانۀ چشمگیر، اطلاعات دیگر از موارد خاص و جزئی و افراد و اشخاص عادی در این کتاب ارجمند می‌توان یافت که از مناظر مختلف قابل پژوهش و بررسی است و هر یک جایی از آن خود در مجموعه مطالعات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی دارد که باید به صورت دقیق در فهرست توصیفی و نمایه‌های دیگر این کتاب که فراوانی اطلاعات

آن، آدمی را دچار حیرت می‌کند، استخراج و ارایه گردد. برای نمونه مواردی از اطلاعات موجود در جلد چهارم سراج‌التّواریخ را در این‌جا یاد می‌کنم:

ذکر فسق و حسادت حاجی حسن نام (۳۲۲/۳)، شرح جال‌سازی مردم خوستی (۳۱۳/۳)، منازعهٔ مردم تروه و لوانه بر دیمه‌زار کوه سراغر (۳۳۷/۳)، مُهر ساختن و دسیسه نمودن عبدالسلام نام (۳۵۰/۳)، خود را شیعه ساختن و زن خواستن حاجی میر حبیب‌الله (۴۵۴/۳)، شرح حال نامزد محمدعمر خان (۳۲/۱/۴)، مجبور به اسلام نمودن افغانان اهل هنود را (۵۳/۱/۴)، شرح حجت جلال نام تاجیک (۷۴/۱/۴)، قفل بر دهن انداختن محمدگل افغان (۶۲/۱/۴)، حجّاج چرس‌فروش (۹۳/۱/۴)، پوشش روضهٔ متبرکهٔ مزارشریف (۲۱۱/۱/۴)، دساست جمیل نام دزد (۲۴۰/۱/۴)، شرح سرقت گنجعلی نام دزد (۳۵۲/۱/۴)، منسلک سلک چپراسی شدن گردیزیان (۲۴۴/۱/۴)، شرح حال تیمور نام زن دزد (۵۳۲/۱/۴)، روغن خرس فروختن اکسیلا نام کافری (۵۸۲/۱/۴)، معاشقت فیروز و زوجهٔ ملاّ عمر (۵۶۰/۱/۴)، گزیدن شغال دیوانه آخندزاده فقیرمحمد خان را (۶۳۷/۱/۴)، قتل عابد نام در قریهٔ نانی غزنی (۱۵۲/۲/۴)، شرح حال مختار و میرعباس حرام‌کار (۱۹۶/۲/۴).

***

در برگ‌های آغازین این نوشتار گفته‌ایم که آنچه پس از سالها انتظار سرانجام از پس پردهٔ نهانخانه رخساره نمود و دل مشتاقان را شادمان و لبریز از نشاط کرد، یافته شدن یک مجلد ضخیم از کتاب پرارج سراج‌التّواریخ بود که دقیقاً از حوادث روزهای آخر ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۴ ق، شروع می‌شود و به پایان دورهٔ فرمانروایی امیر حبیب‌الله‌خان و امارت شش روزه امیر نصرالله خان و یکسره‌شدن کار امارت بر امیر غازی امان‌الله خان خاتمه می‌یابد. به این ترتیب این مجلد شامل شرح حوادث پنج سال اخیر حکومت امیر عبدالرحمن‌خان که در واقع باید تتمهٔ مجلد سوم سراج‌التّواریخ شمرده شود می‌گردد و جلد چهارم قاعدتاً باید به تاریخ دوره حکومت امیر حبیب‌الله خان اختصاص داشته باشد، کما این‌که جلد پنجم که فقط روایت تاریخ سال اول حکومت امیر امان‌الله خان را در بر دارد، در طرح کلی ملاّ فیض‌محمّد به تاریخ دوران او اختصاص داشته است. همچنان‌که پیش از این اشارت

شد از مجموع این صفحات، بخشی که شامل روزهای پایانی ربیع‌الثانی تا آخرین روز ماه ذیحجهٔ سال ۱۳۱۴ ق می‌شود، قطعاً پیش از دوران خانه‌نشینی کاتب نگاشته شده است و چون این بخش و سراسر حوادث سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ یعنی پایان دوره امارت امیر عبدالرحمن‌خان از چاپ نخستین مجلدات اول تا بخشی از جلد سوم، که در زمان حیات امیر حبیب‌الله خان و اشتغال رسمی فیض‌محمّد به کار نگارش تاریخ، انجام شد، بازمانده بود. منطقاً فیض‌محمّد این بخش را نیز با جلد چهارم در یک مجلد قرار داد تا هم از دستبرد حوادث در امان باشد و هم دست‌اندرکاران بدانند که این بخش‌ها کلاً چاپ نشده است.

پیش از این به اجمال در باب نوع نظارت و یا بازبینی و داوری درباره آنچه که فیض‌محمّد براساس مدارک و اسناد موجود به نگارش درمی‌آورد به تفصیل سخن گفته‌ایم و در آنجا اشارت کرده‌ایم که دست زمانه یک بخش از کار شادروان کاتب را که اعمال نظارت و حتی داوری در مورد آنچه نگاشته است، برای ما نگهداری کرده است و به احتمال قریب به یقین خود کاتب آن چند صفحه یعنی همان بخشی را که تاریخ چند روز آخر ربیع‌الثانی ۱۳۱۴ ق تا آخر آن سال را در بر دارد و در حواشی مطالب صفحات آن علامت‌گذاری شده و یا بر روی پاره‌ای از مطالب آن خط کشیده شده است را با آنچه که در تحریر سوم جلد چهارم نگاشته است در یک وقایه قرار داده است تا آنان که پس از او این کتاب را ملاحظه می‌کنند، به چند و چون قضایا از همین چند صفحه و علامات و خط‌خوردگی‌های آن پی ببرند و پس از مطالعه و ملاحظهٔ دقیق آنها بر همت والا و آزادگی و شجاعت او در حقیقت‌گویی آفرین کنند و طرز نگاه و دید و داوری کسانی را که از بیان واقعیت‌ها هراسان بوده‌اند و هنوز با تکیه بر زور و اقتدار و حمایت، می‌خواهند واقعیت‌ها و حقایق رفته بر سر مردم و کشور را از دید دیگران پنهان کنند و به اصطلاح به جای اقرار و پذیرش، صورت مسئله را پاک کنند و بپندارند که چیزی اتفاق نیفتاده است (؟!)

آنچه در این چند صفحه که عنوان تتمهٔ جلد سوم دارد اعمال شده است به شرح زیر می‌باشد:

الف ـ اثر سانسور پاک کردن صورت مسئله را در مطالبی که بر روی آنها خط کشیده شده است، آشکارا می‌توان دید.

ب ـ در کنار خطوط عمودی که در حاشیهٔ مطالب کشیده شده است به دو علامت، یکی علامت یا نشانه پرسش (؟) و دیگری حرف «هـ» برمی‌خوریم. یعنی در این موارد داور و ناظر، یا تردید در باقی ماندن مطلب داشته است و یا آنکه مطلب از نظر او قابل تأمل و نیازمند تجدید نظر بوده است.

اما توزیع مطالب خط خورده و یا نشانه پرسش‌دار و حرف «هـ»دار چنین است:

۱ـ غالب مطالب خط خورده و یا نشانهٔ پرسش‌دار، مطالبی است که مربوط به موضوع مهاجرین و ناقلین و طرد و رد و راندن و کوچاندن مردم هزاره از املاک و ضیاع و عقار و خانه و آبادی‌شان و دادن زمین‌ها و مزارع و مراتع و قلاع و آبادی‌های آنان، به فرمان یا بی‌فرمان امیر، به افغانها اعم از مهاجر، کوچی و ناقلین داخلی می‌شود.

۲ـ مواردی که در آنها اقوال و سخنان زشت و بدگویی امیر عبدالرحمن‌خان دربارهٔ اقوام و قبایل سرحد نقل شده است.

۳ـ همچنین است مطالبی که نظر امیر را دربارهٔ انگلیسها و بزرگنمایی جلالت قدر آنان و استعمارشان و احترام و جانبداری او را نسبت به انگلیسها و از آنها، در بر دارد.

۴ـ یا آنکه مطالبی است که محتوای آن نوعی خفّت و توهین و تحقیر درباره اقوام خاص کشور شمرده می‌شود، مانند فعل دزدی و راهزنی.

۵ـ مطالبی که حکایت از رفتار امیر در باب مردم هزاره می‌کند و متضمن فرمانها و دستورات او و دربارهٔ ممانعت از خارج شدن هزاره‌ها از مرزهای کشور و داخل شدن آنان به کشور و مکاتبهٔ امیر در این ابواب با انگلیسها می‌شود.

۶ـ گاهی هم به نظر می‌رسد که مطالب و حوادثی را قابل ذکر و درج در تاریخ نمی‌دانسته‌اند، بنابرآن علامت گذاشته و یا خط زده‌اند. مانند اخراج تعداد معدود ارمنی که در افغانستان بودند، از افغانستان. در حالی که در تمام این‌ها و وجود این افراد در میهن جزء تاریخ کشور بوده است و از نظر مطالعه سوابق حضور اقوام و ملیت‌های دیگر در افغانستان بسیار مهم است.

۷ـ گاهی این علامت‌ها و خطزدگی‌ها به مطالب و اشاراتی در باب اقوام و اقلیت‌های دیگر مانند قرلق و هندو و... و تعهدات آنان در رفتار و کردار و پرداخت جزیه و امثال آن می‌شود.

۸ـ علامت «هـ» غالباً در کنار مطالبی نهاده شده است که مربوط به واگذاری املاک مردم هزاره به افغانها می‌شود.

۹ـ در پاره‌ای از این موارد بر روی کلمات قزلباش و قزلباشیه خط کشیده شده است. بر این جمله: «به امر حضرت والا و لحاظ این‌که سید مذکور شیعی مذهب است» خط کشیده شده است و به جای آن با خط کسی که این سانسورها را اعمال کرده است نوشته شده است که: «به امید این‌که به واسطهٔ اشرافیت خود» نوشته است.

۱۰ـ بعضی از موارد خاص را در داخل علامت [ ] قرار داده‌اند که احتمالاً نظر بر حذف آن بوده است. مانند این سخنان امیر عبدالرحمن‌خان در باب مردم هزاره و رفتار حکومت ایران که گفته بود «برخلاف کارکنان دولت ایران که این هم از فضل خداوند نسبت به دولت افغانستان است که فراریان مردم هزاره را با وجود اتحاد مذهب، تسلیت و دلجویی نکرده، پرداختی به حال ایشان نمی‌نمایند وگرنه همه از این ملک در ایران خواهند رفت.»

۱۱ـ در پاره‌ای از موارد هم این حذف‌ها و علامت‌ها شامل حال نقد و انتقاد واقع‌بینانه و دلسوزانهٔ فیض‌محمّد کاتب می‌شود.

تعدد علامت و خط‌خوردگی‌ها نشان می‌دهد که آنچه فیض‌محمّد می‌نوشته است مورد اعمال چند نوع سلیقه و سانسوز از سوی چند نفر می‌شده است.

باری از آقای محمدوسیم امیری خواسته بودم که پنج شش صفحه از این صفحات را به صورت عکسی در مقدمهٔ کتاب و یا پیش از متن آن چاپ کند تا خوانندگان اثر، به رأی‌العین آنچه را که نوشتیم ببینند و خود در باب دشواری کار فیض‌محمّد انصاف بدهند که امیدوارم، با این پیشنهاد موافقت کرده باشد. خط‌خوردگی‌ها را با اندکی تأمل و به یاری آشنایی با شیوهٔ خط و کتابت کاتب می‌شود خواند که خوانده شد و چاپ گردید، اما تمام این موراد اعم از خط‌خوردگی‌ها و علامت‌دارها و آن مطالبی که در کنار آنها به

صورت عمومی خط کشیده شده است، در متن چاپی با حروف سیاه یا ایتالیک نشان داده شده است، تا حق کاتب و خوانندگان اثر او محفوظ بماند.

روش کاتب در ثبت و ضبط وقایع در سراج‌التّواریخ

شیوهٔ ملاّ فیض‌محمّد کاتب در ثبت وقایع و رخدادها و حوادث تاریخی مبتنی بر توالی زمانی است، یعنی وی در طرح کلی در مرتبهٔ نخست دوره‌های حکومت‌ها را در نظر دارد و به همین سبب مجلدات چهارگانه سراج‌التّواریخ را با ملاحظهٔ همین دوره‌ها تقسیم کرده است که از عهد احمدشاه ابدالی سدوزایی شروع می‌شود و به سال اول حکومت امیر امان‌الله خان غازی ختم می‌شود و در واقع تاریخ او بنابر آنچه امیر حبیب‌الله خان دستور داده بود، از دورهٔ سدوزایی‌ها شروع می‌شود و سپس به دورهٔ محمدزایی‌ها می‌رسد. به سخن دیگر سراج‌التّواریخ، تاریخ حکومت‌ها و سلسله‌های فرمانروایان پیش از سدوزایی‌ها را در برنمی‌گیرد.

باری سالهای حکومت نیز به توالی از سال اول که برابر است با تاریخ آغاز می‌شود و تا آخرین سال ادامه می‌یابد. سالها نیز به ماه‌ها و ماه‌ها به روزها تقسیم شده است و همانگونه که هر سال عنوان کلی و اصلی دارد، هر ماه نیز عنوان دارد. این تقسیم‌بندی که به روزهای ماه‌ها در آخرین سطح تجزیهٔ زمانی تعدیل یافته است، به نویسنده مجال داده است تا بتواند بسیاری از وقایع و رخدادهای مهم روزها را ثبت کند. به تعبیر بهتر در این شیوهٔ نویسنده مجال آن دارد تا از بیان کلی و اشاره به کلیات در ماه یا سال که تاریخ را گرفتار سردی و خنکی و بی‌رمقی می‌کند، عبور کند و در فرصتی که تقسیم به سال و سال به ماه و ماه به روزها به دست او می‌دهد، بسیاری از آنچه را که در تاریخ‌های کلی وجود ندارد و یا به ضرورت کلی‌گویی از یادکرد آن چشم پوشیده شده است، در تاریخ خود ثبت کند و اطلاعات و آگاهی‌های ارجمند و نادر و پرداختن به امور جزئی را قید و ضبط کند و به جذابیت و گیرایی و غنای اثر بیفزاید. به سبب همین نوع تقسیم‌بندی و ثبت و ضبط انواع و اقسام مطالب تاریخی، سراج‌التّواریخ عطش هر جوینده‌ای را در هر باب و موردی که بخواهد سیراب می‌کند و چنانکه پیش از این در مباحث مطرح شده نشان داده‌ام و به

همین دلایل و اسباب این اثر را مرجعی یافته‌ام که تنوع مطالب آن چندان است که دروازه‌های صدها و هزاران تحقیق و بررسی را بر روی پژوهشگر جوینده می‌گشاید و اطمینان واثق دارم که انتشار آن جان تازه‌ای در کالبد پژوهش‌های تاریخی و فرهنگی و مدنی و طبیعی و مردم‌شناسی و تبارشناختی و تاریخچه‌های گوناگون نهادهای سیاسی و مدنی و فرهنگی و منطقه‌ای و ملی می‌دمد.

بخشی از مطالب مطرح شده در جریان روزهای ماه به وسیله شخص علاّمه فیض‌محمّد کاتب در حواشی صفحات عنوان‌گذاری شده است که ما آنها را با امانت کامل در فهرست آغازین و متن کتاب و در هر مجلد جای داده‌ایم که خودش می‌تواند راهنمای خوبی برای دسترسی به آن مطلب باشد، ولی نکته اینجاست که این عنوان شامل تمام مطالب صفحات نمی‌شود و در واقع هر واقعه و پیش‌آمد و رخداد و یا شرح ماجرا و شرح حال‌ها به طور ضمنی استقلال دارد و باید عنوان جدید و مطلب تازه تلقی شود. از آنجا که اگر قرار بود برای همه موارد عنوانی در نظر گرفته شود، حاشیهٔ صفحات گنجایش آن را نداشت و به سخن دیگر حواشی و عنوان‌ها چیزی می‌شد به اندازهٔ خود متن. در این ویرایش به سبب اهمیتی که هر مدخل و موضوع دارد تلاش شده است که آن موضوع‌ها و مدخل‌ها از اول سطر جدید آغاز شود تا تشخّص مطلب حفظ شود و جویندگان پژوهشگر را سهولت افزاید و چشم خواننده را خسته نکند. در متن دستنویس حضرت ملاّ فیض‌محمّد کاتب به ضرورت قرارداد و اجرت و قیوداتی که وضع شده بود، همه مطالب به دنبال یکدیگر آمده است، یعنی بند یا به اصطلاح پاراگراف‌بندی نشده است و حتی افعال پایانی جملات نیز به صورت وصفی آمده است که قاعدتاً نباید چنین باشد و قطعاً در پایان جملات فعل تام و پس از آن باید نقطه گذاشته شود. تمییز جملات بعدی از بندهای قبلی غالباً با علامت (➥) که بی‌مشابهت به ابرو نیست و با جملاتی مانند: هم در خلال این احوال و هم در این روز و امثال آن صورت گرفته است.

تکمله و تتمهٔ مجلد سوم و سراسر مجلد چهارم از نظر ویرایشی با مجلدات پیشین یک تفاوت دیگر نیز دارد و آن فقدان معانی لغات و اصطلاحات مهجور و دشوار است که در چاپ کابل این معانی و آن توضیحات که گمان می‌رود کار یکی از این دو تن یعنی

عبدالرئوف کاکری یا عبداللطیف خان سرمنشی باشد، در حواشی صفحات چاپ شده است که خودش مغتنم است و می‌تواند در فهم بهتر و درست‌تر نگاشته‌های ملاّ فیض‌محمّد کاتب سودمند باشد. امیدوارم مدیر محترم نشر عرفان که بخش‌های چاپ شدۀ کابل را بارها چاپ کرده است و دسترسی مردم کشور را به میراث ملاّ فیض‌محمّد کاتب میسر ساخته است، در نوبت چاپ‌های بعدی، دل به دریا بزند و از صاحب تجربۀ آشنا با ادبیات فارسی و عربی و دانا به زبان خاص ملاّ فیض‌محمّد بخواهد تا فهرست مبسوطی از آن لغات و اصطلاحات فراهم آورد و در آخر کتاب به چاپ برساند تا به این وسیله ضرورت مراجعه به فرهنگهای لغت را برای خوانندۀ میراث ارجمند کاتب مرتفع سازد و قدمی هم در این راه بردارد و با این افزوده‌ها تا آنجا که میسر باشد از حدود چاپ صرف متن کتاب پای فراتر نهد به دنیای کارهای جدی‌تر چاپ متن وارد شود.

نگارنده بر این باور بارها پای فشرده و تأکید کرده است که چاپ متن‌های مرجع و به صورت عام مراجع تاریخی آنهم منابعی مانند سراج‌التّواریخ با آن انبوه اطلاعات و تنوع مطالب و موضوعات و مسایل، اولاً باید فهرست توصیفی دقیق داشته باشد و در ثانی انواع نمایه‌های دیگر براساس داده‌های کتاب تهیه و پیوست کتاب منتشر شود تا تحقیق و پژوهش و جستجوی جویندگان را یاری برساند و از اتلاف وقت که سرمایه برگشت‌ناپذیر است جلوگیری نماید، ورنه تعداد کسانی که بخواهند در پیگیری یک مطلب یا موضوع چند هزار صفحه متن را که خود دایرةالمعارفی است، بخوانند، شاید به عدد انگشتان یک دست هم نرسد. تهیۀ فهرست اعلام اشخاص و جایها در یک کتاب چهارصد پنجصد صفحه‌ای می‌تواند راهگشا باشد، ولی باز هم موجب اتلاف وقت می‌شود ولی وقتی پای چند هزار صفحه در میان باشد، خود همین کار هم در عین دشواری، راهگشا نمی‌تواند باشد. نگارنده بیش از هر کسی متوجه این واقعیت است که تهیه نمایه‌های گوناگون چه مایه ملالت‌آور و وقت‌گیر است، چه رسد به آنکه بخواهد فهرست توصیفی برای کتاب تهیه کند. با این حال از سال ۱۳۶۲ خورشیدی که متن طبقات‌الصوفیه پیر هرات را انتشار داد، از انجام این کار توانفرسا، سر نتابید و زانوی ارادت بر زمین زد و نمایه‌های چهارده‌گانه آن اثر گرانقدر را تهیه و منتشر کرد تا بدین وسیله از اتلاف سرمایۀ وقت

دیگران که در واقع سرمایهٔ ارزشمند همگان است جلوگیری کند. همین کار را در رسائل فارسی آن پیر فرزانه و تاریخ‌الحکمای شهرزوری و پادشاهان متأخر افغانستان و تاریخ احمدشاهی نیز انجام داد و به توفیق خدوند ولی‌التوفیق، برآنست که برای مجلد چهارم سراج‌التّواریخ نیز با جان و دل و از سر صدق و اخلاص فهرست توصیفی مبسوط و نمایه‌های لازم دیگر را تهیه نماید و در یک جلد مستقل به چاپ برساند و اطمینان دارد که آن جلد فهرست‌ها به عنوان کلید ورود به دنیای جلد چهارم سراج‌التّواریخ که فراوانی مطلب و نکته و دقیقه و موضوع در آن آدمی را در شگفتی و حیرت فرو می‌برد، برای همه مشتاقان تاریخ کشور و علی‌الخصوص پژوهشگران حوزه‌های گوناگون و دانشجویان، ره‌آورد بایسته و هدیه‌ای در خورد آنان و ادای دین به ساحت میهن عزیز و احترام و ارادت به حضرت علاّمه فیض‌محمّد کاتب خواهد بود.

زمانهای تقویمی سراج‌التّواریخ در سراسر کتاب و به صورت عام، تقویم هجری قمری است که در پاره‌ای از موارد به ویژه آنجا که ملاّ فیض‌محمّد می‌خواهد نکته‌ای خاص مانند روزها و ماههای تحریر کتاب و امثال آن را یادآوری کند، تقویم هجری قمری را با هجری شمسی مطابقت می‌دهد که برای پژوهشگران تاریخ بسیار اهمیت دارد و در پارهٔ دیگر از موارد آنجا که سخن از ارتباط وقایع و حوادث با جهان خارج فی‌المثل انگلیسها و اروپایی‌ها پیش کشیده می‌شود هر سه تاریخ یعنی هجری شمسی و قمری و سال میلادی را نیز قید می‌کند. این نکته نیز گفتنی است که او به هنگام ثبت وقایع نام روزهای ماه را نیز غالباً قید کرده است محقق تاریخ می‌داند که این قید نام روزها مثل شنبه و یکشنبه و... در پاره‌ای موارد چه مایه کارساز است.

نام سالها که با پسوند «ئیل» ترکیب شده است و منشاء چینی و ترکی دارد، در عنوان‌های اصلی و کلی و گاه در متن کتاب قید شده است. سالهای ترکی دورهٔ دوازده ساله دارد، یعنی پس از دوازده سال دوباره از سر شروع و باز تکرار می‌گردد. فیض‌محمّد تحت تأثیر مورخان پیشین، این نام‌ها را در کتاب خود برای نامیدن سالها به کار برده است و حتی از نو شدن سال ترکی نیز یاد کرده است. ولی مبنای سنجش دیوانی و آغاز سال رسمی

در افغانستان در این کتاب نوروز است و سال شمسی هجری و نه سالهای ترکی، اما سال هجری قمری همچنان مبنای سنجش تاریخ و تقویم است که از محرم آغاز می‌شود.

چنانکه پیش از این در بحث از حضور ملا فیض‌محمّد کاتب در زمرهٔ منشیان دربار و هم‌نشینی و همکاری او با آنان و مقایسهٔ توانایی او با همکارانش یاد کردیم، فیض‌محمّد کاتب بیشتر آنان را اهل سیاق یعنی کسانی که با حساب و کتاب و امور مالی سر و کار دارند می‌داند که از ادبیّت و انشاء بهره‌ای چندان ندارند و همچنان دیدیم که او نمونه‌هایی چند از انشای منشیان همکار خود را عیناً درج کتاب کرده است و به ویژه با ثبت آنها در سراج‌التّواریخ قصد خود را از این کار، نشان دادن شیوهٔ نگارش و انشای شاگردان مدارس و مکاتب تأسیس شده در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان و مخصوصاً امیر امان‌الله خان اعلام می‌کند و می‌گوید باید خدای را سپاسگزار باشند که در اثر تعلیمات جدید و توجهات پادشاه معارف‌خواه، امیر امان‌الله خان، از شرّ آن نوع نوشته‌ها نجات یافته‌اند و استعداد ذاتی ایشان شکوفا شده است و دهها تن از آنان اهل انشاء و ادبیات شده‌اند و به شیوه‌ای که متناسب با زمانه و نیازهای جامعه است می‌نویسند و... غرض از یادآوری این نکات، تأکید بر این مسئله است که ملا فیض‌محمّد کاتب نیاز زمانه و جامعه را به تغییر زبان نگارش و نزدیک شدن به زبان جامعه به درستی می‌شناخته است. به همین سبب، به دلیل تجربه و مهارت در فن انشاء نوشتن کتاب درسی انشاء «امان‌الانشاء» به او محول شده است. آیا اینکه به انشای شاگردان مدارس و توانایی آنان در این فن تأکید می‌کند، دلیل توفیق او در تعلیم شاگردان بوده است؟ پاسخ این پرسش با توجه به اینکه او مؤلف کتاب انشاء مدارس بوده است و در پاره‌ای از اسناد و مدارک سخن از تدریس او در مکتب حبیبیه نیز می‌رود، می‌تواند مثبت باشد. اگر روزی کتاب او یافته شود، با مطالعه و بررسی آن بسیاری از نکته‌ها روشن می‌شود و به احتمال زیاد فیض‌محمّد نمونه‌های بیشتری از نثر منشیان را که با راه و روش سنتی و ارثیهٔ تاریخی آن نگاشته شده بود، در آن کتاب ارایه کرده است و آنها را نقد کرده و یا دربارهٔ معایب و محاسن آنها سخن گفته باشد.

نگارنده پیش از این در مقدمهٔ پادشاهان متأخر تألیف و نگارش یعقوب‌علی خوافی، درباره داوری انجمن تاریخ و استاد علی‌احمد کهزاد که خود دانشمندی بی‌بدیل و مؤرخ و

محققی توانا بود و در نگارش تاریخ که در آثار او پیداست سادگی و روانی زبان نگارش را بر هرگونه آرایش و تعقید ترجیح داده است و بی‌گمان باید نام او و آثارش را در شمار استادان توانا در روان و ساده‌نویسی در مراتب نخستین قرار داد، نوشته‌ام، که چرا و چگونه با وجود این همه کتاب تاریخ که در دوره‌های مختلف نگاشته شده است مردم ما به فقر تاریخی و کمبود اطلاعات مربوط به تاریخ گرفتار آمده‌اند؟ یگانه دلیل آن افتادن کار تاریخ‌نویسی به دست منشیان درباری بوده است. توضیح این سخن آنست که نثر روان و فصیح و سادهٔ فارسی، چه به اقتضای شرایط حاکم در دربارها و چه به سبب رقابت و همچشمی دبیران و منشیان و چه به دلیل تقلید از نثر فنی عربی، به تدریج از شیوه‌های ساده و مرسل و مرسل عالی، پای در دایرهٔ تصنّع و تکلّف نهاد و به مرتبه‌ای رسید که دبیران فارسی‌زبان در پدید آوردن نمونه‌های نثر فنی و متکلف از استادان و سرمشق‌های عربی خود پیش افتادند. از بد حادثه میدانی که می‌توانست همه نوع امکانات اظهار توانایی در نگارش و انشای نثرهای فنی و متکلف را در اختیار آنان بگذارد، عرصهٔ تاریخ و تاریخ‌نگاری بود. گزند جبران‌ناپذیری که این کار یعنی نگارش تاریخ با زبان سراسر تصنع و تکلف و آراسته به انواع صنایع لفظی و معنوی و کاربرد لغات و تعبیرها و ترکیب‌های مهجور و نادر و استفادهٔ بدون قید و شرط از امکانات موجود در ادب تازی اعم از آیات و احادیث و اشعار و امثال... دور کردن تاریخ و آگاهی‌های تاریخی از دسترس عموم مردم و طبقات باسواد متوسط بود. به تعبیر دیگر، پس از رواج و شیوع این شیوه در تاریخ‌نگاری، مخاطبان این کتابها، تعداد معدودی اهل ادب و انشاء و خداوندان دانش ادبی در پایه‌های بالا و خود این منشیان و گروهی انگشت‌شمار از فضلا و ادبای دربارها بودند. در این رقابت و همچشمی خود پادشاهان و امیران نیز مشارکت داشتند و انتظار آنان از منشیانی که تاریخ روزگار آنان را به نگارش درمی‌آورد فقط نوشتن تاریخ نبود، بلکه پیشی گرفتن بر کار منشیان نامدار و از جمله منشیان دربارهای رقیب معاصر بود که نمونه‌های آن بسیار زیاد است و از تاریخ یمینی و ترجمه فارسی آن که متعلّق به دورهٔ غزنویان است شروع می‌شود و تا تاریخ احمدشاهی نگارش محمود حسینی جامی که از شاگردان میرزا

مهدی خان استرآبادی مؤلف درّهٔ نادره و جهانگشای نادری بود و حتی پس از آنها نیز ادامه می‌یابد.

ملا فیض‌محمّد کاتب که با اغلب آن تاریخ‌ها آشنا بود و از تعدادی از آنها در نگارش مجلدات اول و دوم استفاده کرده بود، در عین حال که توانایی نگارش تاریخ را با زبانی آراسته و مصنوع داشت، به درستی دانسته بود که اگر چنان کند، آگاهی‌هایی که او در نظر داشت از این تاریخ حاصل شود و مردم روزگار او و پسینیان به آسانی بدان پی ببرند، در پردهٔ آرایش‌های لفظی و معنوی مستور و پنهان خواهد ماند، بنابراین زبانی را برگزید که در عین فصاحت و بلاغت از سادگی و روانی متناسب برخودار باشد. به نظر من شیوهٔ نگارش ملا فیض‌محمّد کاتب در سراج‌التّواریخ به نثر روان و سادهٔ سراج‌الاخبار بسیار نزدیک‌تر و شبیه‌تر است تا نثر منشیان دربار که نمونه‌های آن را در کتاب خود نقل کرده است. به باور نگارنده نقل کردن آن نمونه‌ها در کتاب غیر از ارایه شاهد و سند برای اثبات نظر کاتب، پدید آوردن امکان مقایسه میان نثر خود او که برای نگارش سراج‌التّواریخ برگزیده بود با نثر منشیان همروزگار او، احتمالاً پاسخی به دعوی‌های خواستاران دیگر نگارش سراج‌التّواریخ نیز بوده است و این کار او انسان را به یاد حکیم فرزانه ابوالقاسم فردوسی می‌اندازد که آن هزار بیت سرودهٔ دقیقی را در کتاب جاودانه خویش جای داد و امکان مقایسهٔ میان خود او را پدید آورد.

به نظر نمی‌رسد اختلاف نظر میان فیض‌محمّد کاتب و محمودبیگ طرزی بر سر شیوهٔ انشای سراج‌التّواریخ و زبان آن بوده باشد و چنانکه دیدیم این اختلاف مربوط به مسایل محتوایی می‌شده است که امیر حبیب‌الله خان آن را غرض‌آلود تشخیص داد و کار را به فیض‌محمّد کاتب واگذاشت. نمونه‌های نثر هردو پیشرو در نگارش و پدید آوردن نثر جدید، موجود است و می‌توان آنها را مقایسه کرد و نزدیکی بسیار میان آن دو تن را آشکارا دید. ستایش‌های سرشار از شوق و تمجید و تحسین ملا فیض‌محمّد کاتب از شیوهٔ جدید انشاء در مدارس و نثر فارغ‌التحصیلان مکاتب جدید در دورهٔ امیر امان‌الله خان غازی، کافی است که آدمی به دیدگاه فیض‌محمّد کاتب و ضرورت تغییر شیوهٔ بیان و نثر

فارسی و تناسب آن با نگارش در موضوعات و مسایل جدید همچون علم و فن و سیاست و فرهنگ و تاریخ و نقد و امثال آن پی ببرد.

در دوران معاصر تعدادی از پژوهشگران و استادان مقالات و کتابها دربارهٔ سراج‌الاخبار و مقالات آن به ویژه مقالات محمود طرزی نگاشته‌اند و در آن میدان داد سخن داده و حق مطلب را ادا کرده‌اند، ولی تا همین آواخر بررسی و مطالعه و تحقیق درباره شیوهٔ انشاء و سبک و روش ملا فیض‌محمّد کاتب در نگارش سراج‌التّواریخ و دیگر آثارش، انجام نشده است، تا جایگاه کاتب نیز در تحول نثر فارسی به موازات نقش و تأثیری که سراج‌الاخبار داشت تبیین شود. خوشبختانه مجلدات سراج‌التّواریخ نیز در همان روزگار که سراج‌الاخبار منتشر می‌شد، انتشار یافت و حتی وعده انتشار مجلدات آن به صورت اعلان یا آگهی در آن نشریه درج می‌شد. بنابر این نمی‌توان گفت که این کتاب در میان اهل دانش و سواد ناشناخته بوده است و تأثیری که باید در تغییر نثر فارسی می‌داشته است نداشته است. تفاوت مهم میان این دو که تفاوت بدیهی نیز هست، تفاوت زبان روزنامه‌ای و زبان نگارش کتاب است، آن سادگی‌ها و حتی طنز و نقد و طعن که در سراج‌الاخبار دیده می‌شود و همچنین طرح مسایل نوین جهان و انعکاس اخبار و اطلاعات آن با توجه به جامعهٔ خواننده و مخاطب آن نشریه امری بدیهی و طبیعی است، ولی بخش‌های عمده آن روش و تفاوت در معانی و مضامین، با نثر نگارش تاریخ تناسب نداشته است.

تعیین اندازه تأثیر ملا فیض‌محمّد کاتب در تغییر شیوهٔ نثر فارسی، مطالعه و بررسی و تحقیق جداگانه نیاز دارد و این کار جز با طرح‌های خاص پژوهشی و به طور مثال به صورت تحقیقات دانشگاهی همچون پایان‌نامه‌های فوق لیسانس برنمی‌آید و امیدواریم استادان ارجمند ادبیات دانشگاه‌های کشور در پروژه‌ها و طرح‌ها و تعیین موضوع پایان‌نامه‌ها این موضوع را در نظر داشته باشند و با انجام این‌گونه تحقیقات پای از دایره پایان‌نامه‌های کلیشه‌ای فراتر نهند و به این حقیقت توجه داشته باشند که در تاریخ ادبیات معاصر فارسی در این یک قرن تنها کسی که هزاران صفحه کتاب و مقاله و ترجمه از ذهن و زبان و قلم او به یادگار مانده است، فقط ملا فیض‌محمّد کاتب است و نمی‌شود

پذیرفت که این هزاران صفحه با آن دیدگاهی که او دربارهٔ تحول نثر فارسی داشته است، بدون تأثیر مانده باشد و اگر هیچ کدام از این‌ها هم نباشد مگر نه آنست که او با آن نظریهٔ نوسازی و متناسب کردن زبان نثر با شرایط و مقتضیات زمان، هزاران صفحه کتاب و مقاله و تألیف و تصنیف و ترجمه به میراث ادبی نثر فارسی افزوده است و جایگاه خود را در این عرصه تثبیت کرده است که خود به تنهایی قابل بررسی و نقد و شناسایی و تحلیل است، همان‌گونه که تاریخ او از ابعاد گوناگون شایسته بهترین توجه‌ها و بررسی‌ها و نقدها و بهره‌برداری‌های پژوهشی است. پرداختن به جزئیات مسایل و کشف نظریه‌ها و سنجش و تحلیل و مقایسه‌های علمی و پژوهشی از رسالت‌های دانشگاه‌ها در سراسر جهان است. خوشبختانه پس از تحولی که در این ده یازده سال در کشور، پدید آمده است و هیچ نهاد و سازمانی نمی‌تواند تحقیقات و مطالعات و بررسی‌ها را محدود و مقید به حدود خاص کند و اجازه ندهد که دربارهٔ هزاران مسئله که سالها ناگفته مانده است، چیزی گفته یا نبشته شود و یا پژوهش و تحقیقی به عمل آید. موسسات علمی و پژوهشی و نهادهای مدنی متعدد در کشور پدید آمده است و خوشبختانه فضای تحقیق و تعاطی فکر و اندیشه و نقد و انتقاد مراحل بحرانی سالهای اول را پشت سر گذاشته است و به یاری آن همه وسایل ارتباطی دیداری، شنیداری، نوشتاری، گفتمان ملی در افغانستان به جانب منطق و استدلال و حقیقت‌یابی متمایل شده است. به هر پیمانه‌ای که گفته‌ها و نوشته‌ها از منطق و استدلال و مدارک و اسناد و روشمندی‌های عالمانه برخوردار شود، به همان اندازه فضای گفتمان آرام‌تر و عمیق‌تر می‌شود و ما یاد می‌گیریم که به استدلال و منطق و برهان با ابزار علم و دانش و برهان و استدلال پاسخ بدهیم و ظرفیت‌های علمی و فرهنگی گفتمان ملی را گسترش بدهیم و فارغ از هرگونه شائبهٔ غرض، واقعیت و حقیقت را از هر زبان و بیان که عرضه می‌شود بی‌توجه به گوینده آن، صرفاً از آن روی که حقیقت و راست و درست و واقعی است بپذیریم.

باری علامهٔ بزرگوار فیض‌محمّد کاتب فرزند راستین و صادق این میهن است که دست و دلش برای همه ارزش‌های دینی و ملی و باستانی و اخلاقی و استقلال و آزادی و پیشرفت و اعتلای این وطن می‌لرزیده است و حقیقتاً به این آب و خاک با همهٔ

ناخشنودی‌ها، که طبیعی هم بود، مهر می‌ورزید. اگر غبار عادت و نسبت و غرض و خودبینی را فرو بنشانیم، جمال خدمت و صدق و اخلاص و مهرورزی او بر ما آشکار می‌شود و حقایق مسلّم ولی بسیار تلخ و ناگواری را که او با آن مهارت بیان و ثبت تاریخ کرده است، همچون داروی تلخ که درمان تب‌های کشنده و مهلک است و در واقع ما را از هلاکت و فرو افتادن در چنگال بیماری‌های خطرناک وهم و پندار نجات می‌بخشد، به مثابت شهدی گوارا به کام جان فرو ریزیم تا سلامت خرد و جان و عقل را دوباره به دست آوریم، با اقرار و اعتراف به بدکاری بدان، هرکه و هرکس که باشد، و ستایش و تمجید نیکی و نیکوان هرکه و هرکس که باشد، که در حکم تمرین و ورزش برای تقویت سلامتی، پس از بیماری است، به سلامت خود و جامعه و ترویج این رفتار مدد برسانیم. فیض‌محمّد کاتب مانند بسیاری از بزرگان دین و دانش و علم و ادب و عرفان، از محدودهٔ نسبت‌های قومیت و سمت و سو و جهت بسیار فراتر رفته است و خود او و میراث او به یکایک مردمان این سرزمین تعلق دارد و جا دارد که در تقدیر و تمجید از او و نقد و تحلیل و تحقیق در آثار او ما نیز از محدوده‌های تنگ‌نظرانه فراتر آییم و ارثیهٔ او را پاسداری کنیم.

سخن از جایگاه علاّمه فیض‌محمّد در روند تحول نثر فارسی دری در این یک قرن بود که اندکی از موضوع دور افتادیم.

مهم‌ترین ویژگی نثر کاتب آنست که زبان و نثر او یکسره در خدمت بیان معنی که همان گزارش از وقایع تاریخی است قرار داد با اطمینان و یقین می‌توان گفت که در هیچ موضع در سراسر این کتاب عظیم معنی فدای لفظ نشده است. این بدان معنی نیست که در نثر او از هنرهای بدیعی و تجربه‌های ادبی استفاده نشده است. لطف موضوع در همین نکته‌هاست، سجع و ترادف و توازن در نثر او آنقدر طبیعی و عادی است که هرگز از آن بوی تصنع و تکلّف به مشام نمی‌رسد مانند نمونه‌های زیر که در آنها انواع سجع و توازن و تناسب و ترادف را می‌توان دید:

«گویا در این ایام و ازمنه و هنگام، عموم اهل اسلام را به سیاق فرمودهٔ خیرالانام که در کتب احادیث این کلام خجسته آغاز و فرجام آن جناب مستطاب ثبت و ضبط است: المسلمون یدٌ واحدة علی من سواهم... (۵۱۸/۳/۴)

«امین‌الوجوهات را که شخص حلیم و پرهیزگار و متعبد پروردگار، و دانای رموز کار و در امور دین استوار بود...» (۵۲۶/۳/۴)

«باز آرزو به دست و تیر تمنا در شست آورده، به شش کلاه معروف به بدکُنشی موصوف آمده...» (۱۶۲/۲/۴)

«هم در این ایام سردار محمدعظیم خان، پسر امیرکبیر مرحوم، دوست‌محمد خان، از تغییر منصور خان، به حکومت فراه مأمور و از ذلت و عسرت روز غربت خود که در هند به سر برده بود، مأمون و به حصول زخارف دنیوی نایل و به کثرت مال و متاع واصل گشت» (۶۳۱/۲/۴)

«و این عمل را کارداران بعید از جادهٔ انصاف، که رهروان طریق اعتساف بودند، به روی روز آورده بودند.» (۳۵۳/۳/۴)

«بعضی خدانشناس بی‌پاس و هراس از خالق جن و ناس...» (۶۰۹/۲/۴)

کاربرد این صناعات در نثر او هیچ‌گونه تعقید معنوی و لفظی ایجاد نمی‌کند.

به نظر این قلم، آنچه که تا حدودی در فهم مطلب دشواری ایجاد می‌کند و از مختصات سبکی نثر ملا فیض‌محمّد شمرده می‌شود و از سویی کم و بیش تأثیر سبک و شیوهٔ انشای دبیران و اهل ترسل را می‌نمایاند و از سوی دیگر ضرورت‌های ایراد معنی و توضیحات کاتب را به قصد به دست دادن اطلاعات سابق و لاحق نشان می‌دهد، نحو زبان کاتب است که در ساختار جملات او دیده می‌شود و تا کسی در این ساختار به درستی دقت نکند، خواندن متن سراج‌التّواریخ برای او سختی‌هایی خواهد داشت و همچنین در فهم مطلب ممکن است دچار خطا شود و به صورت اولی عدم توجه به این ساختار نحوی، ویرایش متن سراج‌التّواریخ را دشوار می‌سازد.

ساختمان طبیعی جملهٔ فارسی از نظر قرار گرفتن اجزای جمله به صورت فاعل + مفعول و فعل است که هریک از این اجزاء ممکن متمم‌های داشته باشد. غرضِ اصلی

گوینده ایراد و انتقال معنی به وسیلهٔ جمله است و متمم‌های هرکدام در انتقال آن معنی مورد نظر نقش‌هایی دارند. از طرف دیگر ممکن است میان اجزای جمله اصلی که در حقیقت مراد گوینده همان است فاصله بیفتد. هرقدر این فاصله بیشتر باشد، یعنی عناصر و اجزای دیگر حتی جملات و شبه جمله‌هایی میان این ارکان و اجزاء فاصله بیندازد، فهم مطلب را با دشواری مواجه می‌سازد. در نثر کاتب جملاتی از نوع اخیر که میان ارکان اصلی آن فاصلهٔ بسیار افتاده است فراوان دیده می‌شود، تا آنجا که می‌توان کاربرد این‌گونه جملات را از ویژگی زبان نثر او به شمار آورد. برای آنکه موضوع روشن شود و خوانندهٔ متن سراج‌الاخبار پس از خواندن این مقدمه، توانایی لازم و پیش‌آگاهی درست درباره این‌گونه جملات کاتب داشته باشد، در زیر با آوردن مثالهای متعدد و نشان دادن جملهٔ اصلی و فاصله‌های احتمالی میان ارکان آن جمله، این معنی را روشن و خواننده را یاری می‌رسانیم. همان‌گونه که پیشتر گفتم یکی از دلیل‌های اصلی وجود جمله‌های بسیار دراز در نگارش و نثر ملا فیض‌محمّد کاتب این است که برای فهم درست‌تر و دقیق‌تر مطلب مجبور می‌شود، پیشینهٔ وقایع را یاد کند و گاه واقعه را تا زمان‌های بعد دنبال کند و تمامی این اطلاعات را در داخل جمله اصلی بگنجاند.

از نظر ساختار جمله ـ جملهٔ او با ذکر شخص یا حادثه و یا کاری و یا... آغاز می‌شود و بدون آنکه جمله تمام شود، یعنی فعل جمله را بیاورد، پس از ذکر نام شخص یا حادثه یا فعل و عمل، اطلاعات پیشین را که خود گاه مرکب از چندین جمله است، در پی آن رکن آغازین درمی‌آورد و پس از آن ارکان دیگر جمله و متعلقات آن را می‌آورد. خوانندهٔ این کتاب ارجمند باید با این ساختار در نثر کاتب آشنا باشد تا بتواند جمله اصلی و ارکان آن را در میان آن همه جملات دیگر که هرکدام در حکم متمم‌ها و یا متعلقات اجزا و ارکان جمله اصلی است، به درستی تشخیص بدهد و نقش نحوی آنها را دریابد. مانند مثال زیر که درآن پیام اصلی جمله این است که: سپهسالار فرامرز خان از امیر عبدالرحمن‌خان خواست که نظام‌الدین پسر جنرال رستم‌خان را در هرات نزد او بگذارد یا اجازه بدهد که آن پسر نزد او در هرات بماند. جمله کاتب برای ایراد آن معنی چنین است:

«سپهسالار فرامرز خان به ذریعهٔ عریضه، استدعای بودن نظام‌الدین خان پسر جنرال رستم خان را که از بطن جاریه‌ای از مردم هزاره به وجود آمده و پدرش چنانکه گذشت، از سبب قتل ملک سپید نام، غلام‌بچهٔ کافری، که منصب کمیدانی داشت، محبوس گردیده در کمال بدحالی بمرد، در هرات نزد خود کرده.» (۷۲۷/۱/۴)

اگر آن جمله را با متعلقات آن بنویسیم چنین می‌شود:

سپهسالار فرامرز خان، به ذریعهٔ عریضه، استدعای بودن نظام‌الدین را در هرات نزد خود کرد.

↓

پسر جنرال رستم را

↓

که از بطن جاریه‌ای هزاره به وجود آمده بود

↓

و پدرش ـ چنانکه گذشت ـ از سبب قتل ملک سپید نام

↓

غلام‌بچهٔ کافری

↓

که منصب کمیدانی داشت،

محبوس گردید به کمال بدحالی بمرد،

چنانکه می‌بینیم:

نظام‌الدین، چند متمم دارد: ۱ـ پسر جنرال رستم

۲ـ که از بطن جاریه‌ای هزاره به وجود آمده بود

خود جنرال رستم نیز متمم دارد: و پدرش، جنرال رستم که چنانکه گذشت از سبب قتل سپید نام، محبوس گردیده به کمال بدحالی بمرد.

ملک سپید دو متمم دارد: ۱ـ غلام‌بچهٔ کافری

۲ـ که منصب کمیدانی داشت

و در این جمله که چندین جمله در داخل جملهٔ اصلی آن جای دارد و چند سطر را در بر می‌گیرد:

هم در این ایام میرزا محمدشریف خان، قوم قزلباش و خواهرزادهٔ سید مرتضای روضه‌خوان که خانه خود را وقف.... به امیر مرحوم (پس از چند سطر توضیح) از بندر دکه، که عامل آن بود، معروض داشته، برنگاشت که... که اصل جمله مورد نظر او این است: در این ایام میرزا محمدشریف خان، عامل بندر دکه به امیر مرحوم برنگاشت که...

در جملهٔ زیر فاصلهٔ زیاد میان دو جزء فعل مرکب یعنی فاصله میان نظر لطف و انداخته، موجب طولانی شدن جمله و دشواری فهم شده است:

«محمدحسین خان، حکمران قندهار، نظر لطف و مرحمت و غریب‌نوازی به سوی چهارده نفر کربلاییان هزارهٔ دایزنگی، که گرفتار آمده، چنانکه گذشت حکم والا اصدار یافته بود که همچنان محبوس باشند تا مصلح و مفسدشان مکشوف گردد، انداخته و از...» (۲۶۲/۲/۴)

در جملهٔ زیر فاصلهٔ میان مفعول (= تنخواه) و فعل (ثبت گشتن) موجب تعقید جمله گردیده است:

«و هم در روز پنجم مذکور ماه ذیقعده، چهارصد روپیه تنخواه سر و سالانهٔ محمدفرخ خان... که به فرمان... چنانکه گذشت... آمده و... منسلک گردیده او... منخرط آمده و... به نام فقیرمحمدخان، برادرش و یک تن خادم او برحال و ثبت دفتر تشخیص گشت.» (۴۱۴/۳)

در جمله زیر که مراد از آن مسترد شدن املاک و دکانهای صاحبزاده فضل حق است، میان املاک و دکاکین (= مفعول) و مسترد و موهبت شدن (= فعل) چنین فاصله افتاده است:

در روز هجدهم مذکور ماه ربیع‌الاول، املاک و دکاکین واقع قندهار صاحبزاده فضل حق، که فرار خاک ایران بود و به ذریعهٔ سعدالدین‌خان، حکمران هرات، عهدنامهٔ ترک خطا و خیانت.... نگارش داده و خاتم امضا برنهاده و به حضور والا فرستاده، استدعای اجازت.مراجعت در افغانستان کرد و مجاز و شرفیاب بار آمده، مسترد و موهبت شد. (۲۵۳/۲/۴)

در این جمله میان منصورخان گلدره و به حکومت آنجا مأمور و سرافراز گشت. چهار سطر که مشتمل بر چندین جمله است فاصله افتاده است:

«هم در این روز منصور خان گلدره... (چهار سطر توضیح) به حکومت آنجا مأمور و سرافراز گشت.» (۳۳۲/۲/۴) نظیر آن را می‌توان در جملهٔ: از سوی دیگر کپتان مکمهان... مأمور تصفیهٔ حدود.... بود شده و حضرت والا... (و پس از پنج سطر) وارد موضع خواجه علی شده..». (۳۳۱/۲/۴)

چنانکه در این جمله می‌بینیم میان دزد (= فاعل) و درآمدن (= فعل) چندین جمله فاصله افتاده است:

«و هم در شب سلخ مذکور ماه شعبان، دزد، در خانهٔ غلام‌قادر خان، از مردم قراباغ کوهدامن، که در خزانهٔ عامره ملازمت خدمت داشت، و خودش به خزانه‌داری مبالغ همرکاب سردار عبدالوهاب خان، امین‌المکاتیب، که مأمور تصفیهٔ منازعات سرحدیه، چنانکه گذشت شده، نامزد گردیده بود، درآمد دوهزار روپیه و...» (۴۵۵/۳/۴)

نمونهٔ دیگر از فاصله انداختن میان دو جزء فعل مرکب (رهنورد و گردیده)

«حضرت والا به سواری کالسکه، رهنورد فرودگاه معین و مخصوص، که مهبط عالی و وسیعی را مضرب خیام خدمه و احشام قرار داده، خیمهٔ خاصهٔ والا را به عمود و ستون نقره افراخته و کرسی‌های زیاد پر زیب و زین، پهلوی هم چیده، خیمه‌های خدمه و اعداد اردو را از... فروکش‌گاه را سراسر آیین‌بندان کرده، با اعلام ملونه پیراسته بودند، گردیده....» (۲۳۴/۳/۴)

جمله زیر نیز همان مشکل فاصله میان ارکان اصلی جمله را دارد:

«هم در این وقت تاکرداس نامی از اهل هنود سکنهٔ پشاور، در باب بادام دولتی که میر احمدشاه خان از حبس که به واسطهٔ سرقت چند دانه طلا که در وقت شمار طلاها در بین کفش خود به حضور والا انداخته گرفتار آمده و تمام مال و منالش ضبط و دوچار زندان سیاست گشته، پس از مدتی رها شده، خطاب ملک‌التّجار یافته، با ملا طیب نام اجاره گرفته بود... (۳۴۰/۳)

از ویژگی‌های دیگر نثر او که نشانهٔ تأثیر قواعد زبان عربی است و حتی امروزه نیز در نثر فارسی رسمی و زبان و قلم برخی از اهل سواد دیده می‌شود، مطابقت صفت و موصوف در افراد و جمع تذکیر و تأنیث است:

مطابقت صفت و موصوف در افراد و جمع:

کارداران خسران‌منشان زیان‌کیشان (۶۶۵/۲/۴)، چهارده نفر کربلاییان هزارهٔ دایزنگی. (۲۶۲/۲/۴) و امثال آن که در کتاب بسیار دیده می‌شود خزانهٔ عامره (۹۱/۱/۴، ۲۹۸)، کنیز مدخوله (۵۳۱/۱/۴)، ادارات متعددهٔ مذکوره (۲۸۷/۳/۴)، مآخذ صحیحه و...

استعمال مصادر جعلی مانند فوتیدن: مردن (۱۲۶/۱/۴، ۱۵۲)، فراریدن (۴۱۱/۳/۴)

پاره‌ای از واژگان و ترکیب‌های خاص که در متن‌های کهن فارسی نیز دیده می‌شود مانند رمه‌یار = شبان، چوپان (۳۰۵/۱/۴، ۴۷۸، ۶۹۱)، رمیاری = رمه‌یاری (۴۳۳/۱/۴)، ناوه = دره وادی (۳۷۷/۱/۴، ۶۵۲)که در چهارمقاله عروضی به صورت ناو به کار رفته است. در باب لغات و ترکیبات سراج‌التّواریخ در این‌جا به سبب دراز شدن این مقدمه نمی‌توان به تفصیل سخن گفت و باید فهرست دقیق و کامل آن را در نمایه‌های آخر کتاب دید ولی از ذکر پاره‌ای از آنها ناگزیرم مانند پاگذارد جایی شدن = وارد جایی شدن (۱۲۰/۱/۴)، گاهی = هیچگاه (۴۶/۱/۴، ۱۳۰، ۳۱۹)، عهده برآری: تعهد کردن، برعهده گرفتن (۱۵۵/۱/۴، ۴۹۰، ۵۴۱)، میانه‌روی = واسطگی، آنچه که در اصطلاح امروز مرده گاوی گفته می‌شود (۲۶۰/۱/۴). سواد دان: باسواد، سواددار (۶۸/۱/۴)، تمازت: تموز، گرمای شدید هوا.... (۳۳۳/۳/۴)

آثار و تألیفات ملا فیض‌محمّد کاتب

دربارهٔ آثار و تألیفات و ترجمه‌ها و خوشنویسی‌های او در کتابهای دیگر مانند یادنامهٔ کاتب گردآوری آقای حسین نایل و مجموعهٔ مقالات یکصدمین سال تولد کاتب به اهتمام و گردآوری آقای دکتر جلال‌الدین صدیقی، اطلاعات ارزشمندی وجود دارد که می‌توان بدانها مراجعه کرد. از قرار اطلاعی که در یادنامهٔ کاتب آمده است مجموعه آثار ملا فیض‌محمّد کاتب که در سال ۱۳۵۸ شمسی از ورثهٔ کاتب توسط دولت ضبط یا خریداری

گردیده و در آرشیو ملی نگهداری می‌شود شامل چهار اثر در ۳۲۶۷ صفحه و ۷۶ برگ نقل فرمانهای دولتی و اسناد و مکاتیب و یادداشت‌های دیگر در ۶۴۷ صفحه می‌شده است. و آثار دیگر او را به این ترتیب معرفی نموده و نام برده‌اند:

۱ـ «تاریخ حکمای متقدمین از هبوط حضرت آدم تا به وجود آمدن حضرت عیسی (ع)» (کابل ۱۳۰۲ ش / ۱۳۴۲ ق) که کتاب درسی برای شاگردان مرتبهٔ رشدیه آن زمان بوده است و از تألیفات کاتب در زمان اشتغال در دارالتألیف وزارت معارف شمرده می‌شود.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد بیشتر کتابهای حکمت و تاریخ‌های حکما از دیرباز به زبان عربی نگاشته می‌شده است و در زبان فارسی پس از رسائل اخوان‌الصفا و رسائل فارسی شیخ اشراق که مجموعهٔ رسائل اخوان‌الصفا به کوشش شادروان استاد محمدتقی دانش‌پژوه در ایران چاپ شد، تا دوره‌های متأخر کتابی مدوّن نگاشته نشده است. یکی از جامع‌ترین آنها در ادوار اخیر ترجمهٔ کتاب محبوب‌القلوب تألیف قطب‌الدین محمد پسر عبدالوهاب شریف دیلمی اشکوری لاهیجی است که چند سال پیش به زیور چاپ آراسته گشت. نگارنده نیز ترجمه تاریخ‌الحکمای شهرزوری شاگرد بلافصل شیخ شهاب‌الدین سهرودی، شیخ اشراق را که به وسیله مولانا مقصود علی تبریزی به دستور جلال‌الدین اکبر گورگانی ترجمه شده بود، تصحیح کرد که با مقدمهٔ مفصل شادروان استاد محمدتقی دانش‌پژوه درباره تاریخ‌نگاری فلسفه در سلسله انتشارات مؤسسه علمی و فرهنگی به چاپ رسید. از آن روی که اولاً جای نگارش تاریخ حکمت و فلسفه قرنهاست که در زبان فارسی خالی است و هم از آن روی که درس حکمت و فلسفه در حدود هشتاد و هشت سال پیش جزء دروس دورهٔ رشدیه در مدارس و مکاتب افغانستان بوده است، این تألیف ملا فیض‌محمّد کاتب یکی از مهمترین آثار او شمرده می‌شود. امیدوارم تجدید چاپ مناسبی از آن اثر به همت یکی از استادان حکمت و فلسفه دانشگاه‌های کشور صورت بگیرد و این میراث فکری کاتب به دوستداران حکمت و فلسفه تقدیم شود.

۲ـ «فیضی از فیوضات» که اطلاعات و بررسی‌های دقیقی دربارهٔ رویدادهای افغانستان و جنایات خاندان حاکم را در بر داشته است و کاتب آن را برای دور نگهداشتن از چشم

ماموران حکومتی در سال ۱۳۰۶ شمی به مهدی فرخ، سفیر کبیر ایران در افغانستان سپرد. وی فصلی از این کتاب را در اثر خود، تاریخ سیاسی افغانستان / نگاهی به شرق نقل کرده است، ولی سرنوشت اصل کتاب تاکنون روشن نیست.

۳ـ «تاریخ عصر امانیه» که نسخه‌ای از آن، زمانی در دست بوده است. این اثر ممکن است یکی از مجلدات جلد پنجم سراج‌التّواریخ بوده باشد، ما پیش از این در باب نگارش تاریخ یکسالهٔ اول امیر امان‌الله‌خان غازی که خود کاتب از نگارش آن در مجلد چهارم خبر داده است به تفصیل سخن گفته‌ایم و با این حدس نگارندهٔ مقالهٔ آثار کاتب موافقیم و امیدواریم که آن کتاب که از ریاست دارالتألیف مفقود گردیده بود، روزی بازیافته شود و برگهایی بر تاریخ آن دورهٔ مهم که به گفته فیض‌محمّد کاتب مستند به اسناد و مدارک بوده است، افزوده شود.

۴ـ «نسب‌نامهٔ طوایف افاغنه و نفوس ایشان» در معرفی و شرح قبایل افغانستان که به گفتهٔ نویسنده، کاتب می‌خواسته است آن را پیوسته سراج‌التّواریخ سازد ولی سپس آن را به میر عبدالمحمدخان علیزاده اصفهانی ملقب به مؤدب‌السلطان، صاحب جریدهٔ «چهره‌نما» در مصر سپرده و او آن را در بخش اول جلد پنجم کتاب خود «امان‌التواریخ / تاریخ مفصل افغانستان» که کاتب در پاکنویس و استنساخ این اثر با وی همکاری داشته است، آورده است.

۵ـ «تذکرهٔ انقلاب» در رویدادهای افغانستان در سال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ شمسی (برافتادن امان‌الله‌خان و روی کار آمدن حبیب‌الله کلکانی و قیام هزاره‌جات و مانند آنها به شیوهٔ روزنامه‌ای با گزارش روزانه تا چهارشنبه ۲۲ ربیع‌الاول / چهارشنبه چهارم سنبلهٔ ۱۳۰۸. این کتاب از شمار کتابهاییست که در سال ۱۳۵۸ ش از ورثهٔ کاتب خریداری و به آرشیو ملی انتقال داده شده است.

۶ـ «امان‌الانشاء در نامه‌نگاری» در باب این اثر او به استناد به گفته‌های خود کاتب در جای جای مجلد چهارم و نقد و نظر او دربارهٔ تغییر زبان انشاء و کتابت و نقل نوشته‌های انشای منشیان درباری و اظهار شادمانی از توانایی‌های شاگردان معارف عصر امانی در انشاء و نگارش، سخن گفته‌ایم. با اطمینان می‌توان گفت که این کتاب او نیز مانند

تاریخ حکمایش جزء کتابهای درسی معارف دورهٔ امان‌الله خان بوده است. پیدا شدن نسخهٔ خطی یا چاپی این کتاب می‌تواند ما را در تبیین چگوگی تغییر شیوه‌های نثر فارسی در یکصد سال اخیر یاری کند.

۷ـ «فقرات شرعیه در مسایل فقهی» که نگارش آن در سال ۱۳۰۰ ش با نظارت ملا عبدالواسع قندهاری به انجام رسیده و از کتابهای درسی بوده است.

۸ـ «اتحاد نظر مجتهدین» که در آن دربارهٔ مسایل مختلف اسلامی و فقهی از دیدگاه فریقین (پیروان حنفی و شیعی) و موارد اتحاد نظر آنان سخن رفته است. این کتاب که به تعبیر خاص‌تر آن را فقه مقارن می‌توان نامید، در نوع خود و آن هم در پی آن همه جفا که بر شیعیان افغانستان و مخصوصاً هزاره‌ها رفت، کتابی کم‌نظیر و پاسخی درست به اقتضاآت جامعهٔ افغانستان بوده و هست.

۹ـ «شرح اصول دین» در شرح اصول دین مولانا محمد علی رشتی.

۱۰ـ «سبب و سرِّ مبتلا شدن نفوس ناطقه.»

۱۱ـ «زمامداری و سیاست کشورداری» در شرح اوصاف فرمانروا، راههای صحیح کشورداری و ذکر مدینهٔ فاضله و جاهلیه به سبک و روش کتاب جمهوری افلاطون و آراء اهل مدینةالفاضلهٔ فارابی، کاتب این اثر را در آواخر عمرش در حبیب‌الله کلکانی در ۱۳۰۸ ش نوشته است.

با توجه به سال تحریر سوم مجلد چهارم سراج‌التّواریخ ۱۳۴۳ ق /۱۳۰۴ ش و درج مقالهٔ مفصل انواع مدینهٔ جاهلیه در آن جلد و تأکید خاص ملا فیض‌محمّد کاتب به خوانندگان تاریخ تا با خواندن آن مقاله خود داوری کنند که نظام حاکم بر جامعهٔ آنان از کدام یک از انواع مدنیت جاهلیه است، با اطمینان نمی‌توان گفت که وی آن را در دورهٔ بچهٔ سقاء (امیر حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله» نگاشته باشد. این احتمال را هم از نظر نمی‌توان دور داشت که کاتب در آن زمان، همان مطالب را با اضافاتی به صورت کتابی مستقل درآورده باشد. علاوه برآن چنانکه در همین مقدمه یاد کرده‌ایم، کاتب مقاله دیگری نیز در این مجلد دارد که نام آن را «سیاست مدن» گذاشته است که خود از ابواب

حکمت عملی و مربوط به آیین کشورداری می‌شود. در صورت یافته شدن آن اثر و مقایسهٔ مطالب آن با این دو مقاله، بهتر می‌توان داوری و مقایسه کرد.

۱۲ـ «تاریخ عمومی افغانستان» که گویا کتاب درسی بوده است.

۱۳ـ تحفةالاخوان ۱۴ـ استقلال افغانستان ۱۵ـ رسالهٔ وجه تسمیهٔ افغانستان ۱۶ـ فیض‌الامان در جغرافیای افغانستان و ذکر اقوام ساکن در آن.

۱۷ـ مجلدات چهارگانه و با احتساب تاریخ یکسالهٔ اول امارت امیر امان‌الله خان، مجلدات پنجگانهٔ سراج‌التّواریخ.

۱۸ـ مقالات کاتب در سراج‌الاخبار و آیینهٔ عرفان و حی علی‌الفلاح، که باید با مراجعه به آرشیو ملی و ملاحظه آن نشریه‌ها فهرست دقیق آن را استخراج کرد و در گام بعدی همه آنها را زیر نام مقالات کاتب به چاپ رساند.

همانطور که از بررسی عنوانهای تألیفات ملا فیض‌محمّد کاتب برمی‌آید، عنصر غالب در تألیفات او عنصر حکمت و فلسفه است و این نشان می‌دهد که کاتب در حکمت و فلسفه دارای دانش و اندوخته علمی فراوان بوده است و اگر می‌بینیم که تأثیر حکمت عملی سیاست مدن در مباحث تاریخی و نظریهٔ او در تاریخ نمایان است، به این علت است و خود همین دیدگاه، سراسر تالیف ارجمند سراج‌التّواریخ را خصلتی بیش از تاریخ‌نگاری صرف داده است و از این منظر باید این اثر او را در میان سایر منابع تاریخی یک استثناء به شمار آورد. محور مهم دیگری که چند اثر کاتب بر مدار آن می‌چرخد، محور شرع و دین و به ویژه مسایل فقهی و از همه مهمتر تقارن میان دو مذهب فقهی حنفی و شیعی است که با نظارت ملا عبدالواسع قندهاری به تحریر درآمده است. در مجلد چهارم سراج‌التّواریخ نیز این‌جا و آنجا وقتی که پای بحث در مذهب پیش می‌آید و اسناد و مدارکی دال بر تکفیر شیعه و یا داوری در باب مال و جان و نوامیس آنان مطرح می‌شود، کاتب این علمای سوء را که از اصل مذهب و قرابت و یگانگی در اصول آن بیخبرند، قدح می‌کند و از فتوای معروف امام ابوحنیفه یاد می‌کند که فرمود: نحن لا نکفر اهل‌القبله... بر هر خوانندهٔ این اثر پدیدار می‌شود که صدور فتوای کفر شیعه چه دستاویزی در دست امیر عبدالرحمن‌خان و ایادی و عمال سودجو و فرصت‌طلب او داد که آن همه فاجعه در کشور

در پی آورد و عوارض آن سالهای سال گریبانگیر مردم شد. کاتب که شناخت درست و دقیق از اصول مذاهب اسلامی داشت، باید پس از شناخت آن درد جانکاه و ضد مذهب اسلامی و ملی و نفاق‌برانگیز در پی چاره و درمان برمی‌آمد تا دست کوته‌نظران و تجاوز دشمنان را باز و از دامن اخوت و برادری خدایی مسلمانان کشور کوتاه گرداند. البته اقدام به چنان کاری در دوره‌های امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌الله خان و افرادی چون سردار نصرالله خان و آتش‌بیاران نفاق‌انگیز دیگر که وجود داشتند، امکان‌پذیر نبود. این آرزو با آرزوهای دیگر از جمله استرداد استقلال کشور در دوره امیر امان‌الله‌خان غازی و جدیت او در بازگرداندن حقوق سیاسی و مدنی مردم هزاره و لغو کامل برده و غلام داشتن از مردم هزاره تحقق پذیرفت. خود همین امر نشان می‌دهد که در نظام‌های سیاسی مردمی و مترقی، فایق آمدن بر بسیاری از مسایل امکان‌پذیر است و من برآنم که اگر امثال ملا فیض‌محمّد کاتب با آن احساسات ژرف میهنی و وطندوستی و درک درست از مسایل و اوضاع کشور و جهان، در چنان دوره‌هایی با تدبیر و اندیشهٔ درست در پی اصلاح کار برآیند، می‌توانند با این‌گونه تلاش و کوشش‌ها در پی‌ریزی جامعه‌ای همگرا و به گفته علاّمه فیض‌محمّد کاتب تشکیل هیئت اجتماعیه که مراد از آن تحول جامعه از حالت بدوی و جاهلی و قوم و قبیله‌سالاری به جامعه‌ای نو که دارای هویت ملی است و آرمانهای همه اقشار مردم در هیئت حاکمه یا دولت برآمده از این تحول تجلی می‌یابد، بدل شود و ارتقا یابد. علاّمه فیض‌محمّد با این کارها و آثار خود وظیفه ملی و میهنی و دینی و وجدانی خود را به عنوان یک فرد صاحب درد و اندیشه انجام داد و متأسفانه آن بنیان نیز چون بنیانهای دیگر پدید آمده پس از حصول استقلال و تغییر نظام سیاسی در بوتهٔ فراموشی ماند و بار دیگر آن تبعیض و اختلاف سر برآورد و وفاق و برادری و یگانگی را به چالش کشید. در این سوی تاریخ در زمان حاضر از پس سالها جنگ و اشغال و جهاد و مقاومت، خوشبختانه در قانون اساسی جدید کشور آن اندیشهٔ وحدت، عینیت بیشتر و جنبهٔ قانونی در یک وثیقهٔ ملی یافته است که گامی بسیار بزرگ در راه وحدت ملی به شمار می‌آید و آن مشروعیت و قانونیت مذهب شیعه اثنی عشریه است که می‌تواند با انجام کارهایی مانند آنچه که ملای دردمند و آگاه و دانشور انجام داد، جنبه‌های عینی‌تر و عملی‌تر پیدا

کند. وقت آنست که علمای دینی هر دو فریق، اذهان پیروان هر دو مذهب اسلامی را در کشور روشن سازند و از اعراض و اغراض و اعتراض و انتقاد و مخالفت کوته‌نظران هر دو سوی نیندیشند و همچنین روشنفکران دینی کشور باید رسالت خود را با توجه به اقتضاآت ملی و جهانی اسلامی ادا کنند، تا پس از این هیچ غرض‌جویی این برادران را که همه یکسان دست حاجت به پیشگاه قاضی‌الحاجات یگانه برمی‌دارند و روی به قبلهٔ واحد دارند و تمسک به حبل‌المتین خداوند، قرآن کریم می‌کنند، با طرح مسایل کوچک که از خصلت‌های فقهی و مایهٔ کمال است، نتواند رو درروی یکدیگر قرار دهد و کام خویش را بدین بهانه‌ها حصول کند.

به نظر من بحث و بررسی در جوانب افکار و آثار ملا فیض‌محمّد کاتب تازه آغاز شده است و هر اندازه که در این جوانب آثار او و تشخیص ضرورت پدید آوردن آنها بحث و فحص صورت گیرد، سیمای ملاّ فیض‌محمّد کاتب درخشان‌تر آشکار می‌شود و جایگاه او از حد یک کاتب و منشی و تاریخ‌نگار تا پایگاه یک روشنفکر دینی و سیاسی و ملی ارتقا می‌یابد. هر اندازه که ما بتوانیم این‌گونه آثار و افراد و اشخاص کشور را بشناسیم و بشناسانیم، در واقع فرصتی ایجاد کرده‌ایم که بگوییم ما توان بهره‌برداری از این اشخاص و افراد و افکار آنان را داریم با این کارها چیزی به پایگاه و ارج آنان افزوده نمی‌شود، بلکه در حقیقت ما بینایی و توانایی خویش را در دیدن و دانستن آن افراد و اشخاص و آثار و افکارشان به اثبات می‌رسانیم.

جا داشت که در این ابواب و نکات بسیار دیگر که قابل یادآوری و بحث و تحلیل است در این نوشتار سخن گفته می‌شد و بر پاره‌ای از داوری‌ها که در باب زبان و بیان و شیوهٔ نثر او شده است، درنگ و نقد می‌شد، اما همه این موارد را با توفیق خداوند توانا به تألیف کتاب مستقل دربارهٔ ملا فیض‌محمّد کاتب و احوال و آثار او باز می‌گذارم، زیرا:

۱ـ آنچه که در این مدت دو سه سال که به کار مطالعه و بررسی و ویرایش مجلد چهارم، در کابل و یا تهران مشغول بوده و یادداشت کرده‌ام خود کتابی می‌شود که باید در مجال و فرصت دیگر با تنظیم جدید به صورت کتاب منتشر گردد.

۲ـ جریان حروفچینی و تصحیح و بازبینی و ویرایش چندبارهٔ کتاب که از سه سال پیش در کابل و با خواهش آقای محمدوسیم امیری برعهده گرفتم، هرچند با توجه به تجربهٔ سی‌ساله که در کار ویرایش متن و طی مراحل چاپ و اصلاح و... آن دارم و با توجه به حجمی که مجلد چهارم دارد، سیر طبیعی خود را پیموده است، ولی به نظر آقای امیری و دیگران که از طول و عرض کار و دشواری‌های آن خبر ندارند و یا اطلاعات ناقصی دارند، انجام کار به درازا کشیده است و باید هرچه زودتر چاپ و عرضه شود.

۳ـ در بازار نشر کتاب، آنهم کتابی مانند سراج‌التّواریخ به ویژه مجلد چهارم آن که برای اولین‌بار چاپ می‌شود، گوناگون آوازه‌ها و شایعات به راه انداخته می‌شود که گاهی آنقدر هراس‌انگیز که نموده می‌شود، نیست، ولی تأثیر خود را در اذهان بر جای می‌گذارد و علی‌الخصوص دست و دل ناشر جوان و کوشا و بسیار علاقمندی چون آقای امیری را می‌لرزاند و شاید هم خواب و آرام را ازاو می‌رباید. دلداری‌ها و تلاش فوق‌العادهٔ ما در پیمودن راه دراز کار از تصحیح و ویرایش تا مقدمه نوشتن و تهیهٔ فهرست‌های لازم، اندکی او را تسکین می‌دهد، مخصوصاً اگر در کابل باشم و امکان دیدار و دسترسی و گفت‌وگو میسر باشد، ولی وقتی که در تهرانم و هرچند مشغول کار سراج‌التّواریخ باشم و شب و روز به جان و دل در آن کار بکوشم، نگران است که مبادا به کارهای دیگرم بیشتر از سراج‌التّواریخ توجه کنم، در حالی که چنین نیست.

آوازه دست به کار شدن افراد و یا کانون‌های گوناگون مانند بنیاد علاّمه فیض‌محمّد کاتب در انتشار آثار او از جمله همین مجلد که ما در این مدت و فارغ از غوغای دیگران، با آن سرگرمیم. نیز ناشر جوان ما را که سرمایهٔ موجود خود را در کار نشر این کتاب کرده است بیمناک می‌کند که مبادا آنان بر ما پیشی بگیرند و از همه جالب‌تر، از قراری که او در سفر و توقف اخیرم در کابل می‌گفت گویا وزارت اطلاعات و فرهنگ نیز او را به گونه‌ای ترسانیده بود که اگر چاپ نمی‌کنید ما چاپ می‌کنیم و.....؟! من از این ماجرا که آقای وسیم امیری چه تعهدی به وزارت اطلاعات و فرهنگ سپرده است که با چنین سخنانی مواجه می‌شود خبر ندارم. فقط این را می‌دانم که آقای امیری حق چاپ مجلد چهارم را ـ با توافقی که پس از در اختیار گذاشتن اصل نسخه و تحویل آن به وزیر

فرهنگ و اطلاعات وقت و آرشیو ملی ـ از آن وزارت برای انتشارات امیری گرفته است، که در این صورت باید وزارت اطلاعات و فرهنگ از انتشار آن به وسیله دیگران جلوگیری کند نه آنکه خود در شمار مدعیان درآید! از این‌ها که بگذریم واقعاً تا این اندازه مجال کار و انتشار کتاب و آثار مربوط به تاریخ و فرهنگ و تمدن کشور در آن وزارت تنگ است که دست بر کارهای انجام شدهٔ دیگران می‌گذارد؟!

باری، اگر این کتاب یا هر کتاب دیگری به وسیله افراد و نهادهای گوناگون بارها چاپ شود ـ هرچند که از فقدان مدیریت نشر و قوانین دفاع از حقوق مؤلف و ناشر و عدم توجه به آنها حکایت می‌کند، باید شادمان بود که در این آشفته بازار همه‌گونه کار سودآور و نان و آبدار، کسانی هم پیدا می‌شوند که مثل آقای امیری اندک سرمایهٔ خود را در راه و کار انتشار کتاب می‌کنند و نه امور دیگر، که در ظرف این سه سال چندین برابر سود و فایده، به او می‌رساند. و در ثانی اگر هم چنین حادثهٔ میمونی رخ بدهد هر چاپ به دلیل داشتن مشخصات فنی و اعمال ضرایب کار تحقیقی و اعتبار هر ویراستار، می‌تواند جایگاه خود را داشته باشد، بنابراین نباید هراسان بود. از این همه که بگذریم توجه مردم ما در چند سال اخیر به خواندن کتابهای تاریخ، آنهم از نوع مستند و علمی و تحقیقی آن هر سال بیشتر از پار و پیرار بوده است و قطعاً کتابی مانند سراج‌التّواریخ آنهم مجلد چهارمش که تاکنون چاپ نشده است، خواستاران زیادی دارد، بنابراین بازهم جای نگرانی نیست.

با توجه به آنچه که گفته آمد، کتاب در چند بخش به چاپ رسید، ولی مقدمهٔ آن نانوشته ماند و نمی‌شد که کتاب را بدون مقدمه و توضیحاتی که برای درک جایگاه کتاب و اهمیت کار کاتب بزرگوار و انواع و اقسام مطالب و محتوای فوق‌العاده غنی آن در دسترس مردم قرار داد. این که ناشر و مخصوصاً ویراستار هر آنچه را که طی چند سال کار در کتابی کشف می‌کند و به نکاتی دست می‌یابد، آن را به عنوان وظیفه و حق مردمی که کتاب را می‌خرند و می‌خوانند، باید در یادداشت و در مقدمه بیاورند، از بایست‌های چاپ و نشر به ویژه منابع و مآخذی همچون سراج‌التّواریخ و امثال آن است.

همانگونه که در جایی از این مقدمه نوشته‌ام، انتشار این کتاب، البته بحث‌ها برخواهد انگیخت و هزاران نکته‌ای که در این کتاب وجود دارد، مورد توجه اهل تحقیق و استادان و دانشجویان و روشنفکران قرار خواهد گرفت. بنابراین بایسته بود و هست که در این گفتارها با طرح مسایل عمدهٔ کتاب و محتوای آن و تأکید بر پاره‌ای موضوعات که نیازمند تحقیق‌ها و پژوهش‌های مستقل و جانانه است، این مجال ایجاد شود و حتی موضوعاتی از این کتاب برای نگارش پایان‌نامه‌های تحقیقی و علمی و دانشگاهی و نگارش مقالات پیشنهاد و این بشارت‌ها به خوانندگان و علاقمندان و مشتاقان داده شود. با این حال صدها نکتهٔ قابل طرح و امعان نظر و بایستهٔ توجه و تحقیق و بررسی در این کتاب وجود دارد که از بیم درازی سخن، دامنِ گفتار برچیده شده و آن سخنان و نکته‌ها ناگفته مانده است. این نقص به توفیق ایزد دانا و یکتا در فهرست مفصل توصیفی این کتاب جبران خواهد شد. این که آن فهرست که در واقع راهنمای مفید برای هر جوینده نکات و مطالب و موضوعات و افراد و اشخاص و وقایع و حوادث و رخدادها خواهد بود، همزمان با چاپ این مجلدات عرضه نشده است، به سبب صفحه‌بندی نهایی کتاب است که تا همین اوآخر چندبار به هم خورده است. امیدوارم مجموعهٔ آن فهرست‌ها و نمایه‌ها به زودترین فرصت تنظیم و به بازار عرضه شود. با آن فهرست‌ها به ویژه فهرست توصیفی این کتاب عزیزالقدر و پر نکته، هم ارج کار و دقت و تنوع و گوناگونی اطلاعات علاّمه فیض‌محمّد کاتب و کتاب دانسته می‌شود و هم در وقت محققان و علاقمندان و دانشجویان صرفه‌جویی به عمل می‌آید.

امیدوارم آن عزیز که وقتی در کابل به شوخی یا طنز یا جدی گفته بود که در این کتاب مگر چه وجود دارد که فلانی آن را معطل نگارش مقدمه کرده است، این یادداشت‌ها و به ویژه آن فهرست توصیفی را بخواند تا طول و عرض و پهنای کار علاّمه فیض‌محمّد کاتب و محتوای این کتاب بر او روشن شود.

در پی تحولی در کشور عزیز ما رخ داد و زمینهٔ فعالیت‌های نشر کتاب فراهم شد و مجال انتشار آثار پدید آمد، نگارنده به قصد یاری‌رسانی به جریان نوپای چاپ و نشر در کشور و پیمودن راه طاقت‌فرسای تایپ متن و اصلاح و بازبینی و حتی شیوهٔ حروفچینی و

مراعات دقیقه‌های آن و همچنین پشتیبانی از ناشران داخلی، از جمله ناشر جوان و علاقمند این کتاب، آقای محمدوسیم امیری، با همه دشواری‌های موجود در کابل، اراده و علاقه خود را به انجام این کارها در کابل اعلام کرد و با صدق ارادت قدم در این راه نهاد و سپاس خدای دانا و توانا را که از انتشار اولین کتاب تا حروفچینی و چاپ جلد چهارم سراج‌التواریخ، بخش عمده‌ای از ناهمواری‌های راه هموار گشت. مقایسهٔ چند جلد کتابی که نگارنده ویراستاری و مقدمه‌نویسی آنها را بر عهده گرفت با سراج‌التّواریخ نشان می‌دهد که تفاوت‌های کار از آن نخستین تا این باز پسین چه مایه است. امیدوارم این هنر و فن و صنعت هرچه زودتر در کشور ما بومی شود و نیازی به فرستادن کتاب‌ها و آثار پدید آمده در کشور، برای چاپ و جلد و... به کشورهای همسایه یا کشورهای دور دست‌تر نباشد. در میان جوانان با استعداد و فرهیختهٔ ما علاقمندان با پشتکار و اهل مهارت که خواستار ورود به این قلمرو باشند، کم نیست. یکی از آنان آقای فرید پویان است که در این چند کتاب با ما همکاری داشته است و با شکیبایی تمام و مهر بسیار در پی افزایش تجربه و کشف رمز و راز باریکی‌های کار بوده است. راهنمایی‌ها و ایرادها را با گشاده‌رویی و فروتنی پذیرفته است و کارش روز به روز از کیفیت و کمیت بهتر برخوردار شده است. در همکاری با آقای پویان نیت من آن بود که او را به خواندن متن و چگونه خواندن در ضمن تایپ و آرایش صفحات عادت دهم تا در اثر تجربه و پشتکار، بدل به ماشینی نشود که فقط آنچه را که از حروف و کلمات می‌بیند تایپ کند. بحمدالله امروز به جایی رسیده است که نه تنها افتادگی‌های دستنوشته را یادآوری می‌کند بلکه در برابر کلمات و عباراتی که نمی‌تواند درست بخواند یا در نظر او معنی آن نادرست می‌آید علامت می‌گذارد. خداوند بر توفیقات او بیفزایاد!

کار ویرایش و نمونه‌خوانی و عنوان‌گذاری و پاراگراف‌بندی کتاب مستطاب جلد چهارم سراج‌التّواریخ از آنگاه که آغاز شده و تا اینجا که رسیده است خود داستان جداگانه‌ای دارد و اینجا به این مقدار یادآوری بسنده می‌کند که در این سه سال ماهها در کابل و تهران سرگرم سامان بخشیدن به آن بوده‌ایم و تلاش کرده‌ایم تا آنجا که ممکن بوده است متن بی‌غلط و خوانا و با حروفی چاپ و ارایه شود که هم در خور شأن علاّمه

فیض‌محمّد کاتب باشد و هم علاقمندان را خوش آید و هنگام مطالعه آن احساس خستگی نکنند. در چند ماه آغازین که در کابل همه کار را کناری گذاشته بودم و شبانه روزی ده تا پانزده ساعت مصروف این کار بودم، آقای امیری و آقای پویان را هر روز در میان یا دو روز یکبار ملاقات می‌کردم و صفحاتی را که حروفچینی شده بود دریافت می‌کردم و آنچه را که اصلاح شده بود به آنان به قصد اعمال اصلاحات باز می‌گردانم. در واقع بخش بیشتر حروفچینی کتاب به این ترتیب برای نوبت اول در کابل انجام شد. و این امکان‌پذیر نمی‌بود جز با فراهم بودن امکانات رفاهی که همه به لطف عمهٔ بزرگوارم حاجی ظاهره احمدیار مولایی استاد سابق مرکز ساینس و نمایندهٔ غزنی در اولین دورهٔ پارلمان جدید و همسر فقید و ارجمندشان شادروان غلام‌سرور احمدیار که الحق و الانصاف در هیچ بابی از بذل محبت و بزرگواری و همراهی دریغ نفرمودند. پارسال که به آن خانه بازگشتم چقدر جای آن مهربان خالی بود که صبح و شام بپرسد کار به کجا رسیده است؟ و من یافته‌های خود را از سراج‌التّواریخ به استحضارشان برسانم و چقدر امروز که این کتاب به سرانجام رسیده است جای ایشان خالی‌تر است که آن را مانند کتابهای دیگر به آهستگی و دقت بخوانند و باز در باب مطالب آن با یکدیگر گفتگو کنیم. خداوند روح‌شان را غرق در رحمت و غفران بگرداند.

باری در این رفت و آمدها، طول زمان توقف در تهران بیشتر شد و آقای پویان با بخش‌های جدید کتاب و قسمت اصلاح شده به تهران آمد و همچون نوبت پیشین دفتر انتشارات عرفان را محل کار و قرار و مدار قرار داد که جا دارد از محبت و برادری و همکاری آقای محمدابراهیم شریعتی، مدیر محترم نشر عرفان از این بابت صمیمانه سپاسگزاری نمایم. ما در اینجا به همان شیوهٔ کار شبانه روزی کابل، نوبت اصلاح متن را به پایان بردیم و ایشان به اعمال اصلاحات و تنظیم شماره صفحات کتاب پرداختند و پس از آن دوباره تمام متن را به من بازگردانند و باز ویراستاری و یادداشت‌برداری آغاز شد و تقریباً در این نوبت صفحات کتاب از لحاظ شماره تثبیت شد و ایشان به کابل بازگشت و یکی دو ماه پس از او به کابل باز آمدم و قرار شد متن کتاب به شمول تتمهٔ جلد سوم با مقدمه‌ای که خواهم نگاشت در چهار جلد عرضه شود. وقتی که دوباره به تهران

بازگشت، دیدم آن قرار تا حدودی تغییر کرده است و ناچار یادداشت‌های من که مبتنی بر آن شماره صفحات بود باید تغییر می‌کرد. به همین لحاظ نگارش مقدمه وقت بیشتری گرفت و کار فهرست توصیفی و نمایه‌ها به پس از انتشار موکول شد.

در این میان در ایران ضایعهٔ المناک دیگری از تقدیر حیّ قدیر، رخ داد که مدتی مرا به خود مشغول کرد و آن بیماری خواهر مهربانم خانم دکتر شیرین مولایی فرزند شادروان جنرال میراحمد مولایی و به نتیجه نرسیدن سعی و تلاش انسانی در درمان و درگذشت ا یشان بود. خانم دکتر شیرین مولایی که سی و چند سال در شهر قم، یار و غمگسار مهاجر و انصار بود، رخت به سرای جاوید کشید، خدای رحمان و رحیم ایشان را غریق رحمت و آمرزش کناد!

از همسر دانشمند و مهربانم، بانو دکتر عفت مستشارنیا که پیوسته مشوق و حامی و همکار و یار و مددکار من در انجام این کارها بوده است و به ویژه در گرفتاری‌های بیماری و اندوه و غم فقدان وابستگان و خویشانم، یار و همسر همراه و یکدل و غمگسار بوده است، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم و از پیشگاه خداوند کریم و حکیم و غفور برایش سلامتی و طول عمر آرزو می‌کنم.

امیدوارم چاپ و انتشار این کتاب، مورد پسند اهل تحقیق و علاقمندان به تاریخ کشور و دوستداران علاّمه فیض‌محمّد کاتب قرار گیرد.

الحمدلله اولاً و آخراً

تهران، بیست‌وششم سنبلهٔ یکهزار و سیصد و نود خورشیدی

دکتر محمّدسرور مولایی

جلد سوم

سراج التواریخ

وقایع ماه ربیع الاول سنه ۱۳۱۴ هجری

بودند و حضرت والا چنانچه گذشت عرض داشتهای آنان را نپذیرفت و او را فرمان کرد که در دو هفته اشجار کار تجارت آن کوه را قطع کند مأمور فرمود که درختان بزرگ قابل کار تجارت را بریده در آب اندازند هم چهل تن از فوج مهندسین را با مکین کپتان ایشان امر کرد که راه کنار رود چپاردون را تا ختم احجار مانع عبور را از سر راه دور کنند و نیز چهل تن از پیادگان ساخلو را که در ارگ است با نیابت مزدوران و مهندسیان گماشت و در عرض یک سال یک لک و پنجاه هزار درخت از کوه مزبور بریده و در آب انداخته از راه تجارت گسیل کرد و هم در این هنگام مردم [illegible] به نام سرکرده ملقب ضیاء الملة والدین با عهدنامه موافقه ترک کرده تسلیم سپاه سالار کرده و او از آن مبلغ ساخته با طغلوتی از نقره و طبلوی پوشش گلاب پرداخته و عهدنامه را در آن نهاده انداخته گسیل درگاه عالم پناه کرد و هم [illegible] مذکور از حضور [illegible] خان حکمران و میرزا محمد [illegible]

~~[illegible] شده از والا فرمان رفت که هر قدر از [illegible] مال دولت در آنجا باشد در کابل [illegible] و نیز [illegible] از فراه و پشت رود خرید [illegible] گسیل [illegible] آلات [illegible] [illegible] [illegible] در راه غزنین [illegible] دیگر چند [illegible] زر و [illegible] [illegible] گشته [illegible] که با [illegible] [illegible]~~

صدور حکم والا در دادن املاک مردم هزاره با فغان.

در خلال وقایعی که شرح رفت جمعی از زوار و [illegible] و سایر مردم [illegible] در کابل آمده و از ظلم شده [illegible] مستغیث گشته از حضرت والا خواهش دادرسی و عقار و مزارع و کشت زار و مراتع و [illegible] علاقه چوره از املاک مردم هزاره شدند و حضرت والا خواهش ایشان را پذیرفته دولت محمدخان ایشک آقاسی [illegible] شهزاده اعظم سردار حبیب الله خان را که با اجماعه از یک حلقه و قبیله بود بر سر ایشان گماشته [illegible] بدو داد و امر [illegible] فرمود که مزارع مردم هزاره [illegible] علاقه چوره مساحت پیمایش کرده [illegible] از مردان بیرگان دارد یک جریب زمین و [illegible] جریب اوسط و دو جریب ادنی که در حقیقت مجموع همه سه جریب [illegible] آید داده و هر یک از ایشان را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ثلث [illegible] [illegible] [illegible] ثلث دیگر را خرج مالیات دیوانی و دیگر ضروریات و مایحتاج زیست [illegible] کرده [illegible] روز [illegible] و هم تخم و گاو و اسباب و آلات [illegible] از دولت به نام تقاوی و مساعده بایشان عنایت کند

شرح سلطنت حضرت ضیاء الملة والدین

ولیکن از غرض آلودی که در رد خواهش او پذیرفته نگشته است و حضرت والا به روز بیست و نهم ربیع الاول در پاسخ
این عریضهٔ او چنانچه آن رقم فرموده که علاقهٔ مهمند مثل جلال آباد و کنر و غیره که در نقشه ذکر کرده اند کارهای حق انگلیس نخواهد

ذکر رفتار مأمورین دولت با مردم هزاره

از جمله مأمورین دولت در هزارجات میرزا غلام حیدرخان مأمور فراهم نمودن مالیات هزارهٔ جاغوری و ارزگان
واقعاتیکه شرح رفت با فوج و تفنگچی به چوره معاد دره پرداخته و در هر ماهی یکنفر دختر و غیره از هزارگان خواسته
راه کام حاصل کردن و برام داخل شدن پیش گرفت … واقعه نگار … رفتار … رد کرده
… را فرمان … آمده
معاد دره و دختران باکره … ثابت کرده حاصل دارند و چون در این وقت تمام مردم هزاره و ذی…
و تمرد بعضی از هزارگان مشغول … که تکفیر ایشان … یافته بود … حکم
شرعی ایشان را چون اهل حربیه قبل از امان دانسته کوشش بر دعوی و خصومت ایشان نمیداد … ایشان از تا…
… و هم در این ایام قاری تاج محمد خان که با کثر در … فرار
ماوراءالنهر شده بود عریضه نگار حضور گردیده طالب عفو تقصیر و خواهان اجازت مراجعت در افغانستان
گشت و حضرت والا در پاسخ او رقم فرمود که هرچه کردید ضرر بدین و دنیای خود نمودید و جواب خداوند را در روز
حشر خواهید داد و اما من با همه شما بدکاران … هیچ عزم بد کردن و زحمت رسانیدن را در دل ندارم
با آن خدائیکه تمام عالم مخلوق او است سوگند یاد میکنم که هیچ ضرر جانی و مالی را با شما ها در خفیه ندارم و از جملهٔ شیعی
ارمنی زاده را به غضب پروردگار سپرده ام که … همه مردم را مثل ابلیس از راه … ملامت کشید
خسر الدنیا والآخره ساخت و هرچه در حق تمامان … جواب خواهد داد و در خصوص آمدن شما
در افغانستان شما هیچ ممانعت نیست اما بدو شرط یکی آنکه در ترکستان نباشید دیگر اینکه نه چیزی … و نه جرم …
… دوری خود را در افغانستان کرده … احوال …
محمد دین قوم مرادی خیل و … از قوم سلیمان خیل از ملازمان فوج نظام انگلیس بموجب سند … از خارج
در افغانستان آمده و در حین مراجعت از حاکم و قاضی مقرر پاسخ پس نوشته آنان موقوف … در سردار
حضرت والا کشیدند حضرت ایشان را خواسته پس از مشاهده فرمان کرده که پاس چند تا این قسم نوکران دولت انگلیس
بدهند اما مراقب باشند که تا در افغانستان … نکنند و ایشان … دیگر

[illegible]

وقایع ماه ربیع الآخر سنه ۱۳۱۴ هجری

~~ورنه شمشی بهزار روپیه صعود نموده مقرم و منقضی است این قاعده جاریست و [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

حکم والا در باب سلطای ملک جوره مردم هزاره با دلاور درو ونکه تمامت مردم درزنگی و غلزائی و زابلی نخج
و متوطن ده زنگی و زمیان درورد پی نه بیس خوانان مراتع و مزارع مردم هزاره شده شروع بملک گرفتن
کردند که ان شاء الله جا بجا رقم شده میآید و از جمله در این اوقات که ابتدای ملک گیری بود از مردم خیل
و توجی و اندری بیعت بیعت و کمی کمی خانه نزد جنرال شیرمحمد خان شده بذریعه او از بزرگان علیقلی
سر بر مطاوعت گشتند و حضرت والا در روز بیست و نهم مذکور ربیع الآخر بذریعه فرمان تعداد نفوس مذکور
و داشت ایشان را از جنرال مذکور خواسته هنوز حکم صادر نشده بود که چند از فوج پیاده نظام خوشحل زائی که
تعیش توابع شده ها در عریضه نگار رشیدا طالب اراضی چهار تو و کمپنه قلو آمدند و حضرت والا استدعای شان را
پذیرفته مزارع و مساقات هردو موضع را بایشان عنایت فرموده مردم هزاره را جلای وطن نمود.

حکم کفر نمودن ملا نجم الدین بر ملا عبدالوهاب باتگی

گواه این مدعا اینکه در خلال احوال مسطوره جناب معارف و فواصل آداب ملا نجم الدین بتکفیر ملا عبدالوهاب باتگی خریطه در حیله
مکتوب اعلان کفر او را فرستاده به پیروان و معتقدین خود خبر داد و از آنجا صحیفه بقاضی ملا سعید نام در لعل پوره ارسال داشته
شرحی از آثار کفر او را بنگاشت و او از مندرجات آن ترسیده مردم ترک زائی و مهمند را که پیرو و ارادت مند ملا عبدالوهاب
بودند خطاب کفر کرده در السنه و افواه سمر و شهیر ساخت که حضرت والا تکفیر او فرموده است از قضا آن مکتوب بدست مردم
ترک زائی افتاده ملفوف عریضه خود بحضور اقدس والا فرستاده نگارش دادند که قاضی مذکور بر سر ید ملا نجم الدین و دارای
شصت هزار روپیه نقد و زمین است و با وجود ادعای اسلامیت از سالها است که مالیات مزارع و مساقات خود را
نداده اباء از ادای وجه بیت المال نموده دعوی نماید و نیز فریفتهٔ جال زوجهٔ دین محمد نام جدید الاسلام شده از در تعشق
با او تعلق مفاوضت اختیار کرده شب و روز در کنار خویش میکشد و از وصلش کام حاصل میکند و هم مساقه لندیری پای
زاده گل حسن نامی را قبل از زوجهٔ دین محمد با خود رام کرده بدام فسق داشت و در روز مفاوضت و شب مخالفت با او
میگذاشت و آنگاه که از گرفتاری قاضی با زوجهٔ دین محمد آگاه گشت و خود را از کنار و بوس محروم یافت رشک برده
عزم افشای فتنهای قاضی و زوجهٔ دین محمد جزم کرد و قاضی او را که مدتها فریفتهٔ جانش بود از راه ترک و ناکشته در نهر

کابل

وقایع ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۱۴ هجری

از جوانان رشید خوش قد دولت انگلیس را الصید تا تی بدام آورده برای ملازمت و خدمت دولت انگلیس
از افغانان برده و می برند و چون در این ایام و قبل از این هنگام جمع کثیری از علماء و سادات و مشایخ و
عامهٔ مردم وزیری و دیگر دار الله یار خان و امام بخش خان و غلام جان خان بلوچ و ارباب شیر خان از خاک
مقبوضهٔ دولت انگلیس که در [illegible] و دیگر [illegible] اند دولت متعلق گشته بودند بعزم هجرت سوی پای تخت
ظل حمایت این دولت پناه آمدند و حضرت والا در خصوص مزارع و اموال منقولی ایشان برای سرکار
نوشته و پاسخ و اگذاری و عدم مداخلت کارکنان دولت متبوعهٔ خود را در ملک های آنان نگاه داشت در حضرت
والا نقل نامهٔ او را درج اشتهار فرموده در قندهار و غیرها [illegible] که اشخاصی که قبل از این هجرت کرده و آنانکه
بعد از این هجرت کنند از مطالعهٔ اشتهار بر حالت روزگار خود آگاه شوند که حضرت والا با دولت انگلیس
مکاتبه نموده [illegible] حاصل فرموده است که موجب آسایش دائمی عموم طوائف مهاجرین بوده و بداند که کسی [illegible]
ملک آنها مداخلت کرده مزاحمت با ایشان نمی رسانند و هم در روز بیست و نهم [illegible] ربیع الاخر ملا میر عالم خان
۴ و حاجی عبد القادر خان و حاجی عبد الرحمن خان و دیوان [illegible] هندو وکلای تجار [illegible] قندهار که
که از جور و ستم نظام الدین نام افغان که [illegible] و حیل [illegible] تعدی [illegible] تجار را گریزانیده [illegible] عنایت
شده و او معروف گشته [illegible] دیگری نداده و کارکنان دولت [illegible] از عموم تجار [illegible] شدند که تحویل خزانه
کنند [illegible] از حضور [illegible] شده و رخصت مراجعت قندهار یافته [illegible] حقوق ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
۵ [illegible]
[illegible] جد [illegible] و اعمام و عم زادگان شیر دل خان بن پادشاه خان اخوندزائی را که
با دولت طریق معاندت می پیمود در کابل آورده و [illegible] حاکم [illegible] را ضبط دیوانی
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جلد سوم — ۱۴ — سراج التواریخ

شرح سلطنت حضرت ضیاء الملة والدین

~~ممالک [illegible] را تا اکنون [illegible]~~
~~[illegible] اصحابان خان [illegible] بدخشان [illegible] خدمت را~~
~~شدند [illegible] محمد نبی خان [illegible] محمد کریم خان برادر محمد نعیم خان کشید آن [illegible]~~
~~با محمد کریم خان [illegible] کابل کرد~~

و هم درین ایام محمد علیخان معادن سنگ لاجورد بدخشان و غیره معدنهای آن سامان را خرواری کابل
سنگ لاجورد که قطعات آن از سه چارک الی هفده سیر بوزن میآمدند مصحوب محمد حق نام تحویلدار بکابل
فرستاد و داخل تحویلخانه جات نمود و هم ملا میرعلی نام را افتای محکمه بدخشان گوید و هم درین ایام از انتخاب
اشتهار رشد نفوس ذکور افغان عهد نامهای قبولیت از هشت نفر یکنفر بملازمت نظام و در عموم رعایای
این مملکت بپایه سریر سلطنت رسیده حکم آن درباره نفاذ پیوست که همه ذکور را از سه ساله تا پنجاه ساله در
قید حساب آورده از چهارده الی پنجاه ساله هر هشت تن یکی را در مشق گاه قواعد نظام ملکی مامور کرده هر
هفته یکروز مشغول کسب قواعد نموده تا زمانیکه مامور محافظت و حراست سرحد و ثغور مملکت آیند مشغول و موظف
قواعد بوده تنخواه چهار روپیه از هر ماه را همان هفت نفر قومی بدهند و پس از آنکه مامور مواظبت حراست
مواضع متعدده سرحد شدند مشاهره و مواجب هر ماه از تمام یک سال همان هفت نفر بر طبق اعداد سپاه نظام
دولتی از خود بدهند و کسانیرا که افزون از پنجاه و یک عمر داشته باشند ازین تکلیف معاف دارند و
از صدور و تقرر این حکم در معنی بر هر یک از کل نفوس ذکور افغانستان که از چهارده تا پنجاه سال عمر داشت
در سالی دوازده روپیه عاید گشت که بلشکر ملکی بدهند و رفته رفته از هشت یک کار بقرعه منجر شده صاحبان
ثروت و مکنت که قرعه بنام ایشان برمیآمد عوض خود دیگری را به مبلغی که رضا میساخت بدولت میداد و آنانکه
اهل قرعه پس از خدمت سه ماه در سلک سپاه نظام رخصت یافته دیگران قرار قرعه داخل خدمت نظام
میشد و کسانیکه در لشکر دفتر نوکر دولت بودند از قرعه معاف بودند و در پایان کار نظر باینکه تمام وضع و ترتیب
اعداد اطوار افراد عموم ملت و سکنه مملکت بالیت و از فنون محاربت و مدافعت آگاه گشته در حراست دولت
و دین و وطن و ناموس خویش مهارت و ممارست حاصل کنند قاعده مجانیت از میان برخاست و نوکر و غیر نوکر همه
داخل قرعه شده هر که ابا از ملازمت میکرد ششصد روپیه بدولت میداد و یا مجبورانه داخل نظام میشد و در ماهی
چهار روپیه تا دو یک از دولت همی گرفته بود رخصتی همی گشت چنانچه اکنون که سال هجری بهزار و سیصد و چهل و دو

و از

صدور حکم بنام نفوس ذکور افغانستان

[redacted]

۳

جلد سوم — شرح سلطنت حضرت ضیاء الملة والدین — سراج التواریخ

بیاید آیا در اراضی متصرفهٔ خود راه نمیدهند از دو ملک متصرفهٔ دولت افغان را با فراماسون و ساختن قلاع مستحکمه و کندن خارج [illegible]
سهل و غیره امور مهمه لازمه آنها نمیکنند آری میکنند و دولت انگلیس که موطن شما را قرار تقسیم دقیقی حدود داده
و متصرف گشته است با تقریر امور را که مد نظر و در خاطر داشته باشد از قوه بفعل میآورد و در وقتیکه شما
از راه طلب یاری و معاونت در کابل آمدید گفتش با شما گفته و مکتوب و گرای نشان داده شد زیاده از آن
چیزی فرموده نمیشود و شما هر که از راه هجرت در این مملکت بیاید بهمان نوشته و گرا کسی مانع از آمدن او نخواهد بود
و آنگاه که آمد بقدر کفایت معاش او مرتب و مرتع از طرف دولت بنام عنایت داده خواهد شد الا هرگاه
کثیرت باشند و از این طرف تکلیف آمدن و بیا مدن برگیری نمیشود و آخر دم جز مطالعه این منشور مأیوس مجبور
شده جملهای دزدانه بر دوخته تا سنه ۱۳۴۰ تا توانستند لشکر انگلیس را در ملک خود راه نداده و در سنه
مذکوره دولت موصوفه قانون مارشل لا را جاری کرده بذریعهٔ طیاره و ضرب خمپاره حملهای جابجانهٔ ایشان
تحم قتل و جرح در آنکه و خارت و خسارتی بتقدیم رسانیده و در روز هفتم جمادی الاخری هر دو توپ بزرگ
از پیش رو تم شد در غزنین رسیده و از آنجا بکابل آورده شدند و هم در این ایام عبدالله خان
نام هشتاد تیر از ده را از معموره [illegible] آن که هوا [illegible] جانب کابل نقل داده و در مسجد قریهٔ نو
قوم اندر غلزائی چپاول زدند [illegible] در شب دزد ربوده حضرت والا از عریضهٔ متصدیان مبلغ مذکور آگاه
گردیده سردار علام علیخان حاکم غزنین را فرمان کرد که یا دزد را بدست آورد و یا وجه مسروقه را قرار قاعده
نظامنامه حکومتی از اهل قریه تحصیل تحویل خزانه نماید و او تحصیل بر دوخته مبلغ را از مردم ده گرفت و هم
احوال مسطور پنجصد خانوار یک از قوم قزاق تبعهٔ دولت روس هجرت کرده و با مر حضرت والا چنانکه گذشت
در علاقهٔ مجلان از توابع قطغن مزرعه و مسکن داده شده بودند فرار را اختیار کردند و از جور و ستم ماموری
جیلهٔ دولت روی از امید دولت برتافتند و چون در حدود حضرت امان از مضافات قطغن رسیدند نظام
علیخان رسالهدار و عبدالحمیدخان و محمد امینخان جماعه داران با سواران نظام که در زیر امر خویش داشتند
راه برگردانیدن آنان پیش گرفتند و قزاقان اعتنا بمخالفت ایشان نکرده با هم درآویختند و نتیجتاً
چندی از سواران نظام مجروح و سلطانخان با علم دار دستهٔ سوار خود مقتول و سطرنج و دیگر سوار مفقود شده خود
قزاقان چیره دست آمده راه رفتن برگرفتند و چندی [از قزاقان] گرفتار دولت حاکم حضرت امام شده و چندی دیگر
در آب نهر غرق گشتند و در حین انتقال مادهٔ قبایل ترکمن سرحد در ان روسیه جماعت قزاقها برخاسته سواران

نظام ۷/۱۳۹۳

[illegible]

لهذا مرایت دولت را هدف گلوله تفنگ ساخته باعث استیلا و غلبه قزاقان شدند و باقی از نهر جیحون گذشته
در وطن اصلی خود رفتند و میرزا عبدالاحد خان کرد دفتر و محمد علی خان حاکم و نظر محمد خان ممیز و محمد اعظم خان تحصیلدار
وجوه زکوة قطغن ماجرای مرقوم را معروض داشته حضرت ضیاء الملة والدین روز نهم جمادی الاخری با خامه خاص بایشان رقم کرد که
گرفتار شدگان قزاقان که از [illegible] را مغلول و محبوس گسیل کابل دارند و اگر از ایشان در آنجا کسی باز مانده
باشد نیز محبوس روانه کابل کنند که در ملک انگلیس بیرون فرجه نشوند و در این هنگام میرزا عبیدالله خان
از فوت میرزا عبدالوهاب خان قزلباش سررشته دفتری بدخشان مامور و نامزد گشت و از دیگر وقایع
واقعات مذکوره بعضی از مردم هزاره که از فشار حکومت و دچار عسرت و ذلت روزگار شده بودند
با آنکه تمامت حکام و سرحدداران را مناشیر عدیده اکیده اصدار یافته و حکم مبرم پادشاهی بر قتل بندیان که اگر از
مردم هزاره از نزد ایشان عبور کنند مقرر گردیده بود ناچار از عسرت روزگار فرار اختیار کرده از راه [illegible]
در صدد [illegible] بیت نفوجان [illegible] در شالکوت مسالک سلک ملازمت فوج انگلیس شدند و از جمله چند تن
که املاک ایشان را مردم افغان متصرف شده بودند اجازت و رخصت حاصل کرده از راه [illegible] جانب منزل
مسکن خود شدند و از [illegible] (و در آن مانع آمده و ایشان را عودت دادند) و چون مراجعت هزارگان از خارج در افغانستان ممنوع
(سیاه [illegible] بلوچستان هم) و بکارکنان دولت انگلیس از حضور والا رقم شده بود که ایشان را از آمدن در افغانستان باز دارند و قبل از
پرتو وصول انگلیسی این منشور والا وداع زندگی کرده پاسخ آمر اکزیل گرافورد انگلیس نوشت و حضرت والا در
روز بیست دوم ماه جمادی الاخری مجدداً در باب مردم هزاره بکرنیل مزبور رقم فرمود که ایشان را رخصت آمدن در
افغانستان ندهد و مقارن این حال شانزده تن مرد و زن دختر و پسر از مردم هزاره چهار دسته [illegible] از
خوداری موطن خود را ترک کرده فراری شدند و در دهکوی شالکوت نهادند و در بند دقلات گرفتار و مت حاکم
آنجا آمدند و حاکم آنها را محبوس روانه کابل نمود و داخل زندان ابدی کوتوالی گشتند و هم در این وقت از
عریضه سپهسالار غلام حیدر خان مقیم هرات که در باب دو صد و هشتاد تن کمبود ملازمان توپخانه آنجا و یکصد و [illegible] کمبود
فوج نمره بیست و نهم که هنوز [illegible] نگاشته بود از حضور والا [illegible] اعظم [illegible] فائز [illegible] شده
او که امور سپاه را از طرف [illegible] در تحت انتظام [illegible] و هر دو فوج و توپخانه را تکمیل [illegible]
و شصت راس اسپ برای توپخانه گسیل هرات فرمود و هم در این ایام از عریضه والیه [illegible] رعایای [illegible]
که از افغانستان که خدایان خود [illegible] محمد خان [illegible] شده [illegible] کرده بودند که از طرف دولت [illegible]

نمودند و او نظر باینکه بردن غله و حبوبات در خارج از جانب دولت ممنوع و قدغن بود همه را ضبط کرده
بفرمان والا که در روز هشتم ماه رجب بنام او صادر شد اسباب و آلات دولتی را که از هند در جلال آباد رسیده بود
بر آن اشتران و غیره رواحل دولتی حمل و در کابل نقل فرمود و هم در این وقت ده نفر از مردان و زنان
کابل که نسبت به دولت خطاکاری و عصیان شعاری اختیار کرده بودند با مر والا اخراج پشاور شدند و در روز بیست و
نهم ماه مذکور حمزه خان جبارخیل در تغییر علی محمد خان لیفتننت مرزر شریف ترکستان مأمور گشت و هم در ضمن
رقم شده آمد دیوان مراد و دیوان شریع نامان از اهل هنود کشور هند با نامه کمشنر پشاور در باب اموال
متروکه دیوان درگا نام برادر خود که در تاشقرغان بصنعت زرگری روز بسر برده مرده بود وارد کابل
شده بعرض شهزادهٔ اعظم سردار حبیب الله خان رسانیدند و فرمانی از شهزادهٔ مذکور بنام حاجی داد محمد خان
حاکم تاشقرغان حاصل کرده و در آنجا رفته دو هزار و پنجصد تنگه نقد و متروکات جنس او را تا نیفی و تصرف نموده
شاد خاطر در پشاور بازگشتند و هم در این ایام کپتان محمد حسن خان که باشش ضرب توپ چنانچه گذشت مأمور
اقامت جوزجان شده بود شش ضرب اتواب برنجی تاطری را که زنبد و شورش مردم هزاره تا این وقت
در آنجا بودند بامر حضرت والا همه را شکسته و قطعات آن را مصحوب بازمحمد حواله دار و بابا نام هندی
روز دهم رجب تحویل کابل کرده و گداخته دیگر اسباب ساخته شد و هم در این اوقات پاینده خان الکوزئی
که با محمد عمرخان نورزائی در وقت لیلی عدو و دیگر حدیه همراه بود بموجبی روی از مطاوعت در اطاعت ایستاده
برتافته از راه جهالت در تالکوت رفت و مال و متاعش تمام ضبط دیوان حکومت شد و هم در انقضای
وقایع مسطوره میرزا محمد حسین خان کوتوال که رفته رفته در پایان بپایهٔ استیفای دیوان اعلی رسیده و از جمله
رجال دولت بود با مر اعلیحضرت امیر امان الله خان که ان شاء الله در جلد پنجم رقم خواهد شد کشته گشت و در این
باب و متاع سلطان احمد خان ابن علیا خان جوانشیر که از دسایس میرزا محمد حسین خان مذکور بقتل رسید و
ضبط شده بود غدر و خیانت و غفلت نموده بود حضرت والا نیابة آن را به سید حبیب خان سرکرده نصف
ادوره داروغه اشراق و حضور فرمود که او از جمله یکهزار و هشتصد و پنجاه روپیه قرار رسید بر ذمه ملا محمد مفتی محکمه
شرعیه کابل را بتوسط محمد نعیم خان کمیدان حضور حصول کند و بقیه را تحقیقات نماید و او در تحقیق و تفتیش آن بر آمده
تا روز پانزدهم رجب از اموال نقد و جنس سلطان احمد خان و غیره محرمانی که میرزا محمد حسین خان غفلت و حیف
و میل کرده بود برملا روز و محل انکشاف آورد و در روز هفدهم رجب شصت هزار و یک هزار چهل روپیه [illegible]

و منگباشی محمد علی علائی و باباجان و ملا شکور و محمد نیاز و خواجم قلی چپ دره و ملا محمد رحیم و سلطان علی قراتاق
و خواجه محمد و تاش محمد و عاشور محمد و محمد صالح و محمد غنی قراتاق و آدینه علائی بزرگان و معلوم قوم قرلق که
از عهد سلطنت چنگیز خان تاتار تا این روزگار از تکالیف پادشاهی معاف و مرفوع القلم بودند و عوض
مالیات اراضی و مزارع و مراتع خود سوار و پیاده برای خدمت دولت داده و در خدمات یکجا جمع
از خود کرده و در خدمات زیاده از یکجا قرار در قرار داد چنگیز خان علوفه و آذوقه از خزانه دیوان پادشاهی
می بردند عهدنامه به دولت داده و در پایه محکمه شرعیه کابل بعینه این کلمات و عبارات را از اقرار خود
درج وثیقه عهد نموده خاتم بر نهادند که ستایش و سپاس خدائی را در وارث که ملک دوار فلکیست که خامه
جودش از دریای تلاطم وجود به ساحل شهود رسیده و بحور ذخار قطره ایست که بجنبش نفس رحمانی مشیتش از
ترشح غیب بساحت ظهور چکیده و تراکم ابر نیسان آسا سیار رحمت که با خیر برجیس و هیر تیر با نظار رود ستی متصل
گردد و در غیبت مهر منیر آثار نورش بر بساط بسیط پیوند و درود و درود فراوان بر پیغمبران سافر بیابان و پیغمبران اما
عهد نامی جهان که گفت راست و کردار نیک ناظم مصالح دور و نزدیک باد اما بعد بر ضمایر حاکمان و کارکنان
دیوانخانه و استقبال محاسن معاف پوشیده و مخفی نماند که در این وقت ... که در اثنای دوره قطغن کابل
گردیده اقرار و اعتراف صحیح نموده عهد و میثاق نمودند و از اینجا اسامی وکلا و موکلین مذکوره را با نام
آباء و اجداد ایشان درج عهدنامه کرده رقم نمودند که املاک آباء و اجداد و املاک گذشته مایان از زمان
حکومت پادشاه ذیشان چنگیز خان تا این عصر خالصه پادشاهی بوده مالیات و زکوة خورد و کلان ...
وقت میداده اند و همه خورد و بزرگ در شمار لشکر بوده از بیگره تکالیف متفرقه مثل بیگاری و شتر کشی و غیره
معاف و مرفوع القلم بوده اند در عوض معافی مذکور خدمات جانثاری و قراولی و شب گردی در لشکر دشمن و ...
پادشاه وقت و کوفتن و خراب نمودن بدخواه دولت پادشاه خود را در عهده خود لازم میدانسته اند و
مقرون مذکوره فوق که بحضور معدلت ظهور جناب ضیاء الملة والدین پادشاه اسلام پناه مورد ... التماس
مبلغ مذکور و ادعای خدمات مزبوره را نموده حضرت شهریاری از روی رعیت پروری و خدام نوازی عرض
مایان را به درجه قبول مشرف فرموده خواهش عهدنامه از مایان نمودند و مایان مقرون اصالتاً از طرف خود و وکالتاً
از جانب اقوام مذکوره فوق طائفه قرلق برضا و رغبت خود بدون جبر و اکراه با حضرت امیرالمؤمنین جناب ضیاء الملة
والدین امیر معدلت تخمیر امیر صاحب والامناقب امیر عبدالرحمن خان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و ... علی العالمین بره

و احسانه

در عهدنامه ... تاریخ ...

سفرنامه ... روشن شدن و گشادن مدی زمان ۱۲

داخل نامه عهد و میثاق و پیمان و استیثاق بعهد خدا و رسول خدا صلعم میکنیم که مالیات و زکوة خودها را بکارکنان دولت [illegible]
رسانیده و خدمات مذکورهٔ فوق را بر ذمهٔ خودها قبول نموده علاوه بر آن خدمت [illegible] که الحال نیز عهدهٔ
مایان میباشد بعد از این قبول دار میباشیم و بصداقت تمام و یکرنگی و خصوصیت مالاکلام بخدمت پادشاه
اسلام پناه موصوف نائل و شاغل بوده بر عهد و میثاق خودها محکم و مستحکم و مستقیم بوده لمحه و لحظهٔ غفلت و تخلف
نورزیم و هرگاه از عهد مذکور خودها مخالفت و انحراف نمودیم عند الله و عند الرسول ماخوذ بوده در نزد پادشاه
اسلام پناه مستوجب بازخواست عظیم بوده باشیم و هر شخص از اقوام مذکور مایان در این عهد همراه مایان متفق
نشود و در مابین اقوام مایان خودسر مخالفت جنبد و از دولت البته که آن شخص از قوم قزلباش نبوده دشمن دولت علیه
و قوم مذکور خواهد بود و خدمات مذکوره هرگاه تا مدت یکماه و یا کم از یکماه باشد خرج و توشه از خود مایان [illegible]
و اگر زیاده از یکماه باشد مرتب شود خرج و توشه بکارکنان پادشاهی تعلق دارد و نیز از قرار [illegible]
و محمد یوسف قوم میرزایی قزلباش متوطنین نهال دره دیوان بدخشان و محمد نظر و درمان بیگ و عبد المجید و عبد الحکیم
قوم شاه میر قزلباش ساکنین برلوی بدخشان و دره بهنه رستاق و ملا محمد قاسم پنجیان دره قزلباش بریکه مایان [illegible]
و اقوام مایان نیز در تاریخ مذکور و در خدمات مسطورهٔ فوق همراه [illegible] فوق شریک و سهیم میباشیم چنانکه
خدمت [illegible] را تا حال با اتفاق آنها بجا آورده ایم و مایان همراه پادشاه اسلام پناه موصوف [illegible]
فوق عهد و میثاق نمودیم فقط و حضرت والا این وثیقهٔ عهد را [illegible] بدون تغییر عبارت [illegible] رقم شد [illegible]
نویسندهٔ حضور درج رقم فرموده در خاتمه و ذیل آن نوشت که عهد نامهٔ آنها از حضور والا گذشته و عهد [illegible]
آنها منظور نظر پادشاهی گردیده و از دیگر تکالیف مذکوره معاف و مرفوع القلم گردیدند رقم [illegible] الطریق [illegible]
شد تحریر چهاردهم شوال المکرم سنه ۱۳۱۴ هجری و مقارن این [illegible] خیاطی و ملازمت [illegible]
بر عهده [illegible] چنانچه گذشت [illegible] حصول [illegible] و در روز جمعه پانزدهم شوال
[illegible] وارد شده [illegible] خان [illegible] گذاشته در موضع [illegible] واقع نقطهٔ
فاصلهٔ سرحد دولتی رسانیده [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]
شده [illegible] هشت لک روپیه [illegible] صد [illegible] روپیه [illegible]
[illegible] پانزدهم شوال [illegible]
[illegible] افزودن این مبلغ [illegible] بیست و هشت لک روپیه [illegible]

تاریخ
[illegible]
اطاعت [illegible]
۱۳

[illegible]

خوانسار را اجاره آن شده بودم که پس از وضع بدرفت و خرجات و تحویلات انبار حبوبات در سایه [illegible]
اگر سرپرستی وجوهات شده ها را بمن تفویض نمودی بخزانه دولت برسانم و حضرت والا عرض و استدعایم را منظور نفرموده
پاسخ دادند که شما از خود کاری در دید ثبات نبرده [illegible] گر کرده خسارت بروی کار آمده هشت زیان بخزانه
دولت رسیده است زیرا قبل از این [illegible] پنجاه و هفت لک و شصت و نه هزار و
صد و سی و چهار روپیه و نه فلوس و اصل و عاید خزانه شده ها رشته و حالیه در بعضی از درکات که با انضمام آنها
به [illegible] لک روپیه میرسید کامل گردید خوانسار را اجاره و عهده برداری رسانیدن آن بخزانه شده بودم تا خدمتی
در حیث انهماک غلامان کرده باشم والا غرض شخصی و لحاظ نفعی نداشتم و اکنون سی و هشت لک و پنجاه و نه هزار و هشتصد
و پنجاه و شش روپیه از عمل [illegible] تحویل خزانه شده و از جمله این مبلغ قلیل در کابل شد و این زیان و نقصان
از بطالت تحصیلداران و غفلت دیگر [illegible] حاجی ارشد خان و ملک احمد شاه خان توخی که وجوهات شده ها
اجاره گرفتند بروی روز آمد زیرا در عمل و دخل یکیک هر روز بیست و چهار لک روپیه کم و زیان واقع
گشت و اگر چه ایشان اضافه گیری زیاد از [illegible] ذخیره بروی کار آورده رنگ بهبودی ندیده نمودی نکردند و اغلب
مردم مسلمان از زیاده ستانی آنها روی بفغان آورده در دوره شدند تا که وجوه جزیه الهنود را افزودن از
قرارداد دولت از هر واحدی از اهل هنود شانزده روپیه خواستند که بگیرند و از این خواهش ظالمانه آنان
اهل هنود دلتنگ شده ها را داخل حائط خزانه بیشتر که گردیده عاقبت [illegible] گشتند و حضرت والا از سوانح و وقایع
نگاران خفیه بر ماجرای وقوعی آنها آگاه گشته سبب اضافه ستانی ایشان را از نایب الحکومه شده ها [illegible]
فرمودند و او از حاجی ارشد خان پرسیده در جواب نشنید که محصول تجارت زیاد شده و افزون آمدن محصولات
تجارتی [illegible] روشن میدارد که اهل هنود از تجارت دارای ثروت و مستعد شده اند باید از هر هندی [illegible]
هر یکی شانزده روپیه جزیه بدهد تا اینجا عبارات فوق را میرزا محمد حسن خان در جوف عریضه خود کرده در ذیل
آن نوشت با وجودیکه خود حاجی ارشد خان با افزون آمدن محصول تجارت اعتراف کرد دیگر در عمل وجوهات
شده ها روز اجاره او وارد آمد و حضرت والا پاسخ این عریضه را در راه هیچ نفرموده وجوه اجاره هر دو را که
شرعا بده کار بودند و در خور قبول عذر معقول نداشته امر حواله و حصول آنها [illegible] تا حوالی که بشرح رفت دیوان
رام چند هندو که مامور تحقیق مالیات و وجوهات [illegible] بود شش لک و هشت هزار و پانصد و سی و نه روپیه نقد
با ضمن زیادی بر هزاره [illegible] فرمایشی [illegible] و یک و چهل و نه هزار [illegible] و نود و شش هزار [illegible]

دارای زنگی و ششصد و شانزده روپیه نقد و دیگر وجوه به مقدار هشت هزار روپیه بر مردم ارزگان و دو صد و ده هزار و پنجصد
و پنجصد و شصت و نه روپیه بر مردم مالستان و شش هزار و پنجصد روپیه بر محمد خان و نبات و محمد رضا و احمد علی نامان جغتو
سه تن هزاره جاغوری که در زنجیر و دشنام میرزا غلام حیدر خان عامل آن جا علاقه کرده چنانچه گذشت از محبوس بودن در کابل
آمده ایشان در زندان در کابل و ثبوت کردن برائت به جا مانده بودند و هفت هزار روپیه بر مردم هزاره میان نشین
از توابع قندهار و شش هزار روپیه بر مردم مجرستان ملایه و فولاده و دیگر دو تنکه دارای زنگی و نیز روپی از بابت
باقیات مالیات اراضی و مزارع ایشان که از سنه ۱۳۰۹ تا این مدت داده نرسانیده و رسیدهای ایشان از
سبب محبوس آمدن کدخدایان ایشان در کابل مفقود و نیست و نابود شده بود و از بابت انبار غله و ضامن بودن
دولتی که معروف و تاراج رسیده بود و بعضی از مطبخ و منقلا شدن جنرال میر عطا خان حجت داده بودند و
اکنون ابد قرضی که پرداخته بود و نوشته هزار و سه صد و چند روپیه بر مردم ارزگان دارای زنگی و یازده هزار و هشتصد
روپیه بر مردم یکه اولنگ دارای زنگی و بیست و هفت هزار روپیه بر مردم میرآدینه و نیز روپیه و شش هزار و دو صد
روپیه بر مردم گرداب و جوره از زمان حکومت سردار عبدالقدوس خان که مامور تسخیر باغستان هزاره جات
شده و گرفته رسیدهای ایشان مفقود شده بود و همه از بابت وجوه سالیانه خانواری و اضافی و هاینگی و بقایای
مالیات سنه لوی ئیل و لویت ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ داده قرار قلمداد حکام و محصلان آن نامان و نوشته میرزا
شمس الدین و ناظر نجف نامان از کارکنان سردار عبدالقدوس خان که ثبت دفتر کرده و همه وجوه
مذکوره را از مردم هزاره گرفته بود و در این وقت حساب ده شده و همه را به نام طوایف مذکوره که تا مدتی که
ایشان محبوس در کابل آواره گشته بودند جا بداد و داد و خط حواله کرد و نیز ده هزار روپیه دیگر را میرزا
عبدالاحد خان بر مردم هزاره جاغوری حواله نمود و فرمان حصول همه مبالغ مذکوره صادر گردید و بقیه
مردم هزاره که از صدمات دهخانه در ملک شده بودند از صدمه این حواله چون شعله جواله سرگردان و حیران
شده و بعضی فرار اختیار کرده برخی نزد حکام و عمالی که در این زمان مشغول حکومت و عمل بودند شده داد
خواسته و اظهار کردند که همه این وجوه را کدخدایان ایشان به کارداران آن اوان داده رسید حاصل کرده
بودند و لیکن همه محبوس در کابل و نفس مقتول گشته و رسیدهای همه مفقود و ضایع شده اند و حکام و عمال
از عوض و اظهار هزاره کان حرف شنیده نگشته که پنجاه و دو نفر کدخدا از مردم هزاره ارزگان ده و هفت
و صد تن از دیگر جماعت هزاره محبوس و مقتول و ضایع شده و رسیدات ایشان همه مفقود گشت و مردم رعیت که

آن کاغذ ندیده فرمان کرد که مقدار دیگر افزوده مجموع یکصد تن مأمور اقامت آنجا کند و بعد ازانقلاب احوال مذکور میرزا
محمدحسن خان برادر میرزا محمدحسن خان کوتوال در زمان نیابت برادرش از بار علیخان در وقایع نگار امور خفیه
کابل که جهوی شده بر سر حفظ در حفاظت او بود که بر روی چهار صد روپیه و شصت روپیه را جنس از قبیل شمشیر و تفنگ و البسه
و دوخته و ساعت دو عدد و دو کتاب زر و برگ دیبا افزون ز دو رنگی و غیره گرفته بود در این وقت در عریضهٔ با در مالی که بحضور رسید
و نوشته بود که بر ثبوت رسیده گرفته است حضرت والا عبدالغفار خان احمدزی را که سردار نائب محمدحسن خان را امر کرد که راشی
و مرتشی را هر جا که جمع شوند در محکمه شرعیه برده شرعاً رفع مخاصمه ایشان کند و او سر دو تن را بدریه محافظت گماشته
گماشته میرزا محمدحسن خان از اقامت آنجا که بار علیخان را بر ایم قتل در زندان داده گرفته بود از عدم اقرار
شهود و بار علیخان سوگند خورده بد حال او را اطلاق [illegible] کرد و معاون او نیز در روز بیست و پنجم ماه
ملا نقیب الله خان برادر قاضی امیرالله خان که در همه علوم دینیه و حکمیه ماهر و دو تن برادر را به قاضی القضاتی
کابل با هر دو پدر رود جهان نمود و در بیست و هفتم شوال حضرت والا در باب چهار تن از زوجات
خان دوستر که بخدمت دولت در ترکستان چنانچه گذشت وداع جهان فانی کرده بود سردار محمدعزیز خان حکمران
ترکستان فرمان کرد که نیز زنان او را که از مردم آن جا اند تفویض پدران و برادران ایشان کرده و زوجه
که از مردم هندوستان است با دختر صغیره که از رحم مذکور دارد اگر برضا و میل خاطر در هند میرود یا عزیزه احترام بکابل
کابل کند که در هندوستان برود و از متروکات شوهرش هر چند نقد و جنس که شرعاً حق دختر است و دختر شوهر امانت
نزد ذاکر عبدالقادر خان هندی عالم امید دولت که در مزار شریف در ظل خدمت است بگذارد که تلف و ضایع نشود
و چون این فرمان از عریضهٔ ذاکر مذکور که با زنان او در مزار و مصاحبت طراز آمده بود عرض [illegible] رسانیده بود
شرف صدور یافت و در مزار شریف بر آنکس وصول شد ذاکر مزبور زنان او را بعقد نکاح و زوجیت خود
در آورده با مال و متاع او متصرف گشت و حق حصه دختر صغیره اش را نیز حیف و میل نمود و از دیگر جانب [illegible]
احوال مستوفی میرزا عبدالغفور دفتر تالقان با از راه مصادرت بیرون نهاده و سر از خدمت و اخلاص
دولت باز زده خیانت و خسارت ورزیده حیف و میل کردن مال دولت و حقیت ورزیده میرزا [illegible]
با میرزا احمد معظم خان [illegible] که منشی قطغن بدست داشته و از خیانت سر دفتر آن منشی چنانچه گذشت مامور بخدمت [illegible]
معاملات دیوان آنجا شده بود و خود از خیانت او بعرض والا رسانیده بود هم از عریضه وقایع نگاران قطغن ترکی
از جود و تعدی و افعال قبیحه او بگوش حضرت والا رسیده و در روز بیست و هشتم شوال فرمان کرد که سردار [illegible]

۹۳

علامت — وقایع ماه شوال سنه ۱۳۰۱ هجری — سراج التواریخ

بخواهید که فرزند او محمد شیر و نصرالله خان میکس را مأمور با افغان کرده میرزا عبدالغفور خان را در کابل بخواهند که کجا
زمان مکالمه کار دارایی خود را قطع و فصل نماید و سید را شاهی وقایع منظوره شد و عبدالرحیم خان که از راه افواج
و فرزند در پیشاور رفته اقامت گزیده بود و از عرضه چهار شنبه او موقوف و در چهار حضرت و ذلت شده روز
توهین و تحقیر می‌دید در زندان افغانستان ابر خود بهتر از خواری و خواری در پیشاور دانسته ناچار با یکی پسر خویش
پیاده راه این مملکت پیش گرفت و بعد از حصول اجازت از دولت خود سرانه وارد و پنجاه روز که شد و سپهسالار که
هنوز در کابل بود در آنکه مدارا نشسته شرح حالش را در عریضه حضور نمود و حضرت والا او را طلب کابل فرموده

ه

حال او مرفه الاحوال و فارغ البال ساخت و هم در این ایام عبدالرحمن و عبدالرحیم و دل و حکیم و محمد غوث نامان
با یازده تن دیگر از قوم افغان ترک سکنه و پدر و مادر شده با دیگر عریضه خودشان در مزارع قریه سیاه چوب بروده
و حضرت والا در پاسخ ارسال‌های ایشان رقم فرمود که در عریضه خود نوشته بود که مزارع و مراتع آن قریه خط
و علیت دیگر رعیتی و در تصرف مالک خود باشد پس چگونه از مردم بروده گرفته و بشما داده شود دیگر حالا که
مردم بروده آنجا دو گاه رفته روز ذلت گریزند و با صد در این فرمان اکثر املاک مردم بروده را از کسانی که
محمد خان با افغانان داده بر رگها از وطن ایشان خارج و در دیار دیگر ساخت که هر کدام در موقع حقانیت

ه أ

ثبت در رقم خواهد شد و هم در این احوال عبدالله خان اچکزی از ایل متوطن موضع موسی محمد شفیع و علی اکبر از
نامان بزرگان قوم ملک هزاره مک و برادر و در آخر داد که در ارض و عقار آنها را حضرت والا امن عطا فرموده
منازل و مساکن خود پیرون شده ملک و قلاع خود را این بگذارید و بگذرید و ایشان معروض حضور داشته گفتند
که ما در وقت بغی و طغیان مردم هزاره که از قدیم مرز پید اطاعت نداشتند چون روزگاران و جوانان خود منهبانه
کرده و هم خود دار غلبه با لشکر کشور کشای پادشاهی اسلامی سلطنت بنام حق داشت زاده تصدیق نامهای خدمت از صاحب
منصبان لشکر و نوکران کشوری حاصل کرده بدست داریم و متصرفیم که موجب دادن ملک ما بافغان باشد ندیده ایم
پس توقع داریم که تنخواه و خیانت و جنایتی که باعث دادن ملک ما بافغان باشد نیست با بدایت ارشاد
تا تغییر خود را در دانسته قید ملک خود را از نوشته و دیگر موضع مردم و الا اگر هم داده و از آنجا باشیم و حضرت والا در پاسخ
عریضه ایشان ارقام فرمود که بجز مزارع و مراتع علاقه جوره و جاغوری که مردم ایک تر اینه و غوطی زابیه داده شده
دیگر املاک مردم هزاره هیچکس داده نشده و نخواهد شد و دستور العمل کلی در خصوص آنها و علاقه با اینکه آقایان در دست
در ده شده و دست دیگر ملک شما داخل یا خارج آنها و علاقه باشد در بر طبق دستور العمل معمول جمیع داده نمی‌توانند که

ایرانی نیامد

ایشان را از جاییکه ییلاق گزیده بودند بر درشته و سرگرم راه پیمودن جانب دیگر موضعی بودند که فرود آورند تا ایشان
ده تن سوار قزاق از سرحدداران روسیه که در موضع شورچپید اقامت و نشست داشتند در ملک افغانستان شده دو جا
رمه داران و شبانان گشتند و یک گوسفندی از ایشان خواستند که ذبح کنند و ایشان چون ملازم امرا نبودند و در جا
دولت متبوعه خود طی مسافت می‌نمودند ابا از دادن گوسفند کرده سواران روسیه که در گرفتن گوسفند حجتی نداشتند
منفعلانه بازگشته و کسانی چند برداشته باز آمدند و مالکان گوسفندان و شبانان را هدف تیر تفنگ و تنی را
مجروح ساختند و چون آمده زخم رسیدگان را دیده در خاک دولت متبوعه خود رفتند و از بیم اینکه مورد مواخذه
و معاقبه نباشند بزبان روسیه پیکونک مقیم تنوره را آگهی دادند که پانزده تن سوار و پیاده افغانی ایشان را در موضع
شورچپید آماج تیر ساخته زخمدار و کس سرحد باز برداشته یغما برده اند و او پیام بی‌مأخذ و دروغ ایشان را
در لکت چند رشته با خامه شتاب بر جنگ محوفان سرحدداران دولت انگلیس و داستانهای جواب نویسی
کرد و بسبب این حرکت مخالفانه را بسرتیپ داده با سرحدکاران هرات صورت ماجری را بصدق نگاشته از حکایات
خلاف واقعش باز داشت چنانچه در زبان مکالمه در کام انفعال کشیده لب خجالت فرو بست بلکه در نزد
اولیای دولت روسیه مشغول جسارت سواران متبوعه خود گشت و هم در این ایام یار محمد و محمد اکرم و نور محمد و میرو
و محمد نور رئیسان قوم هوتک غلزائی از ساکنین موضع مهرآباد بندر نیکو عریضه از حضور والا خواستار اراضی علاقه
تیرین بزرگان شدند و معروض داشتند که از نیاکان و اجداد در مدت صد سال است که در موضع مذکور مقام گزیده و تا کنون بسر
برده اند و اکنون از کثرت نفوس مزرعه متملکه ایشان کفایت اعاشت ایشان نمی‌کند بنا بر آن امیدوار
مراحم والا می‌باشند که مزارع مواضع چشمه انقلاق و غارمان دیدم و تنگه واقع تیرین بزرگ را به ایشان از رهگذر
دفعاتی عطا فرمایند تا صدها نفر که از ایشان زیاده مانده اند و در آنجا شده مزارعت کرده مالیات دیوانی را
بحال پادشاهی برسانند و اگر ده حصه زمین بر شوند و چون مواضع مذکوره در تصرف چهار رای پنجصد خانوار از
مردم هزاره بودند حضرت والا در پاسخ عرض داشتهای ایشان ارقام فرمود که تمام مردم هزاره ...
میباشند اگر شما در آن سوده هرزگان کار برند هرگز ملک هزاره شما داده نشود بیان مزارع یک ... خود ندیده
کرده طمع در ملک غیر که تصرف در آن بلاشک اسلام حرام است نکنید و همچنین ملک پایین خان و بازمحمد قوم با ... و جعفر قوم
دنیا ... محمد و نظام و ... کریم و محمد نور قوم ... و قمرالدین و مراد محمد و محمد علیم و یک ... حکیم ... را
قوم ... از متوطنین ... بندر ... خواهش املاک ... و تیرین و ارزگان ... نموده

داده

کرده عرض ایشان پذیرفته نگشت و هم در این ایام از تغیر سید محمد خان کوهستانی که زمان تسخیر هزاره را
با کراه و اجبار متصرف شده و جور و ستم زیاد بر رعایای محکومه خود از قوه به فعل آورده و طلب کابل و محبوس
شده بود، چند نفر خان از افغانان میدان کابل به حکومت هزاره جاغوری مأمور گردید و هم در این هنگام
محمد نبی خان هزاره با انتباه چهار صد و چهل دسته خانوار که حاکم درج شیابه تعرض نکرده و از مردم
ارزگان چهار رده را با یکدیگر به نام تکرار لقب ضیاء الملة و الدین گرفته در که عرض و خیانت خود افتاده
بود از مردم علاقه گزاب هزاره بزدی ارد فرار دادند و ذکور ایشان را قرار شهار یکی از پیش انتشار یافته بود
از چهار رده تا پنجاه نشاد درج شیابه تعرض خود از هر واحدی یکدیگر به نام تکرار لقب مذکور گرفته بود
خزانه دولت صفه و معمار افغان شهزاده اعظم سردار حبیب الله خان ولیعهد که حضرت والا در سال
گذشته دو بی نوید داده بود که در باغ حرم سرایی برای نشیمن حرم محترم او اساس نهاده و ساخته و پرداخته
فرماید در روز یازدهم ذیقعده به درایه عراقیه فرایاد خاطر اقدس آورده حضرت والا چند تن از معماران را
امر بر کشیدن نقشه تعمیر آن کرده قرار داد که نقشه اندرون و بیرون آن را در روز چهاردهم ماه مذکور فراهم آورده
دیدن از منظور شدن بکار بپردازند چنانچه سرای مذکور با عمارات اطراف و بارگاه خیمه حرم و دربار نهاده
بنیاد گردیده با اندک زمان ساخته و افراخته و پرداخته آمد و در پایان کار برای علیا ناظر در روزگار آمده
در عهد اعلیحضرت امیر امان الله خان به کراچی نشیمن گاه سفیر دولت انگلیس شده بار کالسکه به کرایه اقامت گاه سفیر دولت
ایطالیا گردیده و عمارت نشیمن خدمه با سرای پائین تاه خراب و از بن بر داشته آمد و هم در این اوقات
گلبت خان و ملا خان نام از بزرگان قوم های مکنه سرحد متعلقه خاک مقبوضه دولت انگلیس عریضه متعلق
سردار نگل محمد خان حاکم ارزگان ارسال داشته چون مرقوم داشته بودند که دولت انگلیس عزم داخل شدن در خوی
ما جزم کرده میخواهد راه شوشه و آمد شد افواج خود را در کوهستان سرحد جاری سازد و ایشان با این امر رضا
مصلحت کار و مشورت رفتار روزگار خود را از حضرت والا میخواهند حضرت والا در روز دوازدهم
ذیقعده به سردار نگل محمد خان ارقام فرمود که از طرف خود در پاسخ ایشان بنویسید که در زمانیکه ملا پیونده
رئیس روساء قوم مسعودی در کابل آمده شرفیاب بارگشت دعوت بذر شهر یار والا تبار اعلیحضرت والا
بازفرمود که اگر مردم آن حد در رضا به متابعت دولت انگلیس نداده و در وطن و مسکن خود اقامت ورزیده
نمی توانند در آمدن مملکت اسلام مایل و راغب باشند پس در وقتیکه از راه هجرت در افغانستان

ابنها

[margin, left:] ؟ !ﻫ
[margin, left:] ؟! ﻫ
[margin, left:] جزای عیال تعرض به هزاره دید
[margin, left:] پس از سرپرستی ارزگانی به شمول [illegible]
[margin, left:] و مکاتبه دولت انگلیس [illegible]

مجموع [illegible] ۱۶۰۰

که مجموع آن نیز هشتصد روپیه شد با ایشان بدهد و دو صد و ده هزار روپیه و نه صد و شانزده و دو ثلث یک روپیه وجوه باقیات
را که حواله بوده و ادا تا حال از حصول آن نشده نیز جزو از مال خود تحویل خزانه کند و اصل حواله را محصل سرکاری
بر علاوه وجوه مذکوره از ذمه او در وقت حصول نماید و [illegible] این اعضای ایشان را [illegible] روز پانزدهم
ذیقعده [illegible] عریضه تقدیم والا نموده حضرت والا با خامه خاص رقم کردند که نوشته و اعضای شما را با [illegible]
با [illegible] سیاست [illegible] به خدای [illegible] که [illegible] تسلیم [illegible] تا یازده روز این مبلغ را
محصل دولتی حصول [illegible] کننده سردار غلام [illegible] خان [illegible] مذکور [illegible] برادران و عم زادگان
خویش [illegible] چهارده هزار [illegible] و شانزده روپیه و دو ثلث یک روپیه [illegible] باقی مانده
گشته [illegible] پدر [illegible] دیگر [illegible] با [illegible] یکی بر چیزی [illegible]
[illegible] میر محمد [illegible] فقیر محمد [illegible] قوم هزاره [illegible] مردم [illegible] محمد یوسف خان
حاکم کیمرد و دیهقان دعوی ملکیت کرده [illegible] مذکور [illegible] مردم [illegible] حاکم [illegible] حاکم [illegible]
با [illegible] فرمان [illegible] ترکستان و صورت حال [illegible] محمد یوسف خان [illegible]
[illegible] که تا زمان فصل و قطع [illegible] و رفع خصومت [illegible] هزاره [illegible]
در [illegible] فرمان [illegible] ترکستان [illegible]
کابل و دیهقان و کیمرد [illegible] محمد یوسف خان [illegible] از این [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] حاکم [illegible]
نامبرده [illegible] حضرت والا در روز شانزدهم ذیقعده [illegible] عریضه حاکم [illegible]
[illegible] محمد یوسف خان را از حکومت کیمرد و دیهقان عزل [illegible] خان [illegible]
و [illegible] کابل را [illegible] سردار [illegible] با امر والا [illegible]
[illegible] هزاره [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] خیل [illegible] املاک مردم هزاره را با افغان [illegible]
شده [illegible] واقع [illegible] هزاره [illegible]
[illegible] حضرت والا [illegible] املاک [illegible] هزاره [illegible]
بر [illegible] آن املاک [illegible] افغان [illegible] شده [illegible] مذکور [illegible]

سپاهی و چهار نفر کوه کرد زیر دست او که در روز دهم جمادی الاولای این سال به سبب اینکه بر ولایت
داده گشته بودند موقوف معاش ایشان را و تا مدت بالا مرتاب برات شده بود و بعد از تطبیق بی گناهی او بحال
گردیده و ذکر پنج نفر از خدم او که در افواج نامک ... و در توپخانه اند و در رک پادشاهی و فوج پیاده
چاریاری و فوج خورد نظام ملازمت داشتند و از سبب او موقوف خدمت گردیده بودند بر حال ماهیانه
همه که ضبط شده بود مقرر گشت و بعد از قضا عیف واقعات مذکوره هفت لک و هشتاد هزار
روپیه از دفتر تحقیق کابل بنام بقایای شانزده ساله بر مردم قطغن حواله و فرمانی بنام سید احمد خان سرکرده
صادر شده مصحوب میرزا محمد قاسم نامی که حصول این مبلغ بر عهده گرفت گسیل گشت و او در آنجا شده فرمان
مذکور فرمان را میرزا سید احمد خان ... موجب حکم مندرجه آن او را تکلیف معاونت بر حصول آن نمود
و او چندیه خواهی بکلی نکرده ... تحریر از حضور برای اجرا و حصول این حواله خواسته شد و مردم ...
که اکثر این وجوه از ابواب ... و لاقوی رعایا و بی جاعی وارد ... در ... دست و ... ایشان مکتوب ... از
سید جعفر خان حاکم غوریان در خصوص دو لک و چهل هزار روپیه که از جمله مبالغ مذکوره فوق بر مردم آنجا حواله
بود به سید احمد خان رسید و چون مرقوم داشته بود که طومار این حواله میرزا محمد قاسم از دفتر تحقیق حاصل کرده و در آنجا
حصول آن از ... که رعیت را ... نماید و دیگر چیزی حاصل نخواهد کرد ... این حواله علت
خلیفه و پیدا اند و میرزا ... سید احمد خان این مکتوب را نیز ملفوف عریضه خود در حضور ... حضرت والا
از عریضه و مکتوب آنان حاکم و دفتریان را ... سلطنت و رعیت ... دفتریان ... عتاب کرده در روز
نوزدهم ذیقعده میرزا محمد ... خان و میرزا محمد عظیم خان ... محاسبات دیوانیه قطغن و بدخشان را
فرمان داد که نقل عریضه مردم غوریان را نیز ... ایشان کرده ... که مردم غوریان از دادن ...
حواله دفتر ... همه را ناحق ... گفته اند پس اگر چنانچه ناحق باشند چرا حواله کرده ...
فرورکردن رعیت عزم نموده اند و اگر حق باشند این فریاد و دادخواهی حاکم ... و رعیت ...
با کمال ... حاکم غوریان ... قطغن را بگویند و ایشان از خوف اینکه معاتب ...
سیاست پادشاهی شوند از حواله ناحقی که کرده بودند دست و خامه و زبان باز داشته اکثر مردم قطغن ...
را ... ذلت و جلای وطنی ساخته همه را در ورطه غربت ... گشتند ...
و فقرا ... دیگر چیزی حاصل نکردند و بعد از ... اوالیکه رقم شد شصت هزار روپیه ...

خان

رستاق مأمور حضار آمد و روز دیگر نوبی در خلعت و الیکه رقم شده آمد قاضی سعدالدین‌خان حکمران هرات جهان‌نما
نام نوروز نامی را که بکار دولتی می‌شناخت از راه خفا مأمور خود نموده با خود از توابع خراسان مملکت ایران کرده
تعلیم و تلقین نمود که قبایل تیموری بادیه‌نشین آنکه زمین را که در سنوات ماضیه از خاک هرات فرار کرده و در آن
صفحات قرار گرفته‌اند بهر وسیله و ذریعه که بدانند و بتوانند ایشان را از استمالت به مراجعت در نواح هرات کنند و او
ده خیل از قبایل تیموری را رهبری کرده در موضع واقع در خط کتابان افغان و ترد ایران ایرانی آورده بزرگان ایشان را
در هرات حاضر در حسب بار نمود و ایشان متفق القول نزد قاضی سعدالدین‌خان اظهار اطاعت این دولت کرده
بر عهده گرفتند که قریب شصت خیل دیگر را نیز اگر ایشان مشمول عواطف خسروانه شوند در خاک افغانستان باز آورند
و قاضی سعدالدین‌خان از این مژده و نوید آنان را از عطای خلیع فاخره مفتخر ساخته رخصت قرارگاه نمایند
و بعد راجع به حضور در الحضور داشت و حضرت والا در روز هشتم ... خدمات او را در مقام ...
ما نیک معلوم است که از اینگونه امور بسی منفعت به ظهور آورده و هیا دیده که از جمله یکی اینست که رعایای دولت
ایران را استمالت و هدایت در آمدن به افغانستان نموده می‌نماید برخلاف کارکنان دولت ایران که این هم
بفضل خداوند نسبت به دولت افغانستان است که در زمان مردم هر زمره را با وجود اتحاد مذهب تبلیت دولت
نکرده بر در حق تمام تسلط نمی‌نمایند و گرنه همه از این مملکت در ایران خواهند رفت و بعد را ایام روزداد
فرغلا و استغاثت مردم هزاره که چند لک روپیه دیوان را هم چند سنه داد در دفتر تحتی چنانکه گذشت تفصیل
جنرال شیرجان‌خان بر ایشان حواله دار حصول کرده بود در این ایام اشتهار تعطیل این حواله انتشار یافت و اعمال
دیوان معطل نکرده و گوش بفرمان والا و مضمون اشتهار نداده آن مردم را انبوه آورده حضرت والا
و استماع داده فرمان کهن و ردی بقرار نهادن بزرگان بر اهل دیوان خشم کرده با اندیشه اینکه میرزا
غلام حیدرخان قاینی دفتر تحتی ... که محاسبات مالیات هزارجات به وی متعلق و مفوض بوده
با اشتهار نکرده حواله را معطل نداشته و نزاد و در محفل بار که شرف حضور حاصل داشت در حالت عتاب
خطاب کرده به استغفار فرمود در که از این حواله آگاه نبوده اظهار بیخبری کرده بعرض رسانید که دیوان را محمد
از دفتر تحتی و میرزا عبدالاحد خان از دفتر مرتب حواله کرده و نسبت به حضرت والا این حواله را از گذر دیوان
را چند و نصب میرزا عبدالاحد خان داشته بر علاوه اشتهار یک روز پیش انتشار یافته به جنرال شیرجان‌خان
فرمان و امر کرد که تا زمان صدور حکم ثانیه دست از حصول این حواله باز داشته مردم هزاره را اذیت و آزار

ننماید

نرسانند و از صدد در این منشور نیز کارکنان دیوان و حکام و مامورین دولت که از تعصب مذهبی کینه
و عناد مردم هزاره را در نهاد داشتند باک نکرده و دست از جور و ستم باز نداشته با نواع تطاول
و تعدی ایشانرا از ملک و وطن ایشان مجبور به بیرون شدن ساخته اکثر را نفیت و نابود و فرار خارج
مملکت نمودند و در روز دهم ذی الحجه پسر کاظم نام چاپار را از قزلباشیه هرات که پدرش باتهام بردن
میر محمد امیر سپاهیه ایلخانی رئیس مردم هزاره یک اولنگ در مشهد مقدس چنانچه گذشت بدار سیاست آویخته
و کشته گشته پسرش نیز محبوس و باسه و ملکش ضبط شده بود از عریضه و التماسهای سپهسالار فرامرز خان که در [illegible]
او و پدرش مرحوم در شب از محبس رها یا بنه نمود اه ایام محبس او داده و نوکریش برحال و خانه و ملکش مسترد
گردیده و از کابل در هرات رفت و موظف خدمت گشت و هم در این هنگام ایشک آقاسی در ستمگان
سرپرست مهاجرین و ناقلین افغان بمبلغ یکهزار و دویست و پنجاه روپیه را بنام یکهزار و یکصد و ده نفر
مرد و زن و بزرگ و کوچک از مردم ناقل قوم توخی یدایی متوطنه نیش قندهار که از املاک مردم هزاره
بایشان مزرع و مرتع داده بود علاوه بر بذر و تقاوی گندم که از دولت گرفته بودند با ظهار رفع بدون فرمان
قرار دستور العملیکه بدست داشت جهت خریدن گاو قلبه مصارفه نقد از خزانه قندهار بمصارفه در ملک
گرفت و بدین منوال تا سوصه دورنه نسا نود و پنج لک برعلاوه مردم هزاره از دولت بناقل و مهاجر افغان
داد و پس از مکشوف افتادن این مبلغ حضرت والا به رو در جهان کرده حقوق بیت المال ضایع و تلف گشت
وکیل پر ثنیده و نیز در این وقت ایشک آقاسی مذکور که نیت نابود کردن مردم هزاره را معادل با ثواب
هزار حج مبرور میدانست معروض داشت که هفتصد و چهل و نه نفر مهاجر از غائب و حاضر همه از اولاد رستم
کاوز هستند صد خانه هزاره سنگ چیار تو بایشان داده شده کفایت مؤنت و معیشت ایشانرا نمیکند در دیگر
موضع هزاره جات که از هم دور شوند امید اعطای ملک و زمین دارند و حضرت والا درباب دیگر جائی که باشتن
داده شود هیچ نفرموده ارقام ورد ایشک آقاسی مذکور استفسار فرمود که این مردم را که زمین در چهار ده
وایشانرا از اولاد رستم نگاشته اید معروض دارید که از اولاد کدام یک از رستم در ستان که رستم یکدست زنده بود
رستم افغان بوده و تمام ملک هزاره بغیر افغان چرا داده اید تا دانسته شود رای عالی ما شود که اگر رستم افغان بوده
از کدام قوم و قبیله بوده و در زمره کدام تاریخ صحت نسب آنان بثبات معلوم شده که رستم افغان بوده است و بعد در
اثنای واقعات مسطوره امان الله خان برادر محمد عظیم خان غلزایی حاکم قندهار [illegible] با ریکبیل [illegible]

کرنیل محمد حسن خان و عبدالستار خان صوبه دار و عبدالجبار نام نورزایی از فوج پیاده نظام قوم نورزایی مقیم ارزگان که عیال و اطفال خود را نیز آورده در دره نیک آنجا جای گزیده روز ملازمت نظام و خدمت دولت ذی احتشام بر خیر و ند مورد الطاف شاهانه گردیده موازی شش خروار بذرافشان از مزارع زرخیز دره مذکوره بهره سته عطا و مرحمت گردیده در روز بیست و پنجم ذی الحجه فرمان شد که همچنانکه در آنجا مقام گزیده اند توطن ورزیده و زراعت کرده مالیات دیوانی را به دولت بدهند و هزارگان از این عطای حضرت والا به آن سته افغان ترک وطن مألوف خود کرده طوعاً نه راه جلا جانب دیار بر گرفته گمنام صحرای دربدری و خاک تیره شدند و معارف اتحال ارسلان خان مددباشی مقیم چهار نور با جل موعود در راه سرای آخرت برگرفته ترک حیات و خدمت دولت نموده در روز بیست و ششم ذی الحجه وداع زندگی گفت و هم مولاداد خان حاکم فراه که برای قطع محاسبات زمان حکومت خود چنانچه گذشت طلب کابل و محبوس کوتوالی شده بود از جهان درگذشته میرزا محمد حسین خان کوتوال میرزا اعظم جیلخان نویسنده او را که نیز در زندان کوتوالی محبوس بود احضار فرموده نیابه نقد و جنس معاملات دار و ستد و نقد و جنس متملکه موه دار و خانه از او بخواست و او از بیم هلاک جان یک لک روپیه از طلا و نقره بنام عبدالغیاث خان خضرزاده او و سه هزار روپیه بنام ملا نعمت الله جالق دو ورقه و شش هزار روپیه نقد و یکزوج یاره و یک زوج دست برنجن و یک عقد حایل و یک حلقه طوق گردن همه از طلا و زیور زنانه و یک میل تفنگچه شش لوله و یک دستگاه ساز پیانو بنام ملا محمد حسن و هشت هزار روپیه نقد و دو تخته قالین برجند بنام ملا قربان و دو هزار روپیه نقد و چهار فرد گاو شاله بنام عبدالله خان بارکزایی و هشت هزار روپیه بنام حسنو و دو هزار روپیه بنام میرزا امیر و پنج هزار روپیه بنام جمال دختر و دو میل تفنگ چقری مارتینی و یک قبضه شمشیر بنام موسی خان نوفل زایی از اهالی فراه و نوع آن نیابه داده بر ایشان حواله و احضار شد و جمعی از این حواله شدگان آمده هر چند اظهار مدیون نبودن کرده و فریاد زده داد خواستند که قیمت ادای حواله کرده ونه استعداد و استطاعت فقراند که دارند تهی دست گشتند و هم در این ایام از وقعه میرزا عبدالحکیم خان سر دفتر ترکستان حالی رأی والا شد که حاجی عطا محمد خان خوانده در سابق مبلغ رزشریف پانزده هزار و ششصد و بیست و پنج روپیه از خزانه برداشته به دولت بدهکار گشته و سپاه سالار غلام حیدر خان اورکزایی با مر والا بر او حواله کرده تا کنون به حصول نرسیده است و حضرت والا بر آشفته در روز بیست و ششم ذی الحجه فرمان

در تصرف ملاک خود بودند اغلب املاک و اراضی مردم هزاره را چنانچه جابجا رقم شده آمده و می آید بدون [illegible]
تمرد و طغیان ایشان اینک و آنی از دست محمدخان بمردم افغان واداده ایشان را در وادی دو ملک و وطن یکی
در هزاره جات و دیگری در موطن اصلی ایشان کرده و بعد از ضبط املاک چند خانوار از هزارگانیکه مزارع و
موطن و قلاع و ضیاع ایشان با فغانان داده شده بود از راه بی نوائی و جلاء وطنی بجانب خاک مقبوضهٔ دولت
انگلیس برگشته چون در اصل بندر موضع الاجرغه شدند غفور خان ضابط و میرزا صاحبخان عامل آنجا از راه [illegible]
در باب منع و قدغن رفتن مردم هزاره در ممالک خارجه چنانچه گذشت انتشار یافته و حکم رفته بود که مردم
هزاره از هر بندریکه عبور کرده داخل خاک خارج مملکت شود و عارکی آن بندر گشته شود ایشان را از رفتن باز داشته
محبوس و تکبیل [illegible] کردند و اغلب در زندان بمردند بعضی در عهد سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین
از حبس رها شدند و مقارن این حال بیست تن افغان از فوج نوزده نظام انگلیس با اسلحهٔ خود و چهار میل تفنگ
دولتی از راه فرار در موضع ایان نزد میر افضل خان و آقا محمد و گل محمد نامان پیادگان ساخلوگاه آنجا
[illegible] رسیدند و ایشان بیست تن را با خود به دوستی در بندر الاجرغه آوردند و میرزا
صاحبخان ایشان را با اسلحهٔ ایشان که با خود داشتند و در هر دو درگاهیکه آنجا رقم گشت نزد میرزا دوست محمد
که از تغیر میرزا محمد اکبرخان که پس از آمدن حسام الدین خان کوتوال بفرمان والا در کابل کار کوتوالی [illegible]
پیشکار و [illegible] و او با [illegible] شدند با هزارگان را چنانچه گذشت محبوس کرده برای [illegible] ایشان انگلیسیه [illegible]
دستور العمل دولت جبره تلقین نمود و بعد از این وقت از تاریخ سرامتی اکتوبر که روز شانزده شوال این سنه
بود بامر حضرت والا محصول [illegible] باکره ده روپیه و شیشه پنج روپیه بر اهل هنود مملکت افغانستان
بمثابهٔ مسلمانان معین و برقرار و ثبت دفتر گشته و بعد از این هنگام از عرائض وقائع نگاران قندهار و ولایت
آن بگوش مرحمت نیوش والا رسید که در سال [illegible] و تقدیر رب جلیل مداخل مزارع قندهار و محال
و توابع آن از عدم باران رو بتعطیل نهاده انبارداران دولتی هر یک من قندهاری از غله را بیک روپیه
کابلی فروخته بهای آنرا قرار یک روپیه را سی من غله بمردم بیع سلم داده اند که از این وجه مردم [illegible] ثلث
یک جزو در غله که عائد انبار دولت شود از ان انبارداران و یک ثلث جز مطابق اصل مقدار که در انبار [illegible]
حق دولت بماند و حضرت والا در روز [illegible] دهم ذی الحجه که هنوز غلهٔ حصهٔ دولت از این [illegible] بانبار
نرسیده بود دوست محمدخان و غفور از قوم اچکزائی و خدای نظرخان قوم ترکی را مامور [illegible] و وزن [illegible]

[illegible]

سراج التّواريخ

تتمۀ جلد سوم

...حبیب‌الله خان حاکم جلال‌آباد به توسط مهماندار مذکور او را پس از وصولش در جلال‌آباد اعزاز و احترام نموده دو رأس اسپ سواری از طرف دولت خریده به زین و ستام بدو داده رهنورد کابل ساخت.

و مقارن این حال، احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری که از راه خدمت دولت در پشاور رفته و از آنجا بعد از انجام خدمت مأموریها در کهسار قوم مهمند شده نقشهٔ جبال و اودیه و قفار و سهال و تلال و مزارع و مراتع و معابر و مسالک مردم مهمند را برداشته نزد سپهسالار آورد و او ارسال کابل نموده، حضرت والا از نقشهٔ مفصله و مکملهٔ او و خدمتی که کرده بود خرسند گشت.

و از دیگر سوی در خلال این حال مردم عثمان‌خیل مهمند نزد سپهسالار آمده و به توسط ملا میر امیرالله خان قاضی کنر و پسر ملاّ خلیل عهدنامهٔ اطاعت به این دولت داده در عوض خلعت که مبادا کارکنان دولت انگلیس در سر و بر ایشان دیده در زیر فشار و انزجار درآورند وجه نقد گرفته شاد خاطر بازگشتند.

و هم در خلال احوال مسطور، سه تن از مهاجرین قوم اچکزایی یک مرد و دو زن و سه تن کودک از مردم هزاره [را] از مسکن و ماوای ایشان به تغلب برداشته آنگاه که وارد حدود ترنک، واقع عرض راه قلات و قندهار، شدند نوکران مهمندخان علیکوزایی با ایشان دوچار گردیده اچکزاییان را با هزارگان به قهر و قسر با خود برداشتند و خواستند که ظالم و مظلوم و سارق و مسروق را گسیل دربار حکومت قندهار نمایند ولی دو تن از اچکزاییان گریخته، یکی از ایشان را با هزارگان نزد محمدعلم‌خان حاکم قندهار حاضر آوردند و آن مرد اچکزایی در حین استنطاق اظهار کرد که من مزدور آن دو تن مفرورم و حاکم قندهار او را محبوس فرموده هزارگان را جانب مسکن ایشان امر رفتن نمود و از آن سوی چند تن از هزارگان که راه تعاقب غارتگران مذکوره را برگرفته بودند وارد موضع باغتو شده مهاجرین افغان که در آنجا مسکن داشتند متعاقبین را گرفته و یازده تن را کشته در موضع سرخ سنگ به زیر خاک نهفتند و مرد و زن و اطفال مسروقه که به امر حاکم قندهار راه دیار خود برگرفته بودند، از این واقعهٔ جایرانه آگاه شده روی مراجعت جانب قندهار نهادند و در قریهٔ منصورآباد رسیده از دستبرد قتلهٔ هزارگان که به سر راه ایشان بودند نجات یافتند.

و مقارن این حال دو تن از افغانانی که هزارگان را کشته و در زیر خاک متواری ساخته بودند با دین‌محمد خان نام فوفل‌زایی نیز وارد منصورآباد گردیده با آن هزارگان که رهسپار مراجعت قندهار بودند دوچار آمده و از ایشان استفسار کرده ماجرای مذکور را سراپا از ایشان شنیدند و به گمان این که هزارگان لفظ افغانی را نخواهند دانست با هم اظهار قتل آن یازده تن را نموده تا که پاسی از شب گذشته با هم یکجا در قریهٔ بابا ولی رسیدند و پیادگان کوتوالی ایشان را از راه پیمودن بازداشته، به قانونی که داشتند، سبب طی طریق نمودن در شب را از ایشان بپرسیدند و حقیقت واقعه را قراری که رقم شد از هزارگان شنیده بامدادان همه را نزد حاکم قندهار حاضر کردند و او چون هزارگان را دیده و رخصت مراجعت به مسکن‌شان داده بود، بشناخت و اظهار ایشان را تا جایی که به خودش مکشوف بود، بپسندید و دین‌محمدخان را با هر دو تن همراهانش محبوس فرمود و پانزده تن از سواران نظام را در هزارهٔ میانه‌نشین دای‌چوپان مأمور به دست آوردن قاتلین آن یازده تن هزاره کرد. چنانچه ایشان سه نفر از آن ستمگاران را به جد و جهد به دست آورده و نزد محمدعلم خان حاکم قندهار حاضر کرده، وی در خلوت از هر یک جدا استنطاق نمود و بعضی ایشان اقرار بر قتل آن یازده تن هزاره کرده، گردی‌شاه، سلطان‌میر، هزارهٔ میانه‌نشین را شریک و محرک قتل قرار دادند و گفتند که چون او با آنها عداوت و عناد داشت ما را تحریک بر قتل آنها کرد ما هم ایشان را بکشتیم و برخی برخلاف آن از گردی‌شاه سلطان نام نبرده خود را بدون تحریک و ترغیب غیری قاتل گفتند و چون حضرت والا از عریضهٔ حاکم قندهار بر ماجرای خلاف راه خدا آگاه گشت در روز غرهٔ مذکور ماه ربیع‌الثانی امر و احکام کرد که همه را با گردی‌شاه سلطان یا دیگری که محرک قتل بوده باشد، مغلول و محبوس گسیل کابل کند تا کیفر و جزا داده شوند و از این‌گونه قتل واسر بسی به روی روز افتاده، نه گردی‌شاه سلطان در ملک بماند و نه دیگر عموم هزارگان دای‌چوپان و غیره چنانچه تمامت آن ملک‌ها از همین رفتار از دست مردم هزاره برآمده در تصرف طوایف متفرقهٔ افغان درآمد.

شرح مکشوف افتادن عدم جنحه و جنایت برگد محمدصادق خان و شورش فوج هراتی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، برگد محمدصادق‌خان که با هفده تن وکلای فوج نظام هراتی که بر وی شوریده و از قندهار چنانچه گذشت طلب کابل شده و پس از وصول ایشان به دارالسلطنه وکلای فوج مزبور در نزد کارکنان حضور از جواب گفتن فعل ناصواب موکّلین خود عاجز آمدند، برگد محمدصادق خان از جنایت بری‌الذمّه آمد و نیز وکلای مذکوره شانزده تن دیگر را محرک فتنه و شورش گفته، به فرمان حضرت والا آن شانزده تن چون محمدعمرخان کرنیل و شیرخان صوبه‌دار و شیرعلی‌خان کوتحواله‌دار و دین‌محمد و محمدعمر نامان سپاهی و غیرهما طلب کابل شده، چون از قندهار بدین‌سوی رهسپار گردیدند، فوج پیادهٔ نظام هراتی از خوف سیاست پادشاهی آهنگ فتنه کردند که شاید شور و آشوبی به روی کار آورده بازپرس دولت و حکومت را از خود دفع نمایند. چنانچه با فوج پیادهٔ نورزایی عزم رزم کرده بدون سلاح با هم درآویختند و از ضرب سنگ و چوب، خون سر و روی هم ریخته، دست و بازوی یکدیگر بشکستند و حاکم قندهار در عین گیرودار به اندیشهٔ این که مبادا قتال و جدال به توپ و تفنگ کشد، بلادرنگ قورخانه را به تعجیل و شتاب هرچه تمامتر، از اقامتگاه سپاه در اندرون ارگ حمل و نقل داد و از حدوث این فتنه حضرت والا بعضی از مفسده‌جویان فوج مذکور را، که در کابل خواسته شده بودند، اعدام فرموده و برخی را چنانچه بیاید، از حلیهٔ بصر عاری ساخته، از راه حصول عبرت عموم سپاه نظام، به سلاسل و اغلال در ترکستان و هرات امر گردش و تشهیر نمود.

و در خلال این حال میرزا محمدحسن‌خان سردفتر قندهار، به امر و فرمان حضرت والا حساب میرزا نظام‌الدین‌خان امین نظام آنجا را سنجیده، نُه هزار و نهصد و شانزده روپیه که از مواجب افراد سپاه که فوت و فرار بودند، خود او گرفته به نام سپاهیان ثبت تشخیص کرده بود ثابت گشته، حضرت والا از عریضهٔ میرزا محمدحسن‌خان، جنرال امیرمحمد خان تحصیلدار وجوه بقایا را امر به حصول کرده به وصول رسانید.

و در روز دوشنبه پنجم ربیع‌الآخر ملاّ کمال‌الدین نام غزنوی، از عزل و حبس ملاّ عبدالقیوم، که با مساحان و پیمایشیان اراضی و مزارع رعایای زمین داور ستیزیده و طلب کابل شده چنانچه گذشت، در بست خرقهٔ متبرکه پناه گزیده و از آنجا او را به

فرمان حضرت والا زجراً برآورده گسیل کابل داشته، در سیاه چاه بالاحصار مقید و مغلول گردیده بود، به منصب قضاوت محکمهٔ شرعیهٔ زمین داور سرافراز شد.
و در روز سه‌شنبه ششم ماه مذکور، ملاّ میر عمادالدین و ملاّ خان‌علم نامان به افتای محکمهٔ کابل و ملا سعیدمحمد به‌قضاوت و ملاّ عبدالخالق و ملاّ محمدوزیر، به افتای محکمهٔ قلات مأمور شد، عهدنامهٔ ترک خیانت و اغماض و جانب‌داری و لحاظ و اخذ رشوت داده، و خلعت پوشیده هر کدام به مقام مأموربه شدند.
و هم در این ایام، میرزا عبدالرؤف‌خان، که هنوز کودک بود، از خدمات پدر خود میرزا محمدشریف‌خان مرحوم، که در شنوار و لمقان چنانچه از پیش رقم شد، اقدام کرده انجام نموده از در حقوق خدمت‌شناسی که حضرت والا به عموم چاکران داشت، مبذول عواطف خسروانه آمده، محض حصول تربیت و تهذیب و کسب دانش، در سلک مکتوب‌نویسان حضور انور منسلک و مفتخر آمد؛ و پس از چندی که به کار مکتوب نویسی تعلم به سر برد، مایل کار دیوان و سیاق دفتر شده، چندی با اهل دیوان کسب عاملی نمود، و رفته رفته در پایان کار در زمرهٔ یادداشت نویسان حضور پادشاه معارف‌آگاه، اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین چنانچه در جلد چهارم این کتاب صورت استکتاب خواهد یافت، راه‌پیمای خدمت شد؛ و از عطای سالی هزار و هشتصد روپیه تنخواه سرافراز و ممتاز آمد، و پس از شهادت پادشاه خلدآرامگاه، از حضور اعلیحضرت شهریار غازی امیر امان‌الله خان به سردفتری غزنین روز خدمت به شب صداقت رسانیده پس از پنج سال طلب کابل شده، مواظب دعای دوام دولت گشت.
و هم در روز مذکور، خواجه میرحسین مأمور افتای محکمهٔ جرم بدخشان شد.
و مقارن این حال جنرال تاج‌محمد خان هفتصد و هشتاد و نه رأس گوسپند را که از گوسپندان زکاتی محال قطغن فراهم آمده بود، به فرمانی که در روز هشتم ربیع‌الآخر به نامش صادر شد، گسیل کابل نموده صرف کارخانهٔ طعام دولت گشت.

شرح رفتار جنرال شیرمحمد خان اندری و غیره مأمورین دولت با مردم هزاره

و هم در خلال واقعات مسطوره جنرال شیرمحمد خان مقیم ارزگان، چند تن از اربابان هزارهٔ دایزنگی و دایکندی را با درویش‌علی نام هزاره، مستأجر املاک ضبطی میران و میرزادگان و سیدان و کربلاییان و زواران آن مردم، *که همه فرار شده و به قتل رسیده، نیست و نابود گشته، زنان و اطفال ایشان در کابل اسیر و کنیز و غلام بودند*، نزد خود

خواست و به نام و اتهام این که مال و متاع میران سرکش و متمرد هزاره که مقتول و محبوس شده‌اند، نزد ایشان عاریت است، همه را محبوس و سخت مواخذه فرموده و زجر و توبیخ جایرانه نموده، تا که مراد خویش از اخذ رشوت حاصل کرده، بعد همه را رها داد. و هم محمددوست و جمعه‌خان نامان، که به امر جنرال امیرمحمد خان از کابل برای تحصیل وجوه باقیات زمان شورش هزارگان و غیره درکات در هزاره‌جات رفته بودند، پنجصد روپیه نقد و یک نفر دختر به ضرب چوب از هزارگان گرفته و آن دختر را به شرکت نزد خود نگاه داشته، در وقت مراجعت به کابل با مال به غارت رفته و عصمت به هدر شده‌اش به کسان او سپردند.

و هم محمداکبر نام سپاهی از فوج پیادهٔ نظام هراتی که در ارزگان به تحت رایت جنرال شیرمحمدخان طریق خدمت دولت می‌پیمود، زن شوهر داری از یکی از هزارگان را به تغلب متصرف شده، عرصهٔ یکسال روز مباشرت و شب مفاجرت با او به سر برد تا که سلطان‌محمد خان حاکم ارزگان، از جور و ستم او آگاه گشته، او را در تحت استنطاق حکومت آورد. و او آن زن را کنیز خود گفته، امّا قبالهٔ خریدن او را حاضر نتوانسته از اثبات ادعای خود عاجز آمده، یک تن از کدخدایان هزاره را به جور حاضر آورده، او را ضامن خریدن خود گفت. و او از ضمانت خویش و اظهار محمداکبر سپاهی انکار آورده عرض کرد که این زن پدر و مادر ندارد، البته برادرش او را فروخته خواهد بود، امّا شوهر دارد و شوهرش در بین هزارهٔ جاغوری کسب معیشت می‌کند. بعد سلطان‌محمد خان حاکم برادر آن زن را احضار فرموده، او نیز از فروختن خواهر خود که در اصل مرتکب این امر نامشروع نشده انکار نمود و به شوهر داشتنش اقرار کرد. و چون آن زن به زنا از محمداکبر حامله شده بود، حاکم رجوع فیصل را به قاضی نمود. و محمداکبر در نزد قاضی اظهار کرد که زن هزاره اگر شوهر دارد و اگر بی‌شوهر باشد، به فتوای علماء تصرفش جایز و حلال است و این را گفته حاکم را سقط گفت و حاکم چیزی نتوانست که بگوید. ناچار آن زن و محمداکبر را نزد جنرال شیرمحمد خان فرستاد. و او محمداکبر را به ضرب چوب بخست و زن را تنها نزد حاکم برگردانید و سپاهیان فوج مذکور دردناک شده، چهار صد تن بیخودانه برخاسته اطراف حاکم را احاطه کردند، و او را آنقدر چوب و سنگ زدند که بیهوش گشت و خدمهٔ خاص جنرال شیرمحمد خان او را با تن خسته و سر و روی و پشت و پهلوی شکسته نزد جنرال شیرمحمد خان بردند. و او با حاکم مضروب و قاضی، بازخواست این خودسری

و دست‌درازی را به اندیشهٔ آن که مبادا فتنه به روی روز آید، مفوض و معطل به اقتضای رأی حضرت والا داشته، عریضه‌نگار پایهٔ سریر سلطنت شدند. و حضرت والا در روز نهم ربیع‌الثانی فرمان کرد که: «سپاهیان هنگامه‌جوی نکوهیده‌خو را از افسر و سپاهی گسیل کابل نمایند». و جنرال شیرمحمد خان سی و پنج نفر از سپاهی و افسر را که باعث فتنه و شر بودند، در کابل فرستاد. و در پایان کار اینان با بلواییان فوج هراتی که از قندهار چنانچه گذشت در کابل خواسته شده بودند، مورد قهر پادشاهی گشتند و سه تن از افسران ایشان اعدام گردیده، رحم‌دل خان کمیدان و عبدالله‌خان سارجن و ابوالقاسم خان میجر را با دیگر سپاهیان ارزگان و قندهار از حلیهٔ بصر عاری ساخته، از جمله سه تن مذکور را امر شد که مغلولاً در ترکستان و هرات برده و به تمامت نشان داده و در کابل بازآورده، همه را اعدام نمایند و مال و ملک همه را ضبط فرموده، کوایف فتنه و فساد ایشان را در تخته‌های چوبین، امر رقم کرده، به گردن‌های ایشان بیاویختند. و آخرالامر پس از وصول ایشان در هرات معفو گردیده، به دست کدخدایان ایشان سپرده شدند و از ترحم این که بی‌چشم و از تحصیل قوت عاجز شده بودند، ملک و مال ایشان نیز مسترد گشت.

و هم در این ایام دو هزار و نهصد و هفتاد و سه دانه طلای لیره و راتسکه و اشرفی مسکوک به سکهٔ مروجه دول عثمانی و روسی و ایرانی و بخارایی، که سعدالدّین‌خان حکمران هرات به فرمان حضرت والا از مشهد مقدس و بخارا، از جملهٔ مبلغ هفتاد لک روپیه که حاجی میرزا محمدابراهیم‌خان هراتی که از خیانت و خسارت میرزا جیلانی‌خان و عمال و ضبّاط مأمورهٔ او به روی روز آورده و حواله و حصول کرده بود در کابل رسیده تحویل خزانه شد.

و هم در خلال این حال، دوهزار روپیهٔ کابلی و پنجصد خروار تبریز غله، تنخواه سالیانهٔ سر و چهل تن سوارهٔ کشادهٔ محمدمحسن خان و مددخان، پسران سردار احمدخان اسحق‌زایی لاش و جوینی، که محمدمحسن خان منصب سرکردگی قومی داشت و دو حصهٔ این مبلغ و مقدار را او و یک حصه را مدد خان از دولت می‌بردند، به امر والا منعکس شده دو ثلث به نام مددخان و یک ثلث به نام محمدمحسن خان ثبت دفتر گشت.

و مقارن این حال، کرنیل محمدخان مقیم و میرزا عبدالحکیم‌خان سردفتر فراه، قاضی عبدالرسول را که مصدر خطا و خیانت شده ضعفای رعیت را نیز اذیت کرده بود، به

فرمان والا به حفاظت عطامحمد خان علیزایی، که مواجب چهل تن سوارهٔ کشاده را بدون امر و فرمان پادشاهی برده و از عریضهٔ میرزا ملک‌جی‌خان، سردفتر پشت‌رود آگهی حاصل آمده و بازگشت و حصول گردیده، او در این وقت به امید برحال کردن آن مواجب، عازم کابل فرستادند. و او قاضی مذکور را به اتفاق هشت از سواران تبعهٔ خود در کابل رسانیده به امر والا تسلیم زندانبان کوتوالی کرد.

و هم در این وقت محمدعلی‌خان حاکم لمقان، در باب یکهزار و سه صد و شصت خانوار کفار، که به ضلالت و عدم اطاعت استوار مانده بودند، معروض داشته و حضرت والا فرمان کرده، او را امر به تفحص باقی ماندگان و نیست و نابودشدگان کفار کرد، وی پس از حصول علم معروض داشت که: «یکهزار و پنجصد و هفتاد و هشت خانوار، از مردم موضع کمتا و غیره کفار سکنهٔ قرب و جوار لمقان، که محمدصدیق‌خان کمیدان و اولیا قل‌خان حاکم سابق لمقان، مأمور نیخر موطن و مسکن و تدمیر خود آنان بودند، مفقود و نامعلوم‌اند. و از جملهٔ مردم کمتا، دوصد تن مرد و زن را اولیا قل‌خان، اسیر در کابل فرستاده و یکصد و هشتاد تن از کفار پچه‌گل معروف به پارگل، قتیل تیغ مجاهدین تحت رایت محمدعمرخان و صاحبزاده عبدالرشیدخان شده، ششصد و نود و دو خانوار در دیهات مواضع نیلاب و کلوم و کراج و کوریز و پوشال و گزین و کدوال و چتور، بر حالت ضلالت و طغیان خود محکم و استوار می‌باشند، و حضرت والا از این عریضهٔ محمدعلی‌خان، در روز دوشنبه دوزادهم ربیع‌الآخر، او را فرمان کرد که: «نخست علوفهٔ سه ماههٔ چهار صد تن پیادهٔ نظامی و یکهزار نفر از لشکر کشوری را در هر یک از منازل و مراحل و مواضع مستعده مهیا کرده بعد راه تنبیه و تهدید بقیهٔ اشرار کفار بر گیرد.»

دلالت بر اطاعت پادشاه اسلام کردن ملاّ نجم‌الدّین مردم مهمند را

و در خلال این حال، جناب ملاّ نجم‌الدین، بدون ایما و استدعا و تحریک هواخواهان و چاکران دولت، محض امر معروف و نهی منکر، راه موعظت مردم مهمند که همه تن گوش به امر و نهی او داشتند برگرفته، و ده به ده و قریه به قریه، قدم نهاده همه را از اوامر و نواهی الهی منبّه ساخته، دلالت بر اطاعت پادشاه و دولت اسلام کرد و یک یک را اندرز و نصیحت نموده بفرمود که اگر از وعدهٔ قبول اطاعت که به اولیای دولت انگلیس داده و راه آمد شد در نزد ایشان کشاده‌اند، ابا و امتناع نورزند، از بین ایشان

بیرون شده حکم کافر بودن بر ایشان خواهد کرد. و ایشان قرآن شریف را در بین خودها و او نهاده، متعهد شدند و سوگند یاد کردند که نزد انگلیسان رفت و آمد نکنند و پذیرای اطاعت آن دولت نشوند. بعد جناب ملاّ نجم‌الدّین دو تن از شیوخ و مریدان خود را با پسر ملاّ خلیل و صد تن از بزرگان قوم مهمند، که با او معاهده کرده بودند، نزد سپهسالار غلام‌حیدرخان گسیل داشت که ربقهٔ اطاعت پادشاه اسلام را به رقبهٔ انقیاد نهند. و ایشان با سپهسالار نیز عهد و بیعت و اطاعت دولت اسلام منعقد ساخته، مخلع و شاد خاطر بازگشتند و همچنین شش تن از بزرگان قوم کدوخیل شاخ طایفه سنگوخیل شنوار، نزد سپهسالار آمده، رشتهٔ معاهدت و اطاعت مرتبط و منعقد ساختند.

و هم در این ایام، سپهسالار غلام‌حیدرخان به فرمان حضرت والا پنجصد تن مزدور در کوه پارون کافرستان، که چند تن از میانان کاکاخیل، خواهش اجارهٔ چوب عمارتی آن را کرده بودند و حضرت والا چنانچه گذشت عرض و استدعای آنان را نپذیرفت و او را فرمان کرد که مزدور گماشته اشجار کارآمد تجارت آن کوه را قطع کند، مأمور فرمود که درختان بزرگ قابل کار عمارت را بریده در آب اندازند و هم چهل تن از پیادگان ساخلو را به حراست و پاسبانی مزدوران و سفر میناییان گماشت و در عرصهٔ یکسال، یک لک و هشتاد هزار درخت از کوه مزبور بریده و در آب انداخته، از راه تجارت گسیل پشاور کرد.

و هم در این هنگام، مردم کنر سفلی پنج هزار روپیه به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین با عهدنامهٔ موثّقه سوگند تسلیم سپهسالار کرده، و او لوله‌ای از آن مبلغ ساخته، با پطنوسی از نقره و پطنوس پوش کمخواب پرداخته و عهدنامه را در آن لوله انداخته گسیل درگاه عالم پناه کرد.

و هم در روز دوازدهم مذکور، از حضور محمدعلم‌خان حکمران و میرزا محمدحسن‌خان سردفتر قندهار را فرمان رفت که: «هر قدر اشتری که از مال دولت در آنجا باشد، رهنورد کابل نموده و نیز ششصد نفر دیگر از فراه و پشت‌رود خریده در کابل گسیل دارند که حمل و نقل آلات و ادوات دولتی که از جایی به جایی برده و آورده می‌شوند، معطل و معوق نماند.

و مقارن این حال عمرا خان باجاوری که از راه غزنین و قندهار و سند و بحر هند در مکهٔ معظمه زادهاالله شرفاً رفته بود، مناسک حج به جای آورده از همان راه باز در

کابل آمد و شرفیاب بار گشته، از اشیای متبرکهٔ خانهٔ خدای که با خود آورده بود، تقدیم و تحفهٔ حضور نموده منظور آمد.

صدور حکم والا در دادن املاک مردم هزاره به افغان

در خلال وقایعی که به شرح رفت، جمعی از اولاد و احفاد و نبایر دارونیکه در کابل آمده و از تلثیم سدهٔ علیای امارت مستعد گشته، از حضرت والا خواستار اراضی و عقار و مزارع و کشتزار و مراتع و مرغزار در علاقهٔ چوره از املاک مردم هزاره شدند. و حضرت والا خواهش ایشان را پذیرفته و دوست‌محمدخان، ایشک‌آقاسی دربار شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله‌خان را، که با این جماعه از یک سلسله و قبیله بود، به سرپرستی ایشان گماشته و دستورالعملی بدو داد و آن را به خط خاص مزین فرمود که: «مزارع مردم هزارهٔ سکنهٔ علاقهٔ چوره را مساحت و پیمایش کرده، به هر واحدی از مردان نبیرگان دارو، یک جریب زمین و یک و نیم جریب اوسط و دو جریب ادنی که در حقیقت مجموع همه سه جریب اعلی به حساب آید داده، و هر یک از اناث را نصف آنچه به ذکور می‌دهد بدهد، تا ثلث حاصل آن را صرف خوراک و ثلث دیگر را خرج پوشاک خود نموده، ثلث دیگر را به خرج مالیات دیوانی و دیگر ضروریات و مایحتاج زیست و زندگانی خود کرده، آسوده حال روز به سر برند، و هم تخم و گاو و اسباب و آلات شخم و بزرگری از دولت به نام تقاوی و مساعده به ایشان عنایت کند و هم تا یکسال هر یک از عموم نفوس ذکور و اناث را، صغیراً کان او کبیراً، در هر ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل گندم و غیره حبوب به اسم بخشش، جهت خوراک ایشان از انبار دولت بدهد و پس از یکسال حاصل زراعت خود ایشان رسیده از آن صرف معاش خویش کنند و مالیهٔ این سال را که بر می‌دارند نیز بخشش بشمارند و در سال سوم که سال دوم زراعت کردن ایشان می‌باشد، مالیهٔ دیوانی را با یک ثلث تقاوی به دولت بدهند و تا سال پنجم تمامت تقاوی را ادا کرده بعد به مثابهٔ دیگر رعایا روز ترفیه به سر برند.» و ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان با جماعهٔ نبایر دارو، واصل علاقهٔ چوره شده، هزارگان را تهی‌دست، از موطن و مسکن ایشان امر بیرون شدن نموده، حاصل مزارع و خرمن‌های ایشان را با آن که اکثر مالیهٔ آن را داده بودند، ضبط و تسلیم افغانان کرد و هزارگان این امر را بعید از شیوهٔ انصاف حکومت و خلاف شریعت دیده، عریضه‌نگار پایهٔ سریر سلطنت شدند که حکم والا به صدور پیوسته که املاک اشرار

مردم هزاره که کشته و فرار و نیست و نابود شده لامالک و لم‌یزرع مانده و ضبط دیوان سلطنت گردیده‌اند، به اولاد و احفاد دارو داده شوند، که لامزروع و مطمور نگردد، و ما رعیت و مطیع و منقاد بوده، در حین بغاوت بعضی از مردم هزاره که از قدیم رعیت نبودند، طریق خدمت دولت پیموده، سیورسات افواج پادشاهی را داده، در محاربات همراهی و معاضدت کرده‌ایم، امید از کرم پادشاهانه داریم که موطن و مسکن ما به کسی داده نشود و اگر چنانچه فسخ حکم پادشاهی را خلاف شریعت مملکت‌داری نپنداشته، ملک ما را به این مردم داده به ما نمی‌گذارند، حاصل امسال مزارع ما را که مالیهٔ آن را داده، اکثر را در انبار زیست روزگار خویش ذخیره کرده‌ایم، از ما گرفته نشود که ما هم هلاک و تلف نشویم و حضرت *والا که خود را مالک ملک خدا و ظل‌الله و قابض حقوق رعایا می‌دانست و شرعاً امرش نافذ بود، در روز سیزدهم ربیع‌الآخر فرمان کرده در پاسخ عرض هزارگان رقم فرمود که: «املاک و اراضی و مراتع و مساقات علاقهٔ چوره از ضبطی و رعیتی [به] دارو داده شده است و در باب حاصل آن که هزارگان حق خود می‌دانستند هیچ نفرموده همه را چنانکه افغانان متصرف شدند، برعلاوهٔ جیرهٔ مذکورهٔ دولتی، صرف مؤنت خویش کردند و از این روز به بعد ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان، همت بر اخراج مردم هزاره و ادخال طوایف متفرقهٔ افغان گماشته، تا سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دو قرب چهارصد هزار خانوار را از موطن و مسکن ایشان به هر نوعی که دانست و توانست، خارج ساخته، از قرب قندهار تا جوار مالستان و هزارهٔ بهسود و سه‌پای دایزنگی و نیلی و تمزان دایکندی در هر یک از طول و عرض یکصد و پنجاه، از مواطن هزارهٔ دای‌ختای و دای‌چوپان و دای‌میری و دایه و فولاده را به افغانان داد و هزارگان فرار شده از صدی ده الی بیست خانه، جان از داخل افغانستان به سلامت در خارج چون خراسان ایران و ترکستان روسی و بخارا و پنجاب و هند و بلوچستان بردند.*

پناه‌گزین شدن مراد علیخان در افغانستان

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، پدر مرادعلی‌خان جام، از سردار قوم بلوچ، اراضی و مزارع واقع موضع لس‌بیله‌پور، حق و ملک خود را در حین صحت تن و کمال خرد قبل از گرفتار آمدن به مرض موت، به پسر خود مرادعلی‌خان تملیک شرعی نمود و او آن را متصرف شده تا سه ماه پس از فوت پدر خود در آنجا حکمرانی

کرده، روز مالکیت به سر برده، بعد پلتیکل اجنت بلوچستان که از طرف دولت انگلیس اقامت مستعمریت در آن ملک داشت، به مرادعلی‌خان نوشت که کمال خان برادر بزرگ شما نزد من است، می‌باید حاضر آمده رفع مرافعهٔ او را که در خصوص متروکات پدر خود دارد بنمایید، و مرادعلی‌خان از رفتن در نزد او تقاعد نموده در پاسخش نگار داد که حکومت را به کمال‌خان برادر خود واگذاشته با او مرافعه و مخاصمه‌ای ندارم و بر صدق نوشته خویش حکومت را به برادر خود فروگذار شده طریق عزلت و فلاحت پیش گرفت. و پس از چندی پلتیکل اجنت، نزد کمال خان شده بدو خلعت و مبلغی نقد به نام انعام عطا کرد و یک تن را از طرف خود منتظم قرار داده در پهلوی او نهاد و کمال‌خان به تحریک منتظم مذکور، قصد اخذ و حبس برادر کهتر خود، مرادعلی‌خان نمود. و او از کید آن دو تن در قید خود آگاه شده، اهل و عیال خود را فروهشته، با چهارصد تن سواره و پیاده، راه پناه به سوی ظل حمایت این دولت درنوشت، و از بین راه سه صد و شصت تن از همراهان خود را امر رجعت کرده، با چهل سوار وارد قندهار شد و به ذریعهٔ حکمران آنجا عریضه‌نگار پایهٔ سریر امارت آمده، حضرت والا در روز پانزدهم ربیع‌الآخر محمدعلم خان حاکم آنجا را فرمان کرد که: «یکهزار روپیهٔ کابلی به نام مدد خرج و بخشش، از طرف دولت به او داده، به اعزاز و احترام در جای و سرای شایسته و لایقی برایش منزل و مقام معین کند، و پس از حصول راحت و رفع زحمت سفر، رهنورد کابل نماید و حکام و ضبّاط و عمّال عرض راه را اعلام نموده امر نماید که در همهٔ منازل مصارف او را از جانب دولت بدهند.» و در پایان کار پس از وصول در کابل و حصول سعادت تلثیم سدهٔ علیا به مامول نایل گردیده، در سالی دوازده هزار روپیه چنانچه بیاید، تنخواه برای او عنایت و مرحمت گشته و مزارع و مقام، نخست در قندهار بعد ازخواهش خودش در جلال‌آباد معین گردید.

ذکر ذلّت و عسّرت بعضی از سرداران در هند

و در خلال احوال مسطور، نتو نامی از مردم هند را که خاله‌اش فاحشه و لولی شهر و فاسقهٔ بازار بود، سردار احمدخان بن امیر دوست‌محمدخان مرحوم خلدآشیان به نوکری و ملازمت خویش برگزید و بدو چنان اعتماد و اعتبار نمود که در اندرون حرمسرای و بین اهل و عیال مستورهٔ حرمسرای، و بین اهل و عیال مستورهٔ خود راه آمد شد گاه و بی‌گاه داد، و با زوجهٔ فیروزالدین‌خان پسر سردار مذکور نرد عشق باخته او را به وصل

خویش رام و پدرام ساخت و شوهرش بدگمان گشته با نتو طریق معاندت و مخالفت برگرفت و سردار احمدخان از میل خاطری که با نتو داشت، پسر خود را وقع نگذاشته و سقط و دشنام گفته، خدمهٔ خود را امر به زجر و توبیخ او کرد و فیروزالدین‌خان رنجه‌خاطر و غمنده دل شده ماجرا معروض پیشگاه حضرت والا داشت و زوجهٔ خود را قذف کرده، از نپرسیدن پدر خود مر این فعل زشت را شرحی با خامهٔ شکایت نگاشت و از پشاور به ذریعهٔ پست گسیل کابل کرد. و حضرت والا در روز مذکور ماه ربیع‌الآخر، در پاسخ عرض سفیهانهٔ او رقم فرمود که: «از جهالت با پدر خود مخالفت ورزیده، او را از خود ناراض ساخته گویا رذالت خود را معلوم و مکشوف داشته‌اید همانا خود می‌دانی و تکلیفت، دیگری [را] به تو غرضی نیست.»

و در خلال احوال این سال از ابتدا تا این حال، میرزا محمدحسن‌خان سردفتر قندهار، از حسن عاملی و اخلاص‌شعاری، سی و هشت لک و هفده هزار و سه صد روپیهٔ کابلی، پس از وضع تمام مصارف لشکری و کشوری داخل و واصل خزانهٔ قندهار کرده معروض داشت که: «از زمانی که او مأمور کار شده، در هر سال این مبلغ عاید خزانهٔ عامر گردیده است.» و حضرت والا از حسن خدمت و صداقت او تحسین فرموده، فرمان رضایت و خوشنودی به نامش رقم فرمود.

و هم در این هنگام مردم قوم وزیری سکنهٔ پرمل به فرمان حضرت والا، با خلیفه نورمحمد خان در کابل آمده، به امر پادشاهی وجوه مالیات و غیره معاملات ایشان که جدید قبول ادای همه را کرده بودند، بر طبق شرعی معین و ثبت دفتر گشت و همگنان از عطای خلاع فاخره و نوازش وافرهٔ خسروانه دلشاد گردیده، در روز جمعه شانزدهم ربیع‌الآخر راه رخصت مراجعت جانب ماوی و مسکن خود برگرفتند.

و نیز در خلال وقایع مذکوره، عبدالحکیم‌خان، ممیّز قطغن و بدخشان، دوازده هزار و نهصد و شش روپیه نقد و چهل و سه خروار و هفتاد و دو سیر به وزن کابل غله و شصت و پنج رأس اسپ و پنجاه و هشت رأس گوسپند و دونفر اشتر و بیست‌وشش فرد گاو که سیدجعفرخان کنری حاکم و میرزا عبدالعزیزخان عامل سابق و ملاّ عبدالصمدخان مستأجر متروکات اموات و وجوه عقود مناکحات از افراد و احاد رعیت به جور و مصادره گرفته و بر ایشان ثابت کرده بود، معروض حضور نمود، و در روز بیستم ربیع‌الآخر به نام ممیّز مذکور فرمان رفت که: «حبه و دیناری را نزد آنها نمانده، همه را از آن سارقین بیت‌المال و مصادرین رعایای ضعیف‌الحال حصول نمایید.»

و در روز پنجشنبه، بیست‌ودوم ربیع‌الآخر، علی‌محمدخان، برادر شیرمحمدخان جنرال اندری، مورد الطاف شاهانه شده، به حکومت فراه مأمور و مولاداد خان که پس از سردار محمدیوسف‌خان بن امیرکبیر، حکومت آنجا داشت، معزول و طلب کابل گشت.

و هم در خلال این حال، احمدجان، طبیب و کرنیل افتخاری، که مجلی از پشاور رفتن و نقشهٔ کهسار و ادویه و قفار مسکونهٔ مردم مهمند را برداشتن و در کابل فرستادن او از پیش گذشت، مشرّح و مفصّل خدمات و سرگذشت آن وقت خود را، در این وقت، معروض حضور والا داشت که به امر و مکتوب سپهسالار غلام‌حیدرخان در حدود میچنی که کارکنان دولت انگلیس نهر جدید در آنجا حفر و جاری کرده و مقدار دویست ذرع تخمیناً از خاک افغانستان را متصرف شده، مجرای نهر قرار داده‌اند شده، و بزرگان مردم آنجا نزد او حاضر آمده، او به قاعدهٔ مهندسی اراضی آن را مساحت نموده و مجرای نهر را داخل نقشهٔ مفصله کرده، نزد سپهسالار فرستاد و واترفیلای انگلیس پلتیکل اجنت پشاور، مردم حلیم‌زایی سکنه و مقیمهٔ گنده‌آب را تهدید نمود که نزد سپهسالار نشوند و با او سخن نرانند، ولیکن آنها به گفتهٔ او اعتنا نکرده، نزد سپهسالار حاضر آمدند و نیز پلتیکل اجنت مذکور از آمدن چند تن از مردم ترک‌زایی نزد کرنیل احمدجان خان و هدایت و دلالت اطاعت کردن او ایشان را به دولت افغانستان، بر وی اعتراض کرد و مردم ترک‌زایی را از آمد شد در نزد او مانع گشت و به ایشان گفت که چون موطن مردم ترک‌زایی در حصهٔ خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس واقع است، باید نزد کرنیل احمدجان‌خان نروید. و آنان در پاسخ او گفتند که موطن و مسکن ما تا کنون متعلق به دولت افغانستان هست و خود ما افغان بوده، هندی و پنجابی و کشمیری و سندی و سکه نمی‌باشیم و اگر چنانچه پس از تعیین حدود فاصله املاک و اراضی ما متعلق به دولت انگلیس شود، ملک خود را فروگذاشته و هجرت کرده در خاک افغانستان رفته، مزرعه خواهیم گرفت. و واترفیلا از این پاسخ مردم ترک‌زایی معطل مانده به کرنیل احمدجان‌خان پیام داد که از گورنمنت برای من نوشته و حکم شده است که موطن و مسکن مردم مهمند را حضرت امیر افغانستان به دولت انگلیس واگذار شده‌اند. لهذا مردم مهمند را از آمدن در نزد خود منع کرده باز دارید، زیرا که از معمول داشتن این احتیاط لازمهٔ کثیرالفایده، کارکنان دولت انگلیس خوشنود خواهند شد. و احمدجان خان در پاسخ او پیام فرستاد که اگر علاقهٔ مهمندیه همان علاقه است که در

نقشه و عهدنامه‌ای که در کابل ارقام و امضا یافته است داخل است، پس علاقه مهمندیه از خاک مملکت دولت اسلام است و این‌که از پارنمنت حکم شده است، من نوکر ارباب پارنمنت نیستم و از مردم مهمند و غیره هرکس نزدم بیاید و برود، هرگز منع نمی‌کنم، زیرا خانهٔ خود ایشان است. باید بیایند و بروند. و در ذیل این عریضه و رقیمهٔ خود که به شرح رفت، نگاشت که: «کارکنان دولت انگلیس جد و جهد زیاد در تصرف نمودن موطن مردم مهمند به کار برده و می‌برند که شاید حضرت والا به وضعی از اوضاع ملک و مردم مهمند را به آن دولت مستعمره بگذارد و مستر اونی کمشنر پشاور مأمور تعیین حدود فاصله از لندن خواسته شده و پس از وصول در پشاور مأمور خواهد شد و اکنون مستر مرک در سمله رفته کوشش زیاد نموده که مأمور تعیین حدود شود ولیکن از غرض‌آلودی که دارد، خواهش او پذیرفته نگشته است.» و حضرت والا به روز بیست‌ونهم ربیع‌الآخر در پاسخ این عریضهٔ احمدجان خان رقم فرمود که: «علاقهٔ مهمند مثل جلال‌آباد و کنر و غیره که در نقشه ذکر نشده‌اند، گاهی حق انگلیس نخواهد شد.»

ذکر رفتار مأمورین دولت با مردم هزاره

از جملهٔ مأمورین دولت در هزاره‌جات، میرزا غلام‌حیدر نام مأمور فراهم نمودن مالیات هزارهٔ جاغوری در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، به اخذ و قبض وجوه مصادره پرداخته و در هر ماهی یک نفر دختر دوشیزه از هزارگان خواسته راه کام حاصل کردن و به مرام واصل شدن پیش گرفت و از عرایض متوالیهٔ واقعه‌نگار آنجا *رفتار ناهنجار و کردار نا سزاوار او حالی رای والا شده، او را طلب کابل و محبوس فرموده و مردم جاغوری را فرمان کرد که حاضر آمده وجوه مصادره و دختران باکرهٔ خود را بر او ثابت کرده حاصل دارند. و چون در این وقت عموم مردم هزاره از بغی و تمرد بعضی از هزارگان منفعل و شرمسار بودند و هم از سبب اشتهاری که به کیفر ایشان انتشار یافته بود، اهالی محکمه‌جات شرعیه ایشان را چون اهل جزیه قبل از امان دانسته، گوش بر دعوی و خصومت ایشان نمی‌دادند، ایشان از ناامیدی در کابل نیامده، چنانچه بیاید، مبلغی جرم شدند.*

و هم در این ایام، قاری تاج‌محمد خان که با سردار محمداسحق‌خان فرار ماوراءالنهر شده بود، عریضه‌نگار حضور گردیده، طالب عفو تقصیر و خواهان اجازت مراجعت در

افغانستان گشت. و حضرت والا در پاسخ او رقم فرمود که: «هرچه کردید ضرر به دین و دنیای خود نمودید و جواب خداوند را در روز حشر خواهید داد، امّا من با همهٔ شما بدکاران هیچ عزم بد کردن و زحمت رسانیدن را در دل ندارم. به آن خدایی که تمام عالم مخلوق اوست سوگند یاد می‌کنم که هیچ ضرر جانی و مالی را با شماها در خیال ندارم و از جمله اسحق ارمنی‌زاده را به غضب پروردگار سپرده‌ام که نمک‌حرامی کرده، همهٔ مردم را مثل ابلیس از راه اسلامیت کشیده خسرالدنیا والآخره ساخت و هر چه در حق شما نادان کرده، در روز جزا جواب خواهد داد، و در خصوص آمدن شما و امثال شما هیچ ممانعت نیست، امّا به دو شرط: یکی آن که در ترکستان نباشید دیگر این که نه چیزی می‌دهم و نه جرم می‌گیرم. غریبی و زمین‌داری خود را در افغانستان کرده مرفه‌الحال و آسوده احوال روز به سر ببرید.»

و هم درخلال احوال مذکور، محمددین، قوم مرادی‌خیل، و سرفراز قوم سلیمان‌خیل، از ملازمان فوج نظام انگلیس، به موجب سند رخصتی از خارج در خانه‌های خود آمده و در حین مراجعت از حاکم و قاضی مقر، پاسپرد خواسته، [خواست] آنان موقوف به صدور امر والا داشته و حضرت والا سند رخصتی ایشان را خواسته، پس از مشاهده فرمان کرد که: «پاسپرد به این قسم نوکران دولت انگلیس بدهند امّا مراقب باشند که تا در خانهٔ خودند، فتنه‌ای حادث نکنند.» و ایشان و امثال ایشان دیگر فتنه نکردند مگر اکثر از جوانان رشید خوش‌قد درشت‌اندام را، به صدها تن، هدام آورده، برای ملازمت و خدمت دولت انگلیس از افغانان بردند و می‌برند.

و هم در این ایام و قبل از این هنگام، جمع کثیری از علماء و سادات و مشایخ و عامهٔ مردم وزیری و سردار الله‌یارخان و امام‌بخش‌خان و غلام‌جان‌خان بلوچ و ارباب شیرخان از خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، که در تعیین حدود سرحدیه به حصهٔ آن دولت متعلق گشته بودند، به عزم هجرت روی پناه به سوی ظل حمایت این دولت نهاده آمدند و حضرت والا در خصوص مزارع و اموال منقولی ایشان برای ویسرا نوشته، او پاسخ واگذاری و عدم مداخلت کارکنان دولت متبوعهٔ خود را در ملک و مال آنان نگار داد و حضرت والا نقل نامهٔ او را درج اشتهار فرموده در قندهار فرستاد که اشخاصی که قبل از این هجرت کرده و آنانی که بعد از این هجرت کنند، از مطالعهٔ اشتهار بر حالت روزگار خود آگاه شوند که حضرت والا با دولت انگلیس مکاتبه نموده

سند حاصل فرموده است که موجب آسایش دایمی عموم طوایف مهاجرین بوده و بدانند که کسی به مال و ملک آنها مداخلت نکرده مزاحمت به ایشان نمی‌رساند.

و هم در روز بیست‌ونهم مذکور ربیع‌الآخر، ملاّ میرعلم‌خان و حاجی عبدالقادرخان و حاجی عبدالرحمن‌خان و دیوان بکاه نام هندو، وکلای بازرگانان قندهار که از جور و ستم نظام‌الدین نام افغان که دو لک و چهل هزار روپیه تقاوی دولت را که به تجار آن دیار عنایت شده و او متصرف گشته و به دیگری نداده و کارکنان دولت آن‌را از عموم تجار طلب داشتند که تحویل خزانه کنند، عرض‌پرداز حضور و طلب کابل شده، رخصت مراجعت قندهار یافته، رجوع فیصل حقوق ایشان به پنجات‌خانهٔ آنجا گشت.

و هم در این ایام احمدعلی‌خان حاکم قوم هوتک پانزده بار اشتر بادام را که سه خروار و هشتاد من به حساب آمد، از موضع میان تهانهٔ درخت یحیی، واقع قرب چاه خضر حدود موطن قوم ترکی گرفتار ساخته، چون قدغن بود که بادام را کسی به جز دولت برای تجارت ابتیاع و اشترا نماید، ضبط و روانهٔ قندهار کرد.

و هم در روز مذکور ربیع‌الآخر محمدرضاخان اسماری از تغییر فقیرمحمدخان حاکم قلات که مبالغی را ممیز دولتی و رعایا بر او قلمداد کرده طلب کابل شد، به حکومت آنجا مأمور گشت و هم در این روز، پنجاه تن سواره نظام با یک نفر جماعه‌دار، از محکمهٔ کوتوالی به امر حضرت والا در لهوگرد رفته، برادران و برادرزادگان و اعمام و عم‌زادگان شیردل‌خان بن پادشاه‌خان احمدزایی را که با دولت طریق معاندت می‌پیمود، در کابل آوردند. و احمدشاه‌خان حاکم لهوگرد مال و ملک همه را ضبط دیوان حکومت نمود.

و هم در این وقت، پنجاه و دو هزار روپیه از دفتر سنجش، به نام تفاوت مساحت و جریب، بر ورثهٔ شاه علی‌اکبر حواله شده، مزارع ایشان به شفعه‌داری، بالای کل سادات غزنین مجبوراً فروخته شد و پس از حصول مبلغ مذکور، سادات آنجا املاک ایشان را که خاندان نجیبی از سادات‌اند مسترد نمودند که گم و فرار نشوند و با آن اکنون ذلیل و خوار و دوچار عسرت روزگار اند.

و هم در خلال احوال مسطور، احمدخان‌جان، حاکم فیض‌آباد بدخشان، به فرمان حضرت والا، ششصد روپیه جهت عروسی محمدنبی‌خان، غلام‌بچه بن محمدکریم‌خان برادر محمدنعیم‌خان کمیدان داده، و عروس را با محمدکریم‌خان پدر داماد و نیازمحمد

و ملاّ یوسف، هر دو تن خالوی محمدنبی که به حضور مقدم خدمت بود، گسیل کابل کرد.

و هم در این ایام، محمدعلی‌خان [از] معادن سه‌گانهٔ لاجورد بدخشان و غیره معدن‌های آن سامان، نه خروار کابل سنگ لاجورد که قطعات آن از سه چارک الی هفده سیر به وزن کابل می‌آمدند، مصحوب محمدحسن غلام‌بچه در کابل فرستاد و داخل تحویل‌خانهٔ پادشاهی شد. و هم ملاّ میرحسین مأمور افتای محکمهٔ بدخشان گردید.

صدور حکم شمار نفوس ذکور افغانستان

و هم در این ایام، از انتشار اشتهار شمار نفوس ذکور مردم افغانستان، عهدنامه‌های قبولیت از هشت نفر یک نفر، به ملازمت نظام دادن عموم رعایای این مملکت به پایهٔ اریکهٔ سلطنت رسیده، حکم اقدس به نفاذ پیوست که: «همهٔ ذکور را از سه‌ساله تا پنجاه ساله در قید حساب آورده، از چهارده الی پنجاه ساله هر هشت تن یکی را در مشق‌گاه قواعد نظام ملّی مأمور کرده، در هفتهٔ یک روز مشغول کسب قواعد شوند و تا زمانی که مأمور حفاظت و حراست سرحد و ثغور مملکت آیند مشغول و مواظب قواعد بوده، تنخواه چهار روز از هر ماه را همان هفت نفر قومی بدهند و پس از آن که مأمور مواظبت حراست مواضع مستعدهٔ سرحد شدند، مشاهره و مواجب هر ماه از تمام سال را همان هفت نفر، بر طبق اعداد سپاه نظام دولتی از خود بدهند، و کسانی را که افزون از پنجاه سال عمر داشته باشند، از این تکلیف معاف دارند.» و از صدور و تقرر این حکم، در معنی بر هر یک از کل نفوس ذکور افغانستان که از چهارده تا پنجاه سال عمر داشتند، در سالی دوازده روپیه معین گشت که به لشکر ملّی بدهند، و رفته رفته از هشت یک، کار به قرعه منجر شده دارایان ثروت و مکنت که قرعه به نام ایشان بر می‌آمد، عوض خود دیگری را به هر مبلغی که رضا می‌ساخت به دولت همی داد، امّا تمام اهل قرعه پس از خدمت سه سال در سلک سپاه نظام رخصت یافته، دیگران قرار قرعه داخل خدمت نظام می‌شد، و کسانی که در لشکر و کشور نوکر دولت بودند، از قرعه معاف بودند. و در پایان کار نظر به این‌که تمام وضیع و شریف اعداد و آحاد افراد عموم ملت و سکنهٔ مملکت بایست از فنون محاربت و مدافعت آگاه گشته، در حراست دولت و دین و وطن و ناموس خویش مهارت و ممارست حاصل کنند، قاعدهٔ معافیت از میان برخاست و نوکر و غیر نوکر همه داخل قرعه شده، هر که ابا از ملازمت می‌کرد،

ششصد روپیه به دولت می‌داد یا مجبورانه داخل نظام همی شد و در ماهی چهارده روپیه تا دو سال از دولت همی گرفته بعد رخصت همی‌گشت. چنانچه اکنون که سال قمری به هزار و سه صد و چهل و دو و سنهٔ شمسی به هزار و سه صد و سه منصرم و منقضی است، این قاعده جاریست.

و هم در این هنگام گل‌محمدخان و رودینخان، قوم بلوچ رخشانی، که هجرت اختیار کرده و داخل حمایت این دولت قرار گرفتند، در موضع خواجه‌علی، از علاقه‌داری پشت‌رود قندهار، مزرع و مرتع از طرف دولت بدیشان عطا و عنایت شد.

و مقارن این حال از صدور حکم والا در باب عطای ملک چورهٔ مردم هزاره به اولاد دارونگّه، تمامت مردم درانی و غلزایی از بادیه‌نشین و متوطن ده‌نشین و زمین‌دار و بی‌زمین، خواهان مراتع و مزارع مردم هزاره شده، شروع به ملک گرفتن کردند که انشاءالله جابه‌جا رقم شده می‌آید. و از جمله در این اوقات که ابتدای ملک‌گیری بود، از مردم علی‌خیل و توخی و اندری، بیست‌بیست و سی‌سی خانه، نزد جنرال شیرمحمد خان شده، به ذریعهٔ او از ارزگان عریضه‌نگار پایهٔ سریر سلطنت گشتند. و حضرت والا در روز بیست‌ونهم مذکور ربیع‌الآخر، به ذریعهٔ فرمان، تعداد نفوس ذکور و اناث ایشان را از جنرال مذکور خواسته، هنوز حکم صادر نشده بود که چند [تن] از فوج پیادهٔ نظام فوفل‌زایی سکنهٔ نیش، توابع قندهار، عریضه‌نگار شده، طالب اراضی چنارتو و کهنه قلعه نو آمدند. و حضرت والا استدعای ایشان را پذیرفته، مزارع و مساقات هر دو موضع را به آنها عنایت فرموده مردم هزاره را جلای وطن نمود.

حکم کفر نمودن ملاّ نجم‌الدّین بر ملاّ عبدالوهاب مانگی

گواه این مدعا این که در خلال احوال مسطور، جناب معارف و فواضل آداب، ملاّ نجم‌الدّین تکفیر ملاّ عبدالوهاب مانکی فرموده، در هرجا مکتوب اعلان کفر او را فرستاده، به پیروان و معتقدین خود خبر داد، از آن جمله صحیفه به قاضی ملاّ سعید نام در لعل‌پوره ارسال داشته شرحی از آثار کفر او را بنگاشت و او از مندرجات آن رسیله، مردم ترک‌زایی مهمند را که پیرو و ارادتمند ملاّ عبدالوهاب بودند، خطاب کفر کرده در السنه و افواه سمر و مشتهر ساخت که حضرت والا تکفیر او فرموده است. از قضا آن مکتوب به دست مردم ترک‌زایی افتاده، ملفوف عریضهٔ خود به حضور اقدس والا فرستاده نگار دادند که: «قاضی مذکور مرید ملاّ نجم‌الدّین و دارای شصت هزار روپیه

نقد و زمین است و با وجود ادعای اسلامیت، از سالها است که مالیات مزارع و مساقات خود را نداده، ابا از ادای وجه بیت‌المال نموده و می‌نماید، و نیز فریفتهٔ جمال زوجهٔ دین‌محمد نام جدیدالاسلام شده، از در تعشق با او تعلق مفاجرت اختیار کرده، شب و روز در کنار خویش می‌کشد و از وصلش کام حاصل می‌کند، و هم مسمات لندیری برادرزادهٔ گل‌حسن نامی را قبل از زوجهٔ دین‌محمد با خود رام کرده، به دام فسق داشت، و روز مفاجرت و شب مشالفت با او می‌گذاشت و آنگاه که از گرفتاری قاضی با زوجهٔ دین‌محمد آگاه گشت و خود را از کنار و بوس محروم یافت، رشک برده عزم افشای زنای قاضی و زوجهٔ دین‌محمد جزم کرد. و قاضی او را که مدتها فریفتهٔ جمالش بود، از راه ترک وفا کشته و در نهر کابل که از جنب لعل می‌گذرد انداخت و خود را از افشای فسق مطمئن ساخت. و حضرت والا رقم فرمود که: «حضور ما حکم به کفر ملاّ عبدالوهاب مانکی نکرده، او را مسلمان می‌داند، امّا خود او با ملاّ نجم‌الدّین محض شهرت نام در نزد عوام آن قدر به امور دین با هم پیچیده و تشویش و اضطراب در قلوب مردم جای داده‌اند که چاره و علاج آن را به جز رب‌الارباب، به سنت و کتاب نمی‌توان کرد. و هر آیینه جواب صاحب دین را آن دو تن در روز بازپسین خواهند داد، زیرا احکام ملت بیضا و اوامر و نواهی شریعت غرای اسلام، از آفتاب تابنده و روشن‌تر است و تغییرناپذیر می‌باشد. و آن دو تن بی‌انصاف که از خود چیزهای خلاف را تحکماً و تشریعاً به روی کار آورده، مایهٔ اعتبار و پایهٔ رواج روز بازار خویش قرار داده‌اند و مردم را در تشویق انداخته باعث نفاق و موجب رشتهٔ وفاق امت نجیبه گردیده همه را از هم متنفر ساخته‌اند در روز حساب جواب می‌گویند. و سرکار ما حکم به کفر هیچ یک نکرده هر دو تن دارای علم و فضل و بری از هزل و مسلمان می‌داند.»

عزم تنبیه و تهدید کفار نمودن محمدعلی‌خان حاکم لمقان و جیش در جنبش آوردن به کافرستان

و از دیگر سوی، محمدعلی‌خان سیقانی حاکم لمقان، به فرمانی که به نامش چنانچه گذشت اصدار یافت، تهیهٔ لشکر و علوفهٔ سه‌ماهه کرده، محمدعمرخان کرنیل افتخاری و میر محمودشاه خان را با نوکرانش و مجاهدین کشوری، از راه علیشنگ لمقان، جانب موضع جنیا از مواضع کافرستان امر رفتن کرد و ایشان با صد تن پیادهٔ نظام و یک ضرب توپ در روز بیست‌ونهم ربیع‌الآخر راه تدمیر بقیهٔ کفار برگرفته، از جانب دیگر

فیض‌الدین‌خان کرنیل را با صد تن پیادهٔ نظام رهنورد آن مقام فرمود و هر دو لشکر از دو معبر، طی مسافت نموده، چون در قرب درهٔ کلوم با هم پیوسته فرود شدند و کفار سکنهٔ مواضع نیلاب و شکرنر و کلوم و بیله‌گل در خوف و هراس افتاده، از راه اطاعت حاضر معسکر شده، سر در قید اطاعت نهادند و ایشان عده‌ای از معلمین دینیه در بین آنان مأمور تعلیم کرده، ماجرا معروض داشتند و بقیهٔ کفار را چنانچه بباید نیز مستمال ساختند.

وقایع ماه جمادی‌الاول سال هزار و سه صد و چهاردهٔ هجری

و در خلال احوالی به شرح رفت، از عریضه و اجازت آمدن در افغانستان یافتن سیدمحمود کنری و مراجعت پسر او از کابل در حسن ابدال، کارکنان دولت انگلیس آگاه شده، نظر به اعتبار او که در بین قبایل مردم مهمند و غیره داشت، به آمدن او در افغانستان رضا نداده، او را با سید احمد پسرش، از حسن ابدال در شالکوت بلوچستان گسیل و در تحت حراست نظر مقید کردند، و حضرت والا به ذریعهٔ نامه اجازت آمدن او را چنانچه گذشت از ویسرا خواسته، بود مکرراً در روز هفتم جمادی‌الاولی فرمان کرده، از عدم اجرای خواهش اولین استفسار فرمود و چنانچه بباید رخصت یافته در موطن خود آمدند.

و نیز در خلال این احوال، محمدحسن خان فرستادهٔ نوروز خان بلوچ خارانی، سه نفر اشتر مهاری با عریضهٔ خان مذکور در کابل آورده و هر یک اشتران را قرار استمرار تقدیم حضور والا و شهزاده اعظم سردار حبیب‌الله خان و ملک‌زادهٔ محترم سردار نصرالله‌خان نموده، چون عریضهٔ مشعر بر استدعای بهای اراضی واقع کدنی و مرقوم بود که به امر و فرمان والا، قبالهٔ آن را مصحوب محمدعمر خان نورزایی و کارکنان قندهار، ارسال پایهٔ اریکه سلطنت نموده است که بهای زمین مذکور مرحمت شود، و حضرت والا با شهزادگان والاجاه، از جامه‌خانهٔ خاص، البسهٔ مفاخرت اختصاصی برای او ارسال داشته، در روز یازدهم جمادی‌الاولی، در باب ملک او ارقام فرمود که: «از مندرجات قباله‌ها حالی رای سرکار ما شد که اراضی آنجا را به سیزده هزار روپیه ‌قندهاری خریده‌اید، و این مبلغ آنگاه داده می‌شود که شخصی را وکیل قرار داده و در قندهار

فرستاده قباله بدهد. و او وکیل فرستاده نایل به مرام نگشت و هر چند اصرار نموده بار بار عریضه‌نگار شد، بهای آن زمین از طرف دولت داده نشده تا که حضرت امیر حبیب‌الله‌خان، چنانچه در جلد چهارم مذکور شود إنْشاءَالله، بهای آن را ادا فرمود.

و هم در این ایام، از عریضهٔ الله‌یار خان بلوچ، مقیم شورآبک، که از راه هجرت در کابل آمده و شرفیاب بار شده، مأمور اقامت موضع مذکور گردیده بود، به مسمع فیض مجمع والا رسید که دوهزار نفر بزرگ و کوچک از بلوچستان هجرت اختیار کرده وارد شورآبک شده‌اند و از دولت اسلام امید مزرعه دارند و علاوه بر این دیگران نیز پیهم می‌آیند. حضرت والا رقم فرمود که: «اگر به رضا و رغبت خود آمده یا بیایند مختاراند، امّا از جانب دولت تکلیف هجرت کردن یا نکردن برایشان نیست.» و آنان از وصول فرمان خود را بر مرام واصل نیافته، همچنان که خانه بدوش و صحرانورد بودند، به بادیه‌نشینی و دشت‌نوردی قانع شدند.

شرح جال‌سازی قاضی عبدالشکور خان

و هم در این هنگام، مکتوبی از قاضی عبدالشکورخان قاضی قندهار، به محمدنعیم‌خان کمیدان حضور رسیده و دیگر مکتوب از راه پشاور، به نام عبدالشکورخان تاجر واصل گردید و چون هر دو مکتوب نگاشتهٔ یک شخص بود، حضرت والا چنانچه گذشت در پی تحقیقات افتاده، پس از انکار آوردن قاضی عبدالشکورخان به مکتوب خود، عبدالشکورخان تاجر را که از سبب مرافعهٔ نظام‌الدین خان که دو لک روپیه دولت را به تجار نداده و خود حیف و میل کرده به نام تجار حواله کرده، و او در کابل آمده بود معطل فرموده، و عبدالرحیم نام نوکر نظام‌الدین را از قندهار در روز سیزدهم جمادی‌الاولی در کابل خواست که مبادا او این هر دو مکتوب را به خط شخصی به دو نام نوشته و ارسال داشته باشد و پس از آمدن او این مکتوب و مکاتیب دیگر چنانچه بیاید، بر قاضی عبدالشکور خان ثابت گردیده در کابل خواسته و سخت محبوس گشت.

شرح حال ملک خواص خیبری

و در روز چهاردهم جمادی‌الاولی، از تغییر شیرزمان‌خان کوتوال جلال‌آباد محراب خان جنرال، لالهٔ شهزادهٔ مرحوم حفیظ‌الله خان، مأمور گشت. و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، ملک خواص‌خان قوم افریدی خیبری، با نایب شیرخان مأمور فروش

بادام دولتی افغانستان ملاقات و با او اظهار کرد که از عرصهٔ هجده سال است که داخل زمرهٔ کفار شده، روز خدمت دولت انگلیس به سر می‌برد و اکنون از صمیم قلب و رسوخ عقیده به کلام رب مجید عودت کرده و گراییده، به دین اسلام مراجعت کرده است و از خدای یگانهٔ اسلام و دولت افغانستان توقع دارد که بقیهٔ عمر خود را صرف خدمت پادشاه اسلام نماید، و اگر چنانچه حضرت والا قبول و منظور فرماید، میراکبر پسر خود را که در فوج نظام انگلیس دارای منصب صوبه‌داریست، با عیال خویش و برادران او گسیل کابل نموده، خود در پشاور مواظب خدمت دولت اسلام شود و در این صورت کارکنان دولت انگلیس نیز مواجب او را معطل و قطع نکند زیرا که به قوم افریدی محتاج‌اند و او را رئیس نافذالامر ایشان می‌دانند، و اگر اجازت والا باشد خودش نیز در کابل بیاید و نصف مردم خیبر که به او و نصف دیگر به ملک ولی‌محمد خان تابع و مطیع‌اند، نصف او به واسطهٔ آمدنش درکابل اطاعت دولت اسلام نموده رهنورد اتفاق قومی افغانی شوند، و از مشاهدهٔ این‌حالت تبعهٔ ملک ولی‌محمدخان نیز به لحاظ شرکت خون و اتحاد قومی رجوع به دولت اسلام نمایند و انگلیسان هیچ نتوانند که به ایشان چیزی بگویند، زیرا که از ابتداء با ایشان قرار داده اختیار ایشان را در کف اقتدار خود ایشان نهاده، تنخواهی که می‌دهد محض محافظت راه خیبر است که غارت نکنند و خود او نیز به پنهانی در کابل نخواهد آمد ·که دولت انگلیس اعتراض نماید، بلکه ظاهر و آشکار رهسپار اطاعت دولت شده در کابل خواهد آمد و انگلیسان به ملک و مال او نتوانند آسیب رسانند و این عزم را صرف از دیانت خود جزم کرده و الاّ در سالی دوازده صد روپیه چهرهٔ شاهی، دولت انگلیس به نام جیره به او می‌دهد و هم شصت هزار روپیه زمین و سرای در پشاور دارد و همچنین املاک و مزارع بسیاری را در علاقهٔ تیراه و خیبر مالک و دارا می‌باشد و نایب شیرخان ملتمس او را معروض داشته، ملک ولی‌محمدخان را نیز دیده، او هم با ملک خواص‌خان همدست و همداستان آمد و به ذریعهٔ آن دو تن بر تعداد نفوس قوم افریدی سکنهٔ خیبر و اطراف آن علم حاصل نموده بنگاشت که قوم افریدی چهل و چهار هزار و هفتصد و شش نفر در شماراند و همه در تحت ریاست دوازده تن ملک می‌باشند و شش هزار و هشتصد و هفتاد روپیه در هر سال از دولت انگلیس می‌گیرند و قرار ذیل در بین خود قسمت می‌نمایند: قوم ذخه‌خیل پنج هزار و ششصد و هفتاد نفراند و یکهزار و سه صد روپیه مواجب دارند و قوم کوکوخیل هشت هزار و یکصد و نود و سه نفراند و یکهزار و سه

صد روپیه تنخواه دارند و قوم سه‌پای سکنهٔ بار و تیراه، چهار هزار و پنجصد و هجده نفراند و هزار و سه صد روپیه می‌برند و قوم ملک دین‌خیل نه هزار و یکصد و هفتاد نفراند و دارای سه تن ملکان‌اند و ملک یارمحمد از ایشان ششصد و پنجاه روپیه و ملک فیروز سه صد و بیست و پنج روپیه و ملک دریاخان سه‌صد و بیست و پنج روپیه می‌برند و قوم قنبرخیل هفت هزار و نهصد نفراند و هزار و سه صد روپیه می‌برند و قوم کمری‌خیل دوهزار و پنجصد و سیزده نفر و سه صد و پنجاه روپیه مواجب دارند و قوم آکاخیل شش هزار نفراند و مواجب انگلیس را نپذیرفته چیزی از دولت مذکوره نمی‌برند و در بین خود نیز مخالفت دارند و هزار و ششصد و بیست و شش از مردم غیر قومی و اجنبی در بین قبایل مذکورهٔ قوم افریدی سکنا و مأوی دارند و مردم اروکزایی قبایل بسیاراند و از دولت انگلیس مشاهره‌ای ندارند و از دستبرد مردم تیراه همیشه دوچار اذیت و آزار می‌باشند و مردم ملاّ گوری هشتصد نفر در شمار و نه تن ملک دارند و پنجصد روپیه در سالی مواجب از انگلیس می‌برند. و حضرت والا از نگارش نایب شیرخان با خامهٔ تنبیه رقم فرمود و او را تهدید نمود که: «بد کردی با ملک خواص‌خان سخن در میان آوردی، بایست با رعیت و تبعهٔ آن دولت که دوست دولت افغانستان است از این‌گونه سخنان نگفته کسی را دلالت بر غوایت نسبت به آن دولت و هدایت بر اطاعت این دولت نکنی.»

مذاکرهٔ احمدجان‌خان طبیب با کارکنان دولت انگلیس

و هم مقارن این حال، احمدجان خان کرنیل افتخاری، که علاقهٔ میچنی و جوی جدید مستحدث انگلیسان را مساحت و پیمایش کرده نقشهٔ آن را چنانچه گذشت به توسط سپهسالار غلام‌حیدرخان ارسال حضور والا نمود مورد اعتراض آمده، مستر واتر پلتیکل پشاور، بزرگان مردم متوطنهٔ علاقهٔ میچنی را نزد خود احضار فرموده، به زبان اعتراض بدیشان گفت که چرا احمدجان خان را در بین خود راه داده و اعزاز و احترام و ضیافت کرده‌اید و خود را مسئول دولت برطانیه ساخته جوابده حرکت نامناسب خویش نموده‌اید؟ ایشان پاسخ دادند که مواجب و تنخواه از دولت افغانستان داریم و ما را در عبور و مرور مالهای تجارتی و غیره معاملات قومی تعلق زیادی با مردم افغانستان در میان است، پس نمی‌توانیم که خادم و چاکر آن دولت را مانع از دخالت در بین خود شویم. و مستر مذکور پس از شنیدن این جواب، مکتوبی نزد احمدجان‌خان فرستاده و

نگار داد که: «به موجب حکم کمشنر حاضر شود و با او ملاقات کرده جواب اعتراضات وارده بر خود را بگوید.» و او پاسخ داد که بدون امر و اجازت والا نمی‌توانم با شما ملاقات و مذاکرات نمایم و مستر واتر به پاسخ احمدجان خان قناعت نکرده، منشی عبدالحکیم نام نویسندهٔ خود را نزد او فرستاده امر کرد سبب رفتن او را در میچنی و نقشه برداشتن آنجا را مکشوف بدارد که از چیست و هم نقل نقشه را خواستار شد. و احمدجان‌خان سواد نقشه را نداده، او باز نوشت که دیگر داخل خاک متصرف دولت انگلیس نشود و نقشهٔ جایی را برندارد. و احمدجان خان پاسخ این نوشته او را زبانی پیام داد که به سبب آن در میچنی رفتم که آن را حق و حصهٔ دولت افغانستان می‌دانم و به جهت مشاهدهٔ خاک دولت متبوعهٔ خود هر وقت که مأمور شوم، از کارکنان انگلیس اجازت نمی‌خواهم. و چون مکاتبه و مقاولهٔ جانبین بدین‌جا رسید، احمدجان‌خان به سپهسالار نوشته و او ارسال پایهٔ سریر سلطنت داشته، حضرت والا در روز چهاردهم جمادی‌الاولی، رقم فرموده او را تهدید نمود که: «اجازت مذاکره با مردم مهمند چون ترک‌زایی وغیره ندارید و هم مجاز نمی‌باشید که با صاحب‌منصبان دولت برتانیه در عالم دوستی و اتحاد بر سر چنین امور مذاکره و مناظره نمایید.»

و هم در این ایام، هاشم‌بیگ نام ترک، از مردم دارالخلافهٔ اسلامبول، به عزم حصول معلومات از افغانستان و جلب منافع از دولت با احتشام افغان، احرام‌بند طواف اسلام مطاف شده، چون وارد پشاور گشت به ذریعهٔ میر ابراهیم‌خان، معروف به آقای مقبول، از سادات قزلباشیه، که مهتمم پست‌خانهٔ اسلامیهٔ آنجا بود، عریضه‌نگار پایهٔ سریر سلطنت شده استدعای اجازت آمدن در کابل کرد و حضرت والا در روز هجدم جمادی‌الاولی خواهش او را نپذیرفته رقم فرمود که: «دولت افغانستان و مردم مملکت آن قبول آمدن و تردد کردن مردمان خارجه را اگر چه از اهل اسلام و هم دین و هم مذهب و برادر ایمانی ایشان باشند ندارند تا که خود را به علوم و فنون و صنایع محیرت‌العقول دارا کرده، مهذب و مخلق به اخلاق حسنه و متمدن به آداب و رسوم حمیده شوند و خود را به قوت و مکنت و استطاعت و استعداد مساوی و معادل با دول متمدنه ساخته به عالم انسانیت بشناسانند، کسی [را] راه عبور و مرور در مملکت خود نداده و نمی‌دهند و خود را مورد تمسخر و استهزای بیگانگان نمی‌رسانند و آنگاه که دارای شئون انسانیت و حقوق بشریت و معادل نوعیت خود شدند و کمر در اطاعت خدا و رسول و پادشاه و اجرای اوامر و نواهی شریعت رسالت‌پناهی چنانچه بسته

دارند، از روی علم و معرفت بستند، البته ساکنین کرهٔ ارض ایشان را به نظر توقیر دیده نیک خواهند شناخت و احترام ایشان را خواهند کرد، امّا فعلاً با کسی مراوده و آشنایی نمی‌کنند و عالم را تمام ملوث به اغراض می‌شناسند و با اهل غرض سر و کاری به جز از اجرای امور دینداری خود پیشنهاد غیرت و همت خود ندارند.»

مستأصل و مضمحل شدن بقیهٔ کفار

و مقارن این حال، محمدعمر خان کرنیل افتخاری، هشتصد و هفتاد و چهار نفر از کفار سکنهٔ مواضع نیلاب و کلوم و پله‌گل و شکرنر را که از اطاعت سر برتافته در کهسار پناهیده بودند، گرفتار ساخته گسیل لمقان کرد. و محمدعلی‌خان ایشان را رهسپار کابل نموده با دیگر اسراء ملحق شدند. بعد کرنیل مذکور با فیض‌الدین خان کرنیل نظامی و ششصد و پنجاه نفر احرار خونخوار لشکری و کشوری که با خود داشتند، روی تدمیر به سوی گروه شریر کفاری که در موضع پوشال انجمن گشته، عزم قتال ابطال رجال دولت را در خیال پر و بال خود جای داده بودند نهادند، و کفار از مشاهدهٔ تقرب ایشان به خود برگ بیدآسا لرزان گردیده و تاب ثبات و اقامت ندیده، فرار کهسار ادبار شدند. و کرنیل فیض‌الدین خان جمعی از دلیران مجاهدین را مأمور به دست آوردن و جستن احاد و افراد آن گروه ضلالت‌پژوه نموده، از جمله ملک غلام‌حیدرخان فراجغانی دو تن مرد و زن را با یکصد و هشتاد رأس بز از حد کوتل کتور به دست آورده، از آن دو تن به خود معلوم کرد که بیست تن از ایشان از کوتل عبور کرده، داخل کتور شده‌اند. و نیز میر محبوب‌شاه خان که با تبعهٔ خویش راه کهسار تجسس و به دست آوردن کفار پیش گرفته بود، مکشوف نمود که جمعی بسیاری از کفار در غار دشوارگذاری پناهیده‌اند و بابا خان سیقانی با شصت تن از مجاهدین کشوری راه غاوری بدان غار نزدیک کرده، پناهندگان آن مغاره نُه تفنگ جانب او کشاد دادند و از جمله دو گلوله به هر دو پای نشیب و فرازپیمای او رسید مجروح ساختند و محمدعمر خان به سرعت باد و شتاب سحاب به سر وقت او واصل شده به توسط شخص زبان دانی آنان را تکلیف از غار بیرون شدن کرد. و ایشان از کردار فیض‌الدین‌خان که کفار سکنهٔ کلوم را به مژده و نوید امان دادن به دست آورده و به وعدهٔ خود وفا نکرده، سی تن را به قتل رسانیده بود، به یاد محمدعمرخان آورده، از بیرون شدن سر باززدند. و فیض‌الدین‌خان با محمدعمرخان حمله نموده، یکصد و دوازده تن را به غلبه و قهر و قسر از غار برآورده، سه تن از

ایشان‌را که در شرارت و ضلالت معروف بودند بکشتند و از جمله پانزده تن گریخته جان به سلامت بردند و پس از آن ایشان را با دیگر کفاری که در اندرون غار دیگر بودند، محاربت دست داده، یک تن از سپاهیان کشته گشت و چهار تن از مجاهدین کشوری جراحت بر داشته، گروه کفار از آن غار و غیره شعب و قلل کوهسار، رو به فرار نهادند و در موضع کدوال پناه گزیده، مجاهدین لشکری و کشوری که راه تعاقب برگرفته بودند، از گرد راه وارد کدوال شده، دست به قتل ایشان کشودند، و اکثر را هدف گلولهٔ توپ کافرکوب نموده، یک میل توپ قدری از قرب دهن بترقید و مجاهدین را آسیب نرسیده، محمدعمرخان با تبعهٔ خود مواظب محاصرهٔ کفار پناهندهٔ کدوال گردیده، فیض‌الدین‌خان به معسکر خویش بازگشت و در تاریکی شب دویست و پنجاه نفر از اسرای کفار که نزد او محبوس و گرفتار و همه به یک طناب بازو به بازو و ساعد به ساعد بسته بودند، گره‌های طناب را به دندان کشوده خود را خلاص کردند و بر محافظین و پاسبانان حمله نموده و یک نفر از سپاهیان را کشته، چهار نفر را جراحت رسانیدند. و فیض‌الدین‌خان آگاه گشته خود را در میان نایرهٔ مشتعله انداخته، هر چند بکوشید سپاهیان و اسیران را نتوانست از هم جدا کند تا که ناچار گردیده سپاهیان را امر با سر نیزه نمودن نمود و به حکم او از ضرب سر نیزهٔ تفنگ بیست و پنج تن از کفار را با ملک اوتا نامی از ایشان کشته، دیگران را به تغلب همچنان که بودند با طناب ببستند و هم از کفار سکنهٔ پوشال، یکصد و هشت نفر دیگر را دستگیر و اسیر کردند.

و از دیگر سوی در خلال این هیاهوی، محمدعمرخان با مجاهدینی که مشغول و مواظب محاصرهٔ کفرهٔ کدوال بودند، یورش و حمله نموده، سقف دو خانه را که جماعهٔ کفار در آنها پناه و قرار گزیده بودند، از ضرب گلولهٔ توپ بشکافت و کفار از خانهٔ علیا به سفلی پناهیده، ده تن از مجاهدین کشوری و یک تن از اعداد لشکری را شربت شهادت چشانیده، بیست و سه نفر از احاد کشوری و سه تن از افراد لشکری را جراحت رسانیدند. و محمدعمرخان با تبعهٔ خود کاری از پیش نبرده بی‌نیل مرام عقب نشست و همچنان مواظب انحصار کفار گشت که إن‌شاءالله فتح‌یاب شدن‌شان در محلش رقم شده می‌آید.

شرح حال صفدرخان و سمیع‌الله خان

و مقارن این حال، صفدرخان ناوگی و سمیع‌الله‌خان پسد از تحریکات مدسسانۀ کارکنان دولت انگلیس، که بزرگان اسلام را یکی بر دیگری به نوید و عطا و مژدۀ انعام و وعدۀ ریاست قوم برانگیخته و می‌انگیزند، با هم درآویخته پنجاه نفر آدم و پانزده رأس اسپ از تبعۀ صفدرخان و چهل تن از هواخواهان سمیع‌الله خان مقتول و مجروح گردیده سمیع‌الله‌خان دوچار تنگنای انحصار آمد که إنْشاءَالله خاتمۀ کار این دو تن سردار اقوام و قبایل سکنۀ کهسار سرحد مشرقی در محلش مذکور خواهد شد.

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، کارکنان دولت انگلیس، وقت را قریب حصول آمال خود دیده، محمدصدیق‌خان و محمدشاه‌خان نامان از افغانان سرحدیه را که خادم اخلاص‌کیش و تابع صداقت‌اندیش دولت متبوعۀ خود می‌دانستند، القاآت و تعلیمات دساست‌آیات کرده، در بین مردم مهمند فرستادند. و آن دو تن در قلعۀ واقع شب قدر فرود شده، بزرگان و محاسن سپیدان قبایل قوم مهمند را از مواضع گنداب و میچنی و کمایی و پندعلی و پلیپل و یخ‌دند را نزد خود خواستند و بدیشان از طرف کارکنان دولت انگلیس اظهار کردند که موطن و مسکن شما را امیر کابل به دولت انگلیس داده است، بایست پس از این روز، خود را رعیت و تابع آن دولت دانسته با قوم و قبایل خود که رعیت دولت افغانستان‌اند ترک مراودت و معاضدت نمایید و اکنون کمشنر پشاور در این‌جا آمده برای شما مواجب و تنخواه معین و مقرر می‌کند و تا این‌جا با ایشان سخن رانده، از جمله چند تن از بزرگان مردم سکنۀ پلیپل و پندعلی را با خود در پشاور بردند و به دیگر عموم مردم مهمند مکاتیب عدیده فرستاده، آگهی دادند که در شب قدر فراهم آمده انجمن شوند و به محمداکبرخان نبیرۀ سعادت‌خان، که رعیت دولت افغانستان بود و در سالی یک لک روپیه چنانچه گذشت تنخواه داشت، نیز مکتوب فرستاده در شب قدر دعوت کردند و از دعوت آنان سر باززده پیام داد که من رعیت دولت افغانستانم و به مثابۀ دیگران از نژاد افغانیت و اسلامیت و اطاعت دولت متبوعۀ خود هنوز رو برنتافته و میل تافتن ندارم که خود را در دنیا از جرگۀ قومی افغانی کشیده، رهنورد خواهشات انگلیسان و پذیرای متابعت حکومت نصرانیت شده، در آخرت مسئول خدا و رسول آیم. و مردم ترک‌زایی نیز رفتن خود را در شب قدر موقوف و معطل به امر و اجازت حضرت والا داشته تا صدور امر والا مهلت خواستند و مردم حلیم‌زایی پیام دادند که اگر آن دو تن فرستادگان دولت انگلیس از راه اجرای این

امر داخل گنداب شوند بجز ایذا و آزار و اخفاف و تحقیر دیگر چیزی ندیده، خائب و خاسر باز خواهند گشت. و با این حال در پایان کار، طوایف افاغنهٔ سرحدیه که همه قبول اطاعت دولت اسلام و رشتهٔ اتحاد قومیت و ملیت و اخوت و اسلامیت را که همه حجّت قاصره بر عدم تصرف و مداخلت دولت انگلیس برآن حدوداند مرتبط داشتند، قوهٔ استعماریهٔ دولت موصوفه نخواست که مسلمانان با هم اتفاق و اتحاد داشته طبل استقلال و آزادی بنوازند. چنانچه به هر وسیله و دسیسه‌ای که دانست و توانست، مردم مذکور و غیره طوایف و قبایل سرحدیه را که حصن حصین و دیوار آهنین افغانستان است، داخل تشکیلات خرایط مستعمریه خود نمود.

و مقارن این حال، حبیب‌الله خان حاکم جلال‌آباد، از تب محرقه در روز بیست و چهارم جمادی‌الاولی وداع زندگی گفت و هم عبدالغفورخان وکیل دولت انگلیس به عزم اقامت کابل در روز بیست‌وپنجم جمادی‌الاولی وارد جلال‌آباد شده از آنجا در دارالخلافه آمد و سکندر خان پسر سردار احمدخان که بی‌اجازت با او آمده بود، به فرمان والا در پشاور مراجعت داده شد.

و هم در این هنگام، میر ابوطالب‌خان حاکم آقچه، باز مراد نام ترکمان را که از زندان کابل گریخته و به سرحد دولتین افغانستان و روس جای گزیده، رعایای این دولت را ایذا و آزار رسانیده گرفتار شده بود، به فرمان والا به دار سیاست آویخته هلاک فرمود.

و هم دراین ایام، در سالی هزار تنگه و سی من تاشقرغان غله، تنخواه مستمری میر رحمت‌الله بیگ قطغنی، مقیم تاشقرغان که خودش فوت شده بود، به نام غلام‌خلیل پسرش برحال گشت و هم قوت‌بیگ، از فوت دولت‌بیگ پدر خود، به منصب پنجاه‌باشی که پدرش داشت سرافراز گردید.

و هم در این ایام، محمداسلم خان بن دوست‌محمد خان بابکرخیل، از تغییر محمدکریم خان چاپار، که مصدر جور و ستم بسیار نسبت به مردم تجار قندهار شده و آنها عریضه‌نگار حضور شدند، مأمور بندر پشه کوتل گردید. و در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی از عریضه واستدعای محمدرفیق‌خان بن تاج‌محمدخان فوفل‌زایی و غلام‌جان‌خان بن حاجی سربلندخان اچکزایی که به واسطهٔ معاندت دولت فرار کرده در شالکوت قرار داشتند، معفو و مجاز گردیده به وطن خود آمدند.

و مقارن این حال، محمدعلم‌خان حکمران قندهار، شرحی از خودسری و بیباکی قاضی عبدالشکورخان و اعتنا نکردن او به حکومت آنجا معروض داشته، حضرت والا

هر دو تن را جدا گانه فرمان کرد که: «قاضی مشغول وظایف شرعیهٔ خود بوده از امور حکومتی سر باز نزند و فیصله‌جات مرافعات شرعیه را نزد حاکم حاضر کند تا جور و ستم در حق ضعفای رعیت واقع نگردد و اگر چنین نکند پس معلوم است که قاضی قناعت به قضاوت نکرده، میل حکومت را با ضمیمهٔ امر قضا دارد و از خلاف‌ورزی اکتفا به ذی‌حال خویش ننموده، خود را گرفتار عتاب می‌کند.» و هم محمدعلم‌خان را رقم فرمود که: «در فیصله‌جات شرعیه، خاتم قطع برنهد که سند متخاصمین باشد.»

و هم در این وقت از عریضه و استدعای فارن سکرتر پشاور منازل و جای اقامت پیادگان پست‌خانهٔ اسلامیه را از چمن کهنه نقل داده به امر والا در چمن نو مقام دادند.

خیانت سیف‌الدین‌خان هوتکی

و هم در خلال احوال مسطوره بیست‌وهشت بار اشتر بادام را غلام‌حیدر نام بیرقچی و هجده بار را سید زمرد نام ضبط کرده پنجاه و شش بار دیگر از بنادر قلات گرفتار گشت و همه ضبط دولت و خریدارانش محبوس و مجرم گردید و چون همه را سیف‌الله خان مستأجر بادام‌ها محصول و باج گرفته و تسلیت داده مطمئن خاطر ساخته بود، او نیز جرم زجری و خیانتی فرموده شده مبالغ زیاد خسارت داد و اکثر عمل دیوان و ضبّاط اوطان افغانستان همین روش را دارند و همواره طریق خیانت نسبت به دولت و رعیت می‌سپارند و چنان رفتار می‌نمایند که گویا خوفی از خدا و پادشاه هرگز در دل ندارند. و هم در این ایام هر دو ضرب توپ بزرگ قلعه‌شکن که از کارخانهٔ کروپ اروپا خریده شده از راه کراچی و شالکوت واصل قندهار گردیده بودند، به زحمات و تکالیف شاقه به ذریعهٔ گاوان و جماعهٔ زیادی از آدمان در کابل آورده شدند.

ذکر مهاجرین گرجی‌زایی و غیره

و هم در خلال احوال مذکور، هشتصد و سی و هشت نفر از قبیلهٔ گرجی‌زایی و شصت و هفت نفر از قبیله اچکزایی و هفده نفر از سادات و احاد قوم کاکر، که از سمر و مشتهر گشتن عطا فرمودن حضرت والا املاک مردم چوره را به اولاد دارونیکه، رهسپر ملک‌گیری شده، وارد تخته‌پل گردیده بودند، ایشان را ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان به باربرداری دویست و بیست نفر اشتر حمل و نقل داده، در هزاره‌جات رسانید.

و مقارن این حال دوصد و شش نفر دیگر از افغانانی که در بیابان به حالت بی‌ملکی روز به سر می‌بردند، وارد منزل تخته‌پل شده از عریضهٔ مورخ بیست‌وششم جمادی‌الاولای ایشک‌آقاسی مذکور حکم والا نفاذ یافت که: «همه را بر طبق اولاد دارونیکه قرار دستورالعملی که به دست دارد، مزرعه و تقاوی و جیره بدهد.»

و هم در این روز محمدنعیم بیگ از تغییر امام علی و شاه مراد از تغییر آته‌بیگ و تیمورشاه از تغییر امیرخان و رحم‌علی از تغییر مولان‌ویردی و عبدالشکور از تغییر حاجی دوران و محمدسعید از فوت پدرش، به منصب منگباشی طوایف تنتای و جبل‌داغ و طمطاق و حاجی بچه و مردم فرخار از هزاره و غیره متوطنین محال قطغن از حضور والا سرافراز و ممتاز گشتند.

و هم در اواخر ماه جمادی‌الاولی سیدجعفر خان حاکم غوری، امیرمحمد و محمدیعقوب و شیرمحمد و داده‌شاه وخیل و غیره سی و شش تن بلوچان سنجرانی را که در سنه ۱۳۱۳ هجری از سبب غوایت و شرارت خود از وطن‌شان طلب کابل شده مأمور اقامت غوری گردیده بودند، به التماس کارکنان دولت انگلیس، که از حضرت والا استدعا کرده بودند، به فرمان والا در کابل فرستاده، رهسپار موطن و مسکن خود شدند.

ذکر فسق و حسادت حاجی حسن نام

و هم در این ایام حاجی حسن نام ساکن نیش و غورک که امیرمحمد خان حاکم سابق و مرحوم آنجا او را ضابط مأمور فرموده و او مبلغی را از نزد عاملینش چنانچه گذشت دزدیده محبوس محکمهٔ کوتوالی قندهار شده و جرم سرقت او یکهزار و هفتصد روپیه مطابق مبلغ سرقت شده حواله و حصول شده، مبلغ دزدیدگی او باقی مانده بود، که مادر زنش حاضر دربار حکومتی قندهار آمده به عرض حاکم رسانید که حاجی حسن در وقت ضابطی خود، دختر او را به اجبار و اکراه در عقد مزاوجت خود درآورده و نیز در تمام رمضان روزه نداشته به مادر زن خود دست زنا کشوده است و حاکم رجوع دعوی آن زن را با دامادش به محکمهٔ شرعیه فرموده چون دعوی ضعیفهٔ مذکوره بر او ثابت گشت، خود را گرفتار حد و تعزیر شرعی دیده بگریخت و حسام‌الدین‌خان کوتوال ماجرا معروض داشته، حضرت والا فرمان و امر کرده که: «هزار و هفتصد روپیه را خود

کوتوال تحویل خزانه نماید زیرا که محصل حصول آن و حارس حاجی حسن او بوده است».

شرح جال‌سازی مردم خوستی

و هم در این هنگام، ملاّ شادان نام وقایع‌نگار امور خفیهٔ خوست نزد سردار شیرین‌دل خان حاکم و کرنیل محمدخان و خدای‌نظرخان و محمدجعفر خان کمیدانان و غیره منصب‌داران فوج پیادهٔ نظام هزارهٔ قراباغ غزنین که فوج مذکور از بغاوت و طغیان قوم منگل مأمور تنبیه و تهدید آن گروه شرارت‌پژوه شده و همه را جزای به‌سزا داده مأمور اقامت خوست شده بود، که باز مردم منگل و غیره طوایف آن حدود سر بغی و طغیان نجنبانند شده، اظهار کرد که ملاّ عبدالغفور خان مفتی محکمهٔ شرعیهٔ خوست نامه‌ای به نام دبتی علاقهٔ داور نوشته و به دست من افتاده، اینک حاضر است و این را گفته کاغذی زرد و شوخگن مستعملی را برآورد و ایشان ملاحظه و مشاهده کرده، میان آن را پاره و تراشیده و در حاشیه‌اش به خط سرخ و خامهٔ غیر نویسندهٔ آن مختتم به خاتم عبدالغفور مفتی یافتند. پس همه در اشتباه افتاده، از جمله سردار شیرین‌دل‌خان از ملاّ شادان کوایف به دست آوردن آن را بپرسید و او عرض کرد که علی‌محمد نامی این مکتوب را به من داده و نیز ملاّ عبدالغفور پیش از این مکتوبی را به مهر سفیر انگلیس که در کابل مقیم است و به نام دبتی علاقهٔ بنون نوشته بود که ملاّ عبدالغفور نزد شما می‌رسد، مزرع و انعام به او عطا کند به من بنمود، و اگر چنانچه حالا جسته و تفحص کرده شود، آن مکتوب از خانه یا بین کتب او به دست خواهد آمد. و از شنیدن این اظهار ملاّ شادان، سردار شیردل‌خان، کمیدان خدای‌نظرخان را فوراً مأمور تفتیش‌خانهٔ مفتی و برادرزاده‌اش فرمود و هرچند جد و جهد کرد اثری از مکتوب مذکور نیافت. بعد سردار معزّی‌الیه از علی‌محمد که ملاّ شادان مکتوب به دست آوردهٔ خود را نسبت به دادن او کرده بپرسید، و او نخست تصدیق اظهار ملاّ شادان کرده عرض کرد که همین مکتوب را مفتی به من سپرده گفت در علاقهٔ داور، به دبتی آنجا برسان، و پس از این اظهار به اقرار خود انکار نموده گفت این مکتوب را مفتی به من نداده و هرگز آن را ندیده‌ام و نه به ملاّ شادان داده‌ام، امّا مکتوب دیگر نزد ملاّ شادان است که من آن را دیده‌ام اگر او را بنماید اسرار این کار پدیدار خواهد شد. و سردار شیرین‌دل‌خان این مکتوب گفتهٔ علی‌محمد را از ملاّ شادان طلب نمود و او رقیمه‌ای را برآورده گفت این

را در وقت تفحص و تفتیش‌خانهٔ مفتی زوجهٔ او که با وی ناسازگار است به عزیزمحمد نامی داده، او به من سپرد و این را گفته نظر به این‌که دروغگو حافظه ندارد، روی انکشاف اسرار را از مکتوب ثانی برگردانیده، به عرض رسانید که مکتوب اول را نیز علی‌محمد به من نداده، ملاّ بهره‌مند نامی به من سپرده‌است و چون سردار شیرین‌دل‌خان از ملاّ بهره‌مند پرسید، او عرض کرد که از طالب‌العلم غیر معلومی به دست لعل‌محمد نامی رسیده است و سردار مشارالیه از اظهارات مکیدت‌آیات مخالفت‌سمات ملاّ شادان و ملاّ بهره‌مند و لعل‌محمد و عزیزمحمد برآشفته همه را در تحت عتاب و زجر و توبیخ آورد و از جمله ملاّ بهره‌مند خود را گرفتار شکنجهٔ عذاب و عقاب دیده، اظهار کرد که مکتوب را لعل‌محمد به من داده بود و من به او رد کرده او به ملاّ شادان داد و ملاّ شادان از شنیدن این قول ملاّ بهره‌مند، از اظهار اول خود برگشته گفت خطا و غلط کرده این امر لم‌یقع را به روی روز آوردم. و چون حالت کار بدین‌جا رسیده، پرده از روی خفا برداشته شد، ملاّ شادان پس از راست گفتن خود از لعل‌محمد و عزیزمحمد حقیقت این مکتوب جعلی را بپرسید. ایشان بدواً انکار کرده، بعد لعل‌محمد تنها اقرار نمود که من با ملاّ عبدالغفور مفتی عداوت و معاندت داشتم، نزد ملاّ شادان شده حجت چهل و پنج روپیه را با نوشتهٔ حاشیهٔ مکتوبی که به مُهر مفتی در نزدم بود، به ملاّ شادان و ملاّ بهره‌مند دادم و ملاّ بهره‌مند خطوط مندرجهٔ حجت را حک کرده به خط خود چیزی نوشته به من نمود و گفت که اینک سند قتل مفتی را نوشتم و به سردار شیرین‌دل‌خان می‌دهم و همچنین مکتوب را که مختتم به مهر مفتی بود، ملاّ بهره‌مند چیزی بر آن مالیده و نوشتهٔ مندرجهٔ آن را پاک کرده به نام دبتی علاقهٔ داور، نوشت و ملاّ بهره‌مند از این اظهار لعل‌محمد انکار نموده، سردار شیرین‌دل خان تمام نویسندگان خوست و چمکنی را احضار فرموده هر یک را جدا امر نوشتن کرده خطوط همه را با مکتوب جعلی مزبور مقابل نمود و مکشوف داشت که خط ملاّ بهره‌مند است و پس از انکشاف راز، ملاّ شادان و ملاّ بهره‌مند و عزیزمحمد و لعل‌محمد را محبوس و مغلول فرموده ماجرا معروض حضور والا داشت. و حضرت والا در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی فرمان کرده همه را طلب کابل و داخل زندان سیاست فرموده و از این‌گونه خطوط و حجج و مکاتب جعلی اکثر از مردمان این مملکت به روی روز آورده مدعای خود را از پیش برده و می‌برند، امّا مفتش و حاکمی چون سردار شیرین‌دل‌خان و پادشاهی چون

حضرت والا می‌خواهد که از حسن سیاست و فرط کیاست به تدابیر مستحسنه، حق را به مرکز قرار دهد وگر نه بسی مفاسد به روی کار آمده و می‌آید.

و هم در این ایام اولاد و احفاد محمدعلم‌خان شلوزایی از مردم طوری سکنهٔ کُرم که نسبت خال به حضرت امیر محمدافضل خان و امیر محمداعظم خان مرحوم داشت، هجرت اختیار کرده و در خوست آمده به امر حضرت والا چنانچه گذشت در موضع تیره اقامت ورزیده بودند، واصل دارالخلافه و شرفیاب حضور شدند و حضرت والا ایشان را مشمول عواطف خسروانه فرموده، در سالی ششصد روپیه برای محمدعظیم خان و ششصد روپیه برای محمدحسن خان و دوصد و پنجاه روپیه برای شیرجان خان و دوصد و پنجاه روپیه برای سلطان خان و چهارصد و هشتاد روپیه برای عبدالحسین خان و چهارصد روپیه برای عبدالله‌خان و دوصد و پنجاه روپیه برای غلام‌جان خان و سه صد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه برای بابا خان و سه صد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه برای ابراهیم‌خان به نام مستمری تنخواه معین و اعطاء نمود، و هم فرمان کرد که: «مصارف تعمیر یک دربند قلعه که برای اقامت خود احداث و آباد کنند، از خزانهٔ دولت بدیشان عنایت نمایند.» و نیز یک حجر آسیاب، واقع اقامتگاه ایشان که در سالی پنج خروار و چهل و هشت و نیم سیر به وزن کابل دخل و حاصل آن به شمار می‌آمد، به آنان موهبت گشت و هم باغچهٔ واقع آنجا را به ایشان مرحمت و امر کرد که به قدر مساحت آن، از جملهٔ چهل جریب زمین که عوض مزرعهٔ واقع شلوزان ایشان داده شده وضع کرده، مالیات آسیاب و کلاته و باغچه را مطابق سایر رعایا از ایشان مأخوذ دارند و هم سه هزار و نهصد و چهل روپیه تنخواه این سال ایشان را نقد از خزانه ادا نموده رخصت مراجعت داد.

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۱۴ هجری

در روز یکشنبه غرهٔ جمادی‌الاخری، برای عظیم‌الله‌خان بن عباس‌خان سدوزایی که آمدنش از پنجاب در کابل از پیش رقم شد، از حضور والا در سالی سه هزار روپیه تنخواه شخصی معین گردیده، مأمور ترجمهٔ مکاتیب و مفاوضات انگلیسی شد.

و هم در این احیان، سردار محمدحسن خان نبیرهٔ وزیر فتح‌خان که با سردار نصرالله‌خان در سفر لندن رفته و روزنامه‌نگار ایام سفر او بود، مأمور تمییز و امضای حق و باطل حواله‌جات دیوان سنجش بقایای مملکت آمد، که احیای حق و اماتهٔ باطل نموده، تمییز و فرق عمل و کار سنجشیان نماید، تا پس از این به عادت مستمرهٔ خود، حکّام و عمّال و ضبّاط و غیره مأمورین دولت، ضعفای رعیت را در اضطراب و تشویش نیندازند و به نام تفحص باطله‌جات زمان کارداری کسی، خانهٔ او را تفتیش نکرده و چنانچه همواره کرده‌اند، مکاتیب جعلیه از خود به نام او بیرون نیاورده دوچار عقاب و عذاب و گرفتار ضبط و غارت نسازند.

و در روز دوشنبه دوم جمادی‌الاخری، نضراب‌خان خزانه‌دار خان‌آباد قطغن، دو لک و بیست و چهار هزار روپیه که از مصارف لشکری و کشوری آنجا افزون آمده بود، به صحابت سمندرخان زیردست قل‌محمدخان خزانه‌دار ارسال کابل نموده، پنجاه و پنج هزار روپیهٔ دیگر مصحوب محمدیوسف نام زیردست خود برای مواجب دو ماه فوج نظام مقیم خان‌آباد فرستاد.

و در روز پنجم جمادی‌الاخری، حضرت والا، حاجی اسمعیل حکاک را که از مشهد مقدس طلب کابل فرموده و چندی از پسران میران هزاره را که پدران ایشان کشته و خود ایشان با مادران و خواهران خود اسیر گشته بودند، نزد او مأمور تعلم فن حکاکی کرده، ایشان یواقیت معدن جگدلک را مجلی و مصفی می‌نمودند، رخصت رفتن در مشهد داده امر کرد که به اتفاق عبدالله‌خان مشکوانی کارگزار این دولت که در مشهد اقامت داشت، پانزده هزار روپیه را فیروزه خریده ارسال کابل نماید و حکمران هرات را فرمان کرد که سی هزار قران به نام این معامله از آنجا نزد عبدالله‌خان روان کند.

و مقارن این حال علی‌محمدخان ضابط معادن بدخشان هفت خروار و دو نیم سیر سنگ لاجورد به ذریعهٔ محمدشریف نام در کابل فرستاد.

و هم در این ایام، دولت روس به موجب قرار داد و معاهده‌ای که با دولت انگلیس و افغانستان در میان نهاده بود، علاقهٔ درواز را که متصرف گشته و وعدهٔ تخلیهٔ آن را داده و چنانچه گذشت ویسرای کشور هند به حضرت والا نگاشته بود که در روز پنجم جمادی‌الاخری علاقهٔ مذکوره را تسلیم کارکنان دولت افغانستان می‌نمایند فروهشته، به دولت افغانستان گذاشتند. و حضرت والا در روز ششم جمادی‌الاخری چهل و نه قطعه اشتهار، به نام بزرگان مردم درواز سکنهٔ قرای لسنی و کوف و جامرج و خواهان و

خلدرک و مای‌من چون میر نصرت‌الله‌بیگ و قاضی محمدلطیف و مفتی عبدالله و غیره چهل و شش تن رؤسا نگار داده، به ذریعهٔ پست فرستاد که علاقهٔ درواز را از آن دولت افغانستان و خود را رعیت سلطنت آن بدانند و آنان پس از پرتو وصول افکندن این اشتهار، از راه اطاعت و انقیاد این دولت در موضع راغ بدخشان نزد جنرال تاج‌محمدخان حاضر آمده و او که از فیض‌آباد به عزم پذیره و ملاقات آنها راه برگرفته بود، ایشان را اعزاز و احترام و ملاقات نموده، از جمله آقسقال حیت‌محمد ارکویی را به فرمانی که شرف نفاذ یافته بود، با هفتاد و سه تن پیاده و سی تن سواره از مردم فیض‌آباد، مأمور قریهٔ نسی که مشتمل بر بیست‌وسه قشلاق و یکهزار و هشتصد و نود و هشت بلخان یعنی خانه است و آقسقال کریم قوم قرلق را با بیست‌وپنج تن سواره و بیست‌وپنج تن پیاده از مردم کشم و درایم در قریهٔ مشکی که متضمن شش قشلاق و سه صد و پنجاه و دو بلخان است و آقسقال قربان را با بیست‌وهفت تن سواره و بیست تن پیاده از مردم جرم، در قریهٔ کوف که مشتمل هجده قشلاق و سه صد و بیست‌وهشت بلخان است، و آقسقال میرزا نظر را با پنجاه تن سواره و پنجاه تن پیاده از مردم راغ و غیره در قریهٔ خواهان که مشتمل چهارده قشلاق و دوصد و چهل بلخان است مأمور اقامت و حراست فرموده و همچنین در قریه‌های خلدسک و جامرج و میامی از اعداد سواره و پیاده همه مردم کشوری تعیین جای گزیدن و محافظت نمودن کرد و همه را هدایت نمود که مالیات مواضع مذکوره و غیره را که نام برده نشده‌اند، اخذ کرده رسید بدهند و دو جلد پوست خرس و هفت رأس اسپ و دو جلد پوست سوسمار که بزرگان درواز به میر نصرت‌الله بیگ که از شغنان در آنجا شده به نام هدیه داده بودند، از او گرفته به کارکنان دولت تسلیم کرده و ده رأس اسپ که به رسم تنسوق برای جنرال مذکور آورده بودند نیز تسلیم اصطبل‌داران پادشاهی فرموده و این نصرت‌الله‌بیگ چنانچه بیاید، در پایان کار، تمّرد و طغیان ورزیده فرار وادی ادبار گشت، امّا در این وقت با آقسقالان و سواران و پیادگان مذکوره در درواز شده، جنرال تاج‌محمدخان در فیض‌آباد بازگشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت جنرال معزّی‌الیه به فرمان والا به ساختن و از سنگ و خاک و خاشاک پاک ساختن راه منجان توابع بدخشان تا فراز کوتل واقع بین آن و کافرستان پرداخت، یک‌تن جماعه‌دار از مستأجرین راه‌پردازان را با یک نفر حواله‌دار و سه نفر سپاهی از سفرمینایی هزاره و جمع کثیری از مردم کشوری مأمور

فرموده از جملهٔ مسافت طریق مذکور، چهل و یکهزار و پنجصد و دو گز از موضع ده نو، واقع دامن کوتل تا فراز آن و از ده نو تا قلعهٔ اول واقع منجان یک کروه و از آنجا تا اقامتگاه سپاه، یک‌و نیم کروه مسافت را از درهٔ منجان تا سر کوتل ویران مقدار سی و هفت هزار ذرع را هموار و سزاوار عبور و مرور لشکر و توپ ساخته تا کمرگاه کوتل بساخت و مقدار چهار هزار و پنجصد و دو ذرع که از کثرت برف و انجماد یخ متعسر بود، معطل تا زمان برطرف شدن یخ و برف گذاشت.

شرح حال مردم مسعودی و ملاّپیونده

و هم در این ایام، ملاّپیونده نام مسعودی، از قوم وزیری که با جمع غفیری بدون اجازت دولت چنانچه گذشت در کابل آمده و حضرت والا مکتوب ویسرای کشور هند را که در خصوص مخیر و مختار بودن افاغنهٔ سکنهٔ سرحد، که موطن و مسکن ایشان در تعیین حدود فاصلهٔ بین دولتین در حصهٔ دولت انگلیس اتفاق افتاده، نگار داده بود، که ایشان مخیرند که در موطن خود می‌ایستند و یا هجرت کرده در افغانستان می‌روند، کارکنان دولت انگلیس متعرض و مانع ایشان نمی‌شوند، به او و همراهانش نموده رخصت مراجعت داد که اگر خواسته باشند در افغانستان بیایند، با ایشان سلوک قومی و اسلامی به احسن وجوه از قوه به فعل خواهد آمد. و چون واصل مقام و منزل خود شدند کارکنان دولت انگلیس همه را مسئول ساخته، طالب اطاعت‌نامهٔ مکتوبی شدند و تکلیف راه دادن فوج انگلیس و ساختن معبر و مسلک عبور و مرور لشکر او را در بین موطن ایشان خواستار شدند. و ایشان به بهانهٔ مشورت قومی مهلت خواسته ماجرا معروض حضور والا داشتند که: «به این تکالیف انگلیس هرگز رضا نداده تا جان در بدن و توان در تن داشته باشند، مانع شده، لشکر انگلیس را در ملک خود راه نمی‌دهند و اگر چنانچه به تغلب آهنگ اجرای امور مکنونهٔ خاطر خود را بنمایند، چون نیروی ممانعت و مدافعت را در بازوی خود ندارند، ناچار موطن خود را گذاشته هجرات و فرار جانب افغانستان اختیار کرده، امید دارند که مزرع و مرتع به قدر معاش بدیشان عنایت و مرحمت شود.» و در خاتمهٔ این عریضه مهر بیست‌وچهار تن از بزرگان را برنهاده نام هفتصد تن را نگار دادند و مصحوب چند تن در کابل فرستاده، حضرت والا فرمانی مزیّن به امضای خامهٔ خاص، بدیشان رقم فرمود که: «شما مردم خرد و دانشی در نهاد خود ندارید و از روی کیاست و فراست سخنان در میان نیاورده، همواره راه

جهالت می‌سپارید. اگر نه چنانست، باید با خود اندیشیده فکر کنید که دولت بزرگ با مکنت و قوت استعماریه چون دولت انگلیس، ملک و زمینی را متصرف گردیده و با دولتی که همسایه و دوست او باشد، تعیین حدود و خط فاصل را بنماید، آیا در اراضی متصرفهٔ خود راه نمی‌سازد و ملک مستعمرهٔ دولت خود را با افراختن و ساختن قلاع مستحکمه و گشودن طرق سهله و غیره امور مهمهٔ لازمه آباد نمی‌کند؟ آری، می‌کند و دولت انگلیس که موطن شما را قرار تقسیم و تعیین حدود مالک و متصرف گشته است، بالضرور اموری را که مد نظر و در خاطر داشته باشد، از قوه به فعل می‌آورد و در وقتی که شما از راه طلب یاری و معاونت در کابل آمدید، گفتنی با شما گفته و مکتوب ویسرای نشان داده شد، زیاده از آن چیزی فرموده نمی‌شود و همانا که از راه هجرت در این مملکت بیایید، به همان نوشتهٔ ویسرا کسی مانع از آمدن او نمی‌شود و آنگاه که آمد، به قدر کفایت معاش او و مزرع و مرتع، از طرف دولت به نام عنایت داده خواهد شد والا در همانجا که هست باشد، و از این‌طرف تکلیف آمدن و نیامدن برکسی نمی‌شود.»
و آن مردم از مطالعهٔ این منشور مأیوس و صبور شده به حمله‌های دزدانه پرداخته تا سنهٔ ۱۳۴۰ تا توانستند لشکر انگلیس را در ملک خود راه ندادند و در سنه مذکوره دولت موصوفه، قانون مارشل لا را جاری کرده، به ذریعهٔ طیاره و ضرب خمپاره حمله‌های جارحانهٔ ناانسانانه نموده، قتل و جرح واسر و غارت وحشیانه به تقدیم رسانید.

و در روز هفتم جمادی‌الاخری هر دو توپ بزرگ [که] از پیش رقم شد و در غزنین رسیده، از آنجا به تکالیف زیاد در کابل آورده شدند.

و هم در این ایام عبدالله خان نام هشتاد هزار روپیه را از مقر و نواحی آن که حواله برده بود، حمل و جانب کابل نقل داد و در مسجد قریهٔ اشنون قوم اندر غلزایی، چهارهزار روپیه را در شب، دزد ربوده، حضرت والا از عریضهٔ مستحفظین مبلغ مذکور آگاه گردیده، سردار غلام‌علی‌خان حاکم غزنین را فرمان کرد که یا دزد را به دست آورد و یا دیه مسروقه را قرار قاعدهٔ نظام‌نامهٔ حکومتی، از اهل قریه تحصیل و تحویل خزانه نماید، و او به تعجیل پرداخته وجه را از مردم ده گرفت.

فرار اختیار کردن مهاجرین قوم قزاق

و هم در خلال احوال مسطور، پنجصد خانواری که از قوم قزاق تبعهٔ دولت روس هجرت کرده و به امر حضرت والا چنانچه گذشت در علاقهٔ بغلان از توابع قطغن، مزرعه و مسکن داده شده بودند، فرار اختیار کردند و از جور و ستم مأمورین جهلهٔ دولت، روی از این دولت برتافتند. و چون در حدود حضرت امام از قصبات قطغن رسیدند، سلطان‌علی خان رساله‌دار و عبدالحمید خان و محمدالله خان جماعه‌داران با سواران نظام که در زیر امر خویش داشتند راه برگردانیدن آنان پیش گرفتند و قزاقان اعتنا به ممانعت اینان نکرده، با هم درآویختند و سخت کوشیده چند تن از سواران نظام مجروح و سلطان‌علی‌خان با علم‌دار دستهٔ سوار خود مقتول و مطروح و یک سوار مفقود شدند و قزاقان چیره‌دست آمده راه رفتن برگرفتند. و چند تن از قزاقان گرفتار دست حاکم حضرت امام شده، چندتن دیگر در آب نهر غرق گشتند. و در حین اشتعال نایرهٔ قتال، سرحدداران روسیه به معاونت قزاق‌ها برخاسته سواران نظام این دولت را هدف گلولهٔ تفنگ ساخته، باعث استظهار و غلبهٔ قزاقان شدند و مابقی از نهر جیحون گذشته در وطن اصلی خود رفتند. و میرزا سید احمدخان سردفتر و محمدعیسی‌خان حاکم و نظرمحمد خان ممیّز و محمداعظم خان تحصیلدار وجوه زکات قطغن، ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز نهم جمادی‌الاخری با خامهٔ خاص به آنها رقم کرد که: «گرفتارشدگان قزاقان کافرنعمت را مغلول و محبوس گسیل کابل دارند و اگر از ایشان در آنجا کسی بازمانده باشد نیز محبوس و روانه کابل کنند که از ملک اسلام بیرون فرموده شوند.» و هم در این هنگام میرزا عبدالقادر خان از فوت میرزا عبدالوهاب خان قزلباش به سردفتری بدخشان مأمور و نامزد گشت.

ملازمت فوج نظام انگلیس اختیار کردن جلاوطنان هزاره

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مذکوره، بعضی از مردم هزاره که از فشار حکومت دوچار عسّرت و ذلّت روزگار شده بودند، با آن که تمامت حکام و سرحدداران را مناشیر عدیدهٔ اکیده اصدار یافته و حکم مبرم پادشاهی بر قتل بندریان که اگر از مردم هزاره از نزد ایشان عبور کنند مقرر گردیده بود، ناچار از عسّرت روزگار فرار اختیار کرده، از راه غیر معروف در صدی ده الی بیست نفر جان به سلامت برده، در شالکوت سالک سلک ملازمت فوج انگلیس شدند. و از جمله چند تن که املاک

ایشان را مردم افغان متصرف نشده بودند، اجازت و رخصت حاصل کرده، از راه حب وطن جانب منزل و مسکن خود شدند و از راه قندهار خواستند وارد دیار خود شوند، امّا سرحدداران مانع آمده ایشان را عودت دادند و چون مراجعت هزارگان از خارج در افغانستان ممنوع و به کارکنان دولت انگلیس سیما سر جیمس اجنت بلوچستان از حضور والا رقم شده بود که ایشان را از آمدن در افغانستان بازدارند و او قبل از پرتو وصول افکندن این منشور والا وداع زندگی کرده، پاسخ آن را کرنیل گرافورد انگلیس نوشت و حضرت والا در روز سیزدهم ماه جمادی‌الاخری مجدداً در باب مردم هزاره به کرنیل مزبور رقم فرمود که ایشان را رخصت آمدن در افغانستان ندهد. و مقارن این حال شانزده تن مرد و زن و پسر و دختر از مردم هزارهٔ چهاردستهٔ غزنین از خواری موطن خود را ترک کرده فراری شدند و روی به سوی شالکوت نهاده در بندر قلات گرفتار دست حاکم آنجا آمدند و حاکم آنان را محبوس و روانهٔ کابل نموده داخل زندان ابدی کوتوالی گشتند.

و هم در این وقت از عریضهٔ سپهسالار فرامرزخان مقیم هرات، که در باب دوصد و هفتاد تن کمبود ملازمان توپخانهٔ آنجا و یکصد و سی تن کمبود فوج نمرهٔ بیست‌ونهم کوهدامنی و نمرهٔ سی‌ام نگاشته بود، از حضور والا شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان را فرمان شده او که امور سپاه را از طرف قبلهٔ امجدش در تحت انتظام و اجرا داشت، کمبود هر دو فوج و توپخانه را تکمیل نموده با دوصد و شصت رأس اسپ برای توپخانه گسیل هرات فرمود.

و هم در این ایام از عریضه و استدعای رعایای توابع جلال‌آباد که از اضافه‌ستانی کدخدایان خود نزد فیض‌محمد خان ممیّز عارض شده التماس کرده بودند که از طرف دولت به هر یک از کدخدایان هر قریه، یک جلد کتاب سپید داده و ثمن آن قرار هر واحدی پنج روپیه از رعیت گرفته شود تا کدخدا مالیه‌ای را که از احاد رعیت بگیرد ثبت آن کتاب نماید که در پایان کار معین و معلوم بوده، رعیت در زیر بار ادای وجه به تکرار درنیاید، حضرت والا پنجصد و ده جلد کتاب سپید پنجاه ورقه و یکصد ورقه نظر به بزرگ و کوچک بودن یکصد و نود و هفت قریهٔ رودات نه‌گانهٔ جلال‌آباد مصحوب عبدالله‌خان محمدزایی، برادر فیض‌محمّد خان ممیّز، گسیل جلال‌آباد فرمود و امر کرد که: «در هر قریه دو جلد کتاب یکی به کدخدا و دیگری را به رعیت بدهند و رعیت مبلغی را که می‌دهد به کتاب کدخدا و کدخدا به کتاب رعیت نام به نام ثبت و

رقم کنند و افزون از مالیهٔ مقررهٔ مستمرهٔ دیوانی چیزی و پشیزی نداده و کدخدا از ایشان نستانند.» و این حکم را پس از فرستادن کتب مذکوره در روز شنبه هفدهم جمادی‌الاخری بر سبیل اشتهار انتشار داد. و چون هر دو طرف هر کتاب به مُهر ملاحظهٔ پادشاهی مزین بود، کسی نمی‌توانست که تبدیل صفحات و اوراق و تغییر تعداد آن را بنماید.

و هم در خلال این حال، زوجهٔ محمدعمر خان نامی در گردیز توابع خوست با نورمحمد قوم وردک گرفتار فعل زنا شده، پس از ثبوت شرعی بر هر دو تن، حضرت والا از مطالعهٔ محضری که به حکم و مهر قاضی و مفتی محکمهٔ شرعیه مختتم بود، در روز نوزدهم ماه مذکور با خامهٔ خاص به گل‌محمدخان حاکم گردیز رقم کرد که: «هر دو تن را به دار سیاست و عبرت و اجرای حد شریعت کشیده عبرت بینندگان آنجا سازد تا دیگری در فعل زنا اقدام ننماید.»

و هم در این ایام محمداسلم و فیض‌محمّد نامان که وقتی نوکر سردار صالح‌محمد خان معروف به صالو خان، داماد امیر کبیر دوست‌محمد خان بودند و در پشاور اقامت داشتند، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعا کردند که دزدان قوم کروخیل از اقارب سعدوی دزد را که خود او به کیفر کردار خویش رسیده راه عدم پیش گرفته بود، به رفاقت و محبت فریفته به دست آورند و به هر حیله و وسیله که بدانند و بتوانند ایشان را از علاقهٔ تیرا کشیده به دست چاکران دولت دهند که مردم از آزار و اذیت سرقت و قتل و غارت آنان بیاسایند. و حضرت والا در روز بیستم جمادی‌الاخری با خامهٔ مواضعه رقم فرمود که: «اگر این امر و خدمت را انجام دادند به هر یکی هزار روپیه انعام اعطا خواهد شد.» و ایشان از عهدهٔ استدعای خود بر آمده نتوانستند.

شرح حال بقیه کفار کدوال و غیره

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدعمر خان که با جمعی از مجاهدین کشوری و لشکری کفرهٔ سکنهٔ موضع کدوال را چنانچه گذشت در محاصره انداخته و به حفر مورچال پرداخته بود، به جد و جهد روز و شب به سر همی برد تا که کرنیل فیض‌الدین‌خان و میر محمودشاه‌خان نیز با تبعهٔ خویش از راه معاونت بدو پیوستند و هر سه تن به خود مکشوف داشتند که چهارصد تن مرد و زن و پسر و دختر از کفرهٔ سکنهٔ موضع اسکنت و ولراه فرار کرده در دو غاری از کهسار قرار گرفته‌اند. پس چهل

تن از ابطال رجال را در دهن و اطراف هر دو غار گماشته، راه دخول و خروج را بر ایشان ببستند و نیز آب را از کفار سکنهٔ کدوال بازداشته کار را بدیشان دشوار ساختند و در عین این کشش و کوشش مسموع شدند که چهل تن از کفار سکنهٔ کراج در مغارهٔ دیگر جای گزیده‌اند و فوراً آن غار را نیز به ابطال و رجال در تحت انحصار درآوردند. و مقارن این حال مجاهدین مردم پنجشیر سی تن از کفار کدوال را که در رودخانهٔ لتیز پنهان شده بودند، دریافت نموده بر ایشان بتاختند و یک تن را قتیل و سه نفر کودک را اسیر گرفته، مابقی به گریختن از دم تیغ و تیر زنده بجستند و تمامت مجاهدین ظفرقرین لشکری و کشوری که هزار و پنجصد تن منتهی می‌شدند قراری که نگار داده آمد، کفار را در زیر فشار محاصره انداخته، عرصه را بدیشان تنگ ساختند و به حمله و یورش پرداخته، کفار کدوال را منکوب و مغلوب کردند و مظفر گردیده سه صد و پنجاه و چهار تن را اسیر گرفتند. بعد به قلع و قمع پناه‌گزینان مغارات سه‌گانهٔ مذکوره دست برده، و غار را مفتوح و قاطنین آنها را مجروح و مقتول و مطروح و اسیر نمودند و از جمله دو روز و شب را به رنج و تعب در محاصرهٔ غار واقع سر کوه شکرنر به سر برده، چند ضرب توپ در اندرون آن غار کشاد دادند و سودی ندیده از اسرای کفار کدوال به خود معلوم کردند که یکصد نفر مرد و زن و پسر و دختر بدین غار اندرند. و چون موقع این غار در زیر برف دایمی مستور است و از کثرت برف و شدت سرما عبور و مرور از آنجا دشوار، لاجرم تارک محاصره گشته، دویست و پنجاه تن از مجاهدین را با سامان و اسباب زمستانی در دور آن غار گماشته با ایشان قرار دادند که اگر از غار برآمده قبول اطاعت کردند فهوالمطلوب و الاّ همچنان که هستند بدیشان راه بیرون شدن ندهند تا که همه هلاک شوند و یا از سد جوع و عطش و شدت سرما متعسر گردیده پراگنده آیند و خود ایشان با بقیهٔ مجاهدین و اسرای کفار از آن کوه دشوار گذار فرود گشته، راه مراجعت برگرفتند. و کرنیل فیض‌الدین خان با دویست تن پیادهٔ نظام و یک ضرب توپ در درهٔ نیلاب اقامت گزیده، دوصد تن دیگر در موضع کلوم توقف ورزیدند و پسر میر محمدشاه با هفتاد تن پیادهٔ ساخلو در موقع کراج و کمتا فروکش کرده، محمدعمرخان با سه صد و هفتاد و دو تن اسیر، از جملهٔ یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار تن اسیری که از بدو حال تا این وقت به دست آمده بودند در لمقان بازگشت و از جمله همین سه صد و هفتاد و دو تن را در جلال‌آباد فرستاده مابقی را گسیل کابل فرموده و برعلاوهٔ اسراء، در محاربات مشهور این سال که جابه‌جا

رقم شده آمد، سه صد و پنجاه تن از کفار در مواضع پله‌پل و نیلاب و کدوال عرضهٔ تیغ قتال و هدف گلولهٔ جدال گشته راه عدم پیمودند.

و از دیگر سوی در خلال اشتعال نایرهٔ قتال مختتمه از عریضه و استدعای سرکردگان این لشکر منصور که معاونت خواسته و حضرت والا عبدالمجیدخان حاکم پنجشیر را فرمان کرده بود که پنجصد تن مرد نبرد، از موضع ده هزارهٔ پنجشیر مأمور استیصال کفرهٔ کدوال نماید و او با لشکر آراسته در روز شنبه بیست‌ویکم جمادی‌الاخری با آن که دو فیت برف از شب تا وقت حرکت او بر زمین افتاد و هنوز در باریدن بود که راه برگرفت و پس از هفت روز داخل کافرستان شده، چون مردم کافرستان چنانچه گذشت مغلوب و مستأصل گردیده عساکر فیروزی‌مآثر بازگشته بودند، بعد از توقف چهارده روز به فرمان والا عودت کرده وارد پنجشیر شد.

مأمور حکومت جلال‌آباد شدن محمدعمرخان

و مقارن این حال، محمدعمرخان نورزایی که پس از تعیین و تصفیهٔ سرحد جنوبی چنانچه جابه‌جا رقم شد، به فرمان والا در کابل آمده، به خلاع فاخره و تشریفات فائقه سرافراز و از فوت حبیب‌الله‌خان در روز بیست‌وچهارم جمادی‌الاخری به حکومت جلال‌آباد ممتاز گشت.

و هم در این روز صاحبزاده محمدانس وقایع‌نگار پشاور، که از خطا و خیانت خود چنانچه گذشت معاتب و مواجبش موقوف شده بود، به امر والا با اهل و عیال خود مأمور اقامت در کامهٔ جلال‌آباد گردید و از جمله زیردستان او احمدخان نام قوم احمدزایی که خدمت شایسته کرده بود، در ماهی بیست روپیه مواجبش برحال و در نزد سپهسالار غلام‌حیدرخان مأمور وقایع‌نگاری گشت.

و هم در این ایام، رسالهٔ کوچکی مسمی به «جلاءالعیون» و مشتمل بر تکسیر بعضی آیات و سور قرآنی که بر وفق مثلث و مربع و مسدس و غیره اشکال و فقیه بود و برای هر شکلی از تربیع و تثلیث اسنادی برای شخص ناظر بر آن شکل مرقوم و در مطبعی از مطابع ایران طبع شده بودند، از خانهٔ شاه ابراهیم نامی از سادات هزارهٔ دایکندی به دست حاکم و قاضی آنجا افتاده، چون سیّد مذکور شاگرد کاظم آخوند هزارهٔ دایزنگی بود، حضرت والا از عریضهٔ حاکم و قاضی و ملاحظهٔ آن رساله در روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری فرمان کرد که کاظم آخوند را، که دو سه سال در مشهد مقدس تحصیل

مسایل ضروریه دینیه و مذهبیهٔ شیعهٔ امامیه اثناعشریه کرده بعد در هزاره‌جات آمده، خواهر ارباب مهدی را به زنی خواسته، با شاگردش محبوس گسیل کابل کنند. چنانچه در زندان کابل بدرود جهان کردند.

دوچار فشار حکومت شدن قزلباشان کابل به واسطهٔ مردم هزاره

و مقارن این حال دو تن از اسیران دختران هزاره که به کنیزی حرم محترم شاهی روز به سر می‌بردند گریخته و پس از تفحص و تجسس از خانهٔ محمد مهدی خان قزلباش به دست آمده، املاک و قلاع او و غیره قزلباشان که در هزاره‌جات بودند، با خانه‌ها و سراهای کابل ایشان تمام ضبط دیوان سلطنت شدند.

و از دیگر سوی در خلال وقایع مسطوره، عبیدالله نام فیروزکوهی، ملازم فوج پیادهٔ نظام، خداد نامی را عوض داده، از راه حصول رخصت از کابل در هرات رفت و با دو تن زنان الله‌نظر نام، از ساکنین شهر هرات، طریق فسق و ضلالت برگرفت و شبی در خانهٔ الله‌نظر شده او را به اتفاق هر دو تن زوجه‌اش به قتل رسانید و خون او را که ذبح کرد، در ظرفی گرفته، در نهر کاربار بریخت و جسدش را در نمد پیچیده در خندق دور شهر انداخت و از دیدن مردم نعش او را هر دو تن زنانش محبوس گردیده، عبیدالله نام به بهانهٔ مراجعت در کابل، از هرات بیرون شد و روی فرار به سوی مملکت دولت عثمانی نهاد و حضرت از عریضهٔ حکمران هرات، هر دو تن زنان مقتول مظلوم را امر به دار کشیدن فرموده، در روز بیست جمادی‌الاخری ارقام فرمود که: «عبیدالله را نیز اگر به دست آمد بکشند که دیگری مرتکب قتل و زنا نشود.»

و هم در این هنگام اراضی خالصهٔ واقع مویزک تابع هرات که به نام جای‌گیر چهل و پنج نفر سوار کشاده، در دست پسران محمدابراهیم خان مروزی و خود ایشان از راه کافرنعمتی فرار اختیار کرده بودند، از عریضه و استدعای قاضی سعدالدّین خان حاکم و حاجی محمدابراهیم‌خان نایب سردفتر هرات، به نام جای‌گیر ده سوار عطاءالله خان و پنج سوار موسی‌خان و پنج سوار عبدالرحمن‌خان و پنج سوار محمدعثمان خان همه از قوم بارکزایی و پنج سوار محمدزمان خان الکوزایی و پنج سوار سلطان‌محمد خان اسحق‌زایی و پنج سوار محمدابراهیم خان نورزایی و پنج سوار سیّد مرتضی‌خان که خواستار خدمت دولت و عطای اراضی مذکوره شده بودند، ثبت دفتر و بدیشان عطا شد.

رو برتافتن محمدصدیق‌خان از دولت ایران

و هم در خلال این احوال، محمدصدیق‌خان تیموری، عم‌زادهٔ نصرت‌الملک که حکومت باخرز تابع مشهد مقدس داشت، از عزل نصرت‌الملک او نیز از حکومت باخرز معزول گشت و از دولت ایران رنجه‌خاطر گردیده، به توسط میرزا بیضا خان وقایع‌نگار و مقیم مشهد، عریضه نزد سپهسالار فرامرزخان در هرات فرستاده، رقم کرد که: «مزرعه و کلاتهٔ زیادی در سرحد هشتادان دارم و دو خدمت دولت افغانستان را متعهد می‌شوم. اول، رعیت بادیه‌نشین تیموری و غیره رعایای دولت افغانستان را که در خاک خراسان تابع دولت ایران توطن و تمکن ورزیده‌اند، به هر وسیله و ذریعه‌ای که شود در افغانستان بازگردانم و اگر از عودت در افغانستان ابا ورزند، مالیات ایشان را به دولت افغانستان برسانم. دوم، از موضع کبورده و یزدان که سرحد خاک ایران و قاین است، تا موقع هشتادان واقع سرحد باخرز، به معاونت و همراهی سی تن سوار چنان حراست کنم که یک تن از رعایای صحراگرد بادیه‌نشین بدون پاسپورت به هیچ طرف عبور و مرور نتواند و داخل خاک ایران نشود. و سپهسالار این عریضهٔ او را که چیزی زمین واقع هشتادان حصهٔ افغانستان را نیز چنانچه گذشت مالک و متصرف شده بود، ارسال حضور والا نمود و حضرت همایونی ارقام فرمود که: «سپهسالار فرامرزخان از طرف خود به محمدصدیق‌خان مرقوم دارد که: «شما از دیرگاه خادم دولت ایران و مقیم ملک آن هستید، پس سبب رنجش خاطر خود را معروض دارید که از حضور والا دستورالعملی برای زیست شما در آنجا و خدماتی که عزم دارید حاصل داشته شود.» و او به امر والا برای او نوشته و باعث عدم رضایتش را از دولت ایران پرسیده دیگر جوابی نشنید.

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره مردم قوم تاجیک سکنهٔ موضع نمک‌آب، از توابع تالقان قطغن، در باب هزار جواله زمین مزروعی که ریع و دخلش در سالی پیمانهٔ هزار جوال به شمار می‌آمد، با چهارصد و پنجاه خانوار از قوم هزارهٔ جانداد و جانم و هزارگدای و غلام‌داد که از زمان حکومت سید سبحان‌قلی‌خان در تصرف مالکانهٔ خود داشتند، دعوی حقیّت کرده و صورت حال فیصلهٔ شرعی و فرمان شهزادهٔ محترم سردار نصرالله‌خان را که امور دیوان به او مفوض بود، در اثبات دعوی خویش حاصل کرده، عزم بر بیرون کشیدن هزارگان جزم کردند. و آنان خود را مغلوب تاجیکها و محکوم شهزادهٔ محترم دیده، به ذریعهٔ حاجی محمدگل‌خان حاکم تالقان به حضور والد معروض داشته نگاشتند که: «هر خانه در سالی بیست و دو و نیم سیر گندم که مجموع ده هزار و

یکصد و بیست و پنج سیر و مساوی یکصد و بیست و شش خروار و چهل سیر به وزن کابل باشد، از آبا و اجداد خود به نام مالیه به دولت داده و می‌دهیم و اکنون چگونه ملک موروثی اجداد و آبایی خود را به فرمان شهزاده و صورت حال و فیصلۀ شرعی که مردم تاجیک به رشوت حاصل کرده‌اند فروگذاشته جلای وطن و فرار شویم؟» و حضرت والا در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاخری ارقام و احکام فرمود که: «آن زمین از مردم هزاره گرفته و به مردم تاجیک داده نمی‌شود و سند مکتوبی را که به مهر و امضای سبحان‌قلی‌خان به دست دارند، ثبت حق خود دانسته نگاه دارند و موطن و مسکن خود را نگذاشته پراکنده نشوند.»

و هم در این روز کبتان محمدمحسن خان قزلباش به امر والا با شش ضرب توپ از کابل مأمور اقامت سنگر دایه واقع حجرستان هزارۀ فولاده شد و در غزنین رسیده از کثرت باریدن برف و شدت سرما درنگ کرده، پس از باز ایستادن باریدن برف، در حجرستان شده مقیم گشت.

منازعۀ مردم تروه و لوانه بر دیمه‌زار کوه سراغر

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مذکورۀ این سال، جهان‌خان نام ساکن موضع لوانه در ماه حمل به عزم زراعت دیمی، در حدود شمال کوه سراغر، راه گردش برگرفته و چند تن از مردم ترکی سکنۀ موضع تروه با پیادگان ساخلو مقیم محافظ‌خانۀ واقع خضرچاه، او را از گشت و کشت مانع شدند و از آنجا مجبوراً رانده گفتند که جانب جنوب کوه سراغر، حق و حصۀ افغانستان و شمالش به طریق اولی از دولت و مملکت متبوعۀ ایشان است. پس در تمامت شمال آن مردم لوانه را اجازت زراعت داده نشده و نمی‌شود، و او ناکام برگشته نزد ارچر نام انگلیس شکایت نمود. و او مردم لوانه را از زراعت در آنجا بازداشته فرمود که تا خودم آنجا را مشاهده و معلوم نکنم که حق و خاک کدام یک از دولتین است، اقدام به زراعت نکنند. چنانچه آنجا را دیده یا ندیده به سردار گل‌محمدخان حاکم ارگون نوشت که: «شما در هنگامی که به کاریز قمرالدین بودید، آنجا را مشاهده و علم حاصل نمودید که زمین‌هایی که خان‌جهان قصد زراعت آن را دارد، از خاک متصرفۀ دولت انگلیس است. باید در سال آینده مردم لوانه [را] از زراعت آنجا ممنوع و از حق خود محروم نشوند و امسال از قلت باران و ممانعت مردم تروه ترکی اگر چه مساعد بر زراعت نشدند، پس از این باید بکارند.» و سردار

گل‌محمد خان در پاسخ این مکتوب او رقم کرد که: «در حدود وقت تعیین حدود خود شما راه مشاهده تا وضع تروه پیموده حاضر بودید که کبتان مکمهان در کاریز قمرالدین به خصوص این زمین گفت و شنود زیاد نمود تا که حدود تروۀ ترکی و لوانه منقسم و محدود شده خط فاصل قرار داده‌اند. بعد خط فاصل از تروه ترکی خارج و جانب کوه سراغر و از آنجا فرود و از دشت واقع سمت شمال و مغرب گذشته تا خضرچاه کشیده شد و در این‌جا مردم لوانه و ترکی با هم منازعت کرده، یکی از خود دیگر از خود می‌گفتند و مردم ترکی سه دهنه قنات جاری و مزارع دیمه‌کاری را با سه دهنه قنوات مخروبه، که همه در این سوی خط فاصل به جانب خاک افغانستان اتفاق افتاده‌اند، ملک و حق خود گفته اظهار کردند که از اراضی ملکیۀ ماست و جانب خاک مقبوضۀ انگلیس رفته‌اند، و ما از حقوق خویش نگذشته کسی را پیش نگذاریم که دست تملک و پای تصرف دراز نماید و مکمهان از این اظهار و حق‌خواهی آنان در شگفت آمده، ناچار خط فاصل و تعیین حد آنجا را لفظاً با اشارۀ انگشت نموده لساناً اقرار کرد که هرقدر دیمه‌زاری که از مردم ترکی در جانب خاک متصرفۀ دولت انگلیس داخل آمده باشد، از حق خود محروم نمی‌شود و نه این خط فاصل مانع و قاطع حقوق جمعی از مخلوق خدا می‌گردد و هرآیینه هرکس مالک حق خود است و تا این‌جا به ارچر رقم نموده در ذیل آن نوشت که شما نیز مردم لوانه را مفهوم بسازید که بدون استحقاق مزاحم حال رعایای افغانستان نشده، دست تصرف به اراضی متملکۀ ایشان نکشایند.» و نقل این مکتوب خود و ارچر را سراپا ارسال حضور والا نموده استدعا کرد که منصورخان حاکم مقر که در وقت تعیین و تقسیم حدود با مکمهان انگلیس حاضر بود در کابل است، از این رقیمۀ ارچر به او اعلام و امر شد که از مردم ترکی محکومۀ خود تحقیق و تفتیش نموده، و علم حاصل کرده معروض حضور بدارد و کارکنان حضور از این عریضۀ سردار گل‌محمد خان، منصورخان را احضار فرموده ماجرای زمان تعیین و تقسیم حدود آنجا را بپرسیدند و او اظهار کرد که در موضعی مردم تروه و لوانه با هم منازعه و مقاوله نموده، هر یک افزون از حد مستحقۀ خودخواهان شدند تا که مذاکره به مشاجره منجر شده، در پایان کار، به صواب دید مکمهان و سردار گل‌محمدخان قرار داده شد که مردم ترکی قرآن مجید را با خود برداشته تا نقطه‌ای که آن را حد و حق خود و مفصل و مقطع جانبین می‌دانند رفته بایستند و مردم لوانه قبول این قرار داد کرده، بعد مردم ترکی با کلام‌الله شریف تا جایی رفته بایستند و گفتند تا این‌جا حق و ملک ماست. سپس خط

فاصل از آنجا راست و مستقیم کشیده و حد طرفین از هم مفروز شد. و حضرت والا در روز بیست‌ونهم جمادی‌الاخری، این اظهار منصورخان حاکم مقر را به سردار گل‌محمدخان رقم فرمود که: «کسانی از مردم ترکی را که دعوی حقوق بدان سوی خط فاصل دارند، گسیل کابل کند تا از ایشان و منصورخان بالمواجهه والمثافهه علم حاصل نموده، بعد سررشته و دستور العمل کافی به ایشان داده شود که قاطع نزاع باشد.» و در ذیل این دیمه به سردار گل‌محمد خان رقم فرمود که: «از این‌که در پاسخ ارچر نوشته‌اید که مکمهان گفت این خط قاطع و مانع حقوق جمعی از مخلوق خدا می‌گردد معنی آن چیست؟ اگر چنانچه در هنگام تعیین و تقسیم حدود جایی از حق رعایای افغانستان در آن طرف خط فاصل یا از حصهٔ مردم رعیت در این سوی خط اتفاق افتاده و در عهدنامه آن را معین کرده نوشته باشید، البته صحیح و درست گفته می‌شود و بر طبق آن هر یک از رعایای جانبین متصرف مزرعهٔ محقهٔ خود می‌گردد و اگر در عهدنامه مرقوم و معلوم نباشد و حدود جانبین به واسطهٔ خط فاصل از هم مفروز و حق هر یک معین گردیده باشد، پس چگونه این عبارت را نوشته که خط فاصل قاطع و مانع حقوق جمعی از مخلوق خدا می‌شود؟ یعنی خط فاصل اعتبار کاملی ندارد و هر وقت که باشد پس از تعیین و تصفیهٔ حدود اگر کسی دعوی حقوق خود را در آن طرف یا این طرف خط بکند مستحق است باری چون خط فاصل حد و حق هر یک از دولتین و رعایای جانبین را معین و مفروز و منفصل کرده است کسی مقدور نیست که از خط عدول و تجاوز نماید و به جانب دیگران ادعای حق و ملکیت کند.» و این را نیز به سردار معزّی‌الیه رقم فرمود که: «در مکاتیبی خود که به انگلیسان می‌نویسد بدین کلمات نازک دقت و غور نماید، بلکه آنچه را که به آنان می‌نویسد نخست اصل مکتوب آنها را ارسال حضور نموده هر چه امر شود پاسخ ایشان بنویسد. و مجاز نیست که از خود چیزی رقم کند.» و سردار گل‌محمدخان عذر آن نوشتهٔ خود را بدان خواست که از حکایت زبانی مکمهان که این لفظ را گفته بود، به ارچر نوشتم نه از خود. خلاصه در پایان کار ارچر انگلیس که از مأخذ غیر صحیح و نااستوار این گفتار را در میان آورده بود مختار جانبین نیفتاده، بر وفق نقشهٔ متعهده معترف گشت امّا در این وقت به زبان پلتیکل مغالطه آغازیده به مذاکرات بی‌مأخذ از آن پرداخت که به خود معلوم نماید که اولیای دولت افغانستان حقوق و حدود خود را نخواهند دانست تا اگر بر طبق تصور او ندانند بعد از تعیین حدود و تمدید خط فاصل نیز اگر جایی را بخواهند به سرقت با خاک مقبوضهٔ

دولت متبوعهٔ خود منضم کنند و کسی اعتراض نکند و اگر کند حمل بر عدم علم و دانش او نمایند.

وقایع ماه رجب سنهٔ ۱۳۱۴ هجری نبوی

در این هنگام، بدل‌خان و سیف‌الله‌خان و یاسین‌خان و صالح‌محمدخان و امام بخش‌خان از بزرگان مردم بلوچ سکنهٔ موضع مستنگ، که از راه هجرت آهنگ تلثیم سدهٔ اریکهٔ سلطنت کرده بر مرام واصل گشتند، استدعای کلاته و مزرعه نموده به عرض رسانیدند که پنجصد خانوار از قوم ایشان در صورت بذل مزرع هجرت نموده خواهند آمد. و حضرت والا استدعای ایشان را قبول نظر لطف عنایت فرموده، اراضی واقعهٔ قریهٔ سنگ‌حصار قندهار را بدیشان عطا نمود. و در روز دوشنبه غرهٔ رجب محمدعلم خان حاکم قندهار را فرمان کرد که: «راحل و حامل اثقال از دولت مأمور کرده از سرحد تا سنگ‌حصار برساند و در سال اول مالیهٔ دیوانی را از ایشان نگرفته، در سال دوم نصف آن را اخذ و قبض نموده در سال سوم نصف دیگر را بگیرد و در سال چهارم مطابق سایر رعایا مالیه از ایشان حصول نماید که در واقع دو سال از دادن مالیه معاف باشند.»

و هم در این روز مراد علی‌خان جام که آمدنش در قندهار از پیش گذشت، مورد الطاف شاهانه گشته چنانچه از پیش اشارت شد در سالی دوازده هزار روپیه تنخواه و در جلال‌آباد جای و مسکن اقامت برایش معین گردید و محمدعمر خان حاکم جلال‌آباد را فرمان رفت که در اندرون شهر او را منزل و در ماهی هزار روپیه از خزانهٔ دولت بدهد.

و هم در این وقت تاکرداس نامی از اهل هنود سکنهٔ پشاور، در باب بادام دولتی که میر احمدشاه خان از حبس که به واسطهٔ سرقت چند دانه طلا که در وقت شمار طلاها در بین کفش خود به حضور والا انداخته گرفتار آمده و تمام مال و منالش ضبط و دوچار زندان سیاست گشته، پس از مدتی رها شده خطاب ملک‌التجار یافته با ملاّ طیب نام اجاره گرفته بود، عریضه‌نگار حضور گردیده خواستار و مستدعی آمد که: «شش هزار من انگلیسی بادام دولتی را که از راه تجارت از افغانستان در پشاور می‌آید، قرار یک من که پنج سیر و سه پاو و یک خورد و هشت مثقال به وزن کابل باشد، به بیست‌وپنج روپیهٔ چهره شاهی وجه نقد داده، بعد خودم آن را می‌فروشم مشروط به

این‌که در هر ماه پنجصد من بادام از کابل در پشاور برسد و هرقدر بادام سیاه شده و سپید مانده که در انبار پشاور موجود باشد همه را می‌گیرم ولی دیگر بادام سیاه شده از کابل گسیل نشود و ضامن این اجاره در کابل یا پشاور تاجر معتمدی را به دولت می‌دهم و سه سال اجاره گرفته وجه را ماه به ماه به کارکنان دولت افغانستان می‌رسانم. و اگر از این قرار داد عدول نموده عزم فسخ اجاره کنم، ده هزار روپیه غرامت می‌دهم و نیز اگر دیگری به افزون وجه بر اجارهٔ من ادعا کند به او داده نشود بادام موجود در انبار پشاور را کسی دیگر نفروشد.» و حضرت والا در روز مذکور ماه رجب در پاسخ این عرض او رقم فرمود که:«میر احمدشاه خان و ملاّ طیب‌خان بادام سیاه شده و سپید ماندهٔ انبار پشاور را قرار منی بیست‌وچهار روپیه قبول کرده قرار داده‌اند که تفریق در نرخ هر دو قسم ننمایند و همه را یکسان وجه به دولت بدهند و نیز بادام موجود در انبار ملتان را با هرقدر بادامی که از قندهار در آنجا فرستاده شود به اجاره گرفته‌اند و شما از بادام قندهار و انبار ملتان اظهاری نکرده نام نبرده‌اید و حال آن که افزون از سالی شش هزار من بادام که شما نوشته و معین داشته‌اید در کابل و جلال‌آباد و قندهار و انبار پشاور موجود است. اگر همه را به اجاره می‌گیرید معروض دارید که تمام بادام این دولت، به شرط دادن ضامن معتمد در کابل، به شما داده و عقد اجاره منعقد و مرتبط شود و اگر چنانچه بجز بادام انبار پشاور و افزون از سالی شش هزار من بادام را نگرفته و قوت و توان اجارهٔ تمام بادام را نداشته باشید نیز معروض دارید که از استعداد و استطاعت شما علم حاصل آمده بر طبق آن کار فرموده شود.»

و در خلال این مقال، نایب شیرخان مأمور فروش بادام، دویست و هفتاد خروار و چهل سیر به وزن کابل بادام از انبار پشاور تسلیم گماشتگان میر احمدشاه خان و یکصد و هشتاد و شش خروار تفویض سید غوث‌الدین‌خان نام که عرض و استدعای مذکور تاکرداس به تحریک او شده بود نمود و گماشتگان میر احمدشاه خان در وقت تسلیم شدن بادام را با غربال بیخته بعد وزن کردند و نایب شیرخان تحویلدار آن، از این امر به حضور والا شکایتاً معروض داشت و نگاشت که از این بیختن آنان، مقدار ده خروار بادام از سبب خاک کسر کرده، بار گردن او خواهد شد. و حضرت والا در پاسخ رقم فرمود که: «بیختن بادام با خود خاکی ندارد البته خود از روی تخمین ده خروار خاک در انبار آن ریخته و آمیخته خواهید بود.» و هم مقداری بادام از انبار امر برآوردن و بدون بیختن وزن کردن نموده و در جوال انداخته و دوخته به لاک و مهر دولتی محکم ساخته

گسیل پشاور فرمود و به سید غوث‌الدین نگار داد که: «جهت تسکین خاطر نایب شیرخان جوال را به مواجههٔ [او] کشوده بادام را وزن نماید تا اطمینان او حاصل آید که بادام خاک ندارد و اگر خودش مخلوط کرده باشد، البته تاوان خیانت خود را خواهد داد.»

آهنگ نهر جدید حفر نمودن دوست‌محمد خان سیستانی

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، دوست‌محمد خان سیستانی از رعایای دولت ایران، آهنگ حفر و اجرای جوی جدید کرده، دوبار در خاک چخانسور حق و حصهٔ افغانستان، دست به کار برده، عزم حفر جوی جدیدی نمود و آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم و سرحددار آنجا او را مانع شده او دست از کار باز نداشته، امتناع آخندزاده را وقعی نگذاشت تا که نوبت سوم به کار پرداخته، آخندزاده به نزاع برخاست و نهری را که او حفر و جاری ساخته بود مسدود فرموده از خاک بیانباشت و دوست‌محمدخان نزد حاکم سیستان عارض شده مورد عتاب گشت، زیرا حاکم آنجا نخست از اظهار و استدعای او که قصد و ارادهٔ کار کرد، به آخندزاده مکتوب فرستاده التماس عدم منع او را نموده و آخندزاده در پاسخ او براهین قاطعه رقم‌کرده بود. بنابرآن او دوست‌محمدخان را معاتب کرده الزامش فرموده و دوست‌محمدخان از عتاب حاکم مخوف گردیده، از راه معذرت نزد آخندزاده آمده و به زبان ملایمت و بیان ضراعت و خوشامد اجازت اجرای آب در جوی مذکور خواست و او لا و نعمی نگفته، رجوع امر را به صدور حکم والا نموده به پایهٔ سریر سلطنت نگاشت. و حضرت والا در روز پنج‌شنبه چهارم ماه رجب بدو نوشت که: «مردم سیستان و کدخدایان ایشان غرض‌جو هنگامه‌طلبند، چنانچه حاکم خود ایشان دانسته دوست‌محمد خان را نکوهش و سرزنش نموده است.» و در باب اجرای آب در جوی محفور دوست‌محمدخان هیچ ننگاشت و او از این‌که جواب نیافت خود را مجاب دیده ترک آن جوی نمود.

و مقارن این حال سردار احمدخان ابن امیر دوست‌محمد خان که به امر والا اخراج هند شده بود، در روز شنبه ششم رجب بدرود زندگی کرده، کرنیل غلام‌رسول‌خان سفیر این دولت با جمعی از اولیای این دولت که در پنجاب و هند و سند اقامت داشتند، از راه فاتحه‌خوانی در حسن ابدال، که جای ارتحال سردار مرحوم بود، انجمن شده مراسم فاتحه‌خوانی به پای بردند.

و هم در این ایام، چند تن از مردم آکاخیل مقدار سه خروار و سی سیر گندم و سه چارک برنج و چهارده و نیم سیر ماش از نواحی جلال‌آباد خریده، جانب خارج حمل و نقل دادند و در بندر توده چینه که به لفظ افغانی گرم چشمه را گویند، به دست پیادگان ساخلو گرفتار شدند و همه را با سی و سه نفر اشتر در جلال‌آباد آورده تسلیم محراب‌خان کوتوال نمودند. و او نظر به این‌که بردن غله و حبوبات در خارج از جانب دولت ممنوع و قدغن بوده، همه را ضبط کرده به فرمان والا که در روز هشتم ماه رجب به نام او صادر شد، اسباب و آلات دولتی را که از هند در جلال‌آباد رسیده بود بر آن اشتران و غیره رواحل دولتی حمل و در کابل نقل فرمود.

و هم در این وقت، ده نفر از مردان و زنان ارمنیان کابل که نسبت به دولت خطاکاری و عصیان‌شعاری اختیار کرده بودند، به امر والا اخراج پشاور شدند و روز نهم ماه مذکور حمزه‌خان جبارخیل از تغییر علی‌محمد خان به ضابطی سایر مزار ترکستان مأمور گشت.

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، دیوان مراد و دیوان سراج نامان از اهل هنود کشور هند، با نامهٔ کمشنر پشاور در باب اموال متروکهٔ دیوان داسا نام، برادر خود، که در تاشقرغان به صنعت زرگری روز به سر برده مرده بود، وارد کابل شده به عرض شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان رسانیدند و فرمانی از شهزادهٔ مذکور به نام حاجی دادمحمد خان حاکم تاشقرغان حاصل کرده و در آنجا رفته دوهزار و پنجصد تنگه نقد و متروکات جنس او را قابض و متصرف شده، شاد خاطر در پشاور بازگشتند.

و هم در این ایام، کبتان محمدمحسن‌خان که با شش ضرب توپ چنانچه گذشت مأمور اقامت حجرستان شده بود، شش ضرب اتواب برنجی قاطری را که از بدو شورش مردم هزاره تا این وقت در آنجا بودند، به امر حضرت والا همه را شکسته و قطعاتش را مصحوب بازمحمد حواله‌دار و بابا نام تندیل در روز دهم رجب گسیل کابل کرد و گداخته دیگر اسباب ساخته شد.

و هم در این اوقات، پاینده خان الکوزایی که با محمدعمر خان نورزایی در وقت تعیین حدود سرحدیه همراه بود، بی‌موجبی روی از سعادت و اطاعت این دولت برتافته، از راه جهالت در شالکوت رفت و مال و متاعش تمام ضبط دیوان حکومت شد.

خیانت‌کاری و خسارت‌شعاری میرزا محمدحسین خان کوتوال

و هم در تضاعیف وقایع مسطوره، میرزا محمدحسین‌خان کوتوال، که رفته رفته در پایان به درجه استیفای دیوان اعلی رسیده، از جنحه و جنایت خود به امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان که إن‌شاءَالله در جلد پنجم رقم خواهد شد کشته گشت، در این وقت به مال و متاع سلطان‌احمد خان ابن علی‌جان خان جوانشیر که از دسایس میرزا محمدحسین خان مذکور به قتل رسیده و ضبط شده بود، غدر و خیانت و غفلت نموده بود، حضرت والا سیاههٔ آن را به سیدحبیب‌خان سر کردهٔ نصف ادارهٔ دارالانشاء حضور فرموده امر کرد که از جمله یکهزار و هفتصد و پنجاه روپیه قرار سند بر ذمهٔ ملاّ عمرای مفتی محکمهٔ شرعیه کابل را به توسط محمدنعیم‌خان کمیدان حضور حصول کند و بقیه را تحقیقات نماید و او به تحقیق و تفتیش پرداخته تا روز پانزدهم رجب از اموال نقد و جنس سلطان‌احمد خان و غیره مجرمین که میرزا محمدحسین خان غفلت و حیف و میل کرده بود، به روی روز و محل انکشاف آورد.

و در روز هفدهم رجب سه بهله‌باز و یک بهله‌چرخ که احمدجان‌خان حاکم فیض‌آباد بدخشان مصحوب قلندر نامی فرستاده بود، به حضور رسیده تسلیم بازبانان شاهی شدند.

مذاکره و مکاتبهٔ اجنت بلوچستان با حاکم قندهار

و هم در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، مردم اچکزایی از تبعهٔ دولت انگلیس با مردم شیرزایی از رعایای این دولت بر مزرعهٔ واقع بین جانبین نزاع دست داده، از مقاوله منجر به منازعه شد. و اجنت بلوچستان از این منازعه و چند بار انگور که در سال گذشته محمدکریم خان چاپار ضابط پشته کوتل برگردانیده، از بردن در شالکوت منع کرده بود، به حاکم قندهار نوشت که پس از این سرحدداران افغانی مانع تجارت فواکه نشوند و هم التماس کرد که مردم شیرزایی را از نزاع بازدارند و او این رقیمهٔ اجنت مذکور را ارسال حضور داشته، به امر والا در پاسخ او رقم نمود که: «اگر اراضی مردم اچکزایی تبعهٔ دولت انگلیس، به این سوی خط فاصل و در حد مردم شیرزایی اتفاق افتاده و شرعاً آنان حق خود را ثابت کرده بعد به شیرزاییان فروخته باشند، باید زبان حقوق‌خواهی نکشانید و بلااستحقاق با مردم شیرزایی نزاع ننمایند.» و اجنت بلوچستان در پاسخ مکتوب حاکم قندهار نوشته خواستار و ملتمس آن شد که: «بر رعیت انگلیس

اگر مزرعه در خاک افغانستان داشته باشد، به اکراه و اجبار فروختن آن را به رعیت افغانستان نماید.» و حاکم قندهار تکراراً به او نگار داد که: «اگر مردم اچکزایی در این طرف خط فاصل مزرع و مرتع داشته باشند و در محکمهٔ شرعیهٔ موضع کدنی اثبات حق و ملک خود را بنمایند، بعد مختار خواهند بود که آن را بفروشند یا نفروخته و در تصرف خود داشته، مالیات آن را به کارکنان افغانی بدهند. اکراه و اجبار و تکلیفی بدیشان از این دولت نخواهد بود و در حالت درست‌کاری و راست‌رفتاری زجر و توبیخی نخواهند دید.» و آنگاه که مکاتبهٔ جانبین بدین‌جا رسید و حضرت والا از عریضهٔ حاکم قندهار بر ماجرا آگاه گشت در روز بیست‌ودوم رقم فرمود که: «هر وقت مردم اچکزایی در محکمهٔ کدنی حق خود را ثابت کردند و نفروخته به دادن مالیات به این دولت راضی شدند، زجری بر ایشان نخواهد شد و همچنین رعایای این دولت و کسانی که از تبعهٔ آن دولت هجرت و در افغانستان اقامت اختیار کرده باشند و مزرع و مرتع و غیره اموال غیر منقوله در خاک مقبوضهٔ آن دولت داشته باشند، مالیات آن را در صورت عدم ابتیاع به آن دولت خواهند داد و مجبور به فروختن نخواهند شد.» و از صدور این منشور رفع منازعات رعایای دولتین شده اکثر از مردم اچکزایی و کاکر و نورزایی و سادات فوشنج و مردم بلوچ و غیره در هزاره‌جات آمده، بعضی اراضی واقعهٔ آنجایی خود را فروختند و برخی همچنان در دست و دو موطن را یکی در افغانستان و دیگری در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس دارند. و هم در این ایام ده هزار روپیه که مردم قندهار به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین تبرعاً داده بودند، تحویل خزانهٔ پادشاهی شد.

به سرقت و غارت مال مردم پرداختن فوج قندهار

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، که برگد محمدصادق خان و کرنیل محمدعمر خان، از سبب شورش افواج نظام هراتی و نورزایی چنانچه گذشت، طلب کابل و سه تن از صاحب‌منصبان شورشیان کشته و جمعی از سپاهیان از حلیهٔ بصر عاری شدند، احاد و افراد هر دو فوج مذکور از عدم افسر کینه‌ور گردیده، دست سرقت و غارت به مال و متاع قاطنین شهر قندهار و نواحی آن کشودند. و حضرت والا از عریضهٔ حاکم و کوتوال آنجا بر کردار سپاهیان نظام آگاه گشته، شیرجان‌خان کمیدان فوج نورزایی و محمدموسی خان کمیدان فوج هراتی را که در شورش شریک نبودند و جنحه و جنایتی

برای‌شان ثابت نگشت، نوازش و رخصت قندهار فرمود که سپاهیان را از کار ناهنجار ایشان بازداشته، مقدم خدمت و مواظبت صداقت خود باشند.

و هم در این سال از عدم باران، قحط و غلا در قندهار روی داده، اکثر از مردم آن دیار که بذر مزارع خود را از دولت به قرض گرفته بودند، ادا نتوانستند و همه وجه نقد قرار منی دو و سه روپیه به دولت دادند.

و هم در این هنگام کفایت خان نام، نوکر جنرال الیاس انگلیس که با سعیدمحمد خان چندی قبل برای اجرای امری از راه قندهار و هرات در مشهد مقدس رفته بود از همان راه بازگردیده در شالکوت رفت.

دون‌همتی و پست‌فطرتی نمودن سردار محمدامان خان

و هم در خلال مقالات مسطوره، محمداسلم و فیض‌محمّد نامان که به دست آوردن دزدان قوم کروخیل را چنانچه گذشت بر عهده گرفته، از حضرت والا مژدهٔ انعام دوهزار روپیه یافته بودند، به تحریک و ترغیب سردار محمدامان خان بن سردار محمدزمان خان بن امیر دوست‌محمد خان مرحومان، قتل امین‌الدوله خان پسر شجاع‌الدوله خان محمدزایی قاتل شاه‌شجاع سدوزایی و به دست آوردن قطعه الماسی را که در وقت قتل شاه مذکور به دست قاتل مزبور افتاده و از او به امین‌الدوله به میراث رسیده بود ادعا کردند. و به ذریعهٔ سردار محمدامان خان معروض حضور داشتند که آن الماس را امین‌الدوله خان در کیسه‌ای دوخته و به گردن خود آویخته دارد و در حمام نیز آن را از گردن خویش نمی‌کشد، آن را دزدیده یا امین‌الدوله را به قتل رسانیده و آن را به دست آورده ارسال پیشگاه حضور نمایند. و حضرت والا در روز بیست‌وپنجم رجب به سردار محمدخان ارقام فرمود که: «آن دو تن دزد رذیل‌اند و به اندازهٔ دنائت طبیعت خود عازم و قاصد این‌گونه امور که از شیوهٔ آدمیت دور است می‌شوند و آن را خدمتی به دولت تصور کرده، جهت به دست آوردن پارهٔ سنگی الماس نام، اقدام در قتل مالک آن می‌کنند و این را نمی‌دانند که غلامان و چاکران درگاه کمرهای مرصع از صدها و هزارها قطعه الماس به کمر خدمت بسته دارند و به پای خدمت شب و روز ایستاده به سر می‌برند تا چه رسد به محفل‌نشینان انجمن عزت و باریافتگان مجلس رفعت، و تو که از نژاد شاهان و سرداران افغانی، باید نظر بر بزرگی تبار خود داشته پیرامون چنین امر دون نگردی تا مورد ایراد و انگشت‌نمای خاص و عام و به بدنامی سمر و مشهر

نشوی و نام دون‌همتی و پست‌فطرتی را بر خود ننهی و بدانی که پاره سنگی در مقابل شأن پادشاهی قدر و منزلتی ندارد که جهت به دست آوردن، امر بر قتل کسی کند همانا شایستۀ شأن نیاکان شما نبوده که این‌گونه امور را معروض حضور داری.»

مکاتبه حضرت والا و ویسرا در باب موضع تورخم

و هم در اثنای این حال، چند تن از پیادگان پولیس محکمۀ کوتوالی انگلیس، در نقطۀ تورخم واقع سرحد شرقی جلال‌آباد و متصل بندر دکه، پای مداخلت پیش نهاده و سرتیب محمدحسین خان سرحددار و مقیم دکه آگاه گشته، پیام برخاستن از آنجا و بازگشتن در الوارگی داد و ایشان بازگردیده ماجرا نزد جماعه‌دار خود بازداشتند و او به کرنیل ارولابرتن انگلیس در پشاور خبر داده، او مکتوبی در ظاهر به نام جماعه‌دار و در باطن به سرتیب محمدحسین خان فرستاد که موضع تورخم از دولت انگلیس است باید مواظب حراست آن شود و جماعه‌دار این مکتوب او را نزد سرتیب مذکور ارسال داشته او به حضور والا فرستاد و حضرت والا به ویسرا رقم فرمود که: «این کدام موضع است که اولیای آن دولت تورخمش نام نهاده، باب مذاکره و مکاتبه در تصرف آن کشاده اند؟ بایست تا زمانی که تعیین و تصفیۀ حدود بر طبق قرار داد و نقشۀ متعهده در میان آید و کار فیصل‌پذیر گردد، جسارت‌ورزان و هنگامه‌جویان تبعۀ آن دولت زبان مذاکرت و پای مداخلت در دهان و دامن کشند که مبادا کار منجر به مشاجره و گفتار به مبارزه انجامد.» و او از این مکتوب والا کارکنان پشاور را از اقدام در مداخلت موضع تورخم باز داشت.

متصرف شدن پیادگان نظام قوم فوفل‌زایی املاک بعضی درجات ارزگان را

و هم در این ایام، جمعی از قوم فوفل‌زایی، که در سلک فوج پیاده نظام به خدمت دولت اقدام داشتند، از ارزگان به ذریعۀ عریضه مزارع و مراتع زرخیر درجات شالی و قدم و شیخه را از علاقۀ ارزگان خواستار شدند و حضرت والا در روز بیست‌ونهم رجب جنرال شیرمحمد خان اندری را ارقام فرمود که: «تعداد نفوس ذکور و اناث و صغیر و کبیر آنان را معین و معلوم و معروض دارد که به اندازۀ کفایت امور معاشیۀ ایشان مزرع و مرتع عطا و عنایت گردد.» چنانچه پس از وصول عریضۀ جنرال مذکور اگر تعداد نفوس آنها اندک یا بسیار بود، درجات مذکوره که مالکان آنها سه هزار خانه به شمار می‌آمدند، به ایشان داده شده، هزارگان جلای وطن و محروم‌المسکن گشتند. و

هم در این ایام فقیرمحمد نامی از پیادگان فوج نظام پنجشیری، رخصت و اجازت خانه رفتن حاصل کرده، از حجرستان به راه هزارهٔ بهسود روی به پنجشیر آورده و در عرض راه دو تن دختر از هزارگان سکنهٔ هفت‌قول و یک نفر دیگر را از مردم کوه بیرون هزارهٔ بهسود در حین عبور از حدود خانه‌های ایشان به اکراه و اجبار با خود برداشت که در کابل رسانیده بفروشد و با کیسهٔ مملو از بهای آنان و خاطر شادان نزد بازماندگان خود شود، لیکن کسان و نزدیکان آن دختران تعاقب نموده ایشان را از حد سرخ‌کوتل به دست آورده با خود بردند و فقیرمحمد از تصوری که کرده بود مأیوس گردیده با دست تهی وارد خانهٔ خود شده خویشتن را مخفی داشت و عزیزالله نام برادر خود را تعلیم و تلقین نمود که در کابل شده عرض نماید که برادرم را هزارگان در حد سرخ‌کوتل کشته سه تن زنان او را هزارگان متصرف شده‌اند. چنانچه او به عرض حضور والا رسانیده، حاجی محمودخان تایمنی حاکم هزارهٔ بهسود را فرمان تفحص و تجسس قاتلین و به دست آوردن دختران مذکوره که زوجات فقیرمحمد قرار داده شده بودند رفت و او به فراست و کیاست، عرض عزیزالله را تعلیمی تصور کرده، با خود اندیشید که اگر فقیرمحمد مقتول می‌گشت و زنده نبوده به برادر خود تعلیم نمی‌کرد، برادر او که هرگز هزاره‌جات را ندیده است، از هفت‌قول و سرخ‌کوتل و کوه بیرون چه می‌دانست که نام می‌برد؟ پس مخفیانه کس در پنجشیر فرستاده، علم بر زنده بودن فقیرمحمد حاصل نموده و معروض داشته هزارگان را از زجر و توبیخ و قصاص یا دیه، آسوده‌حال و مرفه‌الاحوال ساخت، امّا این‌که عصمت آن دختران دریده شده بود پرسیده نشد. و از این حیث هزاران زن و دختر مردم هزاره به فروش رسیده، خانه‌ای در افغانستان نماند که یک و دو تن از زنان آن مردم کنیز به دست نیاورد، *حتی مردمان افغان کوچی از راه تجارت در هندوستان و سایر بلاد خارجه برده به فروش رسانیدند. و از جانب دیگر ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان که مأمور دادن ملک هزاره را به افغان شده بود، در این آوان مردم اچکزایی و بارکزایی را که در علاقهٔ چوره جای داده و هزارگان را چنانچه گذشت بیرون کرد، از شدت سرما و کثرت برف برای جمعی دیگر از مردم آن دو قبیله هفده باب قلعه را در گیزاب از هزارگان پرداخته، افغانان را جای داد و زنان و دختران و اطفال مردم هزاره را در برف و سرما انداخته، اکثر هلاک شد. و پس از اجرای این عمل، کسانی از افغان و قزلباش را که در چوره ملک و زمین خریدن کرده بودند، امر بیرون شدن نمود و ایشان به ذریعهٔ عریضه داد خواسته، خواستار آن شدند که یا ملک*

در تصرف‌شان باشد و یا قرار مندرجهٔ قباله وجه به ایشان مسترد گردد. و حضرت والا در پاسخ عرض مشتریان املاک مردم هزاره که از قدیم و جدید خریده بودند، ارقام فرمود که: «املاک مردم هزاره مفتوح‌العنوه می‌باشد باید از بغی آنان ملک در هزاره‌جات نمی‌خریدند و اگر پیش خریده باشند، گویا با مردم هزاره شریک طغیان و ملک خریدگی ایشان داخل املاک مفتوح‌العنوه گفته می‌شود، پس وجوه خود را از مردم هزاره بگیرند.» و از صدور این حکم بعضی از مردم هزاره که به سرعت فرار شده در ملک نمانده بودند تکلیفی ندیدند و کسانی که حاضر بودند، از عدم استطاعت و استعداد، زنان و دختران و پسران خود را در عوض پول به افغانان داده دست تهی بدون زن و فرزند بیرون شده، در ممالک خارجه زحمات شاقه و تکالیف فوق‌الطاقه کشیده رفتند و اکثر تا که داخل ممالک خارجه می‌شدند، در عرض راه، از دست افغانان و غیره کشته گشتند.

وقایع ماه شعبان سنهٔ ۱۳۱۴ هجری

چون در این هنگام، چهار عراده کالسکه مخصوص پادشاهی از اروپا خریده و به کابل رسیده، اسپ تعلیم یافته قابل کالسکه‌رانی موجود نبود، در روز غرهٔ ماه شعبان غلام‌حسین‌خان پیشخدمت‌باشی ابن سردار شکرالله خان مرحوم را که سرپرست دواب و مواشی دولتی بود، فرمان شد که سی رأس اسپ قوی هیکل از اسپان دولتی انتخاب کرده، تسلیم مستر کلیمنس انگلیس و بیطار که در فن رایضی مهارت و ملازمت این دولت داشت نماید. و مستر مذکور کالسکه‌خانهٔ در جنب شمال خیابانی که از دروازهٔ شرقی ارگ دولتی جانب پل قلعهٔ محمود خان ممتد است در جنب مغرب اصطبل واقع جنوبی قلعهٔ محمودخان احداث و آباد کرده به تعلیم اسپان کالسکه مواظب گشت و آن کالسکه‌خانه و اصطبل دولتی و قلعهٔ محمود خان در عهد سلطنت سراج‌الملّة والدّین امیر حبیب‌الله خان مخروب و منقی شده، عمارت قومی باغ که اکنون وزارتخانهٔ حربیهٔ دولت علّیه است جهت مجالس و محافل غم و شادی قوم و جلیلهٔ محمدزایی و خاندان شاهی ساخته و پرداخته گشت که إن‌شاءالله در جلد چهارم و پنجم با دیگر عمارات متحدثهٔ این پادشاه ذکر و رقم خواهد شد.

و نیز در روز مذکور ماه مزبور، در ماهی پنجاه روپیه که در وقت تعیین حدود سرحد قندهار به دین‌محمد خان بارکزایی به نام سفرخرج معین و با محمدعمرخان نورزایی مأمور گردیده، تصدیق خدمت از او حاصل کرده بود، به نام مواجب مستمری برحال و ثبت دفتر تشخیص وظیفه‌خواران دولت آمد.

و در روز پنج‌شنبه سوم ماه شعبان از تغییر میرزا محمدقاسم خان کشمیری، که در اوایل حال چنانچه گذشت، با پنج نفر دیگر ادعای ساختن خلاصهٔ جمع عاید و خرج بدر رفت دولت را کرده به شش کلاه نامزد شدند و بسی کارهای شگفت و ستم‌های صریح به روی روز آوردند و از جمله او به سردفتری سمت مشرقی سرافراز و ممتاز گشته و غفلت ورزیده و در امور دیوان زیان به روی کار آورده بود، میرزا غلام محی‌الدین خان و دیوان رام‌کشن نام هندو، به سردفتری سمت مذکور مأمور شدند.

مُهر ساختن و دسیسه نمودن عبدالسلام نام

و هم در خلال واقعات مسطوره، عبدالسلام نامی، از متوطنین قطغن خود را مخبر و جاسوس و وقایع‌نگار دولت قرار داده و مُهر مِهرآثار پادشاهی را از فرامین که به کثرت برای امور جزئیه به صدور می‌پیوست و به دست هرکس موجود بود، بریده و در کاغذهای سپید وصل کرده، با دو تن دیگر شریک و انباز شده، انواع احکام ارقام نموده و مردم را خوف و بیم داده، نقد و جنس گرفتن آغاز نمود. و دلاورخان حاکم آنجا او را گرفتار ساخته، به فرمان والا گسیل کابل فرموده و در عرض راه از دست محافظین گریخته جان به سلامت برد.

و هم در خلال احوال مسطور، عزیز مرادبای و شراف‌بای که از تغییر میرزا شاه‌محمد خان قزلباش ساکن هرات، مامور بخارا و فروش پوست قره‌گلی و میرزا شاه‌محمد خان با میرزا محمدحسین خان نویسندهٔ خود چنانچه گذشت، از راه قطع اوارهٔ خود طلب کابل آمده بود، پوست‌های تحویلی میرزا شاه‌محمد خان را تسلیم شده بفروخت و از بهای آن پانزده هزار منات روسی که هر واحدی از آن شش تنگه و هفت پوچک (فلوس) به شمار می‌آمد بخریدند و مجموع همه نود و یکهزار و ششصد و چهل تنگه و چهل پوچک رایج بخارا به حساب آمد و هم دو هزار و هشتاد و سه قداق که هر قداقی معادل یک پاو و نود و شش مثقالهٔ کابل است، نقره قرار هر قداقی را به شانزده منات و نودتین که هر صد تین یک منات باشد، به توسط میرحکمت نام صراف

و میرزا محی‌الدین نام بخاری خریداری کردند و سه‌صد و شصت و نه پاو نقره را قرار هر واحدی به چهارصد و نود و هفت تنگه به ذریعهٔ آن دو تن و هشتصد یامو را قرار هر واحدی به چهارصد و نود تنگه، به ذریعهٔ حاجی میرکلان و جوره‌بیگ نامان به دست آورده، گسیل کابل داشتند. و به امر والا در هر روپیهٔ یک ربع روپیه عیار داخل آن کرده، روپیهٔ کابلی سکه کردند و همچنین روپیهٔ رایجهٔ مملکت ایران را که در این وقت از روپیهٔ مسکوکهٔ که رایجهٔ افغانستان افزون‌تر در این مملکت میسر می‌شد، بر عیارش افزوده روپیه کابلی بر آوردند. و ایشان پس از ارسال داشتن نقرهٔ یامو از بخارا، در کرکی شده باج و خراج پوست‌های مرسولهٔ میر ابوطالب خان را به کارکنان دولت روس داده، برای فروختن در بخارا بردند و به اتفاق غیاث‌بای و شاه‌مردان قل‌بای، به فرمان والا هزار پوت و هجده قداق قند روسی را که به وزن کابل یکهزار سیر که بیست‌وپنج خروار باشد به شمار می‌آمد خریده در کابل فرستادند، و وجوه بهای آن با کرایهٔ حمل و نقل و محصول گمرکش به چهل و چهار هزار و پنجصد و هشتاد و شش تنگه تا کابل به حساب آمده، برای صرف روز حاجت داخل ذخیرهٔ دولتی شد و این قند با دیگر قندها که به امر والا در انبار اندوخته شده بود، در عهد سلطنت اعلیحضرت امیر امان‌الله خان به مردم کابل فروخته شد.

و هم در این ایام، میر ابوطالب خان حاکم آقچه، به استدعای عزیز مراد و شراف‌بای نود و سه هزار و نهصد و هشتاد جلد پوست قره‌گلی، که هر واحدی از دوازده الی بیست فلوس از رعیت برای تجارت دولت خریده بود، در کرکی فرستاد و از این قرار بعضی پوست‌ها سه جلد به یک روپیه و بعضی پنج جلد به یک روپیه خریده می‌شد.

شرح دورویی و غرض‌جویی افغانان سرحد جلال‌آباد

و از دیگر سوی در اثنای واقعات مذکوره محمدصدیق خان و محمدشاه نامان که کارکنان دولت انگلیس چنانچه گذشت ایشان را در شب قدر مأمور استمالت و هدایت بر اطاعت و متابعت نمودن مردم سکنهٔ گنداب و میچنی و کمالی و پندعلی و پلیپل و یخ‌دند و عموم مردم مهمند کرده بودند، زبان مداهنت کشوده و همه را به مژده و نوید عطای زر، دلالت به متابعت مذکوره نمودن آغازیدند. و جمع کثییر و جم غفیری از مردم مهمند و غیره قاطنین کوهسار سرحد که تا این هنگام از راه طمع و ترک شئون اسلامیت و اتحاد قومیت و ملیت، به دور آن دو تن گرد آمدند، از جانب دولت انگلیس

خرج ایام و لیالی توقف شب قدر خود و انعام گرفته، وعدهٔ اطاعت و متابعت به آن دولت داده بازگشتند و با لعل‌محمد خان مهمند از راه حصول اغراض نفسی در لعل‌پوره آمدند، و در اسمار کس نزد سپهسالار غلام‌حیدر خان فرستاده، پیام قبول اطاعت‌ورزیدن این دولت دادند و خواستار خرج ایام توقف را در لعل‌پوره و تنخواه از او شده، چون سپهسالار به واسطهٔ وقایع‌نگار مأمور شب قدر، از وعدهٔ اطاعت به دولت انگلیس دادن آن مردم و خرج و انعام گرفتن ایشان آگاه گشته بود، در پاسخ ایشان پیام فرستاد که: «اگر شما عزم اطاعت دولت اسلام می‌داشتید و خود را افغان و مسلمان می‌پنداشتید در وقتی که مأمورین دولت انگلیس شما را در شب قدر عودت حاضر آمدن کردند، نزد آنان نشده در اسمار نزد این خادم دولت اسلام می‌آمدید تا آنان می‌دانستند که شما مسلمانید و قبول اطاعت دولت انگلیس نمی‌کنید، و حالا که در آنجا رفته و خرج و انعام گرفته وعدهٔ اطاعت داده بازگشتید، با خود اندیشیده از راه حصول منفعت در لعل‌پوره آمده می‌خواهید که به حیلت و مکیدت از این دولت نیز اخذ منفعت نمایید. چنانچه از درنگ‌کردن شما در لعل‌پوره و نیامدن در اسمار مستنبط می‌گردد که با خود تصور کرده‌اید که اگر در اسمار شویم، کارکنان دولت انگلیس گشته، پس از این چیزی و پشیزی نخواهد داد. پس در آنجا درنگ کرده آهنگ فریب به این دولت نمودید. باری نظر به دورویی و عدم اتحاد اسلامیّت شما، از این دولت چیزی داده نمی‌شود، زیرا که پس از تعیین حدود و نصب علایم فاصله و وضع خط فاصل، موطن و مسکن شما به حصهٔ هر یک از دولتین متعلق گردد، قهراً قسراً شما را مطیع و منقاد خود سازد و انعامی را که به شما بدهد صرف لشکر کرده، دمار از روزگار شما بر آرد.»

و ایشان از این پیام سپهسالار مایوس گردیده، بی‌نیل مرام به منزل و مقام بازگشتند. و حضرت والا از عریضهٔ سپهسالار بر ماجرای مذکوره آگاه گشته به ویسرای کشور هند نوشت که: «مستر اونی مأمور اولین تعیین حدود سرحد را به تحدید حدود متنازع‌فیها گمارد تا امور انجام نپذیرفتهٔ سرحد را فیصل نماید.» و از این نوشته که به ویسرای رقم فرمود، در روز چهارشنبه نهم شعبان به سپهسالار نگار داد که: «چون در امر تعیین حدود سرحد مشرقی افغانستان، مابین شما و مستر اونی انگلیس کمشنر پشاور از مذاکرات خلاف واقع او توقف و تعطیل پیش آمده و بعضی حصص کوهسار و اودیه و قفار مسکونهٔ مردم مهمند تصفیه یافته و برخی در عهدهٔ تعویق افتاده است، و از آن ایام تا این هنگام، که چهار سال گذشته است، مردم آن مواقع از راه حصول

خلعت و انعام و تنخواه نزد شما حاضر آمده و بدون این‌که شما تکلیف کنید، به ذریعهٔ ملاّ قدیم پسر ملاّخلیل مهمند عهدنامه‌های اطاعت و انقیاد به این دولت دادند، و پس از آن به مژده و نوید احسان که از مأموران انگلیس یافتند، از راه عدم دیانت و وجود ترک اتحاد و اتفاق اسلامیت که در طینت و طبیعت ایشان مضمر و مخمر است، در میچنی و موضع شبِ قدر رفته، اظهار اطاعت و متابعت به آن دولت کردند و تا که در آنجا بودند در روزی پنج الی ششصد روپیه خرج با خلعت از کارکنان انگلیس حاصل کرده، چون در منازل و مساکن خود رسیدند، باز از دَرِ دورویی و طمع جلب منفعت در لعل‌پوره گرد آمده، به اتفاق لعل‌محمدخان مهمند به شما پیام اطاعت و متابعت دولت اسلام داده و بر خود نام مسلمان نهاده، خواهش خرج و تنخواه شدند. و شما که از رفتار و کردار خلاف اظهار ایشان آگاه بودید، پاسخ شایستهٔ فرستاده مایوس‌المرام، ایشان را رجعت دادید و ایشان همان مردمان دوروی خلاف‌گوی غرض‌جوی‌اند که از بدو حال تا این زمان نزد شما آمده اظهار مسلمانی کردند و بار بار به تکرار اقرار و اعتراف نمودند که از امر خدا و رسول عدول نمی‌کنیم. چنانچه از اظهارات کاذبانهٔ ایشان چند دفعه در خصوص این مردم با اولیای دولت انگلیس مکاتبه و مذاکره در میان رفته تا که عدم اعتقاد ایشان در امر مسلمانی منکشف افتاده، رشتهٔ انقیاد آن دولت را به گردن طوع و رغبت نهادند. پس به سبب چنین مردم جهال حقوق ناشناس اسلام، زیاده بر آنچه در میان رفته با دولت انگلیس مذاکره و مکاتبه به روی کار آوردن لازم نیست. چه اگر این مردم با قاطنین دیره‌جات و پشاور و سند و بلوچستان بلکه هندوستان به اعتقاد اسلامیت خود راسخ دم و ثابت قدم می‌بودند و شاه راه شاهراه شارع مقدس اسلام را فرو نمی‌گذاشتند و جاده‌پیمای خلاف و نفاق نمی‌شدند، از کجا مردم سکه و پس از آن دولت انگلیس از لندن داخل هند شد و از هند روی تسخیر و تصرف، به مملکت افغانستان می‌نهاد؟ و از نهر سند که سرحد ذاتی این مملکت است، تجاوز کرده محال و ولایات این سوی آن نهر را که موطن و مسکن و جزء اصلی مملکت افغانستان‌اند متصرف گردیده، از افغانستان جدا و تجزیه می‌کردند؟ و اکنون که در ملک خود مردم افغان داخل و متصرف گشته از عدم دیانت و وجود نفاق‌کیشی و ناعاقبت‌اندیشی این مردم و اهالی ولایات مذکوره، رفته رفته کار بدین‌جا رسید که شما به چشم سر می‌بینید. پس نظر به عدم اتفاق آن مردم، دیگر معارضه و منازعه نکرده، با مستر اونی که قرار نوشته ویسرای وارد آنجا می‌شود، از نقطه‌ای که سابقاً خط فاصل واصل آن شده،

علایم فاصله منصوب و حدود جانبین مفروز گردیده است، شروع در تعیین حدود و تمدید خط فاصل و تنصیب علایم نموده، حقوق محلیه را که عهدنامه از اهم و ضرورترین شروطست ملحوظ نظر دقت و خوض و غور داشته، کار را به انجام برسانید.» و هم نقل سه قطعه مکتوب مورخهٔ بیست‌وهشتم ربیع‌الاول و بیست‌ودوم جمادی‌الاخری و نهم شعبان مرسولهٔ ویسرای را که در این خصوص به حضور رسیده بود، نزد سپاه سالار امر فرستادن کرده، در ختم هر یک با خامهٔ خاص نام مبارک را رقم نمود تا در وقت تعیین و تقسیم حدود از مندرجات آنها به اسوله و اجوبهٔ حضرت والا با ویسرا به پای رفته و قرار گرفته بود آگاه و مستحضر باشد.

و مقارن این حال، محمدولی‌خان ابن شاه زبیرخان، نبیرهٔ شجاع‌خان میر راغ بدخشان و غیره چند تن از آقسقال‌زادگان بدخشان و قطغن ملتثم سدهٔ علیا آمده پس از حصول درک سعادت و شرف اصابت‌بار، مورد الطاف خسروانه گردیده، در روز دوازدهم شعبان در سالی پنجصد روپیه برای او و صد روپیه برای نوکرش و چهارصد روپیه برای منگباشی محمدظهور خان و صدروپیه برای نوکر او، و چهارصد روپیه برای سید جمال‌الدین‌خان و صدروپیه برای نوکر او، و سه صد روپیه برای هر یکی از دولت‌محمد و بابا کلان و دو تن نوکران ایشان و سه‌صد و پنجاه روپیه برای عبدالرحیم و نوکرش، و سه صد و پنجاه روپیه برای محمدیوسف و نوکر او، و سه صد و پنجاه روپیه برای محمدنبی و نوکر او و سه‌صد و پنجاه روپیه، برای نادرعلی و نوکر او، و پنجصد روپیه برای عبدالله و نوکر او، و پنجصد روپیه برای محمدکریم‌خان پیشخدمت که همه در سلک غلام‌بچه‌گان محفل بار منسلک گشت معین شد.

و در روز یکشنبه سیزدهم شعبان هفت تن از بزرگان مردم قریهٔ ارغنده، چون لالاگل و سعیدگل و رازگل و سلام نامان، که با هم برادر و از یک پدر بودند، و فیروز و سلام و عبدالعزیز، از خیانت و خسارت ورزیدن و راه عداوت با هواخواهان دولت پیمودن محبوس زندان سیاست شده، از مدتی مقید و مغلول بودند، محکوم به اخراج و اقامت دشت ارژنهٔ ترکستان شدند. و محمدنعیم‌خان به امر والا محاسبات معاملات کدخدایی ایشان را قطع و فیصل نموده و قلعه و سرای و مزارع و اشجار همه را ضبط دیوان سلطنت کرده، مال و متاع منقولی ایشان را جهت خرج راه به خودشان گذاشت و گسیل دشت مزبور فرموده، سردار محمدعزیز خان نایب‌الحکومهٔ ترکستان را فرمان رفت که

مواظب حال و نگران احوال ایشان بوده، نگذارد که از دشت ارژنه به دیگر سوی فرار نمایند.

و هم در این وقت شش نفر از مردم قزاقی که در بغلان مزرع و جای اقامت از دولت بدیشان عنایت و عطا شده و چنانچه گذشت روی از سعادت برتافته، به سوی سایهٔ حمایت دولت روس شتافتند، از جمله این شش تن گرفتار دست چاکران دولت آمده، میرزا سیداحمد خان از نجبای سادات قزلباشیهٔ کابل که سردفتری قطغن داشت، ایشان را رهسپار دارالسلطنه فرموده واصل کارکنان حضور شدند، و به امر والا تسلیم ناظر محمدصفر خان چتراری غلام خاص حضرت شهریاری شده، امر گردید که تا صدور حکم ثانی ایشان را آب و نانی داده محفوظ بدارد. چنانچه در پایان کار چون اطاعت دولت روس اختیار کرده بودند، به قانون بین‌الدولی در ماوراءالنهر فرستاده شدند.

و هم در این ایام، هشت هزار و ششصد روپیه نقد و سی تخته گلیم که مردم هزارهٔ بهسود، به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین داده بودند، واصل کابل و تسلیم کارکنان دولت گشت.

تقسیم نمودن افغانان ملک چورهٔ هزاره را در بین خود

در خلال احوال مزبور، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین افغان، حصهٔ جنوبی جلگای چوره از املاک مردم هزاره را، به هفتصد و پنجاه تن از مردم اچکزایی با پنج حجر آسیاب، و حصهٔ شمالی آن را با سه حجر آسیاب به یکهزار و یکصد نفر ذکور و اناث و طفل رضیع و شیخ فانی مردم گرجی‌زایی داده، در بین ایشان تعیین قسمت کرد. و مردم گرجی‌زایی از این‌که در تعداد نفوس افزون‌تر بودند و سه حجر آسیاب بدیشان داده شد، به نزاع برخاسته با اچکزاییان آهنگ جنگ کردند و دوست‌محمد خان مانع مناقشه و مناقضهٔ ایشان آمده، رجوع رفع مخاصمهٔ ایشان را به صدور امر والا فرموده معروض حضور داشت، و حضرت والا ارقام فرمود که: «عیب و زیانی ندارد که یکی در آسیاب دیگری غلهٔ خود را آرد کرده، روز قومیت و اتحاد به‌سر برند و از نفاق مجتنب بوده، شکرگزار پروردگار و منت‌پذیر دولت باشند که به لک‌ها روپیه مزارع و مساقات زرخیز خوش آب و هوایی را رایگان متصرف شده‌اند.» و از

پرتور وصول افکندن این منشور، گروه گرجی‌زایی که بر حصهٔ خود قانع و صبور نبودند، مجبور به ترک نفاق گردیده، دیگر عزم خلاف نکردند.

و هم در این هنگام، از آمدن مولوی عبدالغفور خان سفیر دولت انگلیس در کابل، که از پیش رقم شد، و از عودت بیست تن سوارهٔ نظام انگلیس که به بدرقگی او قرار عادت مستمره تا نقطهٔ فاصلهٔ سرحد آمده بازگشته بودند، در افواه سمر گشت که حضرت والا سواران آن دولت را از در معاندت در خاک افغانستان راه نداده، عزم رزم با آن دولت جزم کرده است. و این خبر دروغ منتشر گردیده، به هزاره‌جات رسید. و چون مردم هزاره از جور و ستم کارکنان دولت به ستوه آمده خواهان ترفیه حال خود و گوش به آواز اختلال در امور دولت بودند، خوش‌بختانه به تذکار این گفتار ناسزاوار زبان‌ها کشوده، مشعوفانه با هم سخن راندن آغاز نهادند و از جمله غلام‌علی و قربان نامان، از هزارهٔ دای‌چوپان سکنهٔ میان‌نشین، که در بین افغانان توخی رفته و این دروغ بی‌فروغ را از افغانان شنیده، در بین مردم هزاره انتشار داده بودند، از عریضهٔ جنرال شیرمحمدخان اندری مقیم ارزگان به مسمع فیض مجمع والا رسیده، در روز دوشنبه چهاردهم شعبان فرمان کرده آن دو تن را در کابل خواست و کمیدان محمدنعیم خان را امر به میل کشیدن در چشم آنان نموده از حلیهٔ بصر عاری فرمود.

و هم در این ایام، عبدالسلام نامی مأمور انبارداری بادام پشاور شده، پس از وصول او در آنجا، یک نفر انگلیس که درک سعادت گرویدن به دین اسلام و ترک کیش نصرانیت کرده، خود را محمدسلیم نام نهاده بود، به عزم تلثیم سدهٔ علیای اریکهٔ سلطنت این دولت وارد پشاور گشت. عبدالسلام مذکور به امر و فرمان والا پنجصد روپیهٔ کله‌دار به نام زاد راه به او داده، به اعزاز و احترام گسیل جلال‌آباد نموده و از این سوی محمدعمر خان نورزایی حاکم جلال‌آباد، به فرمان والا پانزده تن سوار نظام تا بندر دکه به استقبال و بدرقه‌گی او مأمور فرموده، به عزت و احترام هرچه تمامترش در جلال‌آباد رسانیده رهسپار کابل ساخت و او شرف بار یافته به نیل مرام و حصول کام واصل گردیده، پس از چندی شادخاطر رخصت مراجعت یافت.

فوت سردار نورمحمدخان در کراچی

و مقارن این‌حال، سردار نورمحمد خان برادر سردار شیرعلی‌خان قندهاری را که در کراچی روز غربت به سر می‌برد، از اجل موعود در شب جمعه هجدهم شعبان پیک مرگ در رسیده بدرود جهان کرد.

خیانت و خلاف شریعت کردن مفتی امیر محمد

و هم در خلال واقعات مسطوره، سلطان‌محمد و میرزاخان نامان، به واسطهٔ ملاّ امیرمحمد، مفتی محکمهٔ شرعیهٔ کابل، صورتِ حالی از دعوی سه صد و چهل و هفت روپیه در غیاب محمد مراد نام لهوگردی، به نام او نوشته و رشوت گرفته، به مُهر افتا امضا کرد و به دست آن دو تن داد و نیز دیگر صورت حالی به نام نادرشاه نامی که از سبب امری محبوس گردیده بود داده، به واسطهٔ آن از حبس رها گردیده، از عریضهٔ ملاّ سعیدمحمد ممتحن، معروف به ملاّ کوسه، به گوش راست‌نیوش حضرت والا رسیده، مفتی امیرمحمد و هرسه تن راشی را محبوس و صالح‌محمدخان کرنیل فوج سوارهٔ نظام شاهی اول را امر کرد که: «هر دو قطعه صورت حال جعلی را از ایشان به دست آورده تسلیم ملاّ سعیدمحمد کند که جزای کردار ناهنجار ایشان را در کنارشان نهد.» چنانچه موافق خطا و خیانت خود کیفر دیده، پس از مدت طویلی از حبس رها شدند.

شرارت اختیار نمودن مهاجرین بلوچ

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، اللهیار خان و امام‌بخش خان و غلام‌جان خان از سرداران بلوچ محمدشاهی، که از خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس هجرت کرده و به امر والا چنانچه گذشت، هر سه تن و اهل و عیال و همراه آمدگان ایشان در موضع شورآبک جای اقامت و رفاهت گزیده بودند، از فسادی که در کمون طینت و طبیعت خود داشتند، دست سرقت و غارت به مال و متاع و دواب و مواشی رعایای دولتین افغانستان و انگلیس کشادند. و از جمله در نواح کلات نصیر تاخته، چند تن از بلوچان آنجا را مجروح و مقتول و مطروح ساختند و پنجصد رأس گوسپند از مردم سرارودی بلوچ متعلقهٔ دولت انگلیس را به غارت آوردند و اجنت بلوچستان، به مقام بازپرس برآمده، ایشان از خوف و هراس سیاست و زجر و توبیخ حکومت افغانستان، سه صد رأس را مسترد کرده، از رد کردن دو[صد] رأس سر باززده تعلل آغاز نمودند. و

اجنت بلوچستان از شرارت و سرقت و قتل و غارت آنان به ذریعهٔ مکتوب به نایب‌الحکومهٔ قندهار آگهی داده و او مکتوب مشارالیه را راساً در کابل فرستاده، حضرت والا در روز بیست‌ویکم شعبان احکام و ارقام فرمود که: «از رفتار ناهنجار سرداران مهاجرن قوم بلوچ مکشوف و معلوم گشت که ایشان مهاجر نیستند و همه مفاجرند و به عزم سرقت و غارت مال و منال رعایای دولتین در خاک این دولت جای گزیده، نام مهاجر بر خود نهاده‌اند، و از طریقهٔ اسلامیت و شئون آدمیت برکنار اند. پس ایشان را در قندهار خواسته و در تحت استنطاق آورده اظهارات کردار نکوهیدهٔ ایشان را کتباً حاصل نموده گسیل حضور و هر امری که صدور یابد اجرا نماید.» و فرمان دیگر به نام نایب‌الحکومهٔ قندهار با خامهٔ سرّ رقم فرمود که: «از طرف خود در پاسخ اجنت بلوچستان رقم کند که از وصول مکتوب از حاکم شورآبک ماجرا را پرسیده و سرداران بلوچیه را طلب قندهار کردم که از ایشان پرسیده، دست غارت آنان را از سرقت مال رعایای ان دولت کوتاه سازم، ولیکن سرداران مذکوره قبل از پرتو وصول انداختن این منشور والا، در شب هنگامی فرار اختیار کرده، باز پس در خاک مقبوضهٔ آن دولت رفتند و با اهل و عیال خود از خاک افغانستان بیرون شدند. و نقل این فرمان حضور را نیز در مکتوب خود درج کند. و با وجود این‌گونه رفتار اسلام‌کارانهٔ متعصبانهٔ حضرت والا، مردم اسلامیهٔ افغانیه و بلوچیه و غیره که اضمحلال و استیصال شعایر و رسوم اسلامیت و امور شریعت را از آن دولت به چشم سر دیده و می‌دیدند روی دل از دولت اسلام برتافته، جانب دام اطاعت آن دولت شتافتند و رشتهٔ اسارت و عبودیت نصرانیت را به گردن اطاعت انداخته، ممالک کثیرهٔ اسلام را از دست خود در تصرف آن دولت دادند.

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطوره، زوجهٔ عبدالرشید خان ابن سردار عبدالرسول خان ابن سردار عبدالرسول خان ابن سردار پردل‌خان مرحوم، که روز غربت و جلاوطنی در شالکوت بلوچستان به سر می‌برد، با شخصی از مردم پشاور هم بستر مزانیت شده، شوهرش از غیرت و شجاعت افغانی هر دو تن را در حالت زنا کردن به قتل رسانید و کارکنان دولت انگلیس به قانون حکومت خویش او را محبوس کرده قصد قتل و قصاصش نمودند، و مسلمانان آنجا با چهارتن گواه حاضر محکمهٔ حکومتی شده، هرچند فریاد زده داد خواستند که بر چنین قاتلی که شرعاً چهار تن گواه عدل داشته باشد، در کیش اسلام حد و قصاصی نیست، بلکه چنین قتل ممدوح و مستحن می‌باشد، باید او را به قصاص‌گاه نکشیده و نکشند. انگلیسان که به قوانین مذهبیهٔ

خویش از قتل قاتل هیچ‌گاه دست بازندارند و فعل زنا را محمول به رضای زانی و زانیه داشته، رضا و خواهش نفس را جایز و مباح شمارند، گوش به فریاد آنان نداده و عجز و الحاح مسلمانان را نشنیده تا که مسلمانان قتل بی‌موجب او را باعث کدورت و رنجش خاطر آفتاب‌مظاهر حضرت والا اظهار دادند. انگلیسان عدم رضای خاطر عاطر والا را بر قتل او در عالم پلتیکل بر قانون خود ترجیح داده، او را با یک نفر پسر ده‌ساله و یک نفر دختر هشت‌ساله‌اش، از شالکوت اخراج قندهار کردند. و حکمران قندهارش در سرای ضبطی دولتی جای داده، ماجرا را از اظهار خود او و قراری که رقم شد، معروض داشتند و حضرت والا که از عسّرت و پریشان روزگاری سرداران افغانی مخروجه نیک آگاه بود و این‌گونه امور را حمل بر دسیسه می‌فرمود، در روز بیست‌وچهارم ماه شعبان حکمران قندهار را فرمان کرد که: «تحقیق راست و دروغ بودن این قضیهٔ اتفاقیه را نموده، تفحص و تجسس مستحقانه از قوه به فعل آورده معروض دارد، که مبادا از عسّرت معیشت و عدم مؤنت اقدام در دساست و حیلت کرده و این امر را بهانهٔ بی‌اجازت در قندهار آمدن خود قرار داده باشد.» و در پایان کار از انکشاف صدق مقال او که به روی روز آمد، حضرت والا در تفقد و حمایت به روی او کشوده، از عطای یکهزار روپیه به نام صرف معاش ایام زمستان او را مشعوف و شیفتهٔ احسان ملوکانه فرمود و رقم نمود که: «زمستان در قندهار بوده، در بهار که هوا اعتدال یابد رهسپار کابل شود.» چنانچه در کابل آمده، مورد اشفاق بیکرانهٔ شاهانه گشت.

و مقارن این حال، غلام‌حیدرخان سپهسالار به فرمان والا از اسمار، که در آنجا اقامت خدمت داشت، راه تعیین حدود بقیهٔ کهسار و اودیه و قفار مسکونهٔ مردم مهمند و غیره مواضع، که حضرت والا از دورویی و مدعاجویی و طریق خلاف اسلام‌پویی قاطنین آن حدود چنانچه گذشت به ویسرا رقم فرموده مستر اونی را خواسته بود برگرفته، در روز مذکور ماه شعبان وارد جلال‌آباد شده به تهیهٔ اسباب و آلات و سامان سفر تعیین حدود پرداخت.

و مقارن این حال سروالدین خان عیسوی سرپرست کارخانهٔ باروت‌سازی جلال‌آباد، که از کابل چنانچه گذشت از سبب خیانت و خسارت خود اخراج پشاور شد، در جلال‌آباد رسیده و چند روز جهت فیصل معاملات داد و ستد خود درنگ کرده، چهار نفر کنیز که از مردم هزارهٔ بهسود با خود داشت، از جمله یک تن را که پسر او با وی انس و الفت گرفته بود، با خود در پشاور برده، سه تن دیگر را از خوف سیاست

کارکنان دولت انگلیس که هیچ یک از افراد ملل عالم بشر را شایستهٔ کنیز و غلام دیگری نمی‌دانند و همه را یکسان حرّ و آزاد می‌پندارند، و در این مسئله با اهالی اسلام طریق اتفاق می‌سپارند، آزاد نموده مطلق‌العنان فرمود که مبادا نزد کارکنان آن دولت عارض شده، باعث استخفاف و تحقیر وی شوند. و یکی از این سه تن آزاد شدگان که ده سال عمر داشت با پسر کوچک سه چهار سالهٔ محراب‌خان کوتوال جلال‌آباد، که پس از مطلق‌العنان شدن با آن دو تن دیگر در خانهٔ او شده بود موانست و الفت گرفته و آن طفل آموختهٔ محبت او گشت و محراب‌خان معروض حضور داشته استدعای موهبت آن کنیز کرد. و حضرت والا در روز بیست‌وپنجم شعبان بدو ارقام فرمود که: «خهی ادعای اسلامی و زهی اظهار دینداری که در ظاهر به خودداری و خود را مسلمان می‌شماری و این را نمی‌پنداری که سروالدین با وجود نصرانیت و کیش عیسویت و مخالفت با آئین اسلامیت، سه تن کنیز را آزاد نمود و تو که خود را مسلمان می‌شماری و از طریقهٔ انیقهٔ محمدی (ص) خبر نداری، خواستار کنیز کردن دختر مسلمهٔ حرّه می‌شوی؟ باری هر سه تن را بلادرنگ رهسپار کابل بنمای که در وطن اصلی و مسکن فعلی آباء و اجدادی خود شده، روز آزادی به سر برند.» و او هر سه تن را گسیل داشته، ایشان خوشبختانه در هزاره‌جات رفته با نزدیکان خود پیوستند.

و از دیگر جانب در خلال واقعات مسطوره، سردار محمدحسن خان نبیرهٔ وزیر فتح‌محمد خان مرحوم، که مأمور امضای حق و باطل بیرون‌نویس کردن و حواله نمودن دفتریان سنجش چنانچه گذشت شده بود، از روز دست به کار بردن تا این هنگام، به مقام تحقیق و تفتیش محقانه برآمده، امور زیادی که سنجشیان از لحاظ و اغماض و بیدادی در دفاتر پادشاهی مخفی داشته و غرض‌رانی کرده بودند، به روی روز آورد و تقدیم حضور نموده، حضرت والا از خیانات آنان برآشفته میرزا سید محمد همزلف میرزا عبدالرؤف‌خان مأمور دفتر سنجش و نایب کوتوال کابل را که در امور دیوان مباشر زیان شده بود، با میرزا محمدحسن خان برادر میرزا محمدحسین خان سردفتر سنجش و کوتوال که به نیابت برادر خود در محکمهٔ کوتوالی روز کام‌روایی به سر می‌برد و پای خلاف در راه آزار و اذیت ضعفاء می‌فشرد و هم نسبت به کار دولت غفلت و خیانت کرده بود، معاتب و مؤاخذه و حبس فرموده و دیوان سنجش را تفریق کرده قطغن و بدخشان را جدا و ترکستان را جدا و هرات و فراه و پشت‌رود و چخانسور را جدا و قندهار و غزنین و خوست و گردیز و زرمت و کتواز و ارگون و جاجی و چمکنی را

جدا و جلال‌آباد و لمقان را جدا و کابل را با اطرافش جدا و هزاره‌جات را جدا، تفویض یک یک و دو دو تن نویسندۀ دیگر نمود و امر کرد که بدون لحاظ و اغماض، حق و باطل را امتیاز نموده و بار یکی را به دوش دیگری ننهاده، چشم از حق نپوشند و به کار باطل که خلاف راه صواب و حساب است نکوشند، و هم این رباعی را از طبع نقاد گهرزاد ملوکانه برآورده، به خط جلی امان‌بیگ خان غلام‌بچۀ شغنی در لوحۀ تشهیر سردفتران سنجش رقم فرمود و در پس آینه بر دیوار بیرون دیوار دفتر سنجش به طور اشتهار امر آویختن کرد و سنجشیان را عبرةللناظرین ساخت که:

نی فکر و نه تحریر، نه تقریر و نه تدبیـــر
هم طامع و هم جاهل و هم مفلس و هم عور
از دزدی‌شان خلق خـــدا در غـــم و انـــدوه
پس مال خـــزانه و رعیت همه شـد چـور

و مقارن این حال پانزده فقره از اغماض و اغراض‌کیشی و خسارت و خیانت‌اندیشی میرزا محمدحسین‌خان سردفتر سنجش و میرزا عبدالرؤف‌خان نایب او و میرزا محمدحسن خان برادر او به ذریعۀ عریضۀ نادرعلی‌خان کشمیری که از محبس معروض داشته بود، به روی روز افتاده، رجوع تحقیق و تفتیش آن به میرزا سیدحبیب خان سرکردۀ نصف امور دارالانشاء و حواله و حصولش محول به محمدنعیم خان کمیدان حضور شده، جمعی در تحت فشار استنطاق و تکالیف شاق آمده مبالغ خطیری حواله و حصول گشت.

وقایع ماه رمضان سنۀ ۱۳۱۴ هجری

فوت عبدالرحمن اورسیر

در روز یکشنبه چهارم این ماه، عبدالرحمن‌خان اورسیر، سرپرست تعمیرات دولتی ترکستان، بدرود جهان کرد.

و هم در این هنگام، مرض طاعون آسیب‌رسان خواص و عوام سکنۀ هندوستان آمده، پلکونک روسیه که در موضع تنوره مقام حراست سرحد داشت، نامه‌ای نزد

سرهنگ محمودخان سرحددار این دولت فرستاده، استدعای سد معابر و مسالک عامه و عبور و مرور قوافل نموده و هم پیام داد که نامهٔ یارم پادشاه به نام حکمران هرات رسیده و ایشان تاج نظر مأمور است که صحیفهٔ او را به نایب‌الحکومهٔ هرات رسانیده جواب حاصل نماید. و هم تعیین روز حرکت او را از تنوره جانب هرات از سرهنگ مزبور التماس کرد. و او که اجازت این‌گونه امور را از طرف دولت نداشت، مکتوب پلکونک مسطور را در هرات نزد سپهسالار فرامرز خان فرستاد و او به اتفاق قاضی سعدالدّین‌خان نایب‌الحکومهٔ آنجا، چند تن از سواران نظام را به بدرقگی ایشان تاج نظر مأمور کرده، به سرهنگ محمودخان نوشتند که در وقتی که ایشان مذکور با نامهٔ یارم پادشاه وارد گردد، به او بگوید که: «غرض از نامه به مرسل‌الیه رسانیدن و پاسخ حاصل کردن است نه راه پیمودن و شهر و ولایتی را که حامل نامه هرگز ندیده باشد مشاهده کردن و معلومات حاصل نمودن است. پس خودم آن را در هرات رسانیده پاسخش را آورده تفویض شما کنم تا حاجت زحمت طی مسافت شما نشود و اگر این را او نپذیرفته، آمدن خود را در هرات لازم و متحتّم گفت او را با این سواران گسیل نماید.» و پس از نوشتن این تعلیمات به سرهنگ محمودخان در روز ششم رمضان ماجرا معروض داشتند و در پایان کار ایشان تاج‌نظر اجازت عبور از معبر یافته وارد هرات گشت و نامهٔ یارم را به نایب‌الحکومهٔ هرات سپرده، چون در باب قدغن کردن و ممنوع داشتن رعایای طرفین از عبور و مرور نوشته و استدعا کرده بود که اگر مرض طاعون از هند متجاوز و در افغانستان سرایت کند، به موجب خواهش حکمران هرات داکتر از طرف دولت روس مأمور معالجه خواهد شد. ایشان در پاسخ او نوشتند که: «هنوز مرض طاعون از هند در سند و بلوچستان و قندهار و هرات تجاوز و سرایت ننموده، حاجت به فرستادن داکتر نیست.» و هم در ازای هدیهٔ قلیلی که یارم پادشاه ارسال داشته بود، از خود تحفه‌ای به نام او تفویض ایشان تاج نظر کرده، رخصت مراجعتش فرمود.

و هم در این ایام، عبدالسلام ابن طره‌باز نامی از مردم فرزهٔ کوهدامن کابل، که خود را در اندراب قطغن مخبر و وقایع‌نگار دولت قرارداده و مُهر مِهرآثار پادشاهی از فرامین بریده و به دیگر کاغذها چسپانیده، بر طبق مراد و مدعای خود، سه طغرا فرمان ساخته و پرداخته و گرفتار شده، چنانچه در تضاعیف وقایع ماه شعبان رقم شد، از زندان گریخته بود، در چاریکار آمده با خامهٔ مغالطه، عریضه‌نگار حضور شده، شرحی از جور

و ستم دلاور خان حاکم اندراب نسبت به خود مرقوم داشت و داد خواسته حضرت والا که بر ماجرا و فعل نازیبای او آگاه بود، در روز هشتم رمضان جلال‌الدین‌خان حاکم چاریکار را احکام و ارقام فرمود که: «او را محبوس و گسیل کابل کند.» امّا او که از کردار ناسزاوار خویش مخوف و هراسناک بود، پس از ارسال عریضهٔ خود به پایهٔ سریر سلطنت، از چاریکار نیز گریخته گرفتار نگشت.

و هم در این ایام، از کثرت برف و شدت برودت، کبک کوهسار دوچار دمار آمده، از جمله در سیقان و کهمرد کبکان جبال کوه را در زیر برف مستور و آبادانی را مکشوف دیده، به دیهات و خانه‌های مردم فرود آمده، همه شکار و گرفتار دست مردان و زنان و کودکان گشتند. و از جمله چهارصد قطعه را منشی محمدیوسف‌خان حاکم آنجا، ارسال حضور والا داشت، و در روز دوازدهم رمضان تسلیم طباخ کارخانهٔ طعام پادشاهی گشت.

و هم در این وقت، کرنیل محمدعلی‌خان مقیم شنوار، آهنگ عروسی کرده، به ذریعهٔ عریضه دو ماه رخصت آمدن در کابل خواست و به اجازت حضرت والا در کابل آمده، صبیهٔ دوشیزهٔ ایشک‌آقاسی شیردل‌خان لوی‌ناب عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم را به حبالهٔ ازدواج خویش در آورده، شرف و رتبهٔ هم‌زلفی شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله‌خان را که دختر دیگر او در سلک سرخیلی حرم محترم این شهزاده منسلک بود حاصل کرد.

و در روز پانزدهم رمضان، از عریضه و استدعای فیروزالدین‌خان و سربلندخان، پسران سردار احمدخان مرحوم، که فوت پدر ایشان در حسن‌ابدال از پیش گذشت، در سالی هشتصد و سی روپیه و ثلث یک روپیه برای فیروزالدین‌خان و همچنین برای سربلند خان از جملهٔ مواجب سالیانهٔ پدر ایشان معین و مرحمت گشت.

و در روز نوزدهم رمضان ارباب جمیل نامی از فوت شاه‌قل‌خان مأمور کوتوالی بلدهٔ قندز شد.

و هم از شب این روز تا روز بیست ماه مذکور در خطهٔ ترکستان بلاانقطاع و مسلسل برف باریده، دو فوت برف بر زمین افتاد و تمامت کوه و صحرا مستور گردیده، موجب سقط و هلاک اکثر دواب و مواشی مردم آن سامان که دایماً در صحرا چرا دارند گردید.

و هم در این وقت، کرنیل شیرمحمد خان افسر فوج پیادهٔ نظام قوم الکوزایی بدرود زندگی کرده در صحن حایط مزار فیض‌آثار حضرت علی کرم‌الله وجهه مدفون گشت. و

اگر چه در اثبات بودن مدفن آن حضرت در قرب شهر قدیم بلخ اختلاف است، امّا ملاّ عبدالرحمن جامی در رفع این اختلاف فرموده است:

گویند مرقد علی در نجـف اسـت　　　در بلخ بیا ببین چه بیـت الشرف است

جامی نه به عدن گوی نه بین‌الجبلین　　　خورشید یکی و نور او هر طرف است

و هم در روز بیست‌ودوم مذکور ماه شعبان، شش شبر برف در کوتل خاواک واقع کوه هندوکش باریده و راه عبور و مرور قوافل و مسافرین را مسدود ساخت و عبدالله‌بیگ صدباشی، صدتن پیادگان ساخلو تحت امر خود را به پاک کردن برف راه و معبر مأمور نموده، به قدر نیم کروه دور از اقامتگاه پیادگان ساخلو برف از فراز کوه کوچیده بیست تن را فروگرفت و از جمله یک تن هلاک شده، نوزده تن دیگر به دستیاری پیادگانی که مشغول پاک کردن برف از راه بودند، بدون دیدن آسیبی زنده برآمدند. و همچنین دو تن از پیادگان ساخلو که از اقامتگاه خویش راه آوردن علوفه از خانهٔ خود پیش گرفته و با چند تن از مسافران سرگرم طی مسافت بودند، در کوتل سپیدچهر، برف از کوه غلطیده ایشان را به زیر گرفت و از جمله سه تن مسافر هلاک شده بقیه را آسیبی نرسید.

ادعای منشی دوست‌محمد خان ظاهر نمودن یک کرور روپیه بر عهده کارداران هرات

و هم در این هنگام، منشی دوست‌محمد خان هروی که از خیانت ورزیدن خود چنانچه گذشت، از فیض حضور محروم و محبوس گردیده با اهل و عیال خود مأمور هرات شده دوچار ذلّت و عسّرت آمده بود، رفع ذلّت خود را به جز ادعای خدمت دولت دیگر امری ندیده، با آن که افزون از هفتاد لک روپیه غبن و خیانت میرزا جیلانی‌خان و عمّال و ضبّاط مأمور کارکردهٔ او را حاجی میرزا محمدابراهیم خان قزلباش به منصهٔ ظهور و محل حواله و حصول آورده، هنوز سرگرم کار انکشاف خیانات کارداران هرات بود و در هر ماه تفصیلات ابراز غبونات آنها را معیناً چهار بار معروض حضور می‌داشت، ادعای به روی روز آوردن صد لک روپیه که مساوی از ده ملیون است نموده، عریضه‌نگار حضور شد که از غبن و خیانت عمال و ضبّاط هرات مکشوف می‌دارد و چون محبوس زندان خیانت خویش بود، حضرت والا به اندیشهٔ این‌که مبادا خلاصی خود را از قید و حبس به این ادعا اندیشیده باشد، دلایل و براهین غبونات کارداران

هرات را به ذریعهٔ منشور از او استفسار فرموده، او دلایل متقنه و براهین مبرمه معروض داشته و نگاشته، حضرت والا را بر حقیقت کماهی و کنّه خیانات کارکنان هرات متیقن ساخت. چنانچه در روز بیست‌وسوم رمضان حکمران هرات را فرمان کرد که: «او را از زندان برآورده از جانب دولت تسلیت و نوید مرحمت داده با کمال ترفیه حال گسیل کابل نماید و عیالش را نیز از زندان برآورده، امر معاش ایشان را از طرف دولت بدهد.» و او پس از وصول در کابل تمامت عمّال و ضبّاط و اهل دیوان چندین ساله را چنانچه در محلش مرقوم شود به‌ذریعهٔ منشور در کابل آورده، افزون از چهارصد تن را گرفتار محاسبه و مؤاخذهٔ دیوان سنجش ساخت.

ملک گرفتن قوم اندر در هزاره‌جات

و هم در خلال احوال مسطور، جنرال شیرمحمد خان پنجاه و سه خانوار از مردم اندر قوم خود را از شلگیر غزنین و بیست‌وهفت خانوار از مردم نیازی سکنهٔ مواضع اوبه و مقر و لرگه را از توابع غزنین، در ارزگان از مزارع و مراتع مردم هزاره به رایگان داده، عریضه‌نگار حضور شد. و حضرت والا در روز بیست‌وچهارم رمضان ارقام فرمود که: «اگر خود مردم هزاره حاضر و در جای خود متمکن و مستقر باشند، اراضی و عقار ایشان را به کسی از مردم افغان ندهد، و الاّ به نام دهقانی و زراعت‌کاری به افغان بدهد که لا مزروع نماند.» و او اگرچه مردم هزاره حاضر بودند، از غیبت و گم و فرار بودن ایشان معروض داشت و اراضی که داده بود، همچنان در تصرف افغانان بماند، و هزارگان جلای وطن اختیار کرده در خراسان و سیستان و بلوچستان رفتند.

و هم در خلال وقایع مسطوره، که از کثرت باریدن برف در ترکستان و کوه هندوکش و سیقان و کهمرد رقم شده، ضایع شدن دواب و مواشی و زیر برف و هلاک شدن بعضی از رهنوردان جابه‌جا به شرح رفت، در اکثر از جبال و اودیهٔ محال زرمت و کتواز و ارگون و موطن مردم وزیری و پرمل و سلیمان‌خیل یک و نیم ذرع برف باریده، طرق و شوارع و معابر و مسالک مسدود و مهالک گشت، چنانچه پای یک نفر سپاهی و یک نفر رعیتی از جملهٔ هشت تن که از گردیز راه علوفه آوردن در معسکر می‌پیمودند، از شدت سرما افسروده و بی‌حس گردید. و هم پسر محمدافضل خان حاکم موضع اسکین که با دو تن نوکران خود و یک تن حواله‌دار از سپاه نظام چاریاری، جانب خانه‌های خود طی مسافت می‌نمودند، از باریدن برف راه را یاوه کرده، از جمله

حواله‌دار هلاک گشت و دیگران را خون در عروق پای‌ها افسرده آمد، و هم یک تن از مردم رعیتی که از سبب امری مکتوب سردار گل‌محمدخان حاکم ارگون را حاصل کرده، از خانهٔ خود راه محکمهٔ ارگون برگرفته بود، از شدت سرما از پا شل گشت و نیز یک نفر از مردم خروتی را که از یک ده به دیگر ده می‌رفت، گرگ بدرید و بخورد.

و از دیگر سوی در روز بیست‌وپنجم رمضان، دلاور علی‌شاه نام، خادم دولت انگلیس، که در قندهار مقام قونسلی داشت، براتعلی نام برادر خود را قایم مقام خویش قرار داده، خود به محافظت سوار بدرقه در شالکوت رفت.

و هم در این ایام، ده لک روپیه که از مصارف لشکری و کشوری قندهار افزون در شمار آمده بود، به خزانه‌دار کابل تحویل و تسلیم شد.

و هم در این روز فرمان در کابل فرستادن غفور خان کبتان دستهٔ چهارم فوج پیادهٔ پنجشیری که در وقت جنگ با مردم هزاره یکصد و شصت گده فشنگ و یک قطی پطاقی را از قورخانهٔ اردوی پادشاهی در آب انداخته و محبوس گردیده تا کنون در ارزگان بود، صادر گردید و جنرال شیرمحمدخان او را گسیل کابل داشته به کیفر خیانت خود رسید.

عدالت و داد دهی حضرت والا

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، میرنبی‌خان نامی از رؤسای هزارهٔ جاغوری به اجل موعود بدرود جهان کرده، شش‌سال پس از فوت او، میرعلی درياب و میراحمد علی برادران متوفای مذکور، زوجهٔ او را با یک نفر پسر صغیرش محروم‌المیراث ساخته از خانه‌اش به جور و اکراه بیرون راندند، و آن زن نزد قاضی شده ماجرا بازداشت و قاضی به لحاظ آن دو تن، از حق‌رسانی آن زن و پسرش اغماض کرده، ترک اجرای امر شرع انور نمود و زن لاعلاجانه طریق دادخواهی جانب کابل برگرفت و در قراباغ غزنین به دست اخترمحمد نامی از مردم افغان افتاده او را از راه کره و اجبار با خود در قلات برد و حاکم آنجا آگاه گردیده، اخترمحمد را محبوس و با آن زن نزد حاکم هزارهٔ جاغوری گسیل کرد، و حاکم آنجا نیز بر فسق اخترمحمد و حقیقت آن زن بر طبق ما ذکر علم حاصل نموده، او را همچنان محبوس بداشت. و او در زندان از مردم هزارهٔ جاغوری بر ثیبه بودن زن آگهی یافت، ادعای نکاح و دعوای زوجیت با آن زن آغاز نمود و دعوی خود را قرار مقرر ثابت نتوانسته، ملزوم و ملوم گشت. و پس از چندی بدون تعزیر

شرعی که شبها و روزها در خلوت با آن زن به‌سر برده بود، از حبس نجات و رهایی یافت. و زن یکصد و بیست روپیه زاد راه کابل خود را که اخترمحمد از او به تغلب گرفته بود بخواست و او نداده، حاکم و قاضی نیز نپرسیده حق‌رسانی نکردند تا که از عریضهٔ آن زن که به ذریعهٔ پست به حضور فرستاد، حضرت والا از ماجرا آگاه گشته، فرمان کرد که: «یکصد و بیست روپیه اگر چه اخترمحمد از آن زن نگرفته باشد، هم زجراً حصول و تسلیم ضعیفهٔ ستم دیده نمایند که دیگری برخلاف امر شرع مطهر، زوجهٔ اجنبیه را منزل به منزل با خود نبرده، شب و روز با او خلوت نکند، و از طریقهٔ انیقهٔ اسلامیت انحراف نورزد.»

و هم در این ایام، سعیداحمد خان وردک، حاکم حجرستان نهصد و نود و پنج روپیه که از باقی‌ماندگان مردم هزارهٔ دایه و فولاده، که ده‌هزار خانه به شمار می‌آمدند، و همه از جور و ستم سپاهیان نظام قتل و غارت و فرار شده، این عده از عدم توان به جایی رفتن، در ملک مانده بودند و هرواحدی از مرد یک خانه یک روپیه به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین به حاکم مذکور داده بودند، در کابل فرستاده تسلیم خزانه‌دار دولت شد.

و از جانب دیگر سپهسالار غلام‌حیدر خان که به فرمان والا از اسمار راه تعیین بقیهٔ حدود سرحدیه برگرفته، چنانچه گذشت وارد جلال‌آباد شده بود، سامان سفر ساز کرده در روز بیست‌وششم رمضان از جلال‌آباد رهسپر بندر دکه شد، و در آنجا تا وصول مستر اونی انگلیس درنگ کرده، بعد چنانچه بیاید آهنگ تعیین حدود نمود.

از غار بر آوردن محمدامین اشرار کفار را

محمدامین نام کوتحواله‌دار، با چندتن از سپاهیان نظام به امر کرنیل فیض‌الدین‌خان در کوه نیلاب از جبال کافرستان بر شده، به تفحص و تجسّس پناه‌گزینان غار گروه کفار پرداخت و با وجود کثرت برف و صعب و دشوار بودن گردش در مضایق و مزالق آن کهسار، پای همت فشرده چهارده تن از کفار را از غاری زنده به دست اسارت آورده، چند تن دیگر را که خیره‌چشمی کردند بکشتند و اسیران را نزد کرنیل فیض‌الدین‌خان آورده و او ایشان را نزد محمدعلی‌خان حاکم لمقان فرستاده، او گسیل کابل کرده، به قدر کفاف معاش ایشان از دولت علوفه معین و مقرر گشت و با دیگر اسراء ملحق آمد.

و هم در خلال واقعات مسطوره، سیدنظیم و سیدعظیم و علی‌احمد و شیرعلی و محمدعلی و میر احمدشاه نامان، از قاطنین موضع یولمرهٔ توابع بلخ، و سیدمراد و افضل و یادگار نامان از توپچیان اتواب مزارشریف ترکستان، که بساط مصیبت حضرت سیدالشهداء امام حسین(رض) را گسترده در شب به خفا ذکر مصائب آن حضرت را کرده، اشک ماتم می‌ریختند، و چنانچه گذشت گرفتار و محبوس شده از عریضهٔ سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی به گوش حضرت والا رسیده، چون در سنه هزار و سه‌صد و نه به امر والا حکم کفر بر تمامت شیعیان افغانستان صادر و روضه‌خوانی ممنوع و قدغن گردیده بود، فرمان رفت که ایشان را محبوساً گسیل کابل نماید. چنانچه هر نه تن واصل دارالسلطنه گردیده از جمله سید نظیم معروف به سید سرخ به امر والا مقتول و دیگران پس از مدتی زجر و توبیخی دیده از حبس رها شدند.

و هم در روز بیست‌ونهم رمضان نایب شیرخان مأمور فروش بادام دولتی، از اجاره گرفتن میر احمدشاه خان ملک‌التجار بادام دولتی را و تسلیم و تحویل‌شدگان گماشتگان او بادام موجودهٔ پشاور را طلب کابل شد، و میرزا محمداسلم خان از سادات قزلباش که از بطن دختر میرزا محمدحسن‌خان منشی عهد امیرشیرعلی‌خان و سردفتر یک بولک دفتر تحویلات بود، مبلغی قرار اقرار او ثابت کرده حواله و حصول نمود.

وقایع ماه شوال سنهٔ ۱۳۱۴ هجری

روز جمعه که در شام آن هلال شوال به روزه‌داران اسلام از افق مغرب چهره نمود، مراسم عید از ادای نماز و شیلان و عطای عیدی و صرف حلویات به عادت مستمره به پای رفت. و در این روز قبل از انعقاد محفل بزم سور و سرور عید سعید، در سلام‌خانهٔ عام، حضرت والا شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله‌خان را که از مناصب چاکران دولت آگاه و همه در تحت امر او بود و درجات و مراتب کرسی‌های ارباب مناصب در روز بار عام او معین می‌فرمود، فرمان کرد که: «اگر محمداکبرخان قوم مهمند لعل‌پوره‌یی در روز بار عام اجازت کرسی نشستن داشته باشد فهوالمطلوب و الاّ کرسی درجهٔ کمیدان افتخاری برای نشستن او تعیین نماید.» و شهزاده ممدوح نظر به بزرگی قوم مهمند و شرافت حسب و نسب و ارومت و نجابت خاندانی، او را شایستهٔ منصب کرنیل

افتخاری دانسته، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا این منصب جلیل را برای او استدعا نموده منظور نظر مرحمت‌اثر والا شد و کرسی رتبهٔ کرنیلی برای او معین گشت.

و هم در این روز فیروز، مکتوب مستر اونی انگلیس، که از جانب دولت متبوعهٔ خود مأمور تعیین حدود سرحد جلال‌آباد و پشاور شده در بندر دکه به سپهسالار غلام‌حیدرخان رسید و چون ملاقات‌گاه خود و سپهسالار موضع دکه را قرار و نگار داده بود، که در روز نهم ماه مارچ مطابق چهارم شوال از پشاور رهگرای منزل مقصود آمده، در روز هفتم شوال مطابق دوازدهم مارچ، در هنگام بام از موضع لندی‌کوتل رهسپر موقع دکه خواهد شد، سپهسالار این مکتوب او را به حضور فرستاده، در پاسخ مستر اونی نگار داد که: «جهت ملاقات یکی از موضعین لندی‌کوتل و حدود شلمان که حد وسط خاک دولتین است از بندر دکه خاک افغانیست، بهتر است که عرصهٔ چهار ساعت از دکه در آنجا آمده و با هم ملاقات کرده، بعد منصفانه به کار پرداخته شود.» و از این نوشتهٔ خود به‌حضور والا نیز آگهی داد و حضرت والا نوشتهٔ سپهسالار را منظور فرموده رقم نمود که: «البته موضع ملاقات باید در حد وسط باشد نه در موضع یکی از خاک و حد مخصوص دولتین تا ملالی روی ندهد و کدورت خاطر پیش نیارد.»

و هم در این ایام مستر والتر انگلیس که حرفت خیاطی و سمت چاکری این دولت داشت، به موجب قراردادی که با او در میان بود، با زوجهٔ خویش رخصت رفتن در هند یافته، شربتعلی‌خان قافله‌باشی به فرمان والا که در روز دوم شوال به نام او شرف صدور یافت، دوازده رأس اسپ یابو جهت حمل و نقل احمال و اثقال او از طرف دولت داده، از کابل رهسپار هند نمود.

و هم در این روز، حمزه خان ضابط سایر مزارشریف وداع زندگی گفته، سردار محمدعزیز خان نایب‌الحکومهٔ ترکستان به ملاحظهٔ این‌که بار محاسبهٔ عمل و دخل او به دوش دیگری نیفتد، امیرمحمدخان پسر او را که قدم به مرحلهٔ بیست‌وپنج سالگی نهاده بود، مأمور عمل و دخل وجوه سایر فرمود.

و هم در خلال این‌حال، محمدامین خان پسر محمداسلم خان، حاکم سرپل، که پدرش عاق کرده بود، شرحی با خامهٔ شکایت از خسارت و خیانت پدر خود نسبت به دولت و فقرای رعیت معروض داشته، حضرت والا به ذریعهٔ منشور، سردار محمدعزیز خان نایب‌الحکومهٔ ترکستان را حکم و ممیّز در بین پدر و پسر قرار داده امر نمود که: «بر نیک و بد افعال هر دو تن علم حاصل نموده، خوب و زشت افعال هر یک را که

محقق گشت معروض دارد، تا هر یکی برخلاف امر خدا و رسول رفتار اختیار کرده و مباشر افعال مذمومهٔ اخلاقیه و شرعیه شده باشد جزا داده شود.» و قبل از پرتو وصول افکندن این منشور، محمدسرورخان ممیّز حق و باطل مردم حضرت امام، که محمدامین خان را اغوا کرده ترغیب به عریضهٔ مذکوره نموده بود نزد خود خواسته، یکهزار روپیه به وی وعده داد که دوباره شرحی از خیانت پدر خود به حضور والا معروض داشته و این مبلغ را اخذ و صرف متمنیات خود سازد و او نپذیرفته از نزد او گریخته در مزارشریف شد و نایب‌الحکومهٔ ترکستان از وصول منشور مذکور، محمداسلم‌خان را از سرپل و محمدسرور خان را از حضرت امام، که از اظهار محمدامین‌خان بر مکیدت او علم حاصل نمود طلب حضور خویش فرمود. و محمدسرورخان از وصول فرمان او از راه ممیّزی که مأمور آن بود، وارد مزارشریف شد و محمداسلم‌خان آمدن خود را از سرپل در مزار سه روز مهلت خواست، محمدسرورخان از کنه ماجرا آگاه گشته چون محرک فتنه در بین پدر و پسر بود، از خوف آن که گرفتار دام حیلت خود خواهد شد، به طریق فرار از مزار رهسپار کابل گشت و حضرت والا از عریضهٔ نایب‌الحکومهٔ مذکور بر جنایت او آگاه گشته محبوسش فرمود. و محمدامین‌خان نیز از نتیجهٔ عاق پدر سر در بیابان گمنامی نهاده، مفقودالاثر آمد. و پدرش از راه تحقیق صدق و کذب عریضهٔ پسر ناخلف خود طلب کابل شده، بهادرخان اجیدن افتخاری از خوانین کشوری، مأمور حکومت سرپل گردید و چون محمدامین خان نیز برای اثبات کردن عریضهٔ خود در کابل خواسته شده و گریخته بود، حضرت والا چنانچه بباید تمامت حکّام ولایات و حفاظ معابر و سرحدات را فرمان کرد که آن ناخلف را به دست آورده گسیل کابل نمایند، امّا او چون گرفتار نتایج عاق پدر و رهسپر گمنامی شده بود، به دست نیفتاده معلوم نگشت که در کجا رفت و بمرد.

منت خدمت گذاشتن کرنیل بیت انگلیس بر دولت افغانستان

و هم در خلال احوال مسطور، از حدوث مرض طاعون در کشور هند چنانچه گذشت، پلکونک روسیه از موضع تنوره مکتوب یارم پادشاه را در باب قرنطین و انسداد معابر و مسالک سرحد دولتین در هرات فرستاده، و حضرت والا معابر مابین افغانستان و هندوستان را مسدود و قدغن فرموده، آمد و رفت قوافل و مسافرین را ممنوع نموده بود، کرنیل بیت انگلیس که در مشهد اقامت داشت، صحیفه‌ای مشتمل بر خدمت خود

نسبت به دولت افغانستان با خامهٔ منت ارقام و نزد نایب‌الحکومهٔ هرات ارسال داشت که دولت روس عزم جزم کرده بود که به بهانهٔ انسداد و حفاظت طرق و شوارع و ممانعت عبور و مرور مردم، قشون خود را داخل خاک ایران نماید، مگر به واسطهٔ او و قونسل دولت انگلیس بر مرام خویش واصل نگشت و حضرت والا از عریضهٔ حکمران هرات بدین نوشته کرنیل بیت آگاه گردیده، با خامهٔ خاص رقم کرد که: «کرنیل بیت و قونسل دولت متبوعهٔ او دخالت لشکر روس را در خاک ایران مانع شده‌اند، همانا از اندیشهٔ وقوع اختلاف در هند است که دولت فخیمهٔ روس خود را بدان نزدیک و سهیم و شریک نکند و ایران و افغانستان سدّ سدید برای هندوستان و حایل و مانع از عبور افواج روس به جانب آن کشور باشند، نه این‌که منت بر ما می‌گذارند و دولت افغانستان همانست که خود در باب تسدید معابر و داکتر دولت روس که خواهش مأمور کردن آن را نموده، بود پاسخ داده منت او را نپذیرفت. چنانچه ساکت شده دیگر حرفی به میان نیاورد و ما نیز کاری و گفتاری با دولت روس در عالم دوستی و همجواری نداریم که کرنیل بیت و قونسل انگلیس معاونت کرده بر ما منت گذارند و این‌که نوشته است لشکر روس را از مداخلت در ایران بازداشته، معلوم خواهد شد که عساکر خود را به حیله داخل آن مملکت کرده خرابی‌ها خواهند آورد و اساس دسیسه‌ها خواهند نهاد، امّا خداوند حافظ دین و مملکت اسلام است.» و از این پیشگویی و عاقبت فهمی حضرت والا بود که فرمود چنانچه دولت روس و انگلیس حیله‌ها انگیخته و خاک اختلال بر سر ایرانیان ریخته، رفته، به خدع و حیلت و لیت و لعل افواج خود را داخل آن مملکت کرده و در بین خود قسمت‌نامه نوشتند، حتی بقعهٔ متبرکه و قبهٔ مقدسهٔ مجللهٔ حضرت رضا رضی‌الله عنه را هدف توپ کرده، خرابی‌ها آوردند و خسارات مالی و جانی به حال مردم آن مملکت وارد نموده ایشان را دوچار تاراج و هلاک و دمار و امور مشکله ساختند و این ممانعت کرنیل بیت دخول لشکر روس را در ایران هیچ نتیجه و منفعتی بدان مملکت به جز خسارت نکرد.

دخالت دولت روس در خاک مشرقی ایران

و در این وقت دولت روس از حدوث طاعون در کشور هند، مظفرالدین‌شاه قاجار را به بهانهٔ این‌که خسارت در امور تجارت روی ندهد فریفته، به دام کید خویش آورد و با او قرار داد که دو تن داکتر با یکصد و بیست سوار قزاق روسیه در سرحد خراسان

شده، عابرین سبیل را پس از مشاهده و معالجه و اجرای معمول قرنطین، راه عبور و مرور در داخل و خارج مملکتین دهند، چنانچه داکتران روسیه با یکصد و بیست سوارهٔ قزاق از راه پل خاتون روی اقامت به سوی معابر سرحد شرقی خراسان نهاده، از حدود دهنهٔ ذوالفقار تا اخیر علاقهٔ خواف معبرها را در تحت اقامت و حراست آوردند، و از این امر کرنیل بیت انگلیس به حکمران هرات نوشت که یکصد و پنجاه سوار قزاق از طرف دولت ایران مامور اقامت معابر و مسالک آن سرحد شده، پس از وصول ایشان در آن حدود سواران روسیه برخاسته به خاک مقبوضهٔ دولت متبوعهٔ خود معاودت کنند، ولیکن نتیجهٔ صدق این مکتوب کرنیل مذکور به روی روز نیفتاد زیرا دولت روس از این روز مداخلت خود را در خاک مملکت ایران شرقاً و شمالاً مستحکم و استوار داشته، پای عزم پس نکشید و به بهانهٔ قرنطین، طاعون آسا در جسم و جان مملکت ایران سرایت کرده، روح آن مملکت را افسرده و اعصاب و عروقش را فشرده ساخت.

و نیز مقارن این حال، نامهٔ پلکونک روس، از موضع تنوره به حکمران هرات رسیده نوشته بود که: «یک تن داکتر با چند تن سوار قزاق روسیه در شاهراه هرات و مشهد واقع سرحد مملکت افغانستان و خراسان ایران و همچنین در شارع قندهار و برجند اقامت حراست ورزیده که علم بر صحت و سقامت عابرین سبیل و مسافرین طریق بیاورند و در امر قرنطین مشغول و مواظب باشند. پس در این صورت قوافلی که از افغانستان جانب ایران طی مسافت کنند، البته در زیر بار این تکلیف خواهند بود و ایشان را قرنطین خواهند نمود. بنابراین کارکنان دولت افغانستان را مکلف می‌دارد و بر ایشان لازم و متحتم می‌گرداند که رنجه خاطر نشوند و سواران روسیهٔ مامورهٔ امر قرنطین، از پا نهادن در خاک افغانستان ممنوع‌اند، امّا در خاک سرحد ایران موظف خدمت خود می‌باشند. امید است که اولیای دولت افغانستان فریفتهٔ لاف‌ها و گزاف‌های پلتیکیهٔ بی‌اساس دولت انگلیس نشوند، چه پیشه و عادت لازمهٔ قریحهٔ آن دولت است که به دسایس و حیل فتنه‌ها بی‌انگیزند و کسانی را که از کید او آگاه نیست با هم درآویزند. باید خدشه و کدورت در خیال راه نداده، دولت روس را دوست صدیق خود پندارند.» و حکمران هرات این مکتوب پلکونک مذکور را به حضرت والا فرستاده، به فرمان حضرت والا که به نام او شرف صدور یافت، چندی از دسته‌جات سواران کشادهٔ کشوری و لشکری را با دو تن افسر بخرد، مأمور اقامت موضع اناردره قلعهٔ کاه کرده، امر نمود که در باب قرنطین قرار تجویزات دولتین ایران و روس، که با قوافل و سالکان

مراحل اهالی افغانستان را در بین نهاده‌اند، با قوافل ایرانی سلوک و رفتار نمایند و دولت ایران تکالیف قرنطین را که نسبت به اهالی افغانستان با دولت روس قرار داده بود به تجویز دولت روس درج نظام‌نامه و طبع و باسمه کرده نشر داد. و از جمله یک رساله را قونسل دولت انگلیس در هرات، نزد قاضی سعدالدّین‌خان فرستاد و او آن را پس از استنتاخ، نزد سرحدداران افغانی فرستاده نگار داد که: «تجار افغانستان را از تکالیف مندرجات آن که دولت روس و ایران با هم قرار داده‌اند آگاه کنند، تا اگر خواسته باشند بروند و الاّ مراجعت کنند.» و از جملهٔ تکالیف دولتین مذکورتین یکی این بود که دوای سیاه قیرآسایی را در تن و بدن مسافر نو وارد مالیده و آتش‌زده، ظاهر بدنش را می‌سوختند و از این سوختن تمامت اعظا و جوارحش را به‌مثابهٔ ذوغال سیاه می‌ساختند. و همچنین دولت روس معابر کلیف و بوساغه و پتکه‌سر را، که مواضع عبور اهالی ترکستان افغانی جانب ماوراءالنهر و بخارااند، سوار قزاق گماشته، از مردم افغانستان و ترکستان متعقلهٔ آن را از عبور جیحون مانع آمدند. و سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی را از این امر اندیشهٔ وخیم در دل راه یافته، از حمل و نقل علوفهٔ زیاد که روسیان در معابر مذکوره فرود آورده می‌نهاد خایف گشت و در خیال آورد که مبادا دولت روس آهنگ جنگ با دولت افغانستان کند. پس به تکرار عرایض پرداخته متوالیاً به پایهٔ سریر سلطنت نگار همی داد که دستورالعمل حرکت و سکونی نسبت با دولت روس از حضور والا حاصل نموده، مواظب تعمیل آن شود. و حضرت والا هر چند او را از کماهی حال و کنه احوال حدوث طاعون در هند و امر قرنطین با خامه تسکین رقم فرمود مطمئن‌خاطر و آسوده‌دل نگشت. تا که حضرت والا از کثرت دهشت و وحشت او در روز چهارشنبه ششم شوال بدو احکام و ارقام فرمود که: «ده تن از شناوران را بدانسوی نهر جیحون مأمور و برای هر واحدی در ماهی یکصد تنگه بلکه افزون‌تر تنخواه معین و ایشان را امر کند که از مواضع بعیدهٔ معابری که روسیان مواظب اقامت و حراست آنها شده‌اند، به شنا از نهر گذشته مکاتیب میرزا محمدنسیم قندهاری مأمور وقایع‌نگاری سواحل جیحون را که در مزارشریف مقیم است و واقعات و واردات و حوادث ماوراءالنهر را میرزا سلطان‌محمد قندهاری مقیم بخارا به او ارسال داشته، او گسیل پیشگاه حضور می‌نماید، از راه خفا در شیرآباد و کرکی به سوارانی‌که از جانب میرزا سلطان‌محمد اقامت جاسوسی و مکتوب رسانی دارند برسانند. و ایشان در بخارا نزد میرزا سلطان‌محمد رسانیده، او مخفیانه تسلیم این ده تن شناور و جاسوس نماید که

در مزارشریف به میرزا محمدنسیم بسپارند و او به سپهسالار غلام‌حیدرخان تفویض کند تا اگر واقعاً دولت روس عزم خلافی جزم کرده باشد، او افواج منصوره و اتواب آتشبار را با علوفه مأمور اقامت مواضع مستعدهٔ سرحد نماید، که اگر دولت روس آهنگ جنگ و حمله بر ترکستان افغانی کند، افواج مظفره بلا درنگ دست به آلات حرب برده، به کشودن توپ و تفنگ گرایند، تا به تأیید الهی و توفیق دین مبین رسالت‌پناهی اختر طالع یار و لطف پروردگار مددگار آمده، دمار از روزگار روسیه بر آورند.» و هم در ذیل این عبارات و کلمات به سپهسالار و میرزا محمدنسیم خان رقم فرمود که: «در صورت متعسر و متعذر بودن رسانیدن مکاتیب جاسوسان شفاهاً و لساناً در آوردن و بردن احوال اقدام نمایند و جاسوسان را در شیرآباد و کرکی به نوعی که کس نداند جای اقامت دهند. و به میرزا سلطان‌محمد پیام فرستند که نام خود را در امضای مکتوب ننوشته و مهر نکرده اگر بتواند خط خود را تغییر داده برخلاف طرزی که دارد بنویسد تا اگر به دست محافظین بنادر روسیه افتد، نویسندهٔ آن را نشناسند و ندانند که از کجا و از کیست.»

موقوف شدن وظیفهٔ پسر امیر بخارا

و هم در این هنگام وظیفهٔ مستمرهٔ طوره عبدالملک خان پسر امیر بخارا که در سالی شش هزار روپیه از این دولت علیّه در پشاور به او عطا و مرحمت می‌شد و از دیرگاه برای او معین گردیده بود، از مراودت و موانست او با معاندین دولت، به امر والا موقوف گشت.

و در روز هفتم شوال، از عریضه و استدعای زوجهٔ پسر خان‌محمد خان که با امیر محمدخان غلام بچهٔ حضور والا نسبت مادراندری داشت، در سالی یکصد روپیه نقد و یک خروار کابل گندم و یک خروار شالی برای نفقه از بیت‌المال معین و مقرر گردید.

و هم در این ایام محمددادبیگ و محمدحسین‌بیگ و کامل‌بیگ پسران مرادبیگ سیقانی که فرار بخارا بودند، از عریضه و استدعای خود ایشان مجاز آمدن در افغانستان شده، در موطن اصلی خود بازگشتند.

و هم در این هنگام از عریضهٔ کدخدایان هزارگان درهٔ صوف توابع بلخ که به تعلیم و تلقین زردادخان حاکم خود، معروض و مرقوم داشته بودند که رعایای درهٔ صوف بدون استدعا و اجبار و خواهش حاکم، مبلغی به نام صرف خوان حکومت طوعاً داده و

می‌دهند، امّا حاکم از عهدی که با دولت مرتبط داشته است، آن را نپذیرفته و نمی‌پذیرد. امید که امر پذیرفتن و صرف معاش خود کردن به نام حاکم شرف اصدار یابد. و در روز نهم شوال حاکم آنها را ارقام رفت که: «وجوه مصارف خوان را که رعیت به حاکم طوعاً می‌دهد، به پاس احترام دولت و حکومت است نه از لحاظ رتبه و عظمت حاکم؛ و اگر چنین نباشد چرا قبل از مأمور شدن حاکم به حکومت ولایت و علاقۀ مردم، رعیت او را شناخته چیزی و پشیزی نمی‌دهند و اعزاز و احترامش نمی‌کنند؟ پس در این صورت هدیه و تحفه‌ای که به هر اسم و رسم احاد رعیت به حاکم بدهد، حق بیت‌المال گفته می‌شود، زیرا حاکم تنخواه از بیت‌المال می‌برد و خدمت آن را قرار جعالۀ شرعیه، وظیفه و فریضۀ خود می‌داند واین قسم وجوه نیز خدمتی به بیت‌المال است که هرقدر از نقد و جنس که رعیت به میل خاطر بدهد، حاکم آن را رد نکرده داخل بیت‌المال نماید. و اگر ترک این معامله کند گویا زیانی به بیت‌المال رسانیده است و نیک معلوم است که خسارت به بیت‌المال رسانیدن خسرالدنیا والآخرت شدن است.» و از صدور این منشور و انتشار اشتهاراتی که در این خصوص از پیش چنانچه گذشت باربار و به تکرار شرف اصدار یافت، حکّام و قضّات و عمّال و ضبّاط و غیره مأمورین دولت با وجود ادعای مسلمانی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی، علاوه بر تحایف و هدایا مبالغی از در مصادره از فقرای رعیت به انواع دسایس گرفته، از عادت خبیثۀ خود هرگز مجتنب نشده و نمی‌شوند و ملک و ملت را خراب و ذلیل و خوار کرده و می‌کنند. و هم در این وقت، چهارده هزار و سه‌صد و نود وهفت روپیه، که مردم میمنه قرار هر واحدی از ذکور چهارساله بر بالا تا پنجاه ساله، ثلث و نصف یک روپیه و برخی یک روپیه، به نام شکرانۀ لقب ضیاءالملّة والدّین داده بودند، با سه‌صد و پنجاه و دو روپیه از اهالی محکمۀ شرعیه و اهل دیوان، و بیست‌ویکهزار و پنجصد و دوازده روپیه و دوثلث یک روپیه از سپاه نظام ترکستان به همان اسم، واصل خزانۀ دولت گشت. و نیز دو هزار و دوصد و پنجاه روپیه از اعراب بادیه‌نشین بلخ به نام مذکور به خزانه رسید.

و از دیگر سوی، حاجی میرزا محمدابراهیم خان هراتی، که خدماتش از ابراز افزون بر هفتاد لک روپیه نسبت به دولت جابه‌جا رقم شده آمد، در شب بیست‌ویکم رمضان مجلس اطعام نذر حضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه را مرتب داشته، جمعی را دعوت کرد و عمّال و حکّام و ضبّاطی که حاجی مذکور خیانت ایشان را به منصۀ ظهور

آورده هزاران روپیه حواله و حصول نمود، فرصت یافته این مجلس را تهمتی بر او بافته، به ذریعهٔ وقایع‌نگار امور خفیهٔ هرات معروض حضور داشتند که حاجی مزبور در شب مسطور میرزا یعقوب‌علی‌خان قونسل دولت انگلیس را با سیدکاظم‌خان از سادات قزلباشیهٔ کابل و انباردار هرات نیز دعوت کرده، به مشورت و استصواب رأی آن دو تن، تصمیم عزم بر فرار جانب ایران کرده و چند رأس اسپ را برای این‌کار در اصطبل پرورانیده، آهنگ گریختن دارد، و یکی از دوستان حاجی مذکور که از اهل سنت و جماعت و از این عرض وقایع‌نگار آگاه بود، به وی آگهی داده، او در روز یازدهم شوال شرحی از خدمات خود نسبت به دولت و خصومت حکّام و ضبّاط و عمّال که غدر و خیانت ایشان را به روی روز آورده و به حصول رسانیده بود، معروض داشت و نوشت که: «حضرت والا از حالت صداقت و خیانت تمامت خدمهٔ دولت آگاه خواهند بود و تحقیقات راست و دروغ را که بدیشان نسبت داده شود خواهند فرمود، و من اگر در مدتها و سالهایی که میرزا یعقوب‌علی خان و میرزا سیدکاظم خان در هرات بوده‌اند، به مهمانی دعوت یا در خلوتی با ایشان صحبت کرده باشم و به ثبوت برسد، البته سزاوار عتاب و عقاب خواهم بود و الاّ امید که اتهام خصمایی که هزاران روپیه از خسارت هر یک را مکشوف و حصول کرده باشم نسبت به من نخواهند شنود، و در باب اسپ که در اصطبل پروریده‌ام، و وقایع‌نگار معروض داشته است برای ساز و برگ سفر فرار نیست، زیرا برادرم پیشهٔ تجارت اسپ دارد و همواره کره‌های اسپ را اشتراء نموده و نگاه داشته در وقتی که شایستهٔ زین بر نهادن شوند می‌فروشد، و از این امر تحصیل امر معاش می‌کند.» و حضرت والا از این عریضهٔ که قبل از مسئلت دولت از استماع سخن یکی از دوستان خود نوشته بود، مرقومهٔ وقایع‌نگار را حمل بر صدق نموده، به سپهسالار فرامرزخان ارقام فرمود که او را گسیل کابل نماید و چون فوری و محبوس فرستادن او و درج این منشور نبود و نیز نظر به خدماتی که نسبت به دولت کرده بود، رهسپار شدنش را فوراً جانب کابل نپسندیده تا اواخر ماه حوت معطل داشت، و همهٔ اهل دیوان را در عمارت چهارباغ در زیر حفاظت نظر پاسبانان نظامی گماشت، و امر کرد که شب و روز به کار کوشیده، در منازل و مساکن خود نروند، و از چهار باغ بیرون نشوند و امور سایر را تفویض مستأجران جدید کنند و اوارجه و حساب سال گذشته را تمام و انجام نمایند. و پس از اجرای امور به طرز مذکور، ماجرا معروض داشته شرحی از خدمت و صداقت حاجی میرزا محمدابراهیم خان را به حضور والا نگاشت. و

حضرت والا از عدم فرستادن او در کابل برآشفته او را محبوس طلب کابل فرموده، امور دیوان را به میرزا سعیدمحمد خان هروی و میرزا امیر احمدخان کابلی مفوض نموده، عهدنامهٔ اجتناب از خیانت و خسارت ایشان بگرفت، و در پایان کار چون حاجی محمدابراهیم خان خیانتی نکرده بود، از حبس رها گردیده و در کابل به خدمت گراییده، در عهد سلطنت سراج‌المِلّة والدّین به سردفتری بدخشان ممتاز و چند سال در آنجا مقدم خدمت دولت گردیده، در سال هزار و سه‌صد و سی‌وچهار، به فرمان شهزادهٔ والاتبار سردار نصرالله‌خان نایب السلطنه، که از مساعی میرزا محمدحسین‌خان مستوفی که در عزل و عدم دخالت مردم قزلباش در امور دولتی جهد کافی و جد وافی داشت، شرف نفاذ یافت، در کابل آمده بدرود جهان کرد.

و مقارن این‌حال، غلام‌علی‌خان حاکم غزنین، از سرداران قندهاری، محمدعثمان خان محصل وجوه باقیات آن ولایت را که از دفتر سنجش حواله برده و با او خشونت و درشتی کرد، از ضرب چوب بخست و حضرت والا از عریضهٔ محمدعثمان خان غلام‌علی‌خان را از غزنین طلب کابل و امضای الزام او را در تحت نظارت شهزاده سردار حبیب‌الله خان فرمود و امر کرد که بزرگان فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی را که با غلام‌علی‌خان اتحاد و ارتباط قومی دارند، با صاحب‌منصبان لشکری و کشوری از دیگر طوایف و قبایل خطای او را امضا نمایند. و چنانچه بیاید ایشان امضای چهارده هزار روپیه جرم بر او کردند و پس از عزل او از حکومت غزنین، میر محمدحسین‌خان برادر احمدشاه مأمور حکومت آنجا شد که إن‌شاءَالله در محلش رقم شده می‌آید.

و از دیگر سوی، در خلال احوال مسطور، دو تن از قوم کاکر متوطنان موضع الاجرغه، که در فوج پیادهٔ نظام انگلیس ملازمت داشتند، با دو میل تفنگ خود و دو میل دیگر از سپاهیان غیر خود از راه فرار وارد نواح قندهار شدند، و ملکو نام کاکری که به این دولت پناه آورده در خاک این مملکت اقامت ورزیده بود، مال و متاع هر دو تن را گرفته، خود و اهل و عیال ایشان را مضطرانه فرو گذاشت و ایشان وارد قندهار شده، حسام‌الدین خان کوتوال هر چهار میل تفنگ و دو سر نیزه را که با خود داشتند با دو عقد توشه دان، مأخوذ و امانت نگاه‌داشت، و ماجرا در روز دوازدهم شوال به حضور نگاشت و حضرت والا رقم فرمود که: «اسلحهٔ این دو تن را تحویل منگزین دولت کند تا اگر کارکنان دولت انگلیس اسلحهٔ فراریان سپاهیان نظام این دولت را که در خاک او رفته و گرفته‌اند مسترد کردند پس بدهد، و الاّ در عوض محسوب دارد.»

و هم در خلال این احوال میرزا محمدحسن خان قزلباش و سردفتر قندهار به امر محمدعلم خان نایب‌الحکومهٔ آنجا دست به سنجش حساب زمان حکومت سردار عبدالله‌خان تیموری برده، چهارصد تن زن و پسر و دختر از مردم هزاره را که از ارزگان و غیره مواضع هزاره‌جات اسیر به دست آورده و به مردم افغان درانی و غیره فروخته و بهای همه را در کیسهٔ حرص و خیانت خود اندوخته به روی روز آورده، بر عهدهٔ سردار مذکور ثابت کرده، معروض حضور داشت و حضرت والا در روز سیزدهم شوال محمدعلم خان را فرمان کرده میرزا عبدالواحد خان هندی را که دفتر فروش غلام و کنیز مردم هزاره در نزد او بود، طلب کابل فرموده و از روی سیاه او مبلغی بر سردار عبدالله‌خان حواله و حصول شد.

و هم در این ایام سید زمردشاه که در بندر کافرچاه اقامت حراست داشت، بیست‌وهشت نفر اشتر که همه را هفت تن از مردم کوچی قوم ناصری بادام بار کرده از راه خفا و ندادن باج، در ملک متصرفهٔ دولت انگلیس می‌بردند؛ و بردن بادام از سبب تجارت دولت درخارج ممنوع و قدغن بود، از معبر اسپین چاه به دست آورده، در قندهار فرستاد. و هم هجده بار دیگر از مردم توخی که در خارج می‌بردند، ضبط دولت گشت.

مذاکرات سپهسالار غلام‌حیدر خان و مستر اونی

و از دیگر سوی در خلال این مقال، مستر اونی انگلیس که حرکت خود را از لندی‌کوتل در روز دوازدهم ماه مارچ جانب بندر دکه خواستار آمده و چنانچه گذشت سپهسالار آمدن او را در دکه نپذیرفته بود، در لندی‌کوتل واقع نقطهٔ بین سرحد دولتین با سپهسالار ملاقی شده، در قلعهٔ کهنهٔ آنجا هر دو تن از اسپ فرود آمده، پس از ادای مراسم ملاقات، مستر اونی لب به مذاکرات کشوده نقل مکتوبات حضرت والا و ویسرای کشور هند را که در باب تعیین خط و نقاط فاصلهٔ سرحد مشرقی افغانستان و شمالی پنجاب و هندوستان در بین رقم یافته بودند، نزد سپهسالار قرائت کرده، بعد گفت حضرت والا برای شما نیز نقل این خطوط فرستاده خواهند بود. علایق چنانچه امر تعیین حدود به پای رفته انجام پذیرفت، و اکنون نیز برای انجام و اتمام بقیهٔ این امر حاضر آمده‌ام و آماده‌ام که با شما به کار پردازم. و مستر اونی از شنیدن این کلمات سپهسالار گفت باید با هم در علاقهٔ کنر رفته و از آنجا بر کوتل ناوه، واقع سمت جنوب

مایل به غرب برشده، و بر فراز قلل جبل صعود داده، شروع در تصفیه و تعیین حدود نماییم. و سپهسالار در پاسخ این اظهار او گفت که کار تعیین حدود همانست که تا کوتل ناوه انجام و اختتام یافته و پیشتر از کوتل مذکور رو به جانب کنر، قرار نوشتهٔ خود شما که اینک به دست است و در وقت تعیین حدود که در سابق انجام و اتمام شده است نوشته‌اید که پیش از کوتل ناوه، سرحدی که تصفیهٔ آن منظور نظر تعیین است دیده نمی‌شود؛ و حال آن که حد کوتل مقسوم و معلوم و کار تعیینش تمام گشته است و پیش از آن حدود مردم مهمند را خود شما نوشته‌اید که از این‌جا معلوم نمی‌شود، پس در چنین صورت که مواضع مقصوده معلوم نشود از رفتن در کنر کدام فایده متصوّر خواهد بود؟ باری هر یک ما می‌باید از حدود دولت متبوعهٔ خود تا جایی رویم که تحدید و تصفیه و تعیین آن نشده باشد؛ و اکنون به تعیین و تقسیم آن مأموریم. و مستر اونی در پاسخ این اظهار سپهسالار گفت به خیالم در کنر رفتن ضرور شود تا از قلهٔ کوهی که آب ریزهٔ کنر و پنج‌کوره از هم جدا می‌شود، حدود اقوام متی و سوران و تمام موسی‌خیل را مشاهده کرده، جدا و مفروز نماییم. سپهسالار گفت مواضعی را که مدنظر دارید از طرف کنر به کوه بالا شده و دیده از هم جدا شوند نام ببرید که بدانم کدام مواضع اند؟ مستر اونی گفت نام برده نمی‌توانم ولیکن می‌خواهم که مساحان و پیمایشیان در آنجا با ما رفته نقشهٔ کامل و مناسب گرفته شود. سپهسالار گفت در جایی که معلوم نباشد و نام برده نشود و کار آن معین نباشد که چیست، چگونه از راه عبث رفته شود؟ مستر اونی گفت نام آنها در وقت مساحت و پیمایش گفته می‌شود. سپهسالار گفت پس از وصول در آنجا از فراز قلهٔ کوه چه قدر موضع را معین و مفروز خواهید کرد؟ مستر اونی گفت تا جایی که از آنجا دیده شود و به نظر در آید درج نقشه نموده نصب علایم فاصله کرده می‌شود. سپهسالار گفت در تعیین بقیهٔ حدودی که دیده نشوند چه تجویزی می‌کنید؟ مستر اونی گفت از آنجا به این‌طرف بازگشته و در موضع پلوسی، واقع قرب لعل‌پوره رفته، تا هرجا که از موقع پلوسی دیده شود، داخل نقشه کرده خط فاصل را معین و حدود را معلوم می‌کنیم. سپهسالار گفت از پلوسی کمتر جا دیده خواهد شد و در مابقی که به نظر نیایند چه طور تعیین حدود و خط فاصل را می‌کنید؟ مستر اونی گفت اکتفا به تعیین حدودی که در بین هر قوم معین است خواهیم کرد. سپهسالار گفت اگر چنانچه منظور از دور دیدن حدود باشد، حدود مهمندیه تا کوه قوم متی از موضع الوارگی و تاتره خوبتر معلوم و دیده می‌شود، پس به سیر و گردش

بسیار در جبال و قفار حاجتی نیست. مستر اونی گفت از اینجا دیده نمی‌شود، باید مرا در کنر ببرید. سپهسالار گفت عزم و ارادهٔ شما در کار تصفیه و تعیین حدود همان حدود معینهٔ بین‌الاقوامی است یا قراردادن خط مستقیم فاصل و نصب علایم فاصله؟ اگر چنانچه خودت گفتی اکتفا به حدود قومی کرده شود، پس حد هر قوم به وضاحت معلوم و مقسوم است و الاّ اگر منظور تنصیب علایم و تعیین خط فاصل باشد پس شما از خاک مقبوضهٔ خود و ما از خاک معینهٔ خود، در هرجا که مقصود باشد رفته، نصب علایم فاصله نماییم و خط فاصل قرار دهیم به غایت نیکو است. و این‌که گفتی در بعضی از حدود مردم مهمند تصفیهٔ تقسیم سرحد به تعیین خط و نقاط فاصله شود و در برخی اکتفا به تقسیم و تعیین حدود قومی نموده آید، خیلی موجب تعجب است چه بدین‌گونه فیصله که در میان آید، ما دریافت منافع و مضار خود را نتوانیم کرد و فریب و گول خواهیم خورد. پس ناچار عریضه‌نگار حضور والا شده، از هر دو امری که پیشنهاد خاطر شما است آگهی داده بعد بر طبق امری که از حضور والا شرف صدور یابد به کار بپردازم. و مستر اونی از شنیدن مقولهٔ سپهسالار روی سخن را به دیگر سوی منعطف داشته گفت از رفتن ما در بطن این کهسار با بدرقه مصارف بسیار به روی کار می‌آید و صعب و دشوار می‌شود که انجام کار به روی روزگار آید، چنانچه ویسرا نیز به حضرت والا رقم کرده است که از رفتن کمیسیون انگلیس در کوهستان سرحد افغانستان اغتشاش و پرخاش روی خواهد داد. و الحق که ویسرا خوب دانسته و اندیشیده و این را نگاشته بوده است، چه از این مذاکرات و ادعای تصرفات دولت مستعمرهٔ انگلیس در کوهستان متوطنهٔ قوم مهمند، از توابع جلال‌آباد، جناب پارسای دانا و عالم بینا ملاّ نجم‌الدّین رحمه‌الله، به مخالفت دولت مذکوره برخاسته، رایات قتال و جدال بر افراخت و در ادای فرایض دینیهٔ خود جد و جهد نموده دولت انگلیس را دوچار مشکلات و خسارات ساخت که إنْشاءَالله در موقعش و محلش مذکور خواهد شد. بالجمله مستر اونی اظهار مذکور را به سپهسالار کرده بعد نقل نامهٔ ویسرا و پاسخی که را حضرت والا رقم فرمود بود بنمود. سپهسالار از نوشتهٔ حضرت والا نیک مفهوم و مستحضر گشت که استدعا و خواهش ویسرا منظور نظر و مطبوع طبع سعادت‌اثر والا نگردیده است. پس به مستر اونی گفت اگر رفتن شما در کوهستانی که تصرف آن را در نظر استعمار دارید، دشوار است و در تحدید حدود قوم مهمند اکتفا به تعیین قومی که معلوم است می‌کنید، پس باعث رفتن شما در کنر چیست؟ مستر اونی گفت آیا مرا در

کنر می‌برید یا نه؟ سپهسالار گفت در سابق که به کار تعیین و تقسیم آن حدود مشغول بودیم و راه عبور ما از کنر بود، شما را در آنجا برده بودم. اکنون کاری در آنجا باقی نمانده که موجب رفتن شما باشد و اگر شما در آن حدود موضعی را خیالاً از خود می‌دانید بنویسید که جواب بنویسم و الاّ هیچ کاری ندارید که از رفتن در کنر حاصل بدارید. مستر اونی گفت آری در کنر کار ندارم امّا باید بر سر کوهی که آب‌ریزهٔ کنر و پنج‌کوره را از هم جدا می‌کند برویم. سپهسالار گفت ظاهراً کاری که در آن حدود باقی مانده باشد نداریم ولیکن شما که خواهش و اصرار دارید عیبی نیست شما از حدود خاک متصرفهٔ خود و ما از حدود خود طی مسافت کرده، بعد که بر موقع متنازع‌فیه رسیدیم، موضعی را که حدود حصهٔ شما باشد به من بنمایید. اگر قرار نقشهٔ متعهده حصهٔ شما بود، البته فروگذاشت خواهد شد و الاّ حجت و برهان عدم استحقاق شما در میان خواهد آمد و گفته خواهد شد. باری این را از شما می‌پرسم که آیا تا کوتل ناوه تعیین حدود بر وفق مدعا و مقصود جانبین انجام یافته یا چیزی باقی مانده است؟ مستر اونی گفت تمام و انجام شده هیچ باقی‌نمانده است. سپهسالار پس از این اقرار او گفت شما را که در کنر ببرم آیا از نفس کنر حدودی را که از موطن قوم متی و غیره خیال تقسیم دارید معلوم و دیده می‌شود؟ مستر اونی گفت نه. بعد سپهسالار گفت که اگر از طرف کنر به کوه بر شده و بر سر جبلی که فاصل آبریزهٔ کنر و پنج‌کوره می‌باشد نارسیده به کار تعیین حدود پرداخته شود چیزی از مواضع مطلوبه دیده خواهد شد؟ مستر اونی گفت اگر چنانچه بر قلهٔ کوه مذکور برشویم حدود مقصوده به خوبی دیده می‌شود والا نمی‌شوند. سپهسالار گفت اگر از راه و طرف کنر بر زبر کوه فاصل آبشار بر شویم، آبشار متعلق به دولت افغانستان است یا مشترک؟ مستر اونی گفت آبی‌که به نهرکنر می‌ریزد حق و متعلق افغانستان است و آبی که به نهر پنج‌کوره راه انصباب دارد حصهٔ متعلق دولت انگلیس است. و از این اظهار او سپهسالار گفت حدودی که منبع هر دو آبشار است مشترک‌اند و آیا در حد مشترک مناسب است که شما را صعود دهم و مردمی که شما موطن ایشان را خاک مقبوضهٔ خود می‌دانید مرتکب مخالفت گردیده بر مساحان شما و بدرقهٔ ایشان حمله آورند، و چنانچه قبل بر این نیز در کوتل ناوه حرکت خلاف از مردم آن‌طرف به وقوع آمده بود مرتکب اضرار شوند، بدرقهٔ ما که حارس شما است باید مخالفت‌ورزان و مرتکبان اضرار را دفع داده کیفر و منع نمایند. پس شما از وقوع این‌طور معامله سند مکتوبی بدهید تا شما را در حد مشترک ببرم والا از حراست

ما که دفع شر و ضر از شما نکند و مخالفت ورزان را کیفر ندهد، چه فایده به روی روز خواهد آمد؟ مستر اونی گفت اکنون خوب فهمیدم گفته و نوشته داده نمی‌توانم که از ستیزندگان و خلاف ورزان متوطنهٔ خاک مقبوضهٔ دولت متبوعه‌ام بازپرس نموده، ایشان را در زیر تیغ منع و انتقام آرید. و سپهسالار از این ابا و اظهار مستر اونی گفت از وادی و دامنهٔ کوهی که حدود مقصوده به مشاهده در نیاید، و از بر شدن به کوهی که حد مخصوص ما باشد مدعا حاصل نگردد، و از رفتن بر موقع آبشار که بدان اصرار دارید و موضع مشترک است و اجازت سرزنش کسانی را که روی خلاف به سوی شما نهند نیز داده نتوانید، پس ما و شما از رفتن در کنر چه چیز را مفید مدعا انگاریم؟ مستر اونی گفت نیکو می‌گویید این امر خیلی دشوار هست دانسته شدم و امید می‌کنم که این مذاکرهٔ امروزه را سراپا به ویسرا بنویسم و تا زمان وصول جواب او در الوارگی توقف و درنگ کنم و نیز گفت که اسوله و اجوبهٔ که در بین شد تمام و کمال می‌نویسم، شما جواب بنویسید. سپهسالار گفت تمامت اسوله و اجوبه شفاهاً و لساناً گفته و شنفته آمده، حاجت به تحریر نماند. مستر اونی گفت شما در بدو حال به موضع نشئه گام سوال و جواب زبانی را موقوف داشته مستدرک انگاشته بودید. سپهسالار در رد این اعتراض او گفت در آن‌وقت و آنجا به کار تعیین حدود مشغول و مواظب بودیم که سوال و جواب را منوط و مربوط به تحریر نمودیم تا سند دفع مکالمه باشد و اکنون هنوز به کار تحدید حدود نپرداخته‌ایم که سوال و جواب را مشروط به استکتاب بداریم. مستر اونی گفت من می‌نویسم شما در تحریر جواب و عدم آن و ابا از آن مخیرید. سپهسالار گفت اگر کلمات این مذاکرات را نوشتید، البته هم‌چنانکه لساناً جواب گفته شد کتباً گفته خواهد شد و اگر برخلاف ما ذکر نوشتید، جواب دیگر مطابق سوال رقم خواهد گشت. و چون سخن بدین‌جا رسید جانبین از هم وداع کرده مستر اونی در الوارگی رفت و سپهسالار در دکه بازگشته، ماجرا معروض حضور والا داشت. و حضرت والا در مقطع هر مقاولهٔ که در میان رفته بود با خامهٔ خاص رقم فرمود که خوب جواب داده‌اید و در خاتمه نوشت که: «انگلیسان از مردم مهمند می‌پرسند و عزم و ارادهٔ رفتن را بر موقع و موضعی که مد نظر دارند، از خوف و هراسی که دامنگیر ضمیر ایشان است ندارند و تا نروند هرگز این نقشهٔ پر مناقشه صورت اصلاح نخواهد گرفت و مستر اونی بیهوده می‌گوید باید در حدود قابل تعیین و تقسیم برای تحدید و تصفیه برود و الاّ این آوازهٔ قسمت چیست که سمر می‌سازد و از خوف و هراس در

موضع مقصود خود رفته نمی‌تواند و زمین و ملک اصلی و ذاتی افغانستان را از مملکت خودش به دست استعمار تجزیه و جدا کرده ضمیمهٔ خاک مقبوضه و مستعمرهٔ غیر مستحقهٔ خود می‌نماید. پس باید ضرور در حدود مستعمره و مقبوضهٔ خود رفته، ملک خود افغان را با افغانستان امروز که دست و قوت وارد تحدید و تعیین حدود کند.» و به سپهسالار رقم فرمود که: «هرگز راه پیمودن مستر اونی را در حدود دولت متبوعهٔ خود پذیرا نشود و او را با تبعه‌اش راه گردش در خاک افغانستان کنونیه ندهد و باید هر یک در کمیسیون دولتین در حد خود طی طریق نموده، هرگز او را معبر عبور در حد افغانستان ندهد زیرا که نمی‌خواهم و منظور ندارم که به هیچ‌گونه در حد من پا نهاده در حدود خودم، ملک خودم را با من تقسیم کرده، از آن چنان [که] برداشته است حصه بردارد و حالا که آن‌طرف موطن قوم مهمند را به واسطهٔ آن که باجاور را به تغلب تصرف و تصاحب کرده است و از خود می‌داند و قوهٔ پنجهٔ مستعمرهٔ خود را در آن محکم کرده است، باید در بین رعیت خود گردش کرده با ما تعیین حدود نماید.» و نیز به سپهسالار نوشت که: «اگر مستر اونی پس از این در این باب چیزی بگوید بدو بفرماید که عمرا خان که خود را رئیس و صاحب باجاور می‌دانست و بود و شما را از آن‌طرف ملک قوم مهمند راه پیش رفتن نمی‌داد و دولت افغانستان به پاس و لحاظ انعقاد رشتهٔ وداد که با دولت انگلیس در میان دارد آن دولت را از این سوی داخل خاک و ملک خود نموده تعیین و تحدید حدود را آغاز نهاد و مردم آن کوهستان از مشاهدهٔ این حالت به میل خاطر پذرفتار اطاعت آن دولت گشت و اولیای آن دولت به ایشان تنخواه‌ها و انعام‌ها و خلعت‌ها داد و اکنون که کار آن مردم بدین حد رسانید چرا در بین رعیت خود طی مسافت نکرده تعیین حدود فاصله نمی‌کند؟ و می‌گوید از راه نور دیدن من در بین آن مردم مشکلات و صعوبات روی می‌دهد. باری سخنان فوق را به مستر اونی اظهار کرده به او بگویید که شما در حدود خود ما به حدود خود طی طریق کرده امر تحدید حدود را انجام دهیم، و اگر کدام قومی از آن مردم سرکشی آغاز و به مخالفت پردازد و سرزنش نموده گوشمالی دهید تا حکم و فرمان شما جاری شود.»

ذکر خبط دماغ سیدابراهیم و طلب کابل شدن او

و در خلال این‌حال، میر ابراهیم خان، مهتمم پست‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور، از رفاقت و مصاحبت با شخص چرسی با هواخواهان و مأمورین خدمت این دولت که در پشاور

اقامت داشتند، باب درشت‌گویی و زشت‌خویی کشوده، از معاندت ورزیدن با آنان، پیادگان پست‌خانه را از خدمت بازداشته، چند تن دیگر را به رسانیدن مکاتیب مرسل‌الیهم گماشت، و هم ترک وقایع‌نگاری که یکی از امور موظفهٔ او بود کرد، و به جز از مکتوبات مرسومه و محصولی، دیگر مراسلات کارآمد دولت را ارسال نداشته، از خبط قوهٔ دماغیه خدمتی را که می‌بایست بکند فرو گذاشت و حضرت والا از عریضهٔ نایب شیرخان که طلب کابل شدنش از پیش گذشت و هنوز نیامده بود، بر بطالت و سبکسری او آگاه گشته، میرزا خلیفه‌جی نامی را به عوض او مأمور فرموده او را در کابل طلبید.

حکم مراجعت احمد ابوالجود مدنی

و هم در این ایام افندی احمد ابوالجود نامی از علمای مدینهٔ منوره، که قبل بر این با حاجی عبدالحی لاهوری و دو رأس اسپ پیشکشی در کابل آمده و درک شرف تلثیم سدهٔ علیا نموده مورد نوازش و عطای خلعت و انعام بیکرانه گردیده، با نیل مرام در منزل و مقام خود بازگشته بود، باز از راه طمع، احرام بند کعبهٔ امانی و آمال گردیده، از مدینهٔ طیبه راه زیارت پادشاه حمیده‌خصال برگرفته، وارد پشاور و به ذریعهٔ نایب شیرخان عریضه‌نگار و خواستار اجازت آمدن در کابل شد. و حضرت در روز چهاردهم شوال ارقام فرمود که: «حاجت آمدن او به حضور نیست از همانجا به موطن خود باز گردد زیرا جهت جلب منفعت روی بدین سوی نهاده و ما را با او کاری نیست واز بیت‌المال افغانستان زیاده بر احتیاجات لازمه‌اش افزون نمی‌ماند که به مردم دیگر ممالک داده شود و ذات همایونی ما مسئول خدا و رسول گردد.»

وصول پیلان و اسپان در کابل

و هم در این هنگام، بیست‌ویک زنجیر پیل و پنج رأس اسپ قوی هیکل، معروف به ویله، که به فرمان والا از فرنگستان و هندوستان اشتراء شده، به توسط یارمحمد خان در پشاور رسیده بودند و پیل‌بانان که قرار داد رسانیدن آنان را در کابل به میان نهاده بودند، از آمدن در کابل سر باز زده و حضرت والا از عرایض حاکم جلال‌آباد و کارکنان دولت پشاور این دولت آگاه گردیده در روز مذکور ماه شوال حاکم جلال‌آباد را فرمان کرده او دیگر نفری گسیل پشاور داشته، پیلان و اسپان را در کابل رسانید.

ذکر مکتوب مستر اونی به سپهسالار

و از دیگر سوی در خلال این مقال، مستر اونی که رفتنش در الوارگی آنفاً گذشت، مکتوبی مشتمل بر مذاکراتی که به شرح رفت، نزد سپهسالار فرستاد که شاید او جواب بنویسد و گوه اظهارات او در نزد ویسرا شود. و سپهسالار آن را ارسال حضور داشته، چنانچه بیاید حضرت والا در ذیل هر سوال و جوابی که به پای رفته بود با خامهٔ خاص کلمات متین و عبارات مسکت رقم فرمود.

و هم در این وقت هشت تن وکلای قوم قرلق سکنهٔ رستاق چون نایب نذری محمد و محمودیعقوب و نیازمحمد رئیس قبیلهٔ علایی و محمدعلی‌بیگ و ترک هاشم‌بیگ و محمدکریم بیگ چپ دره و ملاّ رجب علایی و محمدعثمان قراقازق، که به فرمان حضرت والا در کابل آمده بودند، شرفیاب بار شده به امر حضرت والا در محکمهٔ شرعیه اصالتاً از طرف خود وکالتاً از جانب صفرمحمد و محمدشریف و محمدعلی و محمدولی و محمدنعیم و محمدسعید و حیت‌محمد و منگباشی محمدعلی علایی و باباجان و ملاّ شکور و محمدنیاز و خواجه‌قلی چپ دره و ملاّ محمدرحیم و سلطان‌علی قراقازق و خواجه محمد و تاش‌محمد و عاشور محمد و محمدصلاح و محمدغنی قراقازق و آدینهٔ علائی، بزرگان و عموم قوم قرلق، که از عهد سلطنت چنگیز خان تاتار تا این روزگار از تکالیف پادشاهی معاف و مرفوع‌القلم بودند و عوض مالیات اراضی و مزارع و مراتع خود، سواره و پیاده برای خدمت دولت داده و در خدمات یک ماهه خرج از خود کرده، در خدمات زیاده از یک ماه قرار قرارداد چنگیزخان علوفه و آذوقه از خزانه و انبار پادشاهی می‌بردند، عهدنامه به دولت دادند واهالی محکمهٔ شرعیهٔ کابل بعینه این کلمات و عبارات را از اقرار ایشان درج وثیقهٔ عهد نموده خاتم برنهادند که:

نقل عهدنامهٔ مردم قرلق و رقمی که به ایشان داده شد

«ستایش و سپاس خدایی را رواست که فلک دوار فلکیست که بناخدایی جودش از دریای تلاطم وجود به ساحل شهود رسیده، و بحر زخار قطره‌ایست که به جنبش نفس رحمانی مشیتش از ترشح غیب به ساحت ظهور چکیده، قمر اسفر[1]، سفیرآسا سیار است که با مشیر برجیس و دبیر تیر به انظار دوستی متصل گردد و در غیبت مِهر منیرآثار

---

۱ – اسفر به سین مهمله: به معنی روشن شدن و کشادی روی زنان

نورش بر بساط بسیط پیوندد، و درود وافر بر سفیران مسافر بیان و پیغمبران وافی عهد شافی جنان، که به گفت راست و کردار نیک، ناظم مصالح دور و نزدیک‌اند باد، امّا بعد بر ضمایر حاکمان و کارداران دیوانی حال و استقبال محال رستاق پوشیده و مخفی نماند که در این وقت حاضر محکمهٔ دارالقضای دارالسلطنهٔ کابل گردیده، اقرار و اعتراف صحیح نموده، عهد و میثاق نمودند و از این‌جا اسامی وکلاء و موکلین مذکوره را نام به نام با اسم آبا و اجداد ایشان درج عهدنامه کرده رقم نمودند که املاک آباء و اجداد و اسلاف گذشتهٔ مایان از زمان حکومت پادشاه ذی‌شان چنگیزخان تا این عصر، خالصهٔ پادشاهی بوده، مالیات و زکات خود را به گماشتگان پادشاه وقت می‌داده‌اند و همهٔ خورد و بزرگ در شمار لشکر او بوده، از غیره تکالیف متفرقه مثل گِلکاری و شوره‌کشی و غیره معاف و مرفوع‌القلم بوده‌اند و در عوض معانی مذکور، خدمات جاسوسی و قراولی و شب‌گردی در لشکر دشمن و مدعی پادشاه وقت و سوختن و خراب نمودن بدخواه دولت پادشاه خود را در عهدهٔ خودها لازم می‌دانسته‌اند، و مایان مقرون مذکورهٔ فوق به حضور معدلت ظهور جناب ضیاءالملّة والدّین پادشاه اسلام‌پناه معروض داشته التماس معانی مذکور و ادعای خدمات مزبوره را نمودیم، و حضرت شهریاری از روی رعیت‌پروری و خدام‌نوازی عرض مایان را به درجهٔ قبول مشرف فرموده، خواهش عهدنامه از مایان نمود. لهذا مایان مقرون اصالتاً از طرف خودها و وکالتاً از جانب اقوام مذکورهٔ فوق طایفه قرلق، به رضا و رغبت خودها بدون جبر و اکراه، با حضرت امیرالمؤمنین جناب ضیاءالملّة والدّین، امیر معدلت تخمیر، امیر صاحب والا مناقب امیر عبدالرحمن‌خان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی‌العالمین بره و احسانه، عهد و میثاق و پیمان و استیثاق به عهد خدا و رسول خدا (ص) می‌کنیم که مالیات و زکات خود را به کارکنان دیوانی رسانیده، خدمات مذکورهٔ فوق را بر ذمهٔ خودها قبول نموده علاوه بر آن خدمت داک که الحال نیز بر عهدهٔ مایان می‌باشد، بعد از این قبول‌دار می‌باشیم و به صداقت تمام و به راستی و خصوصیت مالا کلام به خدمت پادشاه اسلام‌پناه موصوف ساعی و شاغل بوده، بر عهد و میثاق خودها محکم و مستحکم و مستقیم بوده، لمحه و لحظه‌ای غفلت و تخلف نورزیم. و هرگاه از عهد مذکور خودها مخالفت و انحراف نمودیم، عندالله و عندالرسول مأخوذ بوده در نزد پادشاه اسلام‌پناه سزاوار بازخواست عظیم بوده باشیم. و هر شخص از اقوام مذکور مایان در این عهد همراه مایان متفق نشود و در مابین اقوام مایان خدشهٔ مخالفت بیندازد، البته

که آن شخص از قوم قرلق نبوده، دشمن دولت خداداد و قوم مذکور خواهد بود. و خدمات مذکوره هرگاه تا مدت یک ماه و یا کم از یک ماه باشد، خرج و توشه از خود مایان می‌باشد و اگر زیاده از یک ماه باشد، سررشتهٔ خرج و توشه به کارکنان پادشاهی تعلق دارد. و نیز اقرار نمودند محمدرحیم و محمدنظر بیگ و محمدیوسف قوم میرزایی قرلق، متوطنین نهال درهٔ ایوان بدخشان و محمدنظر و درمان‌بیگ و عبدالحمید و عبدالحکیم قوم میرقرلق ساکنین در کوی بدخشان و درهٔ نهال رستاق و خال‌محمد قوم پشیان درهٔ قرلق، بر این‌که مایان مقرون و اقوام مایان نیز در سماخ[1] مذکور و در خدمات مسطورهٔ فوق، به همراه مقران فوق شریک و سهیم می‌باشیم. چنانچه خدمت داک را تا حال به اتفاق آنهاآورده‌ایم و مایان به همراه پادشاه اسلام‌پناه موصوف به قرار شرح فوق عهد و میثاق نمودیم فقط.»

و حضرت والا این وثیقهٔ عهد را سراپا بدون تغییر عباراتی که رقم شد به خط میرزا عبدالرشید خان نویسندهٔ حضور، درج رقم فرموده، در خاتمه و ذیل آن نوشت که: «عهدنامهٔ آنها از حضور انور گذشته و عهده براری آنها منظور نظر همایونی گردیده، از دیگر تکالیف مذکوره معاف و مرفوع‌القلم گردیدند رقم هذا به طریق سند داده شد تحریر چهاردهم شوال‌المکرم سنه ۱۳۱٤ هجری.»

و مقارن این‌حال، مستر والتر انگلیس، که حرفهٔ خیاطی و ملازمت این دولت بر عهده داشت و با زوجه‌اش از راه حصول رخصت عازم هند گشت، در روز جمعه پانزدهم شوال وارد دکه شده، سرتیب محمدحسین‌خان سرحددار بدرقه با او گماشته، در موضع لندی‌کوتل واقع نقطهٔ فاصله سرحد دولتین رسانید و از آنجا به ذریعهٔ بدرقهٔ انگلیسیه در پشاور رفت.

و هم در این وقت میرزا محمدحسن خان قندهاری، سردفتر آنجا، شش لک روپیه از جملهٔ هشت لک و سه صد و سی و نه روپیه که از تنخواه سپاه نظام و غیره مصارف سال پچی‌ئیل قندهار افزون آمده، در خزانهٔ آنجا موجود بود، در روز شنبه شانزدهم شوال اول سال تخاقوی‌ئیل گسیل کابل نموده معروض داشت: «افزون آمدن این مبلغ از آنجاست که قرب بیست‌وهشت لک روپیه از عمل سایر که خود من خواستار اجاره آن شده بودم که پس از وضع بدررفت و اخراجات و تحویلات انبار حبوبات، در سالی هفتاد لک روپیه اگر سرپرستی وجوهات قندهار به من تفویض شود به خزانهٔ دولت

---

۱ - سوراخ گوش و حلقهٔ اطاعت در گوش انداختن

می‌رسانم. و حضرت والا عرض و استدعایم را منظور نفرموده پاسخ و نگار داد که: «شما از خود کاری دارید، به شما سپرده نمی‌شود» کسر کرده خسارت به روی کار آمده زیان به وجوه دولت رسیده است، زیرا قبل از سال پیچی‌ئیل در سال قوی‌ئیل، پنجاه و هفت لک و شصت و نه هزار و سه‌صد و سی و چهار روپیه و نه فلوس و اصل و عاید خزانهٔ قندهار شده و علمم در بعضی از درکات که با انضمام آنها به هفتاد لک روپیه می‌رسید حاصل گردیده، خواستار اجاره و عهده‌برداری رسانیدن آن به خزانه شده بودم تا خدمتی در بیت‌المال مسلمانان کرده باشم والا غرض شخصی و لحاظ نفسی نداشتم. و اکنون سی و هشت لک و پنجاه و سه‌هزار و هفتصد و پنجاه و شش روپیه از عمل سال پیچی‌ئیل تحویل خزانه شده، از جمله این مبلغ قلیل ارسال کابل شد. و این زیان و نقصان از بطالت تحصیل‌داران و غفلت و کسر اجارهٔ حاجی‌اسد خان و ملک احمدشاه خان توخی که وجوهات قندهار را اجاره گرفتند، به روی روز آمد، زیرا در عمل و دخل یکسال هر دو تن، بیست‌وچهار لک روپیه کسر و زیان واقع گشت. و اگرچه ایشان اضافه‌گیری زیاد از تجار و غیره به روی کار آوردند، بهبودی ندیده سودی نکردند و اغلب از مردم مسلمان از زیاده‌ستانی آن دو تن به فغان آمده داد خواه شدند. تا که وجوه جزیة‌الهنود را افزون از قرارداد دولت از هر واحدی از اهل هنود شانزده روپیه خواستند که بگیرند و از این خواهش ظالمانهٔ آنان اهل هنود سکنهٔ قندهار داخل حایط خرقهٔ متبرکه گردیده بست‌نشین گشتند. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران خفیه بر ماجرا و تعدی آن دو تن آگاه گشته، سبب اضافه‌ستانی ایشان را از نایب‌الحکومه قندهار استفسار فرمودند و او از حاجی اسد خان پرسیده در جواب شنید که: «محصول تجارت زیاد شده و افزون آمدن محصولات تجارتی واضح و روشن می‌دارد که اهل هنود از تجارت دارای ثروت و استعداد شده‌اند، باید از روی مکنت هر یکی شانزده روپیه جزیه بدهد.» تا این‌جا عبارات فوق را میرزا محمدحسن‌خان درج عریضهٔ خود کرده در ذیل آن نوشت: «با وجودی‌که خود حاجی‌اسد خان به افزون آمدن محصول تجارت اعتراف کرده، کسر در عمل وجوهات سایر قندهار از اجارهٔ او وارد آمد.» و حضرت والا در پاسخ این عریضه او را هیچ نفرموده وجوه اجارهٔ هر دو تن را که شرعاً بدهکار بودند و در خور قبول عذر معقول نداشتند، امر حواله و حصول کرد.

حوالهٔ دیوان رامچند بر مردم هزاره

و هم در خلال احوالی‌که به شرح رفت، دیوان رام چند هندو که مأمور سنجش مالیات و وجوهات هزاره‌جات بود، سه لک و هشت‌هزار و نهصد و سی و نه روپیه نقد با جنس زیادی بر هزارهٔ فرومایهٔ دایزنگی و یک [لک] و چهل و نه هزار بر مردم ارزگان و نود و سه هزار بر مردم سه‌پای دای‌زنگی و هشتصد و شانزده روپیه نقد و یکهزار و هفتاد و هشت سیر سرب نیز بر مردم ارزگان و دوازده هزار و پنجصد و هشتاد و نه روپیه بر مردم مالستان و سه هزار و پنجصد روپیه بر محمدحسین و نجات و محمدرضا و احمدعلی نامان و غیره سه‌تن هزارهٔ جاغوری که از جور و ستم میرزا غلام‌حیدرخان عامل آنجا عریضه کرده چنانچه گذشت او محبوس در کابل آمده، ایشان از آمدن در کابل و ثبوت کردن هراسیده نیامده بودند و هفت هزار روپیه بر مردم هزارهٔ میان‌نشین از توابع قندهار و هشتاد هزار روپیه بر مردم حجرستان دایه و فولاده و گیرو و تالهٔ دایزنگی و زاولی از بابت باقیات مالیات اراضی و مزارع ایشان که از سنه ۱۳۰۹ تا این سال داده و رسانیده و رسیدهای ایشان از سبب محبوس آمدن کدخدایان ایشان در کابل، مفقود و نیست و نابود شده بود، و از بابت انبار غله و صابون دولتی که به مصرف و تاراج رسیده بود، و پس از مطیع و منقاد شدن به جنرال میرعطا خان حجت داده بودند و آن را به دفتر سنجش سپرده بود و نود هزار و نهصد و چند روپیه بر مردم اشکارآباد دای‌زنگی و یازده هزار و هفتصد روپیه بر مردم یکه‌اولنگ دایزنگی و بیست‌وهفت هزار روپیه بر مردم میرآدینه و زاولی و شش‌هزار و دوصد روپیه بر مردم گیزاب و چوره از زمان حکومت سردار عبدالقدوس‌خان، که مأمور تسخیر یاغیستان هزاره‌جات شده و گرفته رسیدهایش مفقود شده بود، همه از بابت وجوه شاخ شماری و خانواری و اصنافی و همسایگی و بقایای مالیات سنه لوی‌ئیل و یونت ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ قرار قلم داد حکّام و عمّال آن زمان و نوشتهٔ میرزا شمس‌الدین و ناظر نجف نامان، از کارکنان سردار عبدالقدوس‌خان، که ثبت دفتر او کرده و همهٔ وجوه مذکوره را از مردم هزاره گرفته و در این وقت حساب ده شده، همه را به نام طوایف مذکوره که تمامت کدخدایان ایشان محبوس در کابل آمده کشته گشته بودند، جای داد، و حواله کرد و نیز ده هزار روپیهٔ دیگر را میرزا عبدالاحمدخان بر مردم هزارهٔ جاغوری حواله نموده، و فرمان حصول همهٔ مبالغ مذکوره صادر گردید *و بقیهٔ مردم هزاره که از صدی ده خانه در ملک مانده بودند، از صدمهٔ این حواله چون شعلهٔ جواله سرگردان و حیران شدند.* و

بعضی فرار اختیار کرده، برخی نزد حکام و عمالی که در این زمان مشغول حکومت و عمل بودند شده داد خواستند و اظهار کردند که همهٔ این وجوه را کدخدایان به کارداران آن آوان داده رسید حاصل کرده بودند، ولیکن همه محبوس در کابل رفته مقتول و سندات و رسیدهای همه مفقود و ضایع شده‌اند، و حکّام و عمال از عرض و اظهار هزارگان معروض داشته نگاشتند که پنجاه و دو نفر کدخدایان از مردم ارزگان و همچنین ده و بیست و صدتن از دیگر محال و مواضع محبوس و مقتول و ضایع شده، سندات ایشان همه مفقود است، و مردم رعیت که از پنجاه و صد خانوار پنج و ده خانه باقی مانده‌اند، از حوالهٔ این بار گران رو به فرار نهاده‌اند و حضرت والا در روز یکشنبه هفدهم شوال اشتهار معطل داشتن این حواله را انتشار داده امر کرد که: «درکات و بابت‌های حوالهٔ حق و ناحق دیوان رامچند را به خوض و غور بسنجند. بعد اگر بر ذمهٔ رعیت حق و باقی‌مانده و ثابت شد، به مدارا و مواسا و قسط وجوه بقیه را حصول کنند که مردم بازماندهٔ هزاره خوار و زار و زبون نگردیده به فرار از مملکت بیرون نشوند و هم وجوه دولت ضایع نگردد.» و از صدور این اشتهار بقیهٔ مردم هزاره که قرب چهار یا پنج لک خانوار در ملک مانده بودند، برقرار بماندند و فراریان ایشان از جوری که دیده و ستمی که کشیده بودند باز پس نیامدند تا که اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین از مراحم شاهانه تفقدات بیکرانه مبذول حال آن مردم فرموده، از اشتهاراتی که انتشار داد، بعضی در موطن خود بازگشتند و با راحت دمساز آمدند که إنْ‌شاءَالله در جلد چهارم این کتاب شرح خواهد رفت.

و هم در این هنگام، بیگ‌محمد و قادر و رحمن و مهردل نامان، قوم سلیمان خیل، از قاطنین لنگر واقع علاقهٔ شیرین، و محمدغوث و عطاءالله و حمید خان و محمدگل نامان قوم مذکور، از ساکنین موضع دهله واقع قریهٔ تنهاچوب هزارهٔ میان‌نشین دای‌چوپان، معروض حضور داشته نگاشتند که: «شنیده‌ایم حضرت والا اراضی و عقار و مزارع و مراتع مردم هزاره را به مردم افغان درانی و غلزایی داده و می‌دهند و مایان که نصف املاک لنگر را از مردم هزاره خریده ایم، توقع داریم که نصف دیگر آن رایگان به مثابهٔ دیگران داده و مردم هزاره بیرون فرموده شوند.» و حضرت والا در روز هفدهم مذکور ماه شوال ارقام فرمود که: «اگر ملک مردم هزاره به شما داده شود خود آن مردم در کجا بروند؟ و این‌که شنیده‌اید ملک هزاره را به افغان داده‌ام، فرمان آن را بنمایید والا. شنیدن دخلی به دیدن ندارد چه:

تو دانی که دیدن به از آگهیست　　　همیشه درونِ شنیدن تهیست»

آنها هم غلط عرض نکرده بودند، چه دیده بودند و می‌دیدند که ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان پیهم مردم هزاره را از ملک کشیده، افغانان را جای می‌داد. چنانچه تا مالستان و هزاره بهسود و نصف دستهٔ مسکهٔ هزارهٔ جاغوری را به مردم افغان داد که جابه‌جا رقم شده می‌آید.

و مقارن این حال سپهسالار غلام‌حیدر خان نامهٔ مستر اونی انگلیس را که از الوارگی چنانچه گذشت نزد او فرستاده و او گسیل کابل داشته، وعدهٔ ذکر آن داده آمد و آن این است که سپهسالار معروض و مرقوم داشت که: «نوشتهٔ مستر اونی مشتمل و متضمن بر مذاکراتیست که لساناً در قلعهٔ کهنه واقع لندی‌کوتل در میان شده و به پای رفته بود که اصل نوشتهٔ او را نگاه داشته نقل آن ارسال حضور گردید و منظور او از این نوشته چنان است که ما به حراست و کفالت خود کمیسیون انگلیس را از راه کنر برده، بر نقاط و مواقع مناسبهٔ که اجرای کار پیمایش را پس از وصول در آن مواضع شروع نماییم صعود داده شود، اگر چه در وقت ملاقات در لندی‌کوتل شفاهاً از او سوال کرده بودم که نقاط مناسبه مکنونهٔ خاطر خود را با زبان خامه به معرض بیان آورده نام آنها را بنگارد که بدانم کدام مواضع‌اند، و در اطراف و جوانب آنها کدام قوم و قبیله جا و مأوی دارند؟ او نامی نبرد مگر از قرینهٔ حال جواب و سوال او مفهوم شد که مدعا و خیال دارد که ما واضح و صریح بگوییم شما را به حراست و بدرقگی خود در نقاط مناسبه می‌بریم. بعد چون در کنر برود مواضع مکنونهٔ ضمیر خود را نام برده التماس خواهد کرد که ما را به کوه ایله‌جای و شنکری بالا کنید، زیرا از ایله‌جای بعضی حدود مردم مهمند دیده می‌شود و از کوه شنکری موضع موطن قوم متی به مشاهده می‌درآید، یا غیر از این دو کوه بالا بردن خود را در دیگر جبال واقعهٔ قرب حدود مهمند و باجاور خواهش خواهد کرد. پس اگر در آن‌وقت به او گفته شود که این مواضع خوفناک است و خطر دارد، رفتن در آنها سزاوار نیست، در جواب خواهد گفت شما در آنجا بر عهدهٔ کفالت گرفتید که ما را به حراست و بدرقگی خود به نقاط مناسبه ببرید، پس ضرور است که در آن مواقع رفته شود، چه بدون آن کار تعیین حدود نمی‌توان حسب مدعا و مقصود بشود؛ و من به تصور و خیال این امر، مواضع و نقاط از مواقع داخلهٔ خاک افغانستان است یا از خاک مقبوضهٔ انگلیس یا مشترک؟ تا مردم سکنهٔ نواح و اطراف آنها را بشناسم و نیک و بد و مصلح و مفسد ایشان را بدانم. و مستر اونی جواب این رقیمهٔ مرا که در پاسخ

صحیفهٔ او نگار داده و فرستاده‌ام، هنوز ننوشته است. معلوم شود که چه می‌نویسد.» و حضرت والا از مطالعهٔ این عریضهٔ سپهسالار در روز هجدهم شوال در پاسخ این فقره از فقرات سه گانهٔ معروضهٔ او با خامهٔ خاص رقم کرد که: «خوب جواب گفته و نیکو نوشته‌اید. زنهار سیر و گردش کمیسیون دولت انگلیس را در محال و مواضع متعلقهٔ این دولت قبول نکنید. باید در خاک خود سیاحت و طی مسافت کند.» و در ذیل فقرهٔ دوم معروضهٔ سپهسالار که نوشته بود اگر مستر اونی نام مواضع مناسبه و نقاط مکنونهٔ خاطر خود را کتباً ذکر کرد و به من معلوم و مکشوف گشت که آن مواضع از داخلهٔ خاک افغانستان‌اند و از نقاط متصله و منصفهٔ آنها آغاز کار تعیین حدود فاصله می‌شود معروض می‌دارم و اگر به من دستوری و اجازت داده شود إنْشاءَالله تعالی بردن کمیسیون دولت انگلیس به حراست خود ما در مواضع مناسبهٔ مستدعیهٔ ایشان نیز سهل و آسان خواهد بود، زیرا مردم کوهستان تعلقهٔ افغانستان نمی‌توانند مرتکب امر خلافی شده به مستر اونی و همراهانش ضرر و آسیب برسانند والا اگر در حدود متعلقهٔ آن دولت واقع باشند، ما به لحاظ آن که در مواقع خارج از خاک متعلقهٔ افغانستان احتمال ضرر و آسیب رسیدن به ایشان است، به مستر اونی نوشته‌ام که در حدود متعلقهٔ خود شما و حد مشترک از عهده گرفتن حراست شما معذور خواهم بود، حضرت والا نوشت که: «خوب رقم کرده‌اید.» و در فقرهٔ سوم که معروض و مرقوم داشته ـ احتیاط غلام از آن است که در سابق عموم مردم مهمند اظهار اطاعت و خدمت و متابعت دولت اسلام می‌نمودند و اکنون که اغلب آن مردم مطیع و منقاد دولت انگلیس شده، بعضی تنخواه از آن دولت برای خود حاصل کرده است و بقیه نیز از مژده و نوید تنخواه، که کارکنان آن دولت به ایشان داده و وعده کرده‌اند، چشم احسان از آن دولت دارند، و من به هدایت حضرت والا که ارشاد فرموده‌اند با مردم متوطنهٔ خاک متعلقهٔ آن دولت حرف و دخل و غرضی ندارم و مردم باجاور نیز که در قرب و جوار حدود آن مردم اتفاق افتاده‌اند، مبادا اقدام به مخالفتی نمایند و باعث بدنامی و اتهام بر این دولت شوند، چنانچه فرمان والا نیز به لحاظ پیش آمد این خطرات در خصوص سیر و گردش کمیسیون آن دولت، به نام اولیای آن دولت اصدار یافته است که هر یک از کمیسیون جانبین در خاک خود طی طریق کند و اگر چنانچه بدین طور شروع در کار تعیین بقیهٔ حدود شود، از کفالت حراست کمیسیون دولت انگلیس مفرغ و مطمئن خواهیم بود و در دل اندیشهٔ نخواهیم داشت و هر یک در حدود خود سیر و حرکت کرده، امر تعیین

حدود را انجام خواهیم نمود. حضرت والا در ذیل این فقرهٔ عرض سپهسالار رقم کرد که: «شما هرگز از این‌که مستر اونی در حد خود و شما در حد خود حرکت و سکون نمایید نگذرید و نگذاریدکه او و اردویش در خاک این دولت پا نهاد مقصود خود شود.

و پس از تحریر پاسخ هر سه فقرهٔ مذکور، عریضه‌ای که سپهسالار در باب پیادگان ساخلو که مأمور اقامت موضع متی کرده و معروض داشته نوشته بود که قرار نامهٔ ویسرای که به حضور ارسال داشته و حضرت والا تقسیم و استدعای او را منظور فرموده‌اند، موطن متمکنهٔ مردم متی داخل خاک مقبوضهٔ آن دولت خواهد بود، و اگر احتمال بودن آن در داخل خاک افغانستان باشد فهوالمطلوب والا در پس خواستن و همچنان مقیم داشتن پیادگان ساخلو را در آنجا معطل به صدور امر و اجازت گذاشته‌ام. حضرت والا نوشت که: «اگر قرار نقشهٔ متعهده چیزی از موطن مردم متی حق و حصهٔ این دولت باشد، توقف و درنگ پیادگان ساخلو در آنجا لازم و متحتم است والا نقشه را دیده معروض دارید که حقیقت را دانسته امر و ارشاد نماییم.» و در پایان کار از التماس و اصرار ویسرا و از عریضهٔ سپهسالار که معروض داشت، چیزی جزئی از موضع توطن مردم متی قرار آبریزه حق و حصهٔ افغانستان می‌شود و کلی در خاک مقبوضهٔ آن دولت واقع است حضرت والا نخواست که التماس ویسرا در عالم دوستی به هدر رود فرمان برخاستن پیادگان ساخلو را از آنجا اصدار فرمود. تا اینجا عریضهٔ سپهسالار بود که رقم گشت و از اینجا به بعد نوشتهٔ مستر اونی و جواب سپهسالار است که اصل هر دو را نگاهداشته نقل آنها را ارسال حضور داشته بود.

سؤال و جواب سپهسالار و مستر اونی

نوشتهٔ مستر اونی این‌که: «در وقت ملاقات به شما گفته بودم که آنچه با هم اظهارات زبانی کرده‌ایم، همه را مرقوم و نزد شما مرسول می‌دارم، شما جواب آن را کتباً ارسال بدارید تا هیچ‌گونه خطرهٔ سوء تفهم و غلط‌فهمی باقی نماند، و شما از دوستی و مهربانی منظور فرمودید. پس بنابرآن می‌نگارم که ویسرای در مراسلهٔ مورخهٔ دوازدهم نومبر ۱۸۹۶ خود که نقل آن نزد شما نیز می‌باشد، به حضور والا مفصل در باب موقع حد فاصل از کوتل ناوه تا نهر کابل، مصرح و مشرح نوشته است که شکی نیست به جهت حفاظت سلامتی کمیسیون آن مهربان در وادی کنر مثل سابق بندوبست خواهند فرمود، زیرا از کوتل ناوه تا آنجا سپهسالار و مستر اونی نشان‌کاری را به انجام رسانیده‌اند، پس

باید از آنجا شروع در کار کرده، خط سرحدی را برطبق نقشهٔ متعهده به طول همان جبال کوچک به طوری ببرند که کنر را از متی و سوران تا حدود ملک موسی‌خیل به طرف مشرق آن سلسله رسانیده از هم جدا سازند، و پس از آن خط سرحدی را به درازی سلسلهٔ جبال کوچک مذکور به طوری خواهند کشید که وادی متی و دیهات موسی‌خیل را از موضع بوهای‌داک جدا نماید تا حدود قومیهٔ اقوام حلیم‌زایی و اوتمان‌زایی و صافی‌ها و قندهاری‌ها، که متعلق به دولت برطانیه‌اند مفروز شوند. و به همین‌طور کمیشنان مذکور، خط سرحدی را از موضع شین‌پوخ بر رود کابل عبور داده به‌جبال کوچکی که فرقه‌های حلیم‌زایی و ترک‌زایی را از بایی‌زایی و خوای‌زایی جدا می‌سازند ببرند، و در بین این نقاط یعنی از جبال صغار بالای رود کابل تا آبشار مابین متی و بوهای‌داک، خط سرحد مطابق حدود قومی، در میان مردم حلیم‌زایی و ترک‌زایی واقع طرف دولت برطانیه و دیها بایی‌زایی و خوای‌زایی واقع بوهای‌داک طرف ملک سرحدی آن‌دولت اتفاق خواهد افتاد، و مواضع آن‌طرف خط، سرحد در ملک آن مهربان خواهند ماند.»

نوشتهٔ معروضهٔ سپهسالار اینکه: «مستر اونی می‌گوید از فقرهٔ بالا واضح است که اگرچه ویسرای تجویز نموده که خط فاصل در میان وادی بوهای‌داک و جبالی که آبریزهٔ آنها در بوهای‌داک می‌ریزد، حد قومی می‌باشد، لیکن مشارالیه این را نیز تجویز نموده که باقی‌ماندهٔ حد فاصل به طرف شمال و جنوب بوهای داک، یعنی هر دو طرف آن حد خطی باشد نه قومی، و من توجه شما را خاص به طرف این راجع می‌نمایم که در بین ملاقات فرموده بودید ویسرای هرگز تجویز نکرده است که حد فاصل جزئی قومی و جزئی خطی باشد، و جناب خلافت‌مآب، امیر صاحب، در مراسلهٔ نهم شعبان خود حد فاصل مشروح بالا را منظور فرموده لیکن نوشته‌اند که باید کمیسیون آن جناب در خاک تعلقهٔ مهمندیهٔ طرف خود گردش کند و کمیسیون این دولت در خاک متعلقهٔ مهمندیهٔ طرف خود سیر و حرکت نماید.» جواب سپهسالار که در پاسخ این رقیمهٔ مستر اونی نگار داده است: «در باب تقسیم حدود مهمندیه در روز ملاقات که با هم سوال و جواب زبانی نمودیم، شما در آن مجلس نیز نقول خطوط ویسرای را با جوابی که حضرت والا مرقوم فرموده‌اند ظاهر کردید و من همه را مطالعه کرده در جواب شما گفتم که در باب تصفیهٔ حدبندی حدود مهمندیه، حضرت والا حد فاصل را قرار تجویز ویسرای منظور فرموده، مگر به طوری که کمیسیون هر یک از دولتین در خاک سرحد متعلقهٔ خود سیر

کند. چنانچه به همین طریق فرمان مبارک والا به من نیز رسیده است که هرکدام ما و شما به سرحد خود رفته، تحدید حدود نماییم. بنابراین چنانچه زبانی گفته بودم در تقسیم حدود مهمندیه بر طبق امر و فرمان والا که در پاسخ ویسرای رقم فرموده‌اند مهیا و آمادهٔ کار می‌باشم و اینک نیز می‌نویسم که مستعدم بر آن که هر چه زودتر تعیین خط فاصل سرحد با لحاظ حقوق محلیه انفصال یابد نیکوتر خواهد بود.» پاسخ حضرت والا به خط خاص نوشت: «خوب جواب گفته‌اید هرگز از حقوق محلیه سهل نگذرید و نگذارید.»

عریضه و نوشتهٔ سپهسالار رقیمهٔ مستر اونی را

«مستر اونی می‌گوید که: ویسرای به تاریخ سی‌ام جنوری در جواب مراسلهٔ والا این الفاظ را نوشته است که فقرهٔ دیگر است که دوست‌دار می‌خواهد بالنسبت به آن سخن را واضح بگوید و به کمال دوستی اقدام معمولی را بیان بکند که هر یک از کمیسیون باید با بدرقه و اسباب در حدود خود، به دارزی خط حدبندی حرکت نماید، لیکن بواعث بسیار دارد چه که این قسم اقدام در ملک مهمند، خالی از خطر و زحمت نخواهد بود، زیرا از کوچ کردن بدرقه‌های کلان کمیسیون افغانی با کمیسیون برطانی در ملک مهمند، احتمال وقوع اغتشاش و اختلال در میان مردم سکنهٔ آن ملک دارد و مفسدهٔ آنان کمیشنان را از کاری که بخواهند حسب خاطر خواه در محل اجرا آرند، نیز مانع آید و انجام و اختتام کار را که به طور مسالمت به پای رود، در معرض خطر اندازد. پس بنابراین دوست‌دار در مراسله دوازدهم نومبر خود که شرایط آن را حالا آن مهربان قبول فرموده‌اند، اظهار داشته بودم که باید ما و شما در این فقره به حسب معمول اقدام و عمل ننموده به قدری که از جانب شمال و جنوب به خط سرحدی رسیدن توانیم، نشان‌کاری سرحد را به خط فاصل کرده، در اثنای آن به داخل ملک مهمند اکتفاء به حدود قومی نماییم و وقتی که این اظهار را نمودم به خاطر خود تجویز کردم که سپهسالار آن دوست، به مستر اونی اظهار نموده که هر دو با هم به نقاط مناسبهٔ جبال مرتفعه بر شده، از آنجا تمام ملک را چنان مساحت کنند که پیمایش ایشان برای کشیدن خط حدبندی مندرجهٔ نقشه کافی باشد و به یاد آن مهربان خواهد بود که به همین طریق در وادی باشگل عمل کرده شده، و آن قبول خاطر آن دولت گردیده است.

بنابرآن منت می‌پذیرم که سپهسالار را بفرمایند با مستر اونی برای بند و بست کار موافق این مدعا مذاکره نماید.»

جواب سپهسالار

جواب سپهسالار در پاسخ این نوشته و اظهار مستر اونی در خصوص این‌که می‌گویید ویسرا به حضور والا چنین نوشته است، مهربان جوابی که در این باب از حضور والا در پاسخ ویسرا ارقام یافته است، ننوشته‌اید و دوست‌دار نیز علم ندارد که حضرت والا چه رقم فرموده‌اند که بر طبق آن به شما بنویسم.»

و چون مستر اونی مندرجهٔ نامهٔ مورخهٔ سی‌ام جنوری مطابق بیست‌وششم شعبان ویسرای را که در پاسخ صحیفهٔ مورخهٔ نهم شعبان مطابق سیزدهم جنوری حضرت والا نگار داده برای ویسرای فرستاده بود، حجت قرار داده از در مغالطه پاسخ حضرت والا را که در جواب آن ارقام یافته بود نام نبرده و ننوشته بود، میر ابوالقاسم‌خان سردفتر دارالانشاء در ذیل جواب مذکور سپهسالار که در پاسخ مستر اونی نگاشته و نقل آن را ارسال حضور داشته بود، معروض حضور داشته اجازت خواست که اگر نقل نامهٔ مذکورهٔ ویسرای و پاسخی که از حضور والا برای او رفته است برای کارآمد سپهسالار به خط خاص مزین گردیده نزد او ارسال شود نیکو خواهد بود، زیرا جواب مکتوب مذکور ویسرای که از حضور صدور یافته مانع و دافع خواهشات و مطالبات مستر اونی است، چنانچه او سوال خود را از مضمون نامهٔ ویسرای که مطابق مقتضیات اوست نوشته و از جواب آن که حضرت والا رقم فرموده‌اند تجاهل ورزیده است و میر مذکور این را معروض داشته نقل نامهٔ ویسرای و پاسخ والا را که در نقشهٔ معهوده رقم فرموده بود، نیز تقدیم حضور کرده، مزین به خط خاص والا نمود تا سپهسالار از هدایت و ارشاد همایونی در گفتن جواب کامیاب آید.

نقل نامهٔ ویسرا که مستر اونی آن را حجت قرار داده بود و جواب حضرت والا

و آن بعد از ذکر القاب معموله این که: «نامهٔ آن مهربان از تاریخ سی‌ام جنوری سنه ۱۸۹۷ میلادی مطابق بیست‌وششم ماه شعبان سنهٔ ۱۳۱٤ هجری به نظر دوستدار رسیده، نوشته بودند که مراسلهٔ آن مهربان مرقومهٔ سیزدهم جنوری سنهٔ مذکور میلادی مطابق نهم شعبان سنه مزبور هجری به دوست‌دار واصل گردید و از دانستن این‌که مصلحتی

که دوست‌دار تصور کرده بود، که فرض اوست آن مهربان اطلاع بدهد آن را مشفق قبول و منظور فرموده‌اند، دوست‌دار کمال تأسف می‌کند از اینکه آن مصلحت به طوری از اطوار در نظر آن مهربان نادوستانه معلوم شده باشد. آن مهربان کمال خاطرجمعی را داشته باشد که این‌طور ارادهٔ دوست‌دار نبوده و آن شخص دوست ناصادق می‌باشد که وقتی خطی را ببیند در گفتن الفاظ سخت آن تردد بکند، دوست‌دار هیچ‌وقت به نسبت ثابت قدمی صادق آن مهربان در دوستی و اتحاد با دولت بهیهٔ برطانیه شکی نداشته، و دوست‌دار بیشتر از یک دفعه به آن مهربان گفته که دوست‌دار کمال خواهش دارد که کار سرحدبندی تکمیل یابد تا که آن به نسبت استواری در پایداری دوستی و هم عهدی ما بین این دو دولت اثبات واضح به مردمان زمانه بشود، و دوست‌دار برای این اقرار اظهار صاف و واضح که الآن آن مشفق کرده‌اند تشکر خود را به آن مهربان ظاهر می‌سازد و دوست‌دار، مستر اونی را امر خواهد نمود که با سپهسالار آن مشفق خط و کتابت نماید. دوست‌دار تصور می‌کند که به باعث برف و شدت سرکمیشنان را رفتن به کوه‌های بلند تا چند هفته اشکال روی خواهد داد، لیکن اگر این‌طور باشد پس در آن صورت بهتر خواهد بود که در این عرصه ایشان مجلس ابتدایی را با یکدیگر کرده تفاصیل کار خود را ترتیب دهند، یک فقرهٔ دیگر است که دوست‌دار می‌خواهد به نسبت آن سخن را به توضیح بگوید آن به کمال درستی اقدام معمولی را بیان می‌کنند یعنی که هر کمیسیون با بدرقه و اسباب خود باید در حدود خود به درازی خط حدبندی حرکت نماید، لیکن بواعث بسیار دارد چرا که این قسم اقدام در ملک مهمند، خالی از زحمت نخواهد بود که کوچ کردن بدرقه‌های کلان کمیشن افغانی و انگلیسی در ملک مهمند احتمال دارد که اغتشاش و فساد در میان مردم آن ملک پیدا کند و هم مانع کار کمیشنان خواهد شد تا که ایشان نتوانند حسب خاطر خواه کار خود را پیش ببرند و هم انجام و اختتام کار به طور آرامی و آشتی را در معرض خطر خواهد انداخت. بنابرآن دوست‌دار در مراسلهٔ مرقومهٔ دوازدهم نومبر خود که شرایط آن را مشفق الآن قبول فرموده‌اند، اظهار نموده بود که باید ما و شما در این فقره حسب اقدام معمولی عمل ننماییم، لیکن تا به قدری که از جانب شمال و از جانب جنوب به خط حدبندی رسیدن بتوانیم، نشان‌کاری سرحد را به عمل آریم و در این اثنا حدود اقوامی را در داخل ملک مهمند برقرار داشته، بر آن اکتفا نماییم. وقتی که دوست‌دار این اظهار را نمودم، آن تجویز به خاطرم بود که سپهسالار آن مشفق به مستر اونی اظهار نموده

بود، یعنی که ایشان بر نقاط مناسب به کوههای بلند بالا رفته، از آنجا شروع در مساحت عمومی ملک کنند تا که آن برای کشیدن خط سرحدی بر نقشه کافی باشد. چنانچه آن مهربان را به یاد خواهد بود که به همین طریقه در وادی باشگل عمل کرده شده و آن مقبول خاطر آن مهربان گشت. لهذا دوست‌دار را ممنونیت حاصل خواهد شد. هرگاه آن مهربان سپهسالار را امر فرمایند که مشارالیه با مستر اونی به جهت بند و بست کار موافق این اصول مذاکره نماید. دوست‌دار امید می‌کند که در قبول و منظور داشتن اصول این نوع ترتّت آن مهربان را هیچ اشکال روی نخواهد داد و بعد از آن تفاصیل آن را کمشنران در حین ملاقات با یکدیگر با خط فاصل انجام دادن می‌توانند و به این اقدام کار بلاتعطیل کرده خواهد شد. و هم به آن مشفق و هم به دولت برطانیه مخارج زیاد عاید نخواهد شد فقط.» تا این‌جا نامهٔ ویسراست که مستر اونی آن را برحصول مدعای خود حجت قرار داده با حذف بعضی از کلمات و عبارات که خلاف مقصد و مدعای او بود چنانچه گذشت و ثبت گشت، به سپهسالار نوشته بود.

نقل نامهٔ حضرت والا که مستر اونی آن را نهفته ننوشته بود

نقل نامهٔ حضرت والا که در پاسخ این نامهٔ ویسرا ارقام فرمود و مستر اونی از اغماض آن را نهفته به سپهسالار ننوشته مخفی داشته بود اینکه: «حالی رای محبت اقتضا گردید آن مشفق نوشته‌اند که خوشنودی حاصل نمودم بر این‌که مصلحتی که تصور کرده بودم آن را منظور فرمودند و هرگاه مصلحت من نادوستانه معلوم شده باشد، این طریق ارادهٔ من نبود و آن شخص دوست ناصادق می‌باشد که وقتی خطی را ببیند در گفتن الفاظ سخت آن تردد بکند، به جواب آن مهربان مرقوم می‌شود که خیر است به هر صورت گذشته گذشت، امّا دوست از طرف دوست انتظار وقوع دوستی را دارد نه و هم‌خطی، چرا که دوستی هرگز نیست که و هم‌خطی را در دل جای دهد. دیگر نوشته‌اند که من در دوستی و ثابت قدمی صادقانهٔ شما نسبت به دوستی و اتحاد دولت برطانیه شکی نداشته‌ام، این‌که نوشته‌اند که زیاده از یک دفعه در باب تکمیل کار حدبندی اظهار نموده‌ام، منظور این بود که پایداری و استواری و هم‌عهدی این هر دو دولت اثبات واضح به مردمان زمانه بشود، دوست عزیزا دوستی من درست دوستی است من هرگز در دوستی خود دوزبان نیستم. همان عهدنامه‌ای که جناب ملکهٔ معظمه برایِ من ارسال کرده بودند تا افغانستان باشد، منظور دارم که برقرار باشد، زیرا که مضمون آن عهدنامه

این است که تا دولت برطانیه باشد، به مال و دولت و کمک با مردم افغانستان خصوص با امیر عبدالرحمن‌خان و اولادهٔ او از طرف دولت برطانیه کوتاهی نخواهد شد، و هر دشمن بیرونی که با دولت افغانستان قصد جنگ کند، مددگاری هم به دولت و هم به لشکر تا یک نفر لشکری و یک روپیه در خزانهٔ برطانیه باشد، صرف و خرج این دوستی می‌شود. پس با این‌طور عهدنامه دوزبانی و دودلی باقی نمی‌ماند. و هرگز از دوستی دولت برطانیه تا خود دولت برطانیه از دوستی دولت افغانستان دست‌بردار نشود، مردم افغانستان و خود من و اولاد من دست بردار نمی‌شویم. دیگر آن مهربان مرقوم داشته‌اند که مستر اونی کمشنر را خواهم گفت که همراه سپهسالار در این امر خط و کتابت بکند، مگر تصور می‌کنم که از سبب برف و شدت سرما رفتن‌شان تا چند هفته به کوههای بلند اشکال روی خواهد داد، پس در این صورت بهتر خواهد بود که در این عرصه مجلس ابتدایی با یکدیگر کرده تفاصیل کار خود را ترتیب دهند. تجویز آن مهربان دانستهٔ خاطر دوستدار گردید. بسیار خوب سپهسالار غلام‌حیدر خان را خبر می‌دهم که مهیای مجلس اول باشد و همراه مستر اونی، کمشنر موصوف، خط و کتابت کند. در باب حرکت کمیشنان در وقت انتظام کار حدبندی که دوست‌دار نوشته بود که کمیشن هر دولت به حد خود تردد نماید، آن مهربان می‌نویسند که بواعث بسیار دارد. این قسم اقدام در ملک مهمندیه خالی از زحمت نخواهد بود که کوچ کردن بدرقه‌های کلان کمیشن افغانی و انگلیسی در ملک مهمند احتمال دارد که اغتشاش و فساد در میان مردم آن ملک پیدا کند و هم مانع کار کمیشنان خواهد شد و هم انجام و اختتام کار به طور آرامی و آشتی را در معرض خطر خواهد انداخت. دوست مهربانا، من به سپهسالار گفته‌ام که آدم کم همراه خود ببرد که به سهولت کار کنند. و آن مهربان در حدود خود اختیار دارند که لشکر برابر تشفی خاطر خود مقرر خواهند کرد که کفایت کار سرحد بندی را از طرف حدود دولت برطانیه بکند.

دیگر نوشته‌اند که من در مراسلهٔ دوازدهم نومبر خود که شرایط آن را حال قبول فرموده‌اند، اظهار داشته بودم که باید ما و شما در این فقره حسب اقدام معمولی عمل ننماییم، لیکن تا به قدری که از جانب شمال و جنوب به خط حد بندی رسیدن بتوانیم نشان‌کاری سرحد را به عمل آریم و در این اثنا حدود اقوامی را در داخل ملک مهمند برقرار داشته بر آن اکتفاء نماییم و در وقتی که این اظهار را نمودم آن تجویز به خاطرم بود که سپهسالار به مستر اونی اظهار نموده بود یعنی که ایشان بر نقاط مناسبه به

کوههای بلند بالا رفته و از آنجا شروع در مساحت عمومی ملک کنند تا که آن برای کشیدن خط سرحدی بر نقشه کافی باشد، چنانچه آن مهربان را به یاد خواهد بود که به همین طریق در وادی باشگل عمل کرده شده به سپهسالار امر شود که با مستر اونی به جهت بند و بست کار موافق این اصول مذاکره نماید. دوست عزیز من، در این معامله بیش گفته نمی‌توانم همین‌قدر شود که حقوق محلیهٔ هر دو طرف از دست نرود. این گفتگوی تعلق به سپهسالار غلام‌حیدرخان دارد که خود او و خود مستر اونی بالای آن محال گردش دارند. من از کابل گفته نمی‌توانم در آن‌وقت که کمشنران با هم بگویند و برای من و آن جناب نوشته کنند، بعد از قرار تشفی خاطرهای هر دو طرف، برای مستر اونی و سپهسالار هدایت کرده خواهد شد.»

«دیگر مرقوم داشته‌اند که سپهسالار را امر شود تا به جهت بند و بست اصول کار به همراه مستر اونی مذاکره نماید و در قبول داشتن این ترتّب برای دولت خدا داد هیچ اشکال روی نخواهد داد و کمشنران در حین ملاقات، خط فاصل را انجام نموده می‌توانند و کار هم معطل نخواهد شد و برای دولتین مخارج زیاد هم روی نخواهد داد. دوست‌دار می‌نویسد که خط روی بکنند امّا من اختیار تام به سپهسالار غلام‌حیدرخان داده نمی‌توانم فقط.» تا اینجا پاسخ حضرت والاست که به ویسرا نوشته است و مستر اونی خامهٔ دو زبان را از بیان بازداشته به یک زبان نامهٔ مذکورهٔ ویسرای را به سپهسالار نگار داده آن را حجت قرار داده بود.

نقل رقیمهٔ مستر اونی که نزد سپهسالار ارسال داشته بود

رقیمهٔ دیگر مستر اونی که از الوارگی نزد سپهسالار فرستاده، و او معروض حضور داشته بود و اینکه: «مستر اونی می‌گوید، قرار تجویزات ویسرای که به حضور والا نوشته است و من هم در بین ملاقات زبانی آن تجویز را به شما بیان کرده بودم و حالا تحریر می‌نماید که باید ما و شما کار حدبندی خود را بار دیگر از آنجا شروع کنیم که سابق به ناوه کوتل رسانیده معطل گذاشته بودیم، و به مدعای حصول این مطلب استدعا دارم که آن مهربان باز ما را به وادی کنر برده، افسران مساحت‌گران ما را بر نقاط مناسبهٔ واقعهٔ آبریزهٔ انهار کنر و پنج‌کوره، به حراست خود بالا برند. به نوعی که آن نقاط در میان ناوه کوتل و آنجا باشد که در آنجا حد فاصل وادی متی و دیهات موسی‌خیل را از بوهای‌داک علی‌حده می‌کند، و از آبریزهٔ مذکوره به طرف مشرق جدا می‌شود. حالا از

این راه دور، بر من ناممکن است که این نقاط مناسبه را صریح بیان کنم، لیکن به وادی کنر که رسیدیم افسران مساحت بی‌شک قابل آن خواهند بود که آن موضع واقع قلهٔ سلسلهٔ جبال مذکورهٔ فوق را مشاهده و نظاره نمایند و در جایی که برای دیدن ملک مهمندیه بالا رفتن بر کوه را ضرور بدانند، ممکن است که به این طریق مساحت عمومی ملک را دریافت کرده نقشه بسازند که نه خاص از آن جزو حدبندی که از ناوه کوتل شروع شده و به تواصل آبریزهٔ کنر و پنج‌کوره رفته علاقهٔ کنر را از وادی سوران و متی متعلقهٔ دولت انگلیس جدا می‌کند، بلکه از نقشهٔ مذکوره موضع خاص آبریزهٔ شمالی وادی بوهای‌داک که وادی متی و دیهات قوم موسی‌خیل و مردم صافی متعلقهٔ دولت انگلیس را از جزو وادی بوهای‌داک متعلق دولت افغانستان علی‌حده می‌کند معلوم خواهد شد. و بعد از این علم‌آوری حد فاصل که به طرف شمال بوهای‌داک است، بر نقشه قایم کرده خواهد شد. و این جزو از آبریزهٔ کنر و پنج‌کوره علی‌حده شده، به آبریزهٔ شمالی بوهای‌داک تا به جای اتصال حد قومی در میان وادی بوهای‌داک مطابق مراسلهٔ مرقومهٔ مورخهٔ دوازدهم نومبر ویسرا که به حضور والا فرستاده است می‌رود.»

پاسخ سپهسالار

پاسخ سپهسالار که در جواب این رقیمهٔ مستر اونی نوشته و نقل آن را ارسال حضور داشته بود این‌که: «در باب تجویز رفتن به کنر و شروع نمودن به کار حدبندی از کوتل ناوه و بالا شدن افسران مساحت، بر نقاط مناسبهٔ واقعهٔ آبریزهٔ نهر کنر و پنج‌کوره که نوشته‌اید، همانا تا حدود کوتل ناوه تصفیهٔ حدبندی شده است و در ملاحظهٔ حدود پیشتر از آن در وقتی که عملهٔ پیمایش در سال گذشته رفته بودند، مراد و منظور ما و شما بود که از آنجا تا هرجا که ممکن باشد حدود مهمندیه را ملاحظه کرده نقشهٔ آن را بردارند. چنانچه مساحان که از آنجا بالا شده بودند، مقامات چرتنه‌گند و چمرگندسر و کور چمرگندسر و علنگار و تجمل‌شاه و شیخ‌بابا و ده خبرگاری و ده چمرگند و کلونه را مشاهده نموده بودند، و غیر از این حدود که نامبرده شدند و در نقشهٔ پیمایش نیز مندرج‌اند، باقی مواضع مطلوبه را دیده نتوانستند. چنانچه خود شما در تصدیق این بیان در مراسلهٔ مرقومهٔ مورخهٔ بیست‌وپنجم رمضان همین سال خود این الفاظ را نوشته‌اید که آن مهربان تجویز نموده بود که هرقدر حد فاصل مطلوب که ممکن باشد، از کوتل ناوه پیمایش کرده خواهد شد. و هم فرموده بود که پس از آن من در دکه شده از آنجا

شما را به وادی گنداب واقع علاقهٔ مهمند خواهم برد و از وادی مذکور پیمایش بقیهٔ حدبندی را خواهید توانست، لیکن بعد از مصلحت با افسران پیمایش که از جملهٔ آنان لفتننت کولاسترم بود، در عرصهٔ چهار هفته، بر سر کوتل ناوه بر شده گردش و پیمایش نمود، و به این دوست‌دار معلوم گردیده، که پیمایش حد مجوزهٔ آن مهربان بدین منوال شده نمی‌تواند. بنابرآن می‌نگارد که هرگاه باز افسران مساحت در آنجا بروند کار حد بندی که ملحوظ خاطر است، از آنجا دیده نخواهد شد، بدون از مواضعی که در فوق ذکر شد.»

جواب حضرت والا

جواب حضرت والا با خامهٔ خواص رقم کرده که: «خوب جواب گفته‌اید امّا به جز از این‌که مستر اونی در حدود خود و شما در حدود خود حرکت کنید، دیگر تمام حرف‌ها را بی‌ثبات بدانید.»

رقیمهٔ دیگر مستر اونی

نوشتهٔ دیگر مستر اونی که نزد سپهسالار فرستاده و او نقل آن را با نقل جوابی که برای او رقم کرده و هر دو را ارسال حضور داشته بود اینکه: «مستر اونی می‌گوید من امیدوارم که شما واضح بنویسید که تجویزات مافوق را قبول دارید یا نه، و ما را بار دیگر به کنر برده افسران مساحت ما را به حراست خود بر نقاط مناسبهٔ بالای قلهٔ سلسلهٔ کوهی که آبریزهٔ نهرکنر را از نهر پنج‌کوره جدا می‌کند، بالا می‌برید یا نه؟ و هرگاه منظور دارید من به جهت رفتن در وادی کنر با شما هر وقت بگویید، آماده‌ام و شکی نیست که چون ما و شما در آنجا برسیم، حدبندی خط فاصل طرف شمال بوهای‌داک از کنار شمالی نهر کابل، واقع قرب پلوسی الی آبریزهٔ جنوبی بوهای‌داک است انجام می‌کنیم، مگر لازم است که اول، [حد]بندی طرف شمال بوهای‌داک کرده شود و تا وقتی ختم این‌کار نشده باشد، برای من ضرور نیست که در باب انتظامات مذاکره نمایم و اگر شما این تجویزات ما را منظور کرده نمی‌توانید، امیدوارم که باعث ممانعت آن را واضح بنگارید.

جواب سپهسالار این‌که: «در خصوص بردن خود شما و افسران مساحت را در وادی کنر و انتظام بالا شدن ارباب مساحت بر نقاط مناسبه، به وساطت بدرقه و حراست ما

مکرر مرقوم داشته و مستدعی شده‌اید، و من در حین ملاقات این را از شما جویا شده بودم که نام‌های نقاطی را که بالا شدن مساحتگران بر آنها منظور شما است بگویید که کدام حدود می‌باشند؟ و شما به جواب گفتید که نام آنها را نمی‌دانم، لیکن هر موقع را که پیمایشیان مناسب بدانند، در آنجا تجویز بالا شدن آنان منظور خواهد بود. و من به جواب شما گفتم که هرگاه حدود نقاط مناسبه را دانسته نشوم چه می‌دانم که به جای نامشخص و غیرمعلوم چگونه تجویز رفتن پیمایشگران متصور و مجوز شود. بنابرآن باز زحمت داده می‌شود که نام‌های نقاط مناسبه را که می‌خواهید پیمایشیان بر آنها بالا شوند و کار حدبندی کرده شود بنگارید تا بدانم کدام مواضع را نقاط مناسبه قرار می‌دهید؟ و آیا آن مواضع از حدود داخلهٔ خاک افغانستان‌اند یا از دولت انگلیس، و یا حدود مشترک در بین دولتین؟ و بعد از آن که نام‌های نقاط مناسبه را معین گردید و مردم سکنهٔ اطراف و جوانب آنها را شناختم که از کدام قوم‌اند، پس آنچه لازم و مناسب آن موقع بود مصرحاً به شما خواهم نوشت. پاسخ حضرت والا که با خامهٔ خاص رقم کرد: «خوب جواب نوشته‌اید جواب او را ببینم که چه می‌آید.»

رقیمهٔ دیگر مستر اونی و پاسخ سپهسالار

رقیمهٔ دیگر مستر اونی که سپهسالار آن را به حضور نوشته بود این که: «مستر اونی می‌گوید هرگاه تجویزات ما را منظور نداشته امیدوارم که تجویزات خود را بیان نمایید تا اجرای کار حدبندی مطابق نوشتهٔ حضرت والا و ویسرا به عمل آورده شود.» پاسخ سپهسالار: «البته به یاد شما خواهد بود که به روز ملاقات دوباره بردن خود را در کنر یاد کردید و من به جواب شما گفتم که تا کوتل ناوه کار حدبخشی به اتفاق طرفین حسب دل‌خواه و مناسب تمام شده یا چیزی باقی‌مانده است؟ و شما گفتید که تمام شده است. بعد از آن پرسیدم که پیمایشیان که بر کوه ناوه بالا شوند آیا از فراز آن کار پیشتر از آن را کرده می‌توانند؟ شما گفتید نمی‌توانند، ولیکن چون بر سر دیگر جبال شوند نقاط مناسبه را معین خواهند توانست. باز گفتم اگر نام نقاط مناسبه را ببرید بهتر است. شما اظهار ندانستن نام آنها را کرده گفتید که چون در کنر برویم نقاط مناسبه دیده خواهند شد. من از شما پرسیدم که هرگاه شما را در کنر ببرم آیا از نفس آن حدودی که تقسیم آنها را منظور نظر و مکنون خاطر دارید دیده می‌شوند؟ شما گفتید نمی‌شوند. من گفتم که از آبریزهٔ وادی کنر که متعلق به دولت افغانستان است، چیزی از

حدود مطلوبه دیده خواهد شد؟ شما گفتید که نه، امّا چون بر سر کوه که عبارت از آبشار است و تفریق آبریزهٔ نهرین کنر و پنج‌کوره را می‌کند، بالا شوند، معاینهٔ حدود کرده خواهد شد. من به جواب شما گفتم که آن حدود بی‌شبهه متعلق به دولت ما خواهند بود یا مشترک؟ شما تسلیم نموده گفتید که حد مشترک توان گفته شد. من اظهار نمودم که هرگاه عزم بردن شما را در حد مشترک نمایم و مردم آن‌طرف یعنی الوس متوطنهٔ حدود متعلقهٔ خود شما اقدام به حرکت خلافی نماید، تنبیه و تهدید و سرزنش ایشان برعهدهٔ خود شما خواهد بود و شما را گرفتار و دوچار مشقات فایقه خواهند کرد، چنانچه در سال گذشته عملهٔ پیمایش شما با وجودی که با بدرقه و محافظ ما در کوتل ناوه بالا شدند، مردم ماموند و چهارسنگ، آهنگ فتنه نموده از راه جنگ پیش آمدند و پیمایشیان را از دور هدف گلولهٔ تفنگ نمودند ولیکن پیمایشیان شما چون در وقت به نزاع برخاستن آنان و هدف گلوله ساختن ایشان را از کار نقشه برداشتن فارغ گشته راه مراجعت برداشته بودند، آسیب ندیدند والا کشته می‌گشتند، زیرا که آنان به اینان نرسیده از غارت مأیوس شدند و این عزم قتل و تاراج کردن آنان پیمایشیان شما را به شما معلوم گشت و به یاد خواهید داشت اگر همچنان باز آن مردم عزم رزم کنند، در مدافعهٔ آنان چه تجویز و تدبیری لازم می‌دانید؟ شما اظهار کردید که در این باب چیزی گفته در عهده گرفته نمی‌توانم. پس من چنانچه به زبان گفته بودم، نهفته اینک با خامهٔ بیان می‌نگارم که تا آن حدودی که از خاک افغانستان‌اند و امر تحدید حدود موقوف به رفتن در آنها باشد، اگر از حضور والا اجازت بردن شما بدان حدود صادر گردد، البته شما را حراست خواهم نمود و در حدود متعلقهٔ خود شما و حد مشترک در حفاظت از دستبرد مردم تعلقهٔ دولت خود شما معذورم و نمی‌توانم رعیت شما را از حمله بر شما باز دارم و مانع و دافع آیم.»

پاسخ حضرت والا

پاسخ حضرت والا که با ملماس خاص رقم نمود: «خوب جواب نوشته‌اید، امّا هر کمیشن در خاک و حدود خود حرکت کند و در آن وقت تقسیم و تعیین موضع باشگل می‌شد، مردم آنجا و عمراخان باجاوری و خان قوم مهمند یاغی بودند و سر در تحت فرمان کسی نداشتند که ما محافظت کمیسیون آن دولت را نظر به قومیت افغانی کردیم و اکنون همه را آن دولت از خود می‌داند و رعیت و سیورغال خود را خود می‌پندارد.

پس باید کمیسیون او در بین رعیت خود و کمیسیون این دولت در بین رعیت خود طی مسافت کنند. در کنر و مضافات آن جای گردش کمیسیون آن دولت باقی نمانده که در آنجا برده شود فقط.»

و چون مذاکرات و مکاتبات مسطوره در روز دوشنبه هجدهم شوال با خامۀ خاص والا مزّین و ممضی گردیده نزد سپهسالار ارسال شد. وی همه را به مستر اونی و او از تصوری که در دل داشت در گذشته کار تعیین حدود را معطل و ناتمام گذاشت و از راهی که به مغالطه پیش گرفته، بی‌مأخذ صحیح مباحثه و مذاکره آغازیده بود، عطف عنان نموده آهنگ مراجعت جانب هند کرد.

و درروز بیست‌ویکم ماه شوال از الوارگی به سپهسالار نوشت که: «من در هندوستان رفتم.» و او این رقیمۀ وی را به حضور والا ارسال داشته اجازت اقامت خود در دکه و مراجعت در جلال‌آباد خواست و به فرمان والا که به نامش صدور یافت به مستر اونی رقم کرد که: «هروقت از هند باز آید خبر نماید که حاضر آمده به کار تعیین حدود گراید.» و هم محمداسمعیل خان را با سی تن پیادۀ ساخلو مأمور اقامت و حراست حدود لعل‌پوره فرموده و خود چنانچه بیاید، در جلال‌آباد بازگشت. و حضرت والاٰ سی تن را جهت حفاظت لعل‌پوره و نواح آن کافی ندیده فرمان کرد که هفتاد تن دیگر افزوده مجموع یکصد تن مأمور اقامت آنجا کند.

سوگند یاد کردن میرزا محمدحسین

و هم در خلال احوال مذکور، میرزا محمدحسن‌خان برادر میرزا محمدحسین‌خان کوتوال در زمان نیابت برادر خود، از نادر علی‌خان وقایع‌نگار امور خفیۀ کابل، که محبوس شده به زیر حبس و حفاظت او بود، یکهزار و چهارصد روپیه و شصت روپیه را جنس از قبیل شمشیر و تفنگ و البسۀ دوخته و ساعت و موزه و ساز و برگ و پا افزار و بکس و غیره گرفته بود، در این وقت از عریضۀ نادرعلی که به حضور رسید و نوشته بود که به رشوت از من گرفته است. حضرت والا، عبدالغفارخان اجیدن پسر سردار شادمحمدخان را امر کرد که راشی و مرتشی را همچنان که محبوسند، در محکمۀ شرعیه برده شرعاً رفع مخاصمۀ ایشان کند. و او هر دو تن را به ذریعۀ محافظ نزد قاضی گماشته، میرزا محمدحسن‌خان از تمامت اجناسی که نادر علی خان را بیم قتل در

زندان داده گرفته بود، از عدم حاضر آوردن شهود نادر علی‌خان سوگند خورده مال حرام او را حلال‌آسا هضم کرد.

و مقارن این‌حال در روز بیست‌وپنجم ماه شوال ملاّ نقیب‌الله خان برادر قاضی امیرالله خان که در همهٔ علوم دینیه و حکمیه ماهر و در نزد ادانی و اقاصی به فضل و کمال باهر بود، بدرود جهان نمود.

و در روز بیست‌وهفتم شوال حضرت والا در باب چهار تن زوجات عبدالرحمن‌خان اورسیر[1] که به خدمت دولت در ترکستان چنانچه گذشت، وداع جهان فانی کرده بود سردار محمدعزیزخان حکمران ترکستان را فرمان کرد که: «سه تن زنان او را که از مردم آنجااند، تفویض پدران و برادران ایشان کرده زوجه که از مردم هند است با دختر صغیره‌ای که از مرحوم مذکور دارد، اگر به رضا و میل خاطر در هند می‌رود، به اعزاز و احترام گسیل کابل کند که در هندوستان برود و از متروکات شوهرش هر چند نقد و جنسی که شرعاً حق و حصهٔ او و دخترش بشود، امانت نزد داکتر عبدالقادر خان هندی، خادم این دولت که در مزارشریف مواظب خدمت است، بگذارد که تلف و ضایع نشود.» و چون این فرمان از عریضهٔ داکتر مذکور که با زنان او دمساز و مصاحبت طراز آمده عرض‌پرداز آمده بود، شرف صدور یافت و در مزارشریف پرتو افکن وصول شد، داکتر مزبور زنان او را به عقد نکاح و زوجیت خود درآورده، با مال و منالش متصرف گشت و حق و حصهٔ دختر صغیره‌اش را نیز حیف و میل نمود.

و از دیگر جانب در خلال احوال مسطور، میرزا عبدالغفور، سردفتر تالقان، پا از راه صداقت بیرون نهاده و سر از خدمت و اخلاص دولت باززده، خیانت و خسارت ورزیده، حیف و میل کردن مال دولت و رعیت ورزید. و میرزا محمدحسین‌خان با میرزا محمدعظیم‌خان که سنجش قطغن به دست داشتند و از خیانت سردفتران سنجش چنانچه گذشت، مأمور سنجیدن معاملات دیوانی آنجا شده بودند، از خیانت او به عرض والا رسانیدند. و هم از عرایض وقایع‌نگاران قطغن شرحی از جور و تعدی و افعال قبیحهٔ او به گوش راست‌نیوش حضرت والا رسیده، در روز بیست‌وهشتم شوال فرمان کرد که: «هر دو تن به صوابدید فرزند ارجمند شهزاده نصرالله خان دیگری را

---

۱ -ورسیر به لغت انگلیسی مساح را گویند چون وی هندی و تعلیم‌یافتهٔ اسکول بود به این لقب ممتاز آمد. (رقم خامهٔ خاص سراج‌الملة والدین)

مأمور تالقان کرده، میرزا عبدالغفور خان را در کابل بخواهند که حساب زمان کارداری خود را قطع و فصل نماید.»

و هم در اثنای وقایع مسطوره، سردار عبدالرحیم خان که از راه اخراج و فرار در پشاور رفته اقامت گزیده بود و از عرصهٔ چهار سال تنخواه او موقوف و دوچار عسرّت و ذلّت شده روز توهین و تحقیر به سر می‌برد، زندان افغانستان را بر خود بهتر از خواری و دشواری در پشاور دانسته، ناچار با یک تن پسر خویش پیاده راه این مملکت پیش گرفت و بدون حصول اجازت از دولت، خودسرانه وارد بندر دکه شد و سپهسالار که هنوز در آنجا بود، او را نگهداشته شرح حالش را عرضهٔ حضور نمود و حضرت والا طلب کابل فرموده آسوده‌حال و مرفه‌الاحوال و فارغ‌بال ساخت.

و هم در این ایام، عبدالرحمن و حیدر و پردل و حکیم و محمد غوث نامان با یازده تن دیگر از قوم افغان ترکی، سکنهٔ دهراود قندهار، به ذریعهٔ عریضه خواستار مزارع قریهٔ سیاه چوب هزاره شدند. و حضرت والا در پاسخ استدعای ایشان رقم فرمود که: «در عریضهٔ خود نه نوشته‌اید که مزارع و مراتع آن قریه ضبطی یا رعیتی است؟ و اگر رعیتی و در تصرف مالک خود باشد، پس چگونه از مردم هزاره گرفته و به شما داده شود و اگر شما آن را بگیرید مردم هزارهٔ آنجا در کجا رفته روز زیست به سربرند؟ و با صدور این فرمان اکثر املاک مردم هزاره را ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان به افغانان داده، هزارگان را از موطن ایشان خارج و فرار دیار گمنامی ساخت که هرکدام در موقع و مقامش ثبت و رقم خواهد شد.

و مقارن این‌حال، عبدالله‌خان اچکزایی متوطن موضع مورچه، محمدحسین و علی‌عمران و علی‌جان نامان بزرگان قوم اسکهٔ هزارهٔ سکنهٔ دهراود را خبر داد که اراضی و عقار آنجا را حضرت والا به من عطا فرموده، شما از منازل و مساکن خود بیرون شده، ملک و قلاع خود را به من بگذارید و بگذرید. و ایشان معروض حضور داشته بنگاشتند که: «ما در وقت بغی و طغیان مردم هزارهٔ که از قدیم سر در قید اطاعت نداشتند، چون ارزگان و حجرستان، خدمت‌ها به دولت کرده و صد خروار غله با لشکر کشوری خود به چاکران سلطنت، به نام معاونت داده تصدیق‌نامه‌های خدمت از صاحب‌منصبان لشکر و افسران کشوری حاصل کرده به دست داریم و به تقصیری که موجب دادن ملک ما به افغانان باشد نمی‌دانیم. پس توقع داریم که نخست به خطا و جنایتی که باعث دادن ملک ما به افغان باشد، نسبت به ما هدایت و ارشاد شود تا تقصیر

خود را دانسته، بعد ملک خود را فروهشته در دیگر مواضع رویم والا آرام و آسوده باشیم.» و حضرت والا در پاسخ عریضهٔ ایشان ارقام فرمود که: «به جز مزارع و مراتع علاقهٔ چوره و چنارتو که به مردم اچکزایی و فوفل‌زایی داده شده‌اند، دیگر املاک مردم هزاره به کسی داده نشده و نمی‌شود و دستورالعمل کافی در خصوص آن دو علاقه به ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان داده شده است و اگر ملک شما داخل یا خارج آن دو علاقه باشد، او بر طبق دستورالعمل معمول می‌دارد و نمی‌تواند که برخلاف امر پادشاهی بر شما ایذا و آزاری برساند.» و با وجود صدور این منشور عدم دخول دهراود در علاقهٔ چوره و دهراود، املاک آن مرد به افغان داده شده متملکین آن بعضی در ترکستان افغانی جای جلاوطنی گزیده برخی در خراسان از مملکت ایران خزیدند. و در روز بیست‌ونهم شوال حسام‌الدین خان کوتوال قندهار را فرمان آمدن در کابل شده او سعدالله نامی را قایم مقام خود قرار داده در کابل آمد.

وقایع ماه ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۳۱۴ هجری

در خلال احوالی که به شرح رفت، نظرمحمد خان، ممیّز قطغن، دست مداخلت به امور دیوان از آستین جسارت آخته، میرزا سیداحمدخان را که از سادات جلیل القدر و پدر بر پدر امور دفتر را به دست خدمت داشت، و از اعزهٔ کابل بود در تشویش و اضطراب انداخته، شیرازهٔ جمعیت دفتر خاطرش را از هم گسیخته پراکنده و منتشر ساخت. و او شرحی از بیباکی و مداخلت او در کار دیوان معروض حضور والا داشته با خامهٔ شکایت از آمهٔ سعایت برنگاشت و داد خواست. حضرت والا فرمان کرده سبب تطاول و تعدی و جسارت او را از خودش استفسار فرمود. و او پس از پرتو وصول افکندن منشور منبّهت دستور، معروض داشت و با ملماس هراس بنگاشت که: «مداخلتم در امور دیوان از آن است که سردفتر مستأجرین وجوه سایر و غیره را نزد خود طلبیده، از هرکدام چهارصد تا پنجصد روپیه گرفته، از وجوه اجارهٔ سابقه که بر ذمهٔ ایشان است هیچ نپرسیده به کار جدید می‌گمارد و به حکام می‌نویسد که به عمل و دخل ایشان مزاحم نشوند.» و حضرت والا در روز یکشنبه غرهٔ ذیقعده با خامهٔ عتاب بدو استکتاب فرمود که:«شما به ممیّزی مأمورید نه به حساب‌گیری و بالابینی کار میرزا سیداحمدخان،

که این فقره را تا کنون با قلم دو زبان به سه‌گونه در معرض تبیان آوردید و دوبار جواب نهی از مداخلت در کار او شنیدید و علم سرکار ما دربارۀ میرزا سیداحمدخان کامل حاصل است که شما دروغ می‌نویسید و اگر چنین نیست پس مصداق رشوت گرفتن او را چه حجت به دست دارید که آن از شما خواسته و از سیداحمدخان پرسیده شود؟ و یقین است که برهانی در الزام او ندارید و از تعصب و عناد سنی و شیعی بودن خود او می‌خواهید که به ترهّات و واهیات او را تحقیر نمایید و دستش را از کار دولت بازدارید، زیرا خود او معروض داشته و از مستأجرین شکایت‌ها نگاشته، دیگر عامل و ضابط از پاتخت خواسته است و شما او را دوست و شریک مستأجرها قرار داده، داستانی به سعایتش رقم کرده به حضور فرستاده‌اید. و اگر چنین نیست و راست می‌گویید هرقدر از غبن و زیان او را که به دست شما آمده باشد و ساختگی نباشد چیست؟ تا از او پرسیده و تنبیه و تهدید فرموده شود.» و چون نظرمحمدخان از واهمۀ جان این را نیز ناپرسیده نوشته بود که مردم خاکروب و کناس خان‌آباد از جور و ستم کدخدایان عارض شده داد خواستند که وجوه مالیات را از ما مضاعف می‌گیرند و من کدخدایان را طلبیده استنطاق نمودم و ایشان اعتراف بر زیاده‌ستانی خود کرده، بعد از جمله کدخدا طلا نام را به ضرب چوب و تازیانه تنبیه و تهدید کرده، جانب کلفگان رفتم و محمدسرور خان حاکم سابق خان‌آباد نیز او را از شرارتش به ضرب چوب خسته بود. و پس از زدن من، دو ماه به کمال صحت کار دهقانی خود را کرده بعد فوت شده است. حالا تهمت قتل او را نسبت به من داده می‌گویند از همان ضرب و لطمۀ شما مشارالیه فوت شده و این نیست مگر این‌که تمامت عمّال و ضبّاط محال قطغن از سببی که مال دولت و رعیت را از ایشان می‌پرسیدم و زجی می‌نمودم، همه کمر اتهام بر الزام بسته، خصوص محمدعیسی‌خان فوفل‌زایی، که مربی حال محمدسرور خان است، زیاده‌تر در تحقیر و تحذیر می‌کوشد. چنانچه طلا نام متوفی را محمدسرورخان از ضرب چوب خسته و اغماض ننموده، زدن او را ابراز دادم. بنابرآن با من طریق عناد برداشته‌اند.» حضرت والا در پاسخ این نوشته و معروضۀ او رقم فرمود که: «محمدسرور خان و محمدعیسی خان در معرض سیاست و بازپرس جواب افعال خود را می‌گویند و شما جواب اعمال خود را، سرکار ما شما را مأمور زدن تنبیه کردن مردم نفرموده است و از همین خودسری و گردنکشی شما بود که کار ممیّزی را خراب و پرپیچ و تاب ساختید و روز خود را به سر بردید.

مَنت تیشه دادم که هیزم بکن ندادم که دیوار مردم بکن

این نیست مگر نتیجهٔ آن که بر سیداحمدخان اتهام بستی خودت به آن دام گرفتار گشتی.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم روید جو ز جو

دسیسه‌بازی و جال‌سازی میرزا عبدالغفور خان

و مقارن این حال غیر از عرایض وقایع‌نگاران و میرزا محمدعظیم خان و میرزا محمدحسین‌خان سنجشیان قطغن، که در باب خسارت میرزا عبدالغفور خان معروض داشته و چنانچه گذشت به کابل خواسته شده بود، عرایض منگباشیان و رعایای تالقان چون منگباشی محمدکریم‌خان و منگباشی دوست‌محمدخان و منگباشی‌خان و غیره به حضور والا رسیده چون شرحی از جور و تعدی او معروض‌داشته و نگاشته بودند، حضرت والا شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان را که امور دیوان بدو متعلق بود، فرمان کرد که دیگری را مأمور سردفتری قطغن نموده، میرزا عبدالغفور را امر کند که نزد میرزا سیداحمدخان قطع محاسبهٔ خود نماید. و میرزا عبدالغفورخان به واسطهٔ علاقه ودادی که با میرزا محمدحسین خان سردفتر مستقل سابق دفتر سنجش داشت، به وسایط و وسایل حساب خود را نزد میرزا سیداحمدخان نبرده، از بیم مکشوف افتادن خیانات خویش تا که توانست خود را به تحت محاسبه درنیاورد، و رفته رفته ادعای ابراز نمودن و به محل انکشاف آوردن زیانکار حاجی محمدگل‌خان حاکم تالقان کرده خود را حساب‌گیر او ساخت. چنانچه داستانی مشتمل بر خیانات و خسارات او معروض داشته، به جال‌سازی و واسطه‌بازی، فرمان حضرت والا را حاصل نمود و او را در تحت سنجش محاسبه آورده، چیزی و پشیزی به منصهٔ ظهور نیاورد و از خجالت و شرمساری دوجلد کتاب جمع و خرج سال قوی‌ئیل را با یک جلد کتاب سوال و جواب و مجله‌های احاد و افراد رعیت که فوت و فرار شده مالیات دیوانی ایشان باقی افتاده بود، با غیره مکتوبات معاملات دیوانی که در نزد خود داشت و غبن و خیانت خودش را در نزد محاسب مکشوف می‌داشت در آب جاری انداخته، عریضه‌نگار حضور والا شد که بر اسپ سوار بودم همه از فتراک زین بر زمین افتاده مفقود شده است. و حضرت والا حاجی محمدگل خان را که وی خویشتن را چنانچه گذشت، به دسیسه حساب‌گیر او ساخته بود، فرمان کرد که کتب و مکاتیب مفقوده به هر نوعی که بداند و

بتواند به دست آورد که اموال دیوانی تلف و ضایع نشود و چون میرزا عبدالغفور همه را در آب انداخته نیست و نابود ساخته بود، به دست نیامد و حاجی محمدگل خان ماجرای تفحص و تجسّس خود و پیدا نشدن کتاب‌ها و مکتوبات را معروض داشته، حضرت والا فرمان کرد که: «میرزای جسور را به تحت حاضری در آورده مقیدانه امر کند که نزد میرزا کریم‌داد خان که از تغییر او مأمور سردفتری تالقان شده است، قطع حساب خود کند.» و او با وجود صدور این منشور از کیدی که در نهاد داشت باکی نکرده، خود را در زیر فشار ادای حقوق دولت در نیاورد.

شرح حال صاحبزاده عمر

و مقارن این‌حال، عمر نام صاحبزاده، از اولاد و احفاد جناب امام ربانی مجدّد الف ثانی، که نسبت دامادی به دختر آخند صاحب سواد نیز داشت و با اهل و عیال خود از عسّرت روزگار، ترک موطن و مسکن‌کرده، در اطراف پشاور ذلیلانه روز می‌گذاشت، و هشت هزار روپیه کلّه‌دار مدیون شده بود، روی امید به سوی حمایت پادشاهی نهاده، از راه حصول تمنا، وارد بندر دکه شده شرح حالت مرارت و تنگی معیشت پرملالت خود را به سپهسالار غلام‌حیدرخان، که هنوز در آنجا بود، بازداشت و او اعزاز و احترامش کرده به ذریعۀ عریضه خواستار اجازت آمدنش در کابل گشت. و حضرت والا در روز دوم ذیقعده ارقام فرمود که: «از این‌گونه صاحبزادگان مفت‌خوار، در مداین و امصار داخله و خارجه بسیاراند و در همه‌جا از مردم وظیفه می‌خواهند، امّا شما باید فکر کنید که مصالح کدام کار است یا مفت‌خوار؟ بعداً اگر متعّهد خدمتی نسبت به دولت می‌شود و امری را اجرا داده می‌تواند که از آن منفعتی به دولت و ملت برسد معروض دارید، و اگر شما محتاج به محاسن و عمامه و ردا و قبای اویید از کدام در خواهد بود؟ و اگر هیچ‌کدام نباشد و نیز هشت هزار روپیه مدیون باشد، که باید از بیت‌المال داده و ادا شود و هم وظیفه معاشیه برایش معین و مقرر گردد که رایگان خورده در خانه بخوابد، و دروازۀ پیر و مریدی به روی عوام کالانعام بکشاید. پس این‌قدر مبلغ زیاد که به مردم خارج از مملکت داده شود از کجا فراهم آمده است که کفایت مصارف لشکر و کشور و حفاظت سرحد و ثغور و حراست مملکت و مخارج ضروریۀ دولت و حفظ ملک و ملت و مفت‌خواران اجنبیه بکند؟ باری، خود او می‌داند و تکلیفش، ما را به او کاری

نیست و اگر خود شما او را قابل امری بدانید که بتواند منفعتی به بیت‌المال برساند و اجر و مزد خود را ببرد، معروض دارید و الاّ پی کار خود شود چه:

بی رنج کار، گنج میسر نمی‌شود   مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

و سپهسالار او را رخصت مراجعت داده، خودش را از تب نزلی درد سر و سینه و زکام عارض گشت، و از دکه که از پیش وعدهٔ ذکرش داده آمد، راه جلال‌آباد برگرفته، چون علیل شده بود، سه روز در یاساول برای علاج و تنقیهٔ مزاج درنگ نمود، و در این سه روز نیز با وجود بیماری، ترک خدمت دولت نکرده، کسالت طبیعت را عذر عدم مداخلت در کار قرار نداده، بزرگان قوم کدوخیل شنواری را، که چندی قبل بر این از دادن مالیات سر باززده، تمرد و طغیان ورزیده بودند، و او سه‌صد تن پیادهٔ ساخلو و پنجصد تن از اعداد رجال کشوری را مأمور تنبیه و تهدید ایشان نموده، در تحت فرمان آورده بود، نزد خود خواسته مالیات سال گذشته را که تاکنون ادا نکرده بودند، امر دادن نمود و گروگان از ایشان گرفته تسلیم کرنیل محمدعلی‌خان محمدزایی و مقیم شنوار فرمود. و او را امر کرد که وجوه مالیات ایشان را حصول و تحویل خزانهٔ جلال‌آباد نماید، خودش از یاساول در جلال‌آباد شده، از مضرات تب‌آور نپرهیزیده، رفته رفته مرضش مزمن گشت. و از این روز تا یکسال بعد، چنانچه بیاید به سل انجامیده هلاکش کرد.

و هم در این ایام، شصت تن از مردم تیراه، که با سپاه دولت انگلیس که عزم تصرف موطن و مسکن ایشان نموده به رزم گراییده بودند، مغلوب شده از راه هجرت وارد جلال‌آباد گشتند. و محراب‌خان کوتوال آنجا به فرمان والا هر واحدی را پنج روپیه زاد راه داده گسیل کابل کرد. و چون به آرزوی معاونت این دولت در محاربت با دولت انگلیس آمده بودند، حضرت والا مسئول ایشان را قبول نفرموده رخصت مراجعت داد.

مکاتبهٔ ارچر انگلیس با سردار گل‌احمد خان

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، بزرگان قوم ترکی، متوطنهٔ موضع تروه، که در خصوص موضع للمی‌زار خود با جهان‌خان نام لوانه در ماه رجب این‌سال چنانچه گذشت دعوی‌کرده بودند، به فرمانی‌که به نام ایشان شرف اصدار یافته بود، در کابل آمدند و پس از ورود ایشان به دارالسلطنه، ارچر نام انگلیس و پلتیکل اجنت آن حدود، درباب مواضع نقاط فاصله به سردار گل‌محمد خان نوشت و مواضعی را حد فاصل قرار

داد که للمی‌زار واقع تروهٔ رعایای این دولت را داخل خاک مقبوضهٔ آن دولت ظاهر می‌کرد، و همچنان منشیی که از طرف کارکنان دولت انگلیس در کاریز صالح، واقع لوانه، اقامت داشت، به عامل وجوه بندر تروه نگاشت که: «علایم فاصلهٔ سرحد، در مواضع سراغره تروه و دکر و سرخ‌غندی و خضر جابه‌جا واقع‌اند و عامل بندر مذکور، از این نوشتهٔ او به سردار گل‌محمدخان آگهی داد و او اصل مکتوب را از او خواست که ارسال حضور والا نماید. و در اثنای این مقال، شهاب‌الدین خان خدایداد خیل، جدول آبی را که محافظین سرحد دولت انگلیس در موضع سوندی از خاک این دولت کشیده جاری ساخته بودند، و اطراف نشیمن‌گاه خود را از آن آبیاری می‌نمودند، خراب و مسدود و بیاب کرد، و هم دیواری را که به دور زمین موسوم به کاست افراشته و بقولات در آن کاشته بودند، از بن برانداخت و ارچر انگلیس در این باب نیز به سردار گل‌محمدخان نوشت که: «این کردار شهاب‌الدین‌خان ناهنجار است باید او را از ارتکاب در این‌گونه امور بازدارد که باعث ملال خاطر جانبین نشود.» و پس از وصول این مکتوب، ارچر مکتوبی را که منشی آن دولت فرستاده و سردار گل‌محمدخان آن را چنانچه گذشت خواسته بود، به سردار مشار الیه رسید و هر دو مکتوب را با رقیمهٔ عامل بندر تروه ارسال کابل نمود. و حضرت والا در روز دوم مذکور ذیقعده، به سردار گل‌محمدخان ارقام فرمود که: «خط فاصل سرحد در بین دولتین معین و در نقشهٔ متعهده مندرج است. کسی نمی‌تواند که به مکاتبه و مذاکرهٔ مجدده آن را تغییر داده از حد خود تجاوز کند. و اگر چنانچه شهاب‌الدین‌خان از خط فاصل گذشته و دیوار باغچهٔ سرحدداران انگلیسیه را خراب کرده باشد، او را از حرکات مخالفات آیاتش بازدارد و اگر سرحدداران انگلیس تجاوز کرده باشند، خوب کرده که دیوار افراختهٔ ایشان را در خاک افغانستان خراب نموده است.»

و هم در اثنای این ماجرا، عبدالحکیم‌خان محمد زایی، که با نظرمحمدخان در قطغن مأمور خدمت ممیّزی بود، یک تن جاریهٔ محمدتقی نامی از مردم سکنهٔ غوری را که به نود روپیه خریده بود و در انظار فساق زیبا و ملیح می‌نمود، به جور و تغلّب از مالکش گرفته متصرف شد. و حضرت والا از عریضهٔ واقعه‌نگار آنجا از این فعل ناسزای او آگاه گشته، در روز پنجم ذیقعده فرمان کرده آن کنیز را به آقایش مسترد فرمود.

و هم در این وقت، از عریضهٔ میرزا عبدالقادر خان سردفتر بدخشان به مسمع فیض مجمع والا رسید که در سنهٔ لوی‌ئیل هزار و سه‌صد و نه هجری، حضرت والا رمه‌دارانی

را که گوسپندان خود را برخلاف قدغن پادشاهی در ماوراءالنهر برده فروخته بودند و به هر گوسپندی یک روپیه به نام تضعیف باج جرم نموده، وجه این جریمه افزون از شش‌هزار روپیه به شمار آمده و تا حالا حصول نگردیده است. حضرت والا فرمان حواله و حصول رقم فرمود که: «اگر چه مبلغ جزئیست آن را به خزانه برساند که حکم و قدغن پادشاهی به هدر نرفته همواره با نفوذ و جاری باشد.»

و هم در روز پنجم مذکور ماه ذیقعده چهارصد روپیه تنخواه سر و سالانهٔ محمدفرخ خان از مردم چاه‌آب بدخشان، که به فرمان حضرت والا چنانچه گذشت بابای‌زادگان در کابل آمده، و دیگران در سلک فوج بای بچه‌گان از پیادگان نظام خاصهٔ حضور منسلک گردیده، او در صنف پیشخدمتان دربار معلی منخرط آمده و دستش عاجز از کار پیشخدمتی ظاهر گشته، به نام فقیرمحمدخان برادرش و یک تن خادم او برحال و ثبت دفتر تشخیص گشت.

صدور اشتهار ممانعت سوال و جواب در غیر کتاب

و هم در این ایام، از عرایض وقایع‌نگاران بدخشان، به گوش اخبارنیوش والا رسید که کارکنان آن سامان، برخلاف کارپردازان کابل و دیگر ولایات، سوال و جواب معاملات دولتی را با همدیگر در کتاب نمی‌کنند و لساناً به ذریعهٔ رقعه از هم پرسیده مقصود حاصل می‌نمایند. حضرت والا در روز هشتم ذیقعده اشتهاری انتشار داد که: «دستورالعمل و حکم پادشاهی، از سرقت و خیانت اهل دیوان در لوی‌ئیل ۱۳۰۹ نفاذ یافته دفتر و فرد، ملغی و کتاب به روی کار آمده، قدغن بلیغ شد که تمامت مأمورین دولت در معاملات کلیه و جزئیه دولتی که به سوال و جواب احتیاجی روی دهد، از همدیگر زبانی و به ذریعهٔ رقعه نپرسیده، مطلوبات خود را چه در معاملات دیوانی و چه در امور و مکاتبات انشایی و احکام و فرامین جزئی و کلی متعقلهٔ دولت، در کتاب پادشاهی که به هر یک داده می‌شود، کتباً سوال کرده جواب مکتوبی در ذیل آن به کتاب حاصل کنند، تا در وقت حاجت احتیاج به دیگر حجت نشود و هیچ یک از سایل و مسئول، از رقیمهٔ خود انکار نتوانند، و اگر هر یک از عام و خاص مأمورین دولت در تمامت جزئیه و کلیه امور سلطنت، خلاف این دستورالعمل کند، مواخذه و معاقبه شود و کارگزاران صفحهٔ بدخشان، که تا کنون رعایت این حکم را نکرده و به محل اجرا

نیاورده‌اند، سرکار ما ایشان را معفو داشته، امّا ایشان را باید که از این قاعده عدول نکرده خود را منکوب و مخذول نسازند.»

و هم در این هنگام، نیازمحمد نامی از مردم فرخار، با منگباشی نذری نامی که از عرصهٔ سه سال در خصوص زوجهٔ خود که ملاّ فیض‌محمّد نامی عقد نکاح او را با منگباشی مذکور منعقد و مرتبط داشته بود، دعوی آغازیده داشت، و چند بار عریضه‌نگار حضور شده داد همی خواست و حضرت والا امر بر تحقیقات و کشف حقیقت و صدق و کذب بودن این خصومت را بفرمود. و چون در یکی از عرایض خود نوشته بود که سابق بر این دعوی من با نذری محمد منگباشی فصل و قطع شده، فیصله خط آن با طلاق نامهٔ زوجه‌ام ارسال حضور گردیده است و حضرت والا استفسار آن فرمود که طلاق‌نامه و فیصله خط دعوی نیازمحمد به حضور نرسیده، پس چرا این‌گونه عریضهٔ دروغ ارسال داشته است؟ و او از این عریضهٔ خود انکار نموده، حاجی محمدگل خان را فرمان شده او از نیازمند پرسید. نزد او نیز اظهار کرد که پس از فیصل شدن دعوی خود، هرگز عریضه نکرده‌ام. حضرت والا که از امور جزئیه و کلیه فروگذاشت نمی‌فرمود و همه را به محل تحقیق رسانیده برکرسی حق می‌نشانید، در روز نهم ذیقعده، حاجی محمدگل خان را فرمان کرد که: «نیازمحمد چند دفعه عریضه به حضور فرستاده مصدّع سرکار ما شده و بی‌جا داد خواسته استغاثهٔ غلط نموده، می‌خواسته کارگزاران دولت‌را معاتب به عتاب پادشاهی بسازد. چنانچه انکار او از عریضهٔ خود معلوم می‌دارد که خود او ملامت است. پس باید از مهتمم پست‌خانه و پیادگان آن مکشوف بدارد که فرمان مورخهٔ ماه رمضان این سال را که در پاسخ عریضهٔ نیازمحمد اصدار یافته است به خود او یا دیگری داده اند؟ اگر به خود او سپرده باشند، چون انکار از عرض خویش نموده، صد روپیه جریمهٔ این‌که عریضهٔ غلط کرده است، از وی حصول و تحویل خزانه کند، و اگر تفویض دیگری کرده‌اند، نیز صد روپیه از آن دیگر بگیرد که چرا به دروغ از جانب دیگری عریضه فرستاده است تا دیگری چنین جسارت نکند.

و هم در این ایام، مرادعلی‌خان جام، که حضرت والایش چنانچه گذشت، در سالی دوازده هزار روپیه تنخواه و در جلال‌آباد جای اقامت برای او معین فرموده بود، روز به سر بردن خود را در آنجا دشوار دیده و در کابل آمده، در حین حصول شرف بار استدعای اقامت در قندهار کرد و ملتمسش به اجابت مقرون و حکمران قندهار را فرمان

شد که: «تنخواه دو ماه خود را جهت توشهٔ راه از خزانهٔ کابل حاصل نموده، پس از ورودش در آن دیار، ماه به ماه یکهزار روپیه به او برساند و پس از وصول اهل و عیالش در قندهار، در اراضی واقعهٔ شش کروهی شهر، سرای و مزرعهٔ سرکاری برای اقامت و فلاحت او به اندازهٔ کفایت مؤنتش از جانب دولت به وی بدهد که روز رفاه به سر برد.» و او این منشور را با خود برداشته شادخاطر در قندهار رفت.

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان که مهاجرین قوم گرجی‌زایی و اچکزایی را در علاقهٔ چوره از محال هزاره‌جات، چنانچه گذشت، مزرع و مرتع داد، از نزاعی که در باب بسیار و اندک بودن مزرعه در بین هر دو فرقه به روی کار آمد، اراضی و اشجار مثمره و غیر مثمره را بر طبق تعداد نفوس ذکور و اناث ایشان قسمت کرده، یکهزار و نهصد و هشتاد جریب و ده بسوه زمین اعلی و پنج هزار و چهارصد و پنجاه و سه اصل درخت میوه‌دار و بی‌میوه، به فرقهٔ گرجی‌زایی و یکهزار و چهارصد و بیست‌وهفت جریب و شش بسوه و ده بسواسه زمین اعلی و پنج هزار و یکصد و هفتاد و شش اصل درخت با ثمر و بی‌ثمر، به فرقهٔ اچکزایی داده، دفع نزاع و رفع اوضاع خصومت کرد.

مورد نوازش شاهانه شدن ببرک‌خان جدرانی

و هم در این وقت، ببرک‌خان قوم جدران، از متوطنین جبال توابع خوست، مورد الطاف شاهانه آمده، سه صد تن پیادهٔ ساخلو و سه علم جدید در تحت امر و نهی او قرار داده شده، در روز دهم ماه ذیقعده روح‌الله‌خان و سرورخان و مچک خان نامان جدرانی، به منصب صدباشی در این سه دسته ممتاز و سرافراز گشتند، که سه‌صد تن از اعداد قوم خود فراهم آورند و میرزا سیدمحسن‌خان شاعر، شامل تخلص و سردفتر عموم پیادگان ساخلو را فرمان رفت که: «صد باشیان مذکور را با سی تن دهباشی و دوصد و هفتاد تن پیاده، که ایشان از قوم خود گردآورند ثبت دفتر کرده، در ماهی هفت روپیه به نام هر واحدی از سپاهیان درج نماید و هم سه صد میل تفنگ و سه‌صد عقد کمر کیسهٔ ولایتی و سه صد قبضه شمشیر، هر رقم که باشد، از مال دولت به ایشان تسلیم کند.»

دَرِ تفقد به روی فراریان کشودن والا

و هم در تضاعیف احوال مسطور، حضرت والا درِ ترحم به روی فراریان افغانستان که سر در بیدای حیرانی کشیده و در خارج مملکت دوچار صدگونه حوادث و پریشانی گشته، در صحرای سرگردانی سیر و گردش کرده، روز ذلّت و عسرت به سر می‌بردند کشوده، حکمران هرات را فرمان کرد که شخص معتمد نیکوکاری را مأمور نماید که فراریان و خارج مملکت‌رفته‌گان را تسلیت داده در موطن و مسکن ایشان برساند. و او حاجی میر حبیب‌الله‌خان قندهاری را مأمور این امر فرموده، وی راه مملکت روس و ایران بر گرفته، هرجا فلک‌زده و دل‌خسته و جگرسوخته از موطن خویش گریختهٔ را دید، از تسلیات شافیه دل به جای آورده، اکثر را هدایت به مراجعت جانب افغانستان کرده و مایل به عودت نموده، در مشهد مقدس گرد آورد. و در عدم زاد و راحلهٔ راه ایشان را در آنجا درنگ داد و مکتوبی مصحوب عبدالمجید نامی در نزد قاضی سعدالدّین‌خان حکمران هرات فرستاد و حامل این مکتوب او، در محمودآباد از توابع خراسان، به دست سرحدداران دولت ایران گرفتار گشت و ایشان مکاتیب اخباریهٔ خارجه را که حاجی مذکور به او سپرده بود کشوده و خوانده او را از سبب قرنطین مرض طاعون که در هند چنانچه گذشت حادث‌شده بود، پس از قید چهار روز با مکتوباتی که با خود داشت در مشهد مراجهت داده، به عبدالله‌خان کارگزار این دولت سپردند. و او تفویض حاجی میر حبیب‌الله‌خانش کرده، ماجرا به حکمران هرات نوشت و هم یکصد و پنجاه قران که پانزده تومان ایران به شمار می‌آمد، خواستار شد که مصحوب میرحسین نام جاسوس خارجه از هرات در مشهد ارسال بدارد که به خبرآور مملکت روس و ایران به نام زاد راه برگرفتن جانب هرات دهد و از قرنطین مذکور میرحسین راه آمدن در هرات نیافته بازگشت. و حکمران هرات از برگشتن میرحسین ناچار گردیده به عبدالله‌خان کارگزار و مقیم مشهد نوشت که دویست قران به حاجی میرحبیب‌خان داده او را رهگرای هرات سازد. و در اثنای این ماجرا سعیداحمدبیگ جمشیدی از جملهٔ فراریان رعایای این دولت که به هدایت و تسلیت حاجی میر حبیب‌الله خان مصمم عزم مراجعت جانب افغانستان شده بود، از در مشورت با حاجی مذکور سخن در میان آورد که در وقت معاودت خود از مشهد جانب هرات رمهٔ گوسپندان رعایای دولت ایران را از عرض راه به عوض گوسپندانی که کارگزاران آن دولت تاوان سرقتم گرفته‌اند، غارت کرده با خود در هرات ببرم. و او از این کار

فتنه‌بارش منع کرده فاسخ و ناسخ عزم مفسدت آثارش شد. و از آن سوی کارکنان دولت ایران از دیدن و خواندن مکتوبات اخباریهٔ جاسوسان این‌دولت که از نزد عبدالمجید خان چنانچه گذشت به دست آورده‌اند، یا از دیگر سبب، ارسال و مرسول مکاتیب دولتی و رعیتی این دولت را که به ذریعهٔ پست از مشهد در هرات جاری بود، ممنوع داشته قدغن کردند. و عبدالله‌خان مراسلات متعلقهٔ این دولت را در کیسهٔ مکتوبات قونسل دولت انگلیس انداخته آغاز فرستادن نهاد تا که به مذاکره و مفاوضهٔ دولتی صورت اجرای دایمی یافت و آنگاه که مقاولهٔ مذکوره، از عریضهٔ حکمران هرات به حضرت والا مکشوف گشت در روز دهم در ماه ذیقعده فرمان رفت و حاجی میر حبیب‌الله خان را در کابل طلب فرموده، مراجعت فراریان به تعویق افتاد.

جسارت غیر مستحقانه چاکران روسیه

و هم در این هنگام، سه تن از بادیه‌نشینان رعایای افغانستان، با سه تن شبان و رمهٔ گوسپندان خود به سرچشمهٔ واقع خاک این دولت شده، گوسپندان خود را آب دادند و کسان ایشان الاچیق ایشان را از جایی که ییلاق گزیده بودند، برداشته و سرگرم راه پیمودن جانب دیگر موضعی بودند که فرود آورند، ناگهان ده تن سوار قزاق از سرحدداران روسیه، که در موضع شورسپید اقامت حراست داشتند، داخل خاک این دولت شده دوچار رمه‌داران و شبانان گشتند و به عنف گوسپندی از ایشان خواستند که ذبح کنند و ایشان چون ملزم امری نبودند و در خاک خود طی مسافت می‌نمودند، ابا از دادن گوسپند کرده، سواران روسیه که در گرفتن گوسپند حجتی نداشتند، منفعلانه بازگشته و گامی چند برداشته آمدند و مالکان گوسپندان و شبانان را هدف تیر تفنگ و سه تن را مجروح ساختند و پیش آمده زخم رسیدگان را دیده، در خاک دولت متبوعهٔ خود رفتند و از بیم این‌که مورد مواخذه و معاقبه نیایند، به زبان فریه، به پلکونک مقیم تنوره را آگهی دادند که پانزده تن سواره و پیادهٔ افغانی ایشان را در موضع شورسپید آماج تیر ساخته از مشاهده و سیر سرحد بازداشته به قهر براندند. و او پیام بی‌مأخذ و دروغ آنان را راست پنداشته، با خامهٔ شتاب به سرهنگ محمودخان سرحددار این دولت استکتاب و استدعای جواب فوری کرد و سبب این حرکت مخالفانه را بپرسید. و او به امر حکمران هرات صورت ماجرا را به صدق نگاشته از مکاتبهٔ خلاف واقعش

بازداشت، چنانچه وی زبان مکالمه در کام انفعال کشیده، لب خجالت فرو بست، بلکه در نزد اولیای دولت روس مسئول جسارت سواران تبعهٔ خود گشت.

خواستار ملک تیرین هزاره شدن افغانان

و هم در این ایام، یارمحمد و محمداکرم و نورمحمد و امیر و محمدنور نامان، قوم هوتک غلزایی، از ساکنین موضع مهرآباد، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا خواستار اراضی علاقهٔ تیرین هزاره شدند و معروض داشتند که: «از آبا و اجداد مدت صد سال است که در موضع مذکور مقام گزیده و تا کنون روز به سر برده‌اند و اکنون از کثرت نفوس مزرعهٔ متملکهٔ ایشان کفایت امر معیشت ایشان را نمی‌کند، بنابرآن امیدوار احسان والا می‌باشند که مزارع مواضع چشمهٔ شفلق و خانان و بوم و نعنهٔ واقع تیرین هزاره را به ایشان از در قومیت افغانی عطا فرماید تا صد خانوار از ایشان که زمین ندارند، در آنجا شده و زراعت کرده، مالیات دیوانی را به عمال پادشاهی برسانند و آسوده‌حال روز به سر برند.» و چون مواضع چارگانهٔ مذکوره، در تصرف چهار الی پنجصد خانوار از مردم هزاره بودند، حضرت والا در پاسخ عرض و استدعای بی‌جای ایشان ارقام فرمود که: «مردم هزاره نیز مالیه می‌دهند، اگر به شما داده شود، خود هزارگان کجا بروند؟ هرگز ملک هزاره به شما داده نمی‌شود. به همان مزارعی که از خود دارید قناعت کرده طمع در ملک غیر که تصرفش در آئین اسلام حرام است نکنید.» و همچنین ملک پاین خان و بازمحمد قوم بابوزایی و فقیرمحمد و نیازمحمد و نظام و محمدکریم و محمدنور قوم دری‌زایی شعبهٔ نورزایی و قمرالدین و دادمحمد و محمدحلیم و نیک‌محمد و حکیم نامان قوم خروتی از متوطنین دهراود، به ذریعهٔ عریضه خواهش املاک دهراود و تیرین و ارزگان و شوی و تنها چوب هزاره را کرده عرض ایشان پذیرفته نگشت.

و هم در این ایام، از تغییر سعیدمحمدخان کوهستانی که زنان شوهردار هزاره را به اکراه و اجبار متصرف شده، و جور و ستم زیاد بر رعایای محکومهٔ خود از قوه به فعل آورده و طلب کابل و محبوس شده بود، جلندر خان از افغانان میدان کابل، به حکومت هزارهٔ جاغوری مأمور گردید.

و هم در این هنگام محمدنبی‌خان هزارهٔ مالستانی، چهارصد و چهل و نه خانوار را که حاکم درج سیاههٔ نفوس نکرده و از هر واحدی از ذکور چهارده الی پنجاه ساله، یک روپیه به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین گرفته در کیسهٔ حرص و خیانت خود

اندوخته بود، از مردم علاقهٔ گیزاب هزاره به روی روز آورد و ذکور ایشان را قرار اشتهاری که از پیش انتشار یافته بود، از چهارده تا پنجاه‌ساله درج سیاهه نفوس نموده، از هر واحدی یک روپیه زجراً به اسم شکرانهٔ لقب مذکور گرفته تحویل خزانهٔ دولت نمود.

تعمیر سرای علیای شهزاده حبیب‌الله

و مقارن این‌حال شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان از وعده‌ای که حضرت والا در سال گذشته و به وی نوید داده بود که در باغ چرمگر، سرایی برای نشیمن حرم محترم او اساس نهاده و ساخته و پرداخته فرماید، در روز یازدهم ذیقعده، به ذریعهٔ عریضه فرایاد خاطر اقدس آورده، و حضرت والا مهندسان و معماران را امر بر کشیدن نقشهٔ تعمیر آن کرده، قرار داد که نقشهٔ اندرون و بیرون آن را در روز جمعه سیزدهم ماه مذکور حاضر آوردند و پس از منظور شدن به کار پردازند. چنانچه سرای مذکور با عمارات اطراف و بارگاهش جهت خدمه و دربار شهزاده بنیاد گردیده، به اندک زمان ساخته و افراخته و پرداخته آمد. و در پایان کار به سرای علیا نامزد روزگار آمد و در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان به کرایه، نشیمن‌گاه سفیر دولت انگلیس شده، بارگاهش به کرایه اقامتگاه سفیر دولت ایطالیا گردیده، مسجد و عمارات نشستن خدمه، به امر این پادشاه خراب و از بن برداشته شد.

عرض مردم میامی در عدم رضایت خود از دخالت دولت انگلیس در ملک ایشان

و هم در این احیان، گلبت‌خان و لعل‌خان نامان، از بزرگان قوم میامی، سکنهٔ سرحد متعلقهٔ خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، عریضه و توسط سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون ارسال داشته، چون مرقوم داشته بودند که: «دولت انگلیس عزم داخل شدن در موطن ما جزم کرده می‌خواهد راه شوسه و آمد شد افواج خود را در کوهستان سرحد جاری سازد و ایشان به این امر رضا نداده، مصلحت کار و مشورت رفتار روزگار خود را از حضرت والا می‌خواهند.» و حضرت والا در روز دوازدهم ذیقعده، به سردار گل‌محمد خان ارقام فرمود که: «از طرف خود در پاسخ ایشان بنویسد که در زمانی که ملاّ پیونده رئیس روحانی قوم مسعودی، در کابل آمده شرف‌یاب بار گشت و عزم دیدار شهریار والاتبار حاصل کرد، حضرت والا به او فرمود که اگر مردم آن حدود رضا به

متابعت دولت انگلیس نداده، در موطن و مسکن خود اقامت و زیست نمی‌توانند و در آمدن به مملکت اسلام مایل و راغب باشند، پس در وقتی که از راه هجرت در افغانستان بیایند مسکن و مأوی و مزرعه و بذر و تقاوی از دولت به ایشان عنایت می‌شود و نیز تا وقتی که حاصل زراعت ایشان برسد، عموم مردم افغانستان ده یک و صد یک از نقد و جنس مالیات اراضی خود را علاوه بر حقوق دیوانی به نام حمایت اسلامیت و رعایت دیانت که قرار هر تومانی دو روپیه نقد و از هر خرواری بیست سیر غله باشد، به طریق مهمانی به ایشان می‌دهند، که تا رسیدن زراعت به وسعت و رفاهت معیشت کنند، و اگر به آمدن در افغانستان رضا نباشد، از جانب دولت افغانستان تکلیفی برایشان در هجرت کردن و نکردن نیست. و این اظهارات مرحمت‌آثار شاهانه را اگر ملاّ پیونده که به گوش خود شنید، به آن مردم تبلیغ کرده باشد راست است و اگر چنانچه ترک ابلاغ کرده باشد، پس معلوم است که در ارکان اصولیه و فروعیهٔ دین و اسلام و ایمان خلل و زللی وارد آمده خواهد بود، و چنین نیز نیست که او با وجود علم و فضل و اظهار دیانت و ابراز تقوی، ترک این رسالت کرده باشد. باری همان فرمودهٔ والا که به او گفته ثابت و پایدار و برقرار و استوار است و نقد و جنسی که نام برده شده، با مزارع و مساکن به ایشان داده می‌شود والا مختارند که به هر نوع می‌دانند، با دولت انگلیس رفتار نمایند.» و آن مردم این رقیمهٔ سردار گل محمدخان را که به فرمایش حضرت والا نگارش داد، از راه جلب منافع و خودفروشی نزد کارکنان دولت انگلیس برده و نموده و اخذ مطلب کرده، در این مملکت نیامدند.

و هم در این هنگام از طلب کابل شدن میرزا علی‌جان خان، میرزا غلام‌محمد خان هزاره که به محرری در زیر دست او روز خدمت به سر می‌برد، مواظب اجرای امور دیوان غزنین گشت و تا که میرزا جلال‌الدین‌خان افغان به سردفتری آنجا مأمور گشت او طریق خدمت در نوشت.

جال‌سازی بعضی از فراهیان

و هم در این اوقات، موسی و شیرین و میریحیی و لاهور نامان، از اهالی نواح فراه، که با ملاّ خلیفه نام بارکزایی معاند بودند، با خود اندیشیده در بین قرار دادند که او را به امری متهم ساخته، دوچار عتاب و عقاب حکومت سازند. چنانچه با خامهٔ اتهام به حضور والا عریضه و ارقام نمودند که: «ملاّ خلیفه اظهار و اعتراف کرد به این‌که من در

مملکت روس رفته و هفتاد شهر را سیر و سیاحت کرده، بعد با یک جلد کتاب و سه تخته معجر زنان بازگشتم، و چون بعضی از معاندین دولت و بدخواهان سلطنت، مثل سردار محمداسحق خان و هواخواهان او و غیره، در مملکت روس اقامت مخاصمت با حضرت والا داشتند، حضرت والا به اندیشهٔ این‌که مبادا ملاّ خلیفه جاسوس آنان بود، عریضهٔ اینان راست باشد، در روز دوازدهم ذیقعده علی‌محمد خان حاکم فراه را فرمان کرده که: «در مقام تفحص و تحقیق حال و مقال او بر آمده احوالش را مکشوف دارد.» و او ملاّ خلیفه را احضار و استنطاق فرموده، وی انکار آورده، با آن چهار تن مأمور محکمهٔ شرعیه گشت که شرعاً ادعای آنان را از خود دفع نماید. و آن چهار تن امر معروضهٔ خود را بر او ثابت نتوانسته، علی‌محمدخان ایشان را محبوس و ماجرا معروض داشت. و حضرت والا احکام و ارقام فرموده از ملاّ خلیفه ضامن گرفته شد که اگر رفتنش در ممالک روسیه مکشوف افتد، ضامنانش او را به دست چاکران دولت بدهند و هم از ضامنانش و کسانی که شهادت عدم مسافرت او داده بودند، التزام‌نامه شرعی اخذ گشت که در صورت ظهور خلاف شهادت ایشان مجرم و مورد بازخواست و سیاست حکومت باشند.

و هم در اثنای این‌حال، عبدالرسول و انور نامان از قوم نورزایی و علی‌زایی از شمردن نفوس ذکور و عهدنامهٔ جمهور، که عموم اهالی سکنهٔ مملکت چنانچه گذشت، در خصوص تعداد رجال و دادن یک نفر از هشت نفر برای خدمت دولت منعقد و مرتبط آمده بود، سر باززده، طریق وحشیت و نکث معاهدت برگرفته، علی‌محمدخان حاکم فراه، هر دو تن را محبوس زندان سیاست فرموده، و هم عبدالله نام پسر کمیدان محمداسمعیل‌خان از مردم ارغنده کابل که پدرش از خیانت ورزیدن خود به یاسا رسیده و او تفویض کدخدایان ارغنده شده بود، داخل کمبود فوج هزاری گشته، از عریضهٔ وقایع‌نگار فراه به مسمع فیض مجمع والا رسید و محبوس گردیده و به فرمان والا هر هفت تن از فراه در کابل آمده، داخل زندان سیاست و مورد زجر و توبیخ حکومت شدند.

و هم دراین ایام حکمران هرات، منشی دوست‌خان را که از عسرّت روزگار، بست‌نشین مزار خواجه عبدالله انصاری شده و ادعای ابراز دو کرور روپیه غبن و خیانت حکّام و عمّال هرات را علاوه بر هفتاد لک روپیهٔ که حاجی ابراهیم به روی روز آورده و حواله و حصول کرده بود نموده، چنانچه گذشت طلب کابل شد. اهل و عیالیش را به

فرمان والا به قدر کفایت و رفاه حال، علوفه داده خودش را مصحوب محمدابراهیم‌خان افشار و دو تن سوارهٔ نظام و محمداعظم نام گسیل کابل کرد. و او چنانچه بیاید، پس از وصول در کابل، تمامت حکام و عمال و ضبّاط هرات را به ذریعهٔ منشور احضار دارالسلطنه نموده، خلقی را دوچار فشار محاسبه و خسارت ساخت و چیزی و پشیزی نتوانست به روی روز آورد، زیرا که حاجی میرزا محمدابراهیم‌خان موشکافی کرده غبن و خیانت همه را مکشوف و حواله و حصول داشته بود.

امضای جرم بر سردار غلام‌علی خان

و مقارن این‌حال، در روز شنبه چهاردهم ذیقعده، سردار غلام‌علی‌خان حکمران غزنین، که از تحقیر محمدعثمان خان تحصیلدار وجوه باقیات چنانچه گذشت طلب کابل شده بود، وارد گشته شرفیاب بار شد. و چون از اولاد امجاد سردار پاینده‌محمدخان مرحوم بود، حضرت والا امضای زجر و جرم خطاکاری او را به توسط شهزاده اعظم سردار حبیب‌الله خان مرجوع به امضای سرداران محمدزایی و صاحب‌منصبان لشکری و کشوری فرموده، ایشان از جنرال و برگد و کرنیل و کمیدان و اجیدن شصت و یک نفر به شمار آمده امضا کردند که دیهٔ ضربهٔ چهل چوب را که به محمدعثمان زده است، از هر ضربی بیست روپیه مجموع هشتصد روپیه به خود او واز هر ضرب چوبی که بر نوکرانش رسانیده و یکصد و شصت ضرب به شمار آمده پنج روپیه که مجموع آن نیز هشتصد روپیه شود به ایشان بدهد، و دوازده هزار و نهصد و شانزده و دو ثلث یک روپیه وجوه باقیات را که حواله بوده و او مانع از حصول آن شده، زجراً از مال خود تحویل خزانه کند و اصل حواله را محصل سرکاری بر علاوهٔ جریمهٔ مذکوره، از اعداد رعیت حصول نماید. و شهزادهٔ ممدوح این امضای ایشان را در روز پانزدهم ذیقعده به ذریعهٔ عریضه تقدیم والا نموده، حضرت والا با خامهٔ خاص رقم کرد که نوشته و امضای شما سراپا از روی دانش به امور سیاست و فهم و کیاست است، خدای را شکر می‌کنم که افکار شما سلیم و مستقیم است و امر نمود که تا یازده روز این مبلغ را محصل دولتی حصول و حاضر حضور کند. و سردار غلام‌علی‌خان تا موعد مذکور از مال زنان برادران و عم‌زادگان خویش آن را مهیا کرده، چهارده‌هزار و پنجصد و شانزده روپیه و د ثلث یک روپیه را ادا نموده، از غصه تب همی عاید حالش گشته، به اندک زمانی بدرود جهان کرد.

بواعث عزل منشی محمدایوب خان از حکومت کهمرد و سیقان

و از دیگر سوی در خلال ماجرای مسطور، بابا مراد نام ایل‌بیگی، بر چیزی از زمین مزروعی با ویردی علی‌بای و پیرمحمد و فقیرمحمد و محمدنظر نامان قوم هزارهٔ نعمانی، از مردم محکومهٔ منشی محمدیوسف خان حاکم کهمرد و سیقان، دعوی ملکیت کرده، مدعی مذکور را که از مردم تاشقرغان بود، حاجی دادمحمد خان حاکم آنجا او را با دو طغرا فرمان حکومتی ترکستان و صورت حال شرعی که از ادعای خود در دست داشت، نزد منشی محمدیوسف‌خان گماشته به وی نگاشت که تا زمان فصل و قطع جانبین و رفع خصومت متخاصمین، هزارگان مدعی‌علیهم را از کاشتن و در تصرف ضبط و ربط داشتن زمین متنازع‌فیها باز دارد، و هزارگان به فرمان حکومتی ترکستان اعتنا نکرده و خود را از تبعهٔ ایالت کابل و سیقان و کهمرد پنداشته، او را مجاب بلا استحقاق داشتند و منشی محمدیوسف خان هزارگان را از این امتناع و اباء نمودن‌شان چیزی نگفته، مغرورانه اغماض کرد، جواب حاکم تاشقرغان را نیز از لا و نعم، هیچ ننگاشت و حاکم آنجا ناصبور گردیده، ماجرا معروض حضور داشت و حضرت والا در روز شانزدهم ذیقعده از این عریضهٔ حاکم تاشقرغان منشی محمدیوسف خان را از حکومت کهمرد و سیقان عزل و میر نبی خان کوهستانی را نصب فرموده و هم میرزا امیر اسمعیل خان از سادات جلیلهٔ کابل را شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان به امر والا به امید اینکه به واسطهٔ اشرافیت خود شاید به مردم هزاره جور و ستمی نکند، مأمور هزارهٔ جاغوری نمود.

خواستن افغانان املاک دهراود هزاره را

و هم در این احیان، عبدالرحمن و نظرمحمد و نظام و محمدعظیم نامان و غیره از قوم پتان‌خیل نورزایی، از دادن ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان املاک مردم هزاره را به افغانان مسموع شده، اراضی و عقار قریهٔ گندگان و صدمنی و کاریزی واقع علاقهٔ دهراود و هزاره را به ذریعهٔ عریضه از حضور والا خواستار شده، حضرت والا ارقام فرمود که: «املاک رعیت هزاره هرگز به دیگری داده نمی‌شود.» و با صدور این منشور برخلاف دستور حضور، آن املاک به مردم افغان داده و از دست هزاره کشیده شد.

و هم در روز مذکور تنخواه ملک عطامحمد شکاری و چهار نفر کوه‌گرد زیر دست او، که در روز دوازدهم جمادی‌الاولی این سال، از سبب اتهامی که بر وی نسبت داده

بسته بودند، وقوف و خود ایشان مأمور اقامت بالامرغاب هرات شده بودند، از ظهور بی‌گناهی او برحال گردیده، نوکری پنج نفر از قوم او که در افواج نایک حواله‌دار و توپخانهٔ اندرون ارگ پادشاهی و فوج پیادهٔ چاریاری و فوج سوارهٔ نظام ملازمت داشتند و از سبب او موقوف خدمت گردیده بودند، برحال و مال و ملک همه که ضبط شده بود، مسترد گشت.

حوالهٔ ناحق دفتریان بعید از ایمان سنجش

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، هفت لک و هفتاد و هفت هزار روپیه از دفتر سنجش کابل، به نام بقایای شانزده‌ساله، بر مردم قطغن حواله و فرمانی به نام سیداحمد خان سردفتر آنجا صادر شده، مصحوب میرزا محمدقاسم نامی که حصول این مبلغ را برعهده گرفت، گسیل گشت و او در آنجا شده، فرمان را به میرزا سیدّ احمدخان نموده، به موجب حکم مندرجهٔ آن او را تکلیف معاونت بر حصول آن نمود و او به ذریعهٔ عریضه یک تن سرکرده و دو تن محرر از حضور برای اجرا و حصول این حواله خواستار شد و هم معروض داشت که اکثر این وجوه از ابواب گفتگوی لاقبولی رعایا و بی‌جایداد و پا در هواست.

و مقارن این‌حال، مکتوبی از سیدجعفر خان حاکم غوری، در خصوص دو لک و چهل هزار روپیه که از جملهٔ مبالغ مذکورهٔ فوق بر مردم آنجا حواله شده بود، به سید احمدخان رسید و چون مرقوم داشته بود که طومار این حواله میرزا محمدقاسم از دفتر سنجش کابل حاصل کرده و ادعای حصول آن را نموده است به جز اینکه رعیت را یاوه و فرار نماید، دیگر چیزی حاصل نخواهد کرد، زیرا همهٔ این حواله علیث فَلَیث و بیجااند. و میرزا سیداحمد خان این مکتوب او را نیز ملفوف عریضهٔ خود ارسال حضور نمود. و حضرت والا از عریضه و مکتوب آن دو تن حاکم و دفتری دانا و خیرخواه سلطنت و رعیت، بر دفتریان سنجش عتاب کرده، در روز نوزدهم ذیقعده، میرزا محمدحسین خان و میرزا محمدعظیم خان سنجشیان معاملات دیوانیهٔ قطغن و بدخشان را فرمان و نقل عریضهٔ مردم غوری را نیز تسلیم ایشان کرد و رقم فرمود که: «مردم غوری از دادن و ادا نمودن مبالغ حوالهٔ دفتر سنجش سر باززده و همه را ناحق مطلق گفته‌اند. پس اگر چنانچه ناحق باشد چرا حواله کرده خیال فرار کردن رعیت عزم نموده‌اند؟ و اگر ناحق باشد، این فریاد و دادخواهی حاکم و سردفتر و رعیت از

چیست؟ باری، با کمال زودی جواب حاکم غوری و سردفتر قطغن را بگویند و ایشان از خوف اینکه معاتب و مورد مواخذهٔ سیاست پادشاهی نشوند از حوالهٔ ناحقی که کرده بودند، دست و خامه و زبان باز نداشته، اکثر مردم قطغن و غوری را فرار وادی ذلّت و جلاوطنی ساخته همه را در ورطهٔ عسرّت روزگار انداختند و به جز از وزر و وبال ضعفاء و فقراء و ارامل و ایتام، دیگر چیزی حاصل نکردند.

شرح حوالهٔ اجاره‌داران قندهار

و هم در خلال احوالی که رقم شد، شصت هزار روپیه بر شهنوازخان و محمداکرم خان علیزایی، مستأجران مال‌التجارهٔ گذری، که به یک لک و سی هزار روپیه از حاجی‌اسد خان و احمدشاه خان مستأجران وجوه سایر قندهار به اجاره گرفته و زیان کرده بودند، حواله و امر حصول شده، از عدم استعداد و توان ادای آن خود را به در افلاس زدند. و حضرت والا از عریضهٔ شهبازخان بر ماجرا آگاه گشته، در روز بیستم ذیقعده احکام و ارقام فرمود که: «آن دو تن مستأجر که وجوه سایر را از دولت به رضا و رغبت خود به اجاره گرفته و به امید حصول منفعت به این دو تن اجاره داده‌اند، وجوه دولت را از آن دو تن حصول و تحویل خزانه نماید، زیرا چاکران سلطنت نوکر و خادم آن دو تن نیستند که در معاملات مستأجرهٔ ایشان خدمت کنند و تنخواه از بیت‌المال ببرند.»

و هم در این هنگام، سی‌وهفت تن از سادات قریهٔ پاده‌خواب لهوگرد، که شیعی بودند و از سبب کتابی که به مذهب شیعهٔ امامیهٔ مؤلف و مطبوع شده و سب اصحاب کبار در آن مندرج بود و به دست میرزا محمدحسین خان کوتوال افتاده آن را تقدیم حضور کرده، چون مسئلهٔ سب قلمی و اصل کتاب چاپی بود و آن را میرزا محمدحسین خان درج کرده بود، هر چند سادات مذکور داد زده فریاد برآوردند که به سب اصحاب کبار عقیده ندارند مسموع نیفتاده، چنانچه گذشت مال و ملک ایشان ضبط و خود ایشان اخراج و مأمور اقامت قریهٔ کده از قرای توابع چخانسور، که اهالی آن نیز شیعه و در سال هزار و دویست و نود و هفت از دست محمدعمر خان نورزایی که ایشان را به سوگند قرآن فریفته و از قلعه در مسجد برآورده قتل عام کرد و زنان و دختران و فرزندان ایشان را اسیر گرفت شده بودند، شب هنگامی گریخته در سیستان متعلق دولت ایران رفتند و ماجرا از عریضهٔ علی‌محمد خان حاکم فراه به حضرت والا حالی شده، چون معروض داشته بود که یکصد و سی و نه نفر مرد و دختر و پسر و دختر بزرگ و

کوچک فرار نتوانسته بازمانده‌اند و نیز استدعای کوچ دادن ایشان را از کده و جای اقامت در نواح قریبهٔ فراه کرده، حضرت والا تجویز او را منظور و در روز بیست و یکم ذیقعده مرقوم فرمود که: «ایشان را از آنجا کوچ داده منتشر و پراکنده به دست کدخدایان نواحی فراه سپارد که مواظب حال ایشان بوده نگذارند که فرار شوند.

تظلم پیادگان ساخلو

و هم در خلال این مقال، پیادگان ساخلو، که در تحت رایت سرتیب عبدالرحیم‌خان مقدم خدمت بودند، از جور و ستم او معروض حضور داشته، حضرت والا علی‌محمد خان حاکم فراه را فرمان و امر تحقیق صدق و کذب جور او کرد. و او سرتیب و پیادگان ساخلو را مأمور محکمهٔ شرعیه نموده، سرتیب مذکور هر یک از پیادگان ساخلو را که چهار یا پنج روپیه بر علیه او دعوی کرد، نقد داده دعوی بیست و سی و چهل روپیه را سوگند خورده و برخی گواه بر اثبات دعوای خود از پیادگان فوج نظام گذرانیده، چون حضرت والا از عریضهٔ علی‌محمد خان بر ماجرا آگاه گشت، در روز بیست‌ودوم ذیقعده فرمان کرد که: «وجه اندک دادن و از بسیار سوگند خوردن مفهوم و معلوم است، ملوم و ملزوم می‌باشد و بر پیادگان ساخلو ماتحت امر خود ستم کرده است. پس او را گسیل کابل نمایند.» چنانچه از پرتو وصول افکندن این منشور، کرنیل محمدخان و میرزا عبدالحکیم خان سردفتر و حاکم فراه او را به حراست و محافظت چند تن از پیادگان فوج پیادهٔ مزار، رهسپر کابل ساخته، کمیدان مهردل خان را به عوض او مأمور اقامت در چخانسور کردند. و او در کابل رسیده محبوس و از منصب سرتیبی محروم و مأیوس آمد.

جسارت نمودن سواران سرحدیهٔ روسیه

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که به شرح رفت، سرحدداران روسیه، چند تن از رعایای افغانستان را به محض داخل شدن در خاک متصرفهٔ دولت موصوفه، به سبب امر قرنطین مرض مهلکهٔ طاعون، که در هندحادث شده بود، به خلاف قاعدهٔ معینهٔ قرنطینیه به قتل رسانیدند. و از سمر گشتن خبر قتل آنان فقرای سکنهٔ ترکستان و هرات که در قرب و جوار خاک روسیه توطن دارند، خایف و هراسان گردیده، در دل جای دادند که این حرکت مخالفانهٔ سرحدداران روسیه ازعزم محاربت نمودن دولت متبوعهٔ ایشان با

دولت افغانستان خواهد بود. و حضرت والا برای رفع اشتباه و تأمین حال آن مردم، در روز بیست‌وسوم ذیقعده اشتهاری نگار و انتشار داد که جمهور اهالی ترکستان و هرات متوطنۀ قرب سرحد دولت روس اولیای آن دولت را مأیوس از حمله و یورش بر افغانستان دانسته، کمر بستۀ امر خلافی نشوند و تیغ ستیز از غلاف نکشند و از این‌که در این ایام قراولان افواج سرحدیۀ دولت روسیه در ساحل نهر جیحون و غیره بنادر، در تعداد خود افزوده‌اند، در دل اندیشه راه ندهند زیرا دولت افغانستان هرگز آهنگ جنگ با دولت روس ندارد و آن دولت نیز عزم رزم از هیچ در، در خاطر ندارند.

تعیین معبر نمودن کارکنان روس برای مسافرین و قوافل افغانیه

و مقارن این‌حال، پلکونک مقیم موضع تنوره، از خاک سرحد روسیه، از تعیین امر قرنطین نمودن دولت متبوعۀ خود به حکمران هرات نوشت که اهالی توابع هرات و غیره رعایای افغانستان را که عزم سفر جانب مملکت روس جزم کنند، آگاه نماید که به جز از طرق بندر ماروچاق و تخته بازار و پنجده، از دیگر مسلک و معبر، عبور و مرور نکنند و داخل و خارج نشوند و الاّ آسیب و زیان می‌بینند. و حکمران هرات رعایای محکومۀ خود را از این امر آگهی داده، مقارن این‌حال، سواران مأمورۀ قرنطین روسیه از هنگامه‌جویی و مفسده‌خویی با خامۀ دروغگویی، از خوف بازپرس قتل آن چند تن تبعۀ دولت افغانی که کشته بودند و حجتی نداشتند، به قونسل دولت متبوعۀ خود در مشهد مقدس نوشتند که چند تن از سواران مامورۀ قرنطین در موضع موسی‌آباد که محل متنازع‌فیه ایران و افغانستان شده، و سرحدداران افغانی به ممانعت برخاسته در روز بیست‌وسوم ذیقعده با هم درآویخته، خون دو تن روسی و یک تن افغان ریخته و مقتول گشته بعد سواران روسیه در اقامتگاه خود رفته و افسر ایشان از وقوع این امر بی‌تامّل و ناصبور گردیده، شصت‌نفر سوار دیگر بدانجا رهسپر فرموده، امر کرده است که سرحدداران افغانی را از آن حدود به قهر و قسر برانند. و قونسل مزبور ازاین نوشته سرحدداران دولت متبوعۀ خود به قونسل دولت انگلیس داد و او به ذریعۀ تلگراف به ویسرای کشور هند خبر داد و او به حضرت والا رقم و استدعا کرد که: «سرحدداران افغانی در خاک ایران متعرض سیر و گردش سواران روسیه نشده، ممنوع فرموده شوند که مبادا فتنه حادث گردیده باعث کدورت خاطر اولیای دولتین آید.» و حضرت والا از حکمران هرات پرسیده و تکذیب ماجرا نمود. و حضرت والا از عدم وقوع واقعۀ کاذبه

که سواران روسیه به قونسل دولت متبوعهٔ خود نوشته بودند، به ویسرا ارقام و او را آسوده‌خاطر و آرام فرمود.

و هم در روز بیست‌وسوم مذکور غلام‌حبیب خان خزانه‌دار پشت‌رود، هشت لک و شصت و دوهزار و ششصد و شانزده روپیه که از وجوه سال گذشته در خزانهٔ آنجا فراهم شده از مخارج دولتی افزون آمده بود، در کابل ارسال داشته تحویل خزانهٔ عامره شد. و هم میرزا عبدالحکیم‌خان سردفتر فراه دو لک روپیه عاید و واصل خزانهٔ کابل کرد.

لطوخ ادویهٔ قرنطینه نمودن سرحدداران روسیه

و هم در اثنای واقعات مسطوره چند تن از مردم بادیه‌نشین و رمه‌دار قوم کاکر، سه رمهٔ گوسپند از راه تجارت در پنجده برده، و روسیان البسهٔ ایشان را برآورده دوای سیاه قیرآسایی بر ابدان ایشان طلا نموده و آتش‌زده بسوختند و اجساد ایشان را سراپا مکره و سیاه ساختند و تا دوازده روز پیهم گوسپندان ایشان را یک یک در آب نهر انداخته، از سبب قرنطین همی شستند. و از این آزار و اذیت و هتک حرمت اسلامیان نمودن روسیان، محمدسلیم نام قوم بابری از بادیه‌نشینان سیاه‌بند غور هرات به مردم پشت‌رود آگهی داده، تمام ترک سفر و تجارت در مملکت روس کردند.

و هم در این هنگام دو برادر از قوم کاکر، در موضع کنده‌سوخته از خاک مملکت ایران زراعت کرده، خود ایشان بدین‌سوی رود کهسان در خیل دین‌محمدخان اقامت ورزیده، روزی به عزم آبیاری زراعت خود از نهر عبور، سواران مامورهٔ قرنطین ایرانی ایشان را مانع شده، ایشان از خیره‌چشمی پا پس نکشیدند و ایران به سواران قزاق روسیه ماجرا حکایت کرده، روسیان هر دو برادر را هدف تیر تفنگ کرده، یکی را مقتول و دیگری را مجروح ساختند. و پلکونک مقیم تنوره از این جسارت وحشیانهٔ سواران قزاق دولت متبوعهٔ خود به سپهسالار فرامرز خان رقم و اعتراف بر خطا کرده معذرت خواست. و او این مکتوب را ارسال کابل داشته حضرت والا برای حجت روز حاجت ضبط دیوان حفاظت فرمود.

و هم درخلال این مقال، میرزا عبدالحکیم خان نویسندهٔ محمدصدیق خان مهمند حاکم کنر، که از گریختن او با چند تن از نوکرانش محبوس‌شده بود، به دادن رشوت از زندان کوتوالی نجات یافته، در موضع شیوهٔ کنر رفت، و از عریضهٔ وقایع‌نگار آنجا

حضرت والا آگاه گشته، در روز بیست و چهارم ذیقعده سپهسالار غلام‌حیدر خان را فرمان کرد که: «میرزا عبدالحکیم خان را که رشوت به کوتوال داده، خود را از زندان خلاص ساخته در شیوه مناص گزیده است، محبوساً گسیل کابل کند.» چنانچه او در کابل آمده سخت مواخذه شد، و از عقاب و عذابش که کوتوالان نسبت بدو از قوه به فعل آوردند و به حضور اطلاع نداده دیگر نام نبردند، از خاطر والا رفته از رشوت گرفتن کوتوال حدیثی در میان نیامد.

و هم در روز مذکور ماه ذیقعده، دادمحمدخان، که میرزا محمدقاسم نامی ادعای به روی روز آوردن خیانت او را کرده به دولت مبلغی را حجت داده بود، حاجی نورمحمدخان مأمور حکومت تاشقرغان شده، او طلب کابل گشت. و در روز بیست‌وپنجم ذیقعده از عریضه و استدعای داکتر عبدالقادرخان هندی که معروض داشته و نگاشته بود، در سالی چهل هزار روپیه به تعمیرات دولتی که در ترکستان بنیاد و آباد می‌شود زیان به دولت می‌رسد، اگر سرپرستی تعمیرات و مرمت‌کاری عمارات آنجا به وی مفوض شود، هم کار تعمیر زود انجام می‌پذیرد و هم وجوه دولت رایگان صرف نمی‌شود. حضرت والا او را به عوض عبدالرحمن‌خان اورسیر متوفی، مأمور سرپرستی تعمیرات ترکستان فرمود.

و هم در این ایام، عبدالقادر بیگ، حاکم کرکی، نامهٔ به خط و لغت روسی ملفوف نامهٔ خود، به صحابت بابامراد بیگ نام میرزاباشی در آقچه، نزد میرابوطالب خان حاکم آنجا فرستاد و پیام داد که مکتوب روسی را ارسال حضور والا نماید و میرابوطالب‌خان، حامل مذکور آن را اعزاز و احترام نموده، در مقام مناسبی فرود آورده، مکتوب را گسیل کابل داشت. و چون در این وقت از عدم مکاتبهٔ این دولت با دولت روس، ترجمان خط روسی در کابل نبود، حضرت والا آن را در هند از راه ترجمه کردن فرستاد و تا که ترجمهٔ آن از هند رسید و جواب از حضور مرقوم و مرسول گشت میر ابوطالب‌خان حامل آن را به عزت نگاه داشته، پس از وصول جواب، خلعت و تشریف داده رخصت مراجعت فرمود.

و مقارن این‌حال، حضرت والا، میرزا دوست‌محمد خان، منشی‌محکمهٔ حکومت جلال‌آباد را جهت امری در کابل خواست و محمدعمر خان نورزایی حاکم آنجا میرزا شیرمحمد نامی از مردم جلال‌آباد را به عوض او مأمور کرده، از عریضه و استدعای حاکم مزبور در سالی دوصد روپیه تنخواه میرزا دوست‌محمد خان به نام او منظور آمد.

و این میرزا شیرمحمد در پایان کار، شعرگویی اختیار کرده به حضور سراج‌الملّة والدّین امیر حبیب‌الله خان به واسطهٔ قصیده‌ای راه یافته، دفعتاً از تنخواه سالی دوصد روپیه، به دو هزار روپیه سالیانه نایل و واصل گشت، حتی که ذکرش ثبت تاریخ شد.

و هم در این ایام محمدحسن‌خان، برادرزاده پهلوان اسمعیل قزلباش از ارتکاب خیانتی با مادر و اهل و عیال خود اخراج پشاور شده، سرایش ضبط دیوان سلطنت گشت.

و هم در این وقت سپهسالار غلام‌حیدر خان، چهل و هفت تن از بزرگ و کوچک جدیدالاسلام کفار کتور را که محمدعلی‌خان حاکم لمقان از مضائق و مزالق جبال به دست آورده در جلال‌آباد فرستاده بود گسیل کابل کرده با دیگر اسراء ملحق شدند.

حکم کفر بر عاملین قلیان و نصوار کردن ملاّ عبدالوهاب مانکی

و هم در این هنگام، ملاّ عبدالوهاب مانکی، حکم کفر بر عاملین قلیان و نصوار کرده و رسالهٔ تألیف نموده، چهار تن از تبعه و مریدان او با آن رساله که در حرمت استعمال تنباکو نگاشته و مباشرین عمل قلیان و نصوار را کافر و ملعون انگاشته بود، در نواح جلال[آباد] آمده، مردم را نهی از هر دو عمل مذکور نمودن آغازیدند. و سپهسالار دو تن ایشان را که از پشاور بودند، جانب مسکن ایشان اخراج فرموده، دو تن دیگر را که از جلال‌آباد بودند، هیچ نگفت. و ملاّ دادمحمدخان مفتی محکمهٔ شرعیهٔ سپیدکوه، که از مریدان و اخلاص‌مندان جناب عالم فاضل و موحد کامل آخندزاده نجم‌الدّین بود و ملاّ عبدالوهاب با جناب مستطاب متورع ایاب او طریق مخالفت و معاندت می‌پیمود و یک به دیگری نسبت کفر می‌کرد، این رساله و فتوای ملاّ عبدالوهاب را باعث اخفاف او در نزد اولیای دولت و ذات اعلیحضرت والا دانسته، ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در پاسخ رقم فرمود که: «اکثر از ملایان این زمان، خصوص این دو تن، امتان حضرت رسول کریم واجب‌التعظیم را به عزم و ارادهٔ شهرت ریایی و حصول مرام دنیایی خود کافر و ملعون می‌خوانند و در کریمهٔ واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولا تفرقوا و آیهٔ یاایهاالذین آمنوا ادخلوا فی‌السلم کافةً ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین نظر دقت و عاقبت‌اندیشی نینداخته، مسایلی را که باعث انفکاک اتحاد و اتفاق اسلام‌اند انتشار داده، حکم کفر براعداد اسلامیه می‌کنند، از این حیث است که دول مستعمره نصاری از فتواهای علمای اسلام که یک به دیگر نسبت کفر می‌دهند و نظر به این

فرمودهٔ حضرت امام همام ابی‌حنیفهٔ کوفی (رح) که نحن لانکفر احداً من اهل‌القبله گفته‌اند و به این‌که کل من قال لااله الاالله محمد رسول‌الله فهو مسلم بالاتفاق نیانداخته، دلایل افتراقیهٔ اسلامیه را پراکنده و منتشر می‌سازند، حجت بر یکدیگر قرار داده و نفاق‌انگیزی کرده، ممالک دولت اسلامی را متصرف شده، اسلامیان را اسیر سرپنجهٔ نصرانیت خود کرده و می‌کنند. و هنوز ملایان سعی و کوشش خود را که در افتراق و انفکاک اتفاق اسلامیان مبذول می‌دارند از دست نمی‌دهند. باشد که از این رویه و شیوهٔ نامرضیهٔ ایشان کفر غالب و اسلام مغلوب شده، قبلهٔ مسلمانان و مدفن نبی آخرالزمان در تصرف دولت مستعمره نصاری در آیند و احکام قرآن متروک و مناهی الهی معمول شوند و این نیست به جز این‌که در عقیدهٔ اسلامیت خود این ملاّ نمایان، خلل و زللی روی داده خواهد بود، زیرا علمای ربانی و فضلای صمدانی به غیر از آنانی که ایمهٔ دین و مجتهدین طریق صدق و یقین، براهین کفر ایشان را از قرآن و احادیث یافته و قرار فرمودهٔ خدا و رسول ایشان را کافر شناخته، فتوی بر کفر ایشان داده، دیگر از اهل اسلام را که مباشر فعل حرامی شود، عاصی پنداشته کافرش نخوانده و ننگاشته‌اند، و ملایان این زمان که کفر و لعن مسلمانان را سهل و آسان می‌دانند، همانا از خلل و ضعف عقیدهٔ خودایشان است که عاصی را کافر گویند، راشی را با آن که اصرار در گرفتن رشوت نماید و آن را از حیثی که اجرای کار مضطر و درمانده‌ای کند، حلال شمارد، مسلم و مثاب خوانند، و اگر چنین نیست پس قضات و اهالی محکمه‌جات شرعیه که همه عالم و فاضل‌اند و همواره اجرای حدودالله می‌کنند چرا رشوت گرفته لحاظ و جانب‌داری و اغماض از احکام ایزد باری می‌کنند؟ و بعضی از ایشان نرد و سطرنج می‌بازند و استعمال آلهٔ قمار می‌نمایند؟ باری شما که منصب افتا دارید، باید وجههٔ همت بر تنبیه غافل و ارشاد جاهل و امر به معروف و نهی از منکر گمارید و این دو تن مریدان ملای مانکی را هدایت و ارشاد نمایید که بیرون از امر شرع مطهر کسی از مسلمانان را کافر و ملعون نخوانند و به جز طریقهٔ انیقهٔ احمدی (ص) نپویند تا ضال و مضل نشوند.»

تمرد و طغیان ورزیدن جدیدالاسلام کفار کانتوز

و از دیگر سوی درخلال واقعات مسطوره، نواب‌خان، حاکم کامدیش کافرستان و محمد غفورخان حاکم کانتوز، درویش نامی از پیادگان ساخلو را، که اهالی سکنهٔ موضع

پشورش مرشد خود می‌خواندند، جهت روغن خریدن اجازت رفتن در پشور دادند و او در آنجا شده پس از حصول حاجت خویش، راه مراجعت پیش گرفت. و در حین معاودت عم او از رفتن در موضع برکمتال منعش کرده گفت تا چهار پنج روز کار پیادگان ساخلو و مردم جدیدالاسلام کانتوز آشکار خواهد شد و با هم خواهند درآویخت، زیرا که آن مردم از جور پیادگان ساخلو به ستوه آمده‌اند و اگر می‌روید معاجلاً بازگشته، در آنجا درنگ نکنید، تا با حاکم کانتوز و پیادگان ساخلو دوچار دستبرد کفار نشوید و او بازگشته، اظهار عم خود را به نواب‌خان و محمدغفور خان حاکمان کامدیش و کانتوز باز داشت. و ایشان در جلال‌آباد به سپهسالار نوشته، او علی‌الفور به محمدسرور خان کمیدان مقیم موضع برکوت رقم و امر کرد که بلادرنگ با سپاهیان نظام که در تحت امر خود دارد، آهنگ کانتوز کند و هم برگد بهاءالدین‌خان را نوشت که یکصد تن از پیادگان سپاه نظام را با جمعی از مردم کشوری سکنهٔ موضع ساو و ناری، با کمیدان مذکور مأمور رفتن در کانتوز کند، تا اگر مردم آنجا تمرد و طغیان اختیار کنند، دمار از روزگار ایشان بر آرد و الاّ از حقیقت کار آگهی دهد که انتشار این اخبار سمر گشتهٔ زبان و بیان کیست و سبب شهرتش از بهر چیست؟ و هنوز کمیدان مسطور به جایی نرسیده راست و دروغ بودن عزم شورش کردن مردم کانتوز را از کسی نپرسیده بود، که اشرار آنجا در روز جمعه بیست‌وهفتم ذیقعده بر حاکم و پیادگان ساخلو و ملایانی که مأمور تعلیم و تلقین امور دینیه به ایشان بودند بشوریدند، و از جمله مردم سکنهٔ قریهٔ اوله‌گل و چسپو اسلحهٔ معلمین را به تغلب تصرف کرده، معلمین مقیمهٔ قریهٔ بدموک با اسلحهٔ خود گریخته به محافظ‌خانهٔ واقع برکتمال درآمدند و جمعی از اشرار کفار معابر را مسدود ساخته، استوار ایستادند که کسی در کانتوز داخل و خارج نشود و مابقی حاکم و پیادگان ساخلو را به محافظ‌خانهٔ واقع کانتوز در آورده محصور ساختند، و ملایان معلم را که به‌جای مانده گریختن نتوانستند یک یک با دست و گردن بسته، از قلاع برآورده در یکجا جمع کرده با هم قرار دادند که همه را با ملایان مقیمهٔ موضع پروک و پرستم به دست آورد[ه] و فردا در برکمتال برده سر بزنند. بعد به آهنگ جنگ در حدود موقع مندی کوتل انجمن و آمادهٔ کارزار شدند و ماجرا را تا این‌جا دوست‌محمد نام، غلام سردار عبدالله‌خان، که از آن مردم بود، از کانتوز در جلال‌آباد نگاشته، این نوشتهٔ او که در روز غرهٔ ذی‌الحجه به وی رسید که إن‌شاءَالله در موقعش رقم شده می‌آید.

استدعای احمدجان خان نامزد نمودن دختر خود را به شهزاده غلام‌علی خان

و هم در خلال قیل و قال مذکور، احمدجان‌خان حاکم سابق نهر شیخ شرک بلخ، یک دستگاه ساعت قاب طلای سویتزرلندی و سی ذرع لتهٔ ابریشمین روسی، معروف به اطلس جاپانی و دو تخته میزپوش، به نام تحفهٔ حضور والا از ترکستان ارسال داشته معروض داشت و استدعای تعیین زمان رومال فرستادن نامزدی دختر خود را با شهزاده غلام‌علی‌خان کرد. و حضرت والا در روز بیست‌وهشتم ذیقعده در پاسخ او رقم فرمود که: «قبل براین نیز عریضه و استدعای این امر را کرده بودید و ارشاد شده بود که وصلت خاندان شاهی با شما از حیثیت قومی و هم قبیله‌ای، که کفو گفته می‌شوید، از معایب و مباینت دوراست، ولیکن تازمان وصول رشد و بلوغ پسر و دختر، که نهال وجود ایشان از رنگ و بوی شباب بارور و مثمر گردیده، اختر اقبال مساعدت نماید البته عقد مزاوجت هر دو تن، حسب تقدیر حی قدیر منعقد و مرتبط خواهد گشت، و اینک که اندیشه و خیال و عجلت و طول آمال شما را بر آن داشته است که از وقوع این امر خود را به عموم معرفی نموده،شان و منزلت خسر شهزاده بودن خویش را ابراز داده، بازار روزگار گرم بسازید و خلق از شما در بیم و امید شوند، پس از این طمع خام بگذرید و همچنان نا انجام بگذارید، زیرا خاندان شاهی به جز از خاندان‌های بزرگ که رؤسای اقوام و قبایل سترگ بوده دارای محامد و محاسن اوصاف و اخلاق و آداب باشند، بادیگری وصلت نمی‌کنند، و تخم این زراعت در شوره‌زار نمی‌افکنند، چه:

چه زمین شوره سنبل برنیارد   درو تخم عمل ضایع مگردان

و بسا است که اولاد و احفاد، از عدم نجابت و اصالت و ارومت خاندانی زاد و ولد خود، مصدر و مرتکب شنیعت و فضیحت شود و خاندان خود را بر باد دهد.

و هم در این ایام احمدعلی‌خان حاکم قوم هوتک غلزایی، دوهزار و هشتصد و یازده روپیه که احاد و افراد قوم مذکور به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین داده بودند، گسیل کابل داشته تحویل خزانه شد.

و هم در این وقت عریضهٔ زنان و دختران سردار نورمحمد خان مرحوم، برادر سردار شیرعلی‌خان قندهاری که فوتش از پیش گذشت از بندر کراچی به حضور والا رسیده چون استدعای اجازت آمدن در افغانستان کرده بودند، عرض ایشان به اجابت مقرون آمد و فرمان شد که: «پس از وصول به مامول و ورود در قندهار، هرکدام دارای پسری از سردار مرحوم باشد، زاد و راحلهٔ راه، از خزانهٔ قندهار برداشته همانا در کابل بیاید و

اگر دختری دارد به مثابهٔ دیگر زنان و دختران فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی سالیانه تنخواه نسبی از دولت ببرد و در قندهار اقامت نموده مرفه‌الحال روز به سر برد، و هم از صدور این حکم میرزا محمدحسین سردفتر قندهار را ارقام و اعلام شد که: «پس از وصول ایشان از کراچی در قندهار، پسرداران ایشان را، زاد و راحلهٔ راه داده گسیل کابل نماید، و تعداد دختران و سن سال ایشان را با مادران‌شان معلوم کرده معروض دارد که تنخواه نسبی برای هر یک قرار سن و سال از مواجب معینهٔ اناث که در سالی سه‌صد روپیه می‌باشد معین و مقرر شود.

و مقارن این‌حال نوروز خان بلوچ خارانی، که استدعای بهای اراضی واقع کلنی زر خرید خود را کرده، و حضرت والا چنانچه گذشت قباله و وکیل او را خواسته بود، قایم خان نامی را وکیل خود قرار داده مأمور قندهار کرد که قباله داده بر طبق مندرج قبالهٔ او پول حاصل دارد، و هم مصحوب او عریضه‌ای ارسال داشته، معروض داشت که زمین واقع رباط کلنی را که مشتمل بر دو قطعه می‌باشد و یکی را به دوازده هزار روپیه و دیگری را به سیزده هزار و نیم یک روپیه خریده است که مجموع بیست‌وپنج هزار روپیه قندهاری به شمار می‌آید، قباله از وکیل او گرفته و مبلغ مذکور داده شود. و حضرت والا در پاسخ او رقم فرمود: «زمینی را که خریده و قبالهٔ شرعی از ملاک آن گرفته باشد، از روی ثبت آن که در محکمهٔ شرعیه باشد، قباله گرفته بهای آن داده می‌شود والا وجه داده نمی‌شود، زیرا مزارع آن مردم را از عدم استطاعت و استعداد ایشان به رسم و اسم زراعت‌کاری گرفته خواهد بود. و چون قبل از سلطنت حضرت والا همهٔ قباله‌جات اطراف بلدان و امصار عرفی و ثبت محکمهٔ شرعیه نبودند و حضرت والای او محصول قرار داده مقید به دفتر صکوکات فرموده، اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین چنانچه در جلد چهارم بیاید و از پیش نیز اشارت شد بهای آن زمین را ادا فرمود.

و هم در این ایام، مختار خان علیزایی از متوطنین موضع باغران زمینداور، به ذریعهٔ عریضه مزارع و مراتع هزارگان سکنهٔ ناوهٔ میش و ناوه کمانگران از مضافات زمینداور [را] که افزون از هزار خانه بودند، کرده معروض داشت که: «اقارب و مناسب من زیاد و زمین مزروعی ایشان اندک است و قرب دویست خانه بی‌زمین می‌باشد، هر دو ناوهٔ مذکوران از طرف دولت عنایت شود که مالیات آن را داده روز ترفیه حال به سر برند.» و حضرت والا در روز بیست‌وهشتم مذکور ماه ذیقعده ارقام فرمود که: «مردم هزاره دو

قسم‌اند. یکی آن که تمرد و طغیان ورزیده کیفر دیدند و در هر موضع و محل که هزار خانه بودند، افزون از یکصد الی دوصد تا باقی نماندند و همه به جزای عمل خود واصل شدند و دیگری آن که تمرد و طغیان نکرده و از آغاز تا انجام کار اشرار متمرده طریق خدمت دولت سپرده و آغروق و علوفه به سپاه پادشاهی حسب دلخواه رسانیده و با لشکر کشوری متفقانه کشش و کوشش صادقانه نموده‌اند. پس این مردم که شما ملک ایشان را می‌خواهید متصرف شوید، اگر از قسم اول باشند همانست که اراضی‌شان مال و ملک دولت‌اند و عمّال پادشاهی به رسم خالصه به توسط دهقان زراعت و حاصل آن را تسلیم چاکران سلطنت می‌کنند، به شما چرا داده شوند؟ و اگر از گروه دوم باشند ملک ایشان به غیر داده نمی‌شود، زیرا که خدمت کرده و هم مالیات آن را به دولت می‌دهند و اگر چنانچه پنج نفری از ایشان طریق طغیان پیموده باشند، به جزای اعمال خود رسیده کیفر دیده‌اند و ملک کسی که جنایت و خیانت نکرده باشد به کسی داده نمی‌شود.» و با صدور این منشور، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان اکثر املاک هزارگانی را که خدمت کرده بودند و خطوط تصدیق خدمات خود را از سرکردگان افواج ملکی و نظامی به دست داشتند، چون املاک دستهٔ مسکهٔ هزارهٔ جاغوری و تمام هزارهٔ دای‌چوپان و غیره را به افغانان داده، هزارگان را نیست و نابود ساخت و کسی به عرض و داد آنان نپرداخت.

و هم در این احیان عبدالله‌خان کارگزار به توسط حاجی اسمعیل حکاک مشهدی نوکر این دولت که رخصت حاصل کرده در مشهد رفته بود، پنج هزار و پنجصد روپیهٔ کابلی را فیروزه خریده ارسال حضور نمود.

شرح حال دزدان رعایای روسیه

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حاجی محمدگل خان حاکم تالقان، سی نفر از دزدان مردم ماوراءالنهر جیحون را که از محال قطغن رمه‌های گوسپندان فقرای این دولت را به سرقت برده و می‌بردند، به زحمات شاقه و تکلیفات فوق‌الطاقه گرفتار سلاسل و اغلال سیاست کرد و از جمله یک نفر را احمدجان حاکم حضرت امام به دست آورده و در حراست آن تفریط نموده وی بگریخت. و حضرت والا در روز بیست‌ونهم ذیقعده از سبب گریختن آن دزد او را از حکومت معزول فرموده سربلند خان را مشافهتاً مأمور حکومت آنجا فرموده، امر کرد و هم به حاجی محمدگل‌خان

ارقام نمود که: «از بیست و نه تن دزد دیگر قرار اقراری که به سرقت خود کرده‌اند، بر طبق قواعد مندرجهٔ اساس‌القضات و قوانین نظامنامهٔ حکومتی جرم حصول و تحویل خزانه نماید، و از جمله خدای‌ویردی و ترسن‌بای نامان را که از مردم قطغن و رهنمای دزدان بوده‌اند، گسیل کابل کند.»

و در پایان کار خدای‌ویردی، از بیم قتل خود از آمدن در کابل به ضراعت عذر و عفو خواسته، سه‌هزار و پنجصد روپیه حجت کرد که به حکومت برساند. و حضرت والا از عریضهٔ سربلند استدعای او را منظور فرموده فرمان کرد که: «ضامن از خدای‌ویردی گرفته بعد در عرصهٔ هفت ماه قرار هر ماهی پنجصد روپیه از او و زوجه و خویشان خود او و زنش حصول و تحویل خزانه کند.»

و هم در این اوقات، محمدیوسف خان ابن حبیب‌الله خان جوانشیر، از احفاد خانشیرین خان مأمور حکومت خوست و فرنگ توابع بدخشان شد.

و هم در خلال احوال مرقومه، نظرمحمد خان ممیّز قطغن، از بیم سیاست پادشاهی که طلا نام خاکروب را به ضرب چوب خسته داده و چنانچه گذشت، پس از دو ماه فوت شده و او تهمت قتل او را به محمدسرور خان بسته، حضرت والا او را با ورثهٔ مقتول مأمور به شرع انور فرموده بود، به حضور والا معروض داشت که: «در خان‌آباد لحاظ خدا و رسول نیست، قاضی جانب‌داری و اغماض از حق می‌کند» و چون استدعای رجوع دعوی ورثهٔ مقتول را با خود در دیگر محکمهٔ شرعیه کرده بود، حضرت والا در روز سلخ ذیقعده در پاسخ عرض او ارقام فرمود که: «از تقریر و تحریر خودت معلوم و مفهوم می‌شود که مقتول مذکور را محمدسرورخان چوب نزده، خودت به دروغ نسبت چوب زدن را به او کرده‌ای و حال آن که سرکار ما کی به شما اجازت زدن مردم را داده است؟ و اکنون که زدید و او فوت شد، در حقوق شرعیه و اجرای حدودالله و بازپرس حکومت و سیاست سلطنت شما و خاک روب رعیتی سر موئی با هم فرق تفوق و تفاوتی ندارید. و اگر چنانچه او را به آلت جارحه خسته و کشته باشید و ثابت شود کشته می‌شوید و این‌که شکایت از عدم لحاظ خدا و رسول را در خان‌آباد کرده‌اید آن را مکشوف می‌دارد که خود را مسلم و همه را کافر پنداشته چنین نگاشته‌اید، باید بدین گفتار خود که بر قاضی تهمت بسته‌اید در صورت عدم ثبوت شرعاً تعزیر شوید.»

و مقارن این حال سید جعفر کنری حاکم غوری، جهت قطع و فصل محاسبات زمان حکومت خود به فرمان شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان و امر حضرت والا در کابل آمده، دردفتر سنجش مواظب حساب دادن شد و محمدسالم خان فوفل‌زایی مأمور حکومت آنجا گردیده، محمدغنی خان از همراهان احیان فراری بودن حضرت والا در سمرقند مأمور تحصیل وجوه مالیات و عشر زمین‌داران و بادیه‌نشینان پا مهرها گشت و محمدامین خان گله‌بیگی محال قطغن و بدخشان که در خدمت مرجوعهٔ خویش طریق بطالت سپرده بود معزول شد.

وهم در این ایام قاضی سعدالدّین‌خان حکمران هرات داستانی از صداقت‌شعاری و خدمت‌گزاری حاجی میرزا محمدابراهیم‌خان هروی که محبوس طلب کابل شده بود، با سپهسالار فرامرز خان معروض داشته، استدعای تحقیق و بازپرس اخبار غلط و بی‌اساس وقایع‌نگار را که درباب خیانت و عزم فرار کردن او چنانچه گذشت کرده، او را محبوس و از خدمت دولت محروم و مأیوس نموده بود کردند، و هم از میرزا سیدمحمد هروی و میرزا میراحمد کابلی که اعتماد و اطمینان خاطر به صداقت ایشان نداشتند و مأمور اجرای کار محولهٔ حاجی مذکور نموده بودند، التزام ترک خیانت و عهدنامهٔ مشعر بر حیف و میل نکردن مال دولت و رعیت از ایشان گرفتند. و چون حضرت والا ارقام و احکام نموده بود که: «حاجی مزبور و شرکای غدار او را رهسپار کابل سازند.» معروض داشتند که به جز خدمت و صداقت غدر و خیانتی از او ندیده و از کسی شرکای عذر او را نشنیده‌ایم که کیستند، تا در کابل فرستاده می‌شدند. حضرت والا در روز سلخ مزبور ماه ذیقعده، در پاسخ عرض و استدعای آن دو تن، نایب‌الحکومه و سپهسالار دانا و نیکخواه دولت و ملت و چاکران سلطنت که نمی‌خواستند خدمت کسی به هدر رود ارقام فرمود که: «تحقیقات کردار و رفتار حاجی محمدابراهیم خان به حضور می‌شود و هر چند از نیک و بد افعالش به ظهور می‌رسد، و در پایان کار محاسن کار و محامد سلوک و گفتار و صداقت و خدمت او معلوم حضور والا شده، از حبس رها و مأمور دفتر سنجش کابل گشت.

فسق قاضی محکمهٔ شرعیهٔ علاقهٔ دهله

و هم در خلال احوالی که مرقوم شد، ملاّ محمدامین قاضی محکمهٔ شرعیهٔ علاقهٔ دهلهٔ تابع قندهار، از وجهٔ منکوحهٔ مدخولهٔ غلام رضا نام هزاره از مردم دای‌چوپان سکنهٔ

علاقهٔ میان‌نشین را به تغلب و جور و اکراه در آغوش وصال خود کشیده همبستر مضاجعت و مخالطت ساخت، و حضرت والا از عریضهٔ وقایع‌نگار آنجا بر فسق قاضی آگاه گشته، فرمان تحقیق راست و دروغ بودن این فعل زشت نازیبا را به نام حکمران قندهار ارقام فرمود و او غلام رضا شوهر آن زن را احضار و از وی استفسار حقیقت کار ناهنجار کرد و او اظهار حال بر طبق عرض وقایع‌نگار نمود. بعد قاضی را در قندهار خواسته و ادعای به مبلغ هفتاد روپیه خریدن زن را از شوهرش کرده رجوع رفع مخاصمهٔ جانبین به محکمهٔ شرعیه گشت و قاضی قبل از آن که با شوهر زن در محکمه رود، زن را تسلیم شوهرش نموده، به خط خویش ابرانامه به حکمران قندهار داد. و او ماجرا معروض حضور والا داشته، در روز مسطور ماه ذیقعده حکمران را فرمان رفت که: «خطا و غلط کرده، از چنین امر نامشروع سهل و آسان گذشته ترک اجرای حدودالله نمودید، زیرا قاضی خود را شرعاً ملوم و ملزوم دیده، زنی را به خلاف حق شرعیه متصرف و متخالط شده و مدتی با او در خلوت و جلوت شب وصال و روز اتصال به سر برده، بعد به شوهرش سپرد و پا به روی احکام خدا نهاد. پس الزام او به مقام صدق انجامیده است. باید بازخواست این مفاحشت را سخت به عمل آورده و قاضی را زجر و توبیخ شدید فرموده، از عقاب و عذابی‌که نسبت بدو به محل اجرا آورد معروض دارد تا تسکین خاطر والا در اجرای حدود الله حاصل آید.

وقایع ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۱۳۱۴ هجری نبوی صلعم

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، مکتوب نواب‌خان حاکم کامدیش، که از تمرد و طغیان ورزیدن جدیدالاسلامان کفار سکنهٔ کانتوز چنانچه گذشت، به سپهسالار نوشت، به ساعت دوازده از نصف روز غرهٔ ماه ذی‌الحجه به سپهسالار رسید و او در عصر این روز، از جلال‌آباد راه ایوار و شبگیر جانب کانتوز برگرفته کمیدان محمدسرور خان را که به او نوشته بود از برکوت در کانتوز شده، صدق و کذب حرکت مردم آنجا را معلوم نماید، نوشت که با سه‌صد تن پیادهٔ نظام، رهنورد معاونت و امداد و استخلاص محصورین محافظ‌خانهٔ واقع کانتوز شود. و هم برگد بهاءالدین‌خان را مکتوب فرستاده امر کرد که سه‌صد تن از فوج پیادهٔ نظام مقیم اسمار را در برکوت به

اقامتگاه کمیدان محمدسرور خان مأمور اقامت و حراست کند، و خود با دو فوج پیاده و توپخانه، روی استعجال به سوی کانتوز نهد و خود سپهسالار از این که جاله در معبر بحرآباد و عبور به واسطهٔ آن از نهر میسور بود میسر نشد، هنگام از نهر کابل بدون جاله گذشته، با آن که عزم ایوار و شبگیر جزم داشت، جهت اجرای بعض امور ضروریه، شب را در قریه عهدالخیل قصد به سر بردن کرد و در اینجا به شب مکتوب نواب‌خان حاکم کامدیش و محمدسرورخان کمیدان به وی رسیده نوشته بودند که افواهاً سمر و مشتهر است که کارکنان دولت انگلیس دوصدو چهل میل تفنگ هنری مارتینی با فشنگ به کفار سکنه بمبریت به معاونت اشرار مردم کانتوز داده‌اند و در حد برکمتال و پشور دست به ساختن راه کشوده، رو به سوی چترار راه می‌سازند و مردم کانتوز و نواح آن به جهر و آشکار می‌گویند که افواج انگلیس به کمک و یاری ما می‌آیند. و این خبر افواهی احتمال صدق را داراست، زیرا که مراجعت مستعجلانهٔ مستر اونی از الوارگی جانب هند، که از استماع جواب مسکت ترک تعیین حدود که مأمور آن بود کرد و چنانچه گذشت، بلادرنگ بازگشت، مدل آن است که از الوارگی باز گردیده، کارپردازان دولت متبوعهٔ خود را تعلیم و القا نموده باشد که تفنگ به مردم کانتوز بفرستند و مژده و نوید امداد از دولت انگلیس به‌ایشان دهند و اغوا کرده به فتنه برانگیزند. و سپهسالار از مطالعهٔ این مکتوب در پاسخ نواب‌خان و محمدسرور خان ترقیم و تأکید فرمود که به سرعت باد و شتاب سحاب در کانتوز شوند و خود ترک خواب و راحت کرده، در همان شب که دوم ذی‌الحجه بود از قریهٔ عبدالخیل حرکت و سه منزل یکی کرده بقیهٔ شب مذکور، و روزش را به طی طریق به سر برد و هنگام شام شب پنج‌شنبه سوم ذی‌الحجّه در موضع نرنگ لجین از زبر زین فرود گشت و شب را به عزم رفع خستگی و حصول راحت خود و اسپان و خدمه و تبعهٔ خویش در آنجا درنگ نمود.

به قتل رسانیدن کفار ملاّیان و معلمین را

و از جانب دیگر، کفار قرار مواضعه‌ای که با هم چنانچه گذشت در باب قتل ملاّیان نهاده بودند، ملایان را پس از گرد آوردن در موضع برکمتال به زیر تیغ گرفته چهارده تن را بکشتند. بعد با جمعیت و ازدحام تام، بر موضع مندگل تاخته و در محافظ‌خانهٔ دولتی واقع آنجا آتش انداخته بسوختند و سپهسالار در روز چهارم ذی‌الحجّه وارد اسمار شده، ماجرا به حضور والا نگار داد، و حضرت والا در پاسخ عریضهٔ او با خامهٔ

خاص رقم کرد که: «خوب کردید که به تعجیل در آنجا رفتید، و آیا این امر را دانستید یا ندانستید که از غفلت حکّام و ملاها به روی روز افتاد؟ چه گروه کفار را امان داده به حال خودشان آسوده گذاشتند تا به هرجا آمد و رفت کرده، به اغوای کارکنان دولت انگلیس که عادت دیرینهٔ او همین خانه جنگی در ممالک اسلام انداختن و حصول مقصد و مرام خود کردنست کار بدین‌جا رسیده نتیجه‌بخش شرارت گروه کفار آمد که اینک به چشم سر می‌بینید. و این مردم با وجود وحشیت و جهالت به غایت فریبنده و حیله بازند و هرگز برجا ماندن ایشان در آن کوهستان جایز نبود، لیکن چه سود که شما را به فریه و حیله گول زدند و به تحریک غیری فتنه به روی روز آوردند. پس از این باید به گفتار و اظهار این قوم بلکه عموم اقوام و قبایل سرحدیه اعتماد نکرده، به خیال متین و فکر رزین خود انتظام و استحکام آن حدود را ملحوظ داشته، این مردم را مرفه‌الحال نگذارید تا که خوب مطیع و منقاد شده، خرابی و بربادی خود را همیشه به یاد داشته باشند و به اغوا و القای غیری تنمر و تمرد نورزند.»

مغلوب شدن کفار

و مقارن این حال، بهاءالدین‌خان برگد و احمدجان خان طبیب کرنیل افتخاری و محمدسرور خان کمیدان و نواب‌خان، با غازیان لشکری و کشوری از گرد راه به سر وقت کفار رسیده، ایشان را به قهر و قسر از پیش برداشتند و محصورین را از تنگنای محاصره بر آورده، طریق تعاقب کفار بر گرفتند. و چون هر دو پل واقع ده پرستم و چسپو را کفار آتش زده سوخته بودند، مجاهدین نصرت قرین خود را در آب زده، نه تن مرد و زن را از کفار به قتل رسانیدند. و از آن گروه شقاوت پژوه، در این حمله و یورش هیچ ضرر و آسیبی ندیدند. و از تعاقب عطف عنان کرده بازگشتند و کفار روی هزیمت به سوی برکمتال نهاده، پیهم در آنجا فراهم و جمع شدند.

و مقارن این‌حال ملاّ محمدامین نام کوتحواله‌دار، با غلام محمدنامی و چهارده تن سپاهی از فوج پیادهٔ نظام، چند تن از کفار را که رهسپار تیه ضلالت بودند، در موضع نیلاب از دم تیغ گذرانیده، پنج نفر پسر و دختر ماه‌پیکر نیکومنظر اسیر به دست آوردند و ایشان را تسلیم محمدعلی‌خان حاکم لمقان کرده، او ایشان را گسیل درگاه عالم‌پناه نمود و مردم کفرهٔ سکنهٔ موضع گراج در موقع بید بید انجمن گشته، و از بیم تصرف و

تغلب افواج پادشاهی خانه‌های خود را به آتش سوخته فارغ بال در موضع پوشال شدند.

و از جانب دیگر سپهسالار پس از ورود در اسمار به روز شنبه پنجم ذی‌الحجه، مردم متوطنهٔ مواضع باری و کامدیش و مندگل را که نزد او حاضر آمدند، با پنجاه تن پیادهٔ ساخلو مأمور ساختن هر دو پل ده پرستم و چسپو کرد. و دوصد تن از فوج پیادهٔ نظام در ده‌پرستم و یکصد تن در ده اوله‌گل به حراست پل سازان گماشت، و سه‌صد تن از فوج پیاده را با سه‌صد تن از لشکر ملکی، به سرکردگی محمداکبرخان کمیدان، مأمور تعاقب گریختگان کفار کانتوز در ده پشور امر رفتن نموده، و دوصد تن از فوج نظام را در موضع پسی‌گرام به جستن و اسیر کردن هزیمتیان کفار رهسپار فرمود. و ایشان چند تن از بزرگ و کوچک کفار را اسیر گرفته، بیست تن از منهزمین کفرهٔ کانتوز را در ده پشور به قتل رسانیده، قدری از مال و متاع ایشان را به غنیمت متصرف شدند. و همچنین محمدسرور خان و سعیدگل خان کمیدانان، که هر دو تن به امر سپهسالار با سه‌صد تن پیادهٔ نظام روی تصرف به سوی ده شدگل نهاده بودند، به اتفاق محمداکبر خان کمیدان که در درهٔ پشور تعاقب هزیمتیان کفار پیش رو داشت و با این دو تن پیوست، هر سه تن با هم در رود شدگل با کفار کانتوز که در آنجا انجمن شده بودند، درآویخته، بسیار تن از کفار را خون بریختند و سقناقهای ایشان را تمام آتش‌زده بسوختند و چهار تن از مجاهدین فیض‌یاب ثواب شهادت گشته، بر برجی که در عرض راه واقع و جمعی از کفار در آن جای گزیده بودند، حمله کرده به ساعت دو از نصف شب آن را مسخر و مفتوح نموده، شصت تن از کفار را بکشتند و یک نفر پسر را اسیر گرفته، سه‌صد فرد گاو غنیمت به دست آوردند. و از جملهٔ مجاهدین در فتح این برج سعیدگل‌خان کمیدان جراحت برداشته دیگران را هیچ آسیبی روی نداد و همگنان سرگرم قتل و دمار بقیهٔ کفار گردیده، چنانچه بیاید همه را مطیع و منقاد ساختند. و محاربات مذکوره را تا اینجا سپهسالار غلام‌حیدرخان از عرایض سرکردگان مسطوره معروض حضور والا داشته، حضرت والا در روز هفتم ذی‌الحجه با خامهٔ خاص بدو نوشت که: «من پیشتر به شما رقم کرده بودم که اعتماد و اعتباری به این مردم نیست و مثل کار ناپایدار سردار عبدالقدوس‌خان و مردم هزاره خواهد شد، چنانچه از جهالت و نامسلمانی ایشان دانسته، در ماه حوت به شما نوشتم که از حالت کافرستان مستجضر و باخبر باشید و از امور دین پذیرفتن ایشان به من خبر بدهید. شما نوشتید که همه به

خوبی مسلمان شده‌اند، حالا معلوم شد که حاکمان و ملاّیان بی‌خبر بوده و نادانسته به شما آگهی داده، شما بی‌خبرانه به من نوشته بودید. پس حالا من چه کنم؟ همه از غفلت و بی‌خبریست که به تهدیدات من عمل نکرده، مواظب نتایج عواقب امور نمی‌شوند.»

پناه به این دولت آوردن سپاهیان انگلیس

و از دیگر سوی درخلال این قتال و جدال، سیزده تن از سپاهیان نظام، ملیشیای انگلیس، که در بندرچه چوبی واقع قرب کوتل دومندی و کندر به حراست قیام داشتند، با اسلحهٔ خود و یک رأس استر و چهار رأس اسپ از اسپان سواران نظام، روی به سوی ظل حمایت این دولت نهاده، پس از طی مسافت شش منزل به ساعت ده از روز هفتم مذکور ماه ذی‌الحجّه، در ارگون نزد سردار گل‌محمد خان وارد شدند. و او ایشان را نگاه داشته، ارسلان‌خان کمیدان را به میزبانی ایشان مأمور نموده، امر کرد که مصارف ایشان را از مخزن علوفهٔ دولت کفایت کند. و در پایان کار ایشان را به فرمان حضرت والا گسیل کابل فرموده، حضرت والا اسلحهٔشان را خریده، چون از مردم قوم غلزایی افغانستان بودند، ضامن گرفته امر نمود که در هرجا تردد نکرده، در خانه‌های خود آرام و آسوده باشند.

و هم در روز مذکور عطامحمد نام دلیل حواله دار، از فوت حبیب‌الله نام، به عریضه و استدعای سپهسالار فرامرز خان به منصب سارجنی یک فوج پیادهٔ هرات سرافراز گشت.

و هم در این روز، میرزا نجف‌علی‌خان به سردفتری رستاق مأمور و ممتاز آمد.

استمالت نمودن حکمران هرات، قبایل تیموری تبعهٔ دولت ایران را

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، قاضی سعدالدّین‌خان حکمران هرات، جهان‌خان نام نورزایی را که به کاردانی می‌شناخت، از راه خفا مأمور خواف و با خرز از توابع خراسان مملکت ایران کرده، تعلیم و تلقینش نمود که قبایل تیموری بادیه‌نشین آن سرزمین را که در سنوات ماضیه از خاک هرات فرار کرده، در آن صفحات قرار گرفته‌اند، به هر وسیله و ذریعه‌ای که بداند و بتواند، ایشان را استمالت، به مراجعت در نواح هرات کند و اوده‌خیل از قبایل تیموری را رهبری کرده، در موضع واقع وسط کهسان افغانی و یزدان ایرانی آورده، بزرگان ایشان را در هرات حاضر دربار نمود و

ایشان متفق‌القول، نزد قاضی سعدالدّین‌خان اظهار اطاعت این دولت کرده، برعهده گرفتند که قرب شصت خیل دیگر را نیز اگر اینان مشمول عواطف خسروانه شوند، در خاک افغانستان بیاورند و قاضی سعدالدّین‌خان از این مژده و نوید، آنان را از عطای خلاع فاخره شادخاطر ساخته، رخصت فرودگاه‌شان فرمود و ماجرا معروض حضور داشت. و حضرت والا در روز هشتم ذی‌الحجه از حسن خدمات او ارقام فرمود که: «به سرکار ما نیک معلوم است که از این‌گونه امور، بسی به منصهٔ ظهور آورده و می‌آورید که از جمله یکی این است که رعایای تبعهٔ دولت ایران را استمالت و هدایت در آمدن به افغانستان نموده و می‌نمایید.» به خلاف کارکنان دولت ایران که این هم از فضل خداوند نسبت به دولت افغانستان است، که فراریان مردم هزاره را با وجود اتحاد مذهب، تسلیت و دلجویی نکرده، پرداختی به حال‌شان نمی‌نمایند، وگرنه همه از این مملکت در ایران خواهند رفت.

تعطیل حوالهٔ که بر مردم هزاره شده بود

و هم در این ایام از داد و فریاد و استغاثت مردم هزاره، که چند لک روپیه دیوان رامچند هندو از دفتر سنجش چنانچه گذشت، به تحصیلی جنرال شیرمحمد خان بر ایشان حواله و امر حصول کرده بود، اشتهار تعطیل این حواله انتشار یافت، امّا عمال دیوان معطل نکرده و گوش به فرمان والا و مضمون اشتهار نداده، آن مردم را به ستوه آوردند و حضرت والا از استماع داد و فریاد نمودن و روی به فرار نهادن هزارگان، بر اهل دیوان خشم کرده، به اندیشهٔ این‌که میرزا غلام‌حسین‌خان قاینی و سردفتر سمت شمالی، که معاملات مالیات هزاره‌جات به وی متعلق و مفوض بود، عمل به اشتهار نکرده، حواله را معطل نداشته است، از او در محفل بار که شرف حضور حاصل داشت، در حالت عتاب خطاب کرده استفسار فرمود و او که از این حواله آگاه نبود، اظهار بی‌خبری کرده، به عرض رسانید که دیوان رامچند از دفتر سنجش و میرزا عبدالاحمد خان از دفتر مغربی حواله کرده است. بعد حضرت والا این حواله را از کفر دیوان رامچند و تعصب میرزا عبدالاحمد خان دانسته، بر علاوهٔ اشتهاری که از پیش انتشار یافته بود، جنرال شیرمحمد خان را فرمان و امر کرد که تا زمان صدور حکم ثانی، دست از حصول این حواله بازداشته مردم هزاره را اذیت و آزار نرساند. و از صدور این منشور نیز، کارکنان دیوان و حکام و مأمورین دولت که از تعصب مذهبی کینه و عناد مردم

هزاره را در نهاد اشتند، پاک نکرده و دست از جور و ستم باز نداشته، به انواع تطاول و تعدی ایشان را از ملک و وطن ایشان مجبور به بیرون شدن ساخته، اکثر را نیست و نابود و فرار خارج مملکت نمودند.

و در روز دهم ذی‌الحجه، پسر کاظم نام چاپار، از قزلباشیهٔ هرات که پدرش به اتهام بردن میر محمد امیربیگ ایلخانی، رئیس مردم هزارهٔ یکه‌اولنگ در مشهد مقدس چنانچه گذشت به دار سیاست آویخته و کشته گشته، پسرش نیز محبوس و مال و ملکش ضبط شده بود، از عریضه و استدعای سپهسالار فرامرزخان که در بی‌گناهی او و پدرش مرقوم داشت، از محبس رها یافته تنخواه ایام حبس او داده و نوکریش برحال و خانه و ملکش مسترد گردیده، از کابل در هرات رفت و مواظب خدمت گشت.

اعانت و امداد نمودن ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان به افغانان متصرف ملک هزاره

و هم در این هنگام، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین و ناقلین افغان، بیست‌ویکهزار و دویست و پنجاه روپیه را به نام یکهزار و یکصد و نه نفر مرد و زن و بزرگ و کوچک از مردم ناقل قوم فوفل‌زایی متوطنهٔ نیش قندهار، که از املاک مردم هزاره به ایشان مزرع و مرتع داده بود، علاوه بر بذر و تقاوی و جیره که از دولت گرفته بودند، به اظهار خود، بدون فرمان، قرار دستورالعملی که به دست داشت، جهت خریدن گاو قلبه‌ای، مناصفه نقد از خزانهٔ قندهار و مناصفه در ملک حواله گرفت و بدین منوال تا عرصهٔ دو سه سال، نود و پنج لک برعلاوه ملک مردم هزاره، از دولت به ناقل و مهاجر افغان داد. و پس از مکشوف افتادن این مبلغ، حضرت والا پدرود جهان کرده، حقوق بیت‌المال ضایع و تلف گشت و کسی نپرسید و نیز در این وقت، ایشک‌آقاسی مذکور، که نیست و نابود کردن مردم هزاره را معادل با ثواب هزار حج و عمره می‌دانست، معروض داشت که نهصد و چهل و نه نفر مهاجر از غائب و حاضر، همه از اولاد رستم که اراضی سه صد خانه هزارهٔ سکنهٔ چنارتو به ایشان داده شده، کفایت مؤنت و معیشت ایشان را نمی‌کند، در دیگر موضع هزاره‌جات که از هم دور نشوند، امید اعطای ملک و زمین دارند. و حضرت والا در باب دیگر جایی که به ایشان داده شود هیچ نفرموده ارقام و از ایشک‌آقاسی مذکور استفسار فرمود که: «این مردم را که زمین در چنارتو داده و ایشان را از اولاد رستم نگاشته‌اید، معروض دارید که از اولاد کدام یک از رستم داستان و رستم یک دست‌اند و هر دو رستم افغان نبوده، و شما ملک

هزاره را به غیر افغان چرا داده اید؟ تا دانستهٔ خاطر والای ما شود که اگر رستم افغان بوده از کدام قوم و قبیله است و از روی کدام تاریخ صحت نسب آنان به شما معلوم شده که رستم افغان بوده است؟»

عرض و استغاثهٔ دروغ غلام‌نبی خان اچکزایی

و هم در اثنای واقعات مسطوره، امان‌الله خان برادر محمدعلم خان غلزایی، حاکم قندهار به دَرِ بار، یک میل تفنگ از غلام‌نبی‌خان اچکزایی که در دست داشت و با تفنگ در اندرون بار حکومت شدن عموم مردم منع و قدغن دولتی بود بگرفت، و غلام‌نبی خان چیز نگفته، پس از چندی روز عرض و سان دادن سواران کشاده که در تحت امرش بودند پیش آمده، تفنگ خود را از او گرفته، او که تفنگ مطبوع طبعش آمده بود از غلام‌نبی خان رنجه خاطر گشت و در این اثنا یک تن از مردم اچک زایی، که در سلک نظام انگلیس منسلک بود، از راه فرار با تفنگ خود وارد قندهار شد و تفنگ او را قرار قاعدهٔ موضوع، دولت، کوتوال مأخوذ داشت و به قاضی نوشت که ضامن از سپاهی مذکور بگیرد که اگر مصدر خیانت و جنایتی شود، ضامنش او را به دست چاکران دولت بدهد. و قاضی عبدالشکور خان غلام‌نبی‌خان را که بزرگ قوم آن سپاهی بود، تکلیف ضمانت او کرده امر نمود که تفنگ را امانت در قورخانهٔ دولت تا صدور حکم والا بنهد و غلام‌نبی‌خان ضمانت خط شرعی داده تفنگ را در منگزین دولت امانت گذاشت. بعد روزی حکمران قندهار او را طلب بار فرموده امری را در باب مالیات اراضی که به قوم اچکزایی داده شده بود پرسیده، بر وی حواله نموده و او با محصلان درشتی و زشتی کرده، ایشانش از ضرب چوب بخستند. و او خود را به لای و لجن بازار آلوده و جیب و دامن خود را از لجاجت و سبکسری چاک زده، جانب محکمهٔ شرعیه دوید که مجله‌ای حاصل کرده ارسال کابل بدارد و محصلانش از محکمه رفتن باز داشته، او را از جهالت و لجاجت خودش آزار و اذیت نمودند. و او معروض حضور داشته بنگاشت که: «امان‌الله خان برادر حاکم، تفنگ مرا که در نظرش نیکو آمده بوده به دربار از من گرفته و من چیزی نگفته، بعد در روز سان دادن سواران تبعهٔ خود، از او خواسته دیگر به او ندادم. و او با من طریق معاندت برگرفته، زمان اذیت مرا می‌جست تا که حکمران مرا در حالتی که مریض بستری بودم احضار فرموده از مالیات مردم اچکزایی استفسار نمود و نیز کوتوال تفنگ یکی از اچکزاییان را که هجرت کرده بود

گرفته، و او نزد قاضی شده عرض و اظهار کرد که من به هزاران امید و آرزو از ملک کفر هجرت کرده [روی] به حمایت دولت اسلام که نایل به مرام گردیده واصل کار شوم، و هنوز مرحمتی ندیده و به مقصد نرسیده، تفنگم را کوتوال ضبط فرمود و قاضی کوتوال را طلبیده به اتفاق او مرا ضامن گرفته، تفنگ را امانت گذاشتند. وچون من از حضور حاکم بعد از پرسیدن مالیات قوم اچکزایی، در حالت مریضی و ناتوانی رخصت یافته از بار بیرون شدم، امان‌الله خان برادر حاکم، تفنگ خودم را که از او گرفته بود خواستار شد. و چون تفنگ حاضر نبود و من هم میل دادنش را نداشتم، گفتم اینک حاضر نیست که بدهم و امان‌الله از عداوتی که از پس گرفتن تفنگ با من پیش گرفته و آهنگ اذیتم داشت، مرا سقط و ناسزا گفته و دشنام داده، چند تن سوارهٔ نظام را امر کرد که تفنگ را بلادرنگ از من بگیرند و ایشان مرا به ضرب چوب خسته و به لای و لجن غلطانیده، لباسم را پاره پاره کرده تحقیر و اخفاف زیادم نمودند. و من با پشت و پهلوی خسته و سر و روی خراشیده و شکسته، روی به سوی محکمهٔ شرعیه نهادم که مجله‌ای از حالت خود و مأمورین امان‌الله‌خان حاصل کرده ارسال حضور والا نموده داد بخواهم. پس من که از ملک کفر هجرت کرده به امید آن به دیار اسلام آمدم که روز رفاه به سربرده آسوده و آرام زیست نمایم، نه این‌که به دریای رنج و غم و هم در شده مقرون ذلّت و خواری آیم، چنانچه چند تن از بزرگان قوم اچکزایی با برادر و برادر زادگانم از مشاهدهٔ حالت پرملالتم مأیوس گردیده با خود اندیشیدند که چون حال غلام‌نبی‌خان بدین‌منوال باشد، ما را چه در پیش خواهد آمد؟ و بدین اندیشه همه فرار کردند.» و حضرت والا که قبل از وصول این عریضه، از عریضهٔ وقایع‌نگار قندهار بر صدق ماجرا آگاه بود که امان‌الله خان او را با تفنگ در اندرون بار شدن مانع آمده، و او درشتی و زشتی نموده، کار به پیکار چوب و سنگ و لطمه و کوب کشیده، تفنگ را به قهر و قسر از او گرفتند، زیرا در حین مجادله گفت و سوگند یاد کرد که اگر با این تفنگ امان‌الله خان را از پا درنیاورم، گویا افغان اچکزایی و قوم درانی نخواهم بود. و نیز چون غلام‌نبی‌خان به قرب این زمان عریضه کرده استدعای هجرت اختیار کردن و از فوشنج در قندهار آمدن برادر و برادرزادگان خود نموده و هنوز از حضور جواب لا و نعمی صدور نیافته بود، حضرت والا در پاسخ عریضهٔ او در روز دوازدهم ذی‌الحجّه ارقام فرمود که: «شما بهانه‌جویی و جال‌سازی و دروغگویی را پیشنهاد خاطر خود کرده می‌خواهید که هر وقت حاضر بار حکومت قندهار شوید، حاکم به استقبال شما برخیزد،

هرگز امان‌الله خان مرتکب امری که معروض داشته‌اید نشده است، بلکه شما خود را به لای رسوایی و ابتلا می‌آلایید و بر خود نام مهاجر نهاده، در کار مفاجر اقدام می‌نمایید. چنانچه قبل از این عریضه معروض داشته اجازت آمدن و نیامدن برادر و برادرزادگان خود را از فوشنج در قندهار خواسته و هنوز لا و نعمی اصدار نیافته است و شما می‌نویسید که ایشان حاضر و حالت مرا ناظر بوده فرار کردند، پس این چه بی‌اجازت در قندهار آمدن آنان بود که پس رفتند؟ و اگر احوال روزگار و کردار و رفتار شما چنین باشد، شما مفاجرید نه مهاجر، باید از این ملک بروید و در قندهار نباشید که دیگران عادت شما را پیشهٔ خود نسازند.» و غلام‌نبی خان از مطالعهٔ این منشور پا به دامن انفعال پیچیده دیگر به عرض دروغ اقدام نکرد تا که بمرد.

و هم در این وقت دلک نامی از قوم کاکر، با پنج نفر از قومش که در فوج پیادهٔ نظام انگلیس طریق خدمت می‌پیمودند، با اسلحهٔ دولتی که نزد خود داشتند، از راه فرار در قندهار آمدند. و حاکم و کوتوال آنجا به فرمان والا اسلحهٔ ایشان را ضبط کردند که اگر کارکنان انگلیس اسلحهٔ سپاهیان فرار کردهٔ این دولت را مسترد کنند، ایشان نیز آن را رد نمایند، و الاّ به معاوضه شمارند. و اجنت بلوچستان به ذریعهٔ مکتوب از حکمران قندهار استدعای استرداد اسلحهٔ مذکوره را کرده، او نامه وی را ارسال حضور داشت و حضرت والا در روز سیزدهم ذی‌الحجه ارقام فرمود که: «اگر کارکنان آن دولت اسلحهٔ پیادگان ساخلوی مقیم موضع کدنی را که فرار کرده و آنها گرفته‌اند پس دادند، البته در باب اسلحهٔ سپاهیان دولت نیز دستوری داده خواهد شد که مسترد شود و الاّ هرگز داده نمی‌شود.»

و هم در این هنگام بزرگان هزارگان سکنه و متوطنهٔ علاقهٔ چوره، که املاک و مزارع و موطن ایشان به افغانان اچکزایی و گرجی‌زایی چنانچه گذشت از جانب دولت داده شد، و حاکم ایشان را به فرمان والا گسیل کابل نمود در کابل آمده شرفیاب بار گردیدند. و حضرت والا در روز چهاردهم ذی‌الحجه املاک و اراضی و مزارع بزرگان و رؤسای هزار خانوار هزارهٔ بهسود را که در جگدلک جلال‌آباد و نهر جدید بگرام کوهستان کابل جای داده شده بودند، به ایشان بخشوده امر کرد که با اهل و عیال و اطفال خود در بهسود آمده ساکن و متوطن شوند و چون ریع دخل مزارع ایشان را برعلاوهٔ جیره و تقاوی دولت که به افغانان عنایت گشت، افغانان متصرّف شده و ایشان تهی‌دست شده بودند، از عدم استطاعت و استعداد توان زارعت در خود نداشتند تا

بهسود آمده و از طرف دولت تخم و تقاوی و علوفه حتی حاصل ملک ایشان که افغانان به تغلب تصرف کردند، به ایشان داده نشد، فرار بادیهٔ گمنامی گردیده نیست و نابود شدند.

تغییر و تنصیب حکّام بعضی انهار بلخ

و هم در روز مذکور محمداسلم خان از تغییر محمدافضل خان پسر علی‌عسکر خان قرت، به حکومت شبرغان و نصرالدین خان بدون تغییر کسی به حکومت درزاب، و فتح‌محمد خان به کومت بوینه‌قره و سکندر خان به حکومت نهر سیاه‌گرد، و دین‌محمد خان الکوزایی به حکومت نهرشاهی بلخ، و محمدحسن خان به حکومت آیبک، و نظرمحمد خان به حکومت نهر اصفهان، و غلام‌رسول خان به منصب گله‌بیگی بلخ و محمداعظم خان از تغییر محمداکرم خان به حکومت نهر دولت‌آباد، و غلام‌جان خان از تغییر غضنفرخان به حکومت نهر قدر، و محمدعرب خان از تغییر محمدشاه خان به حکومت آقچه، و ملاّ علی‌محمد خان از تغییر ملاّ محمود خان به قضاوت آقچه، و ملاّ محمدظریف ارگونی به افتای آنجا مأمور گشته و همه عهدنامهٔ ترک غبن و خیانت و لحاظ و اغماض و جانب‌داری نسبت به دولت و رعیت داده، در مواضع مأموربها رفتند. و حکام سابقهٔ مواضع مذکوره و غیره محال ترکستان، از راه قطع محاسبات خود در کابل آمده، با دفتریان سنجش به محاسبه پرداختند و از جمله نظرمحمد خان پسر غلام‌حیدر خان سپهسالار قوم توخی، که پدرش چنانچه گذشت از قندهار فرار کرده و پس از معفو شدن و حصول اجازت مراجعت در عرض راه کابل و غزنین فوت شد، وارد نهر اصفهان شده، معروض حضور داشت که: «بار نفقهٔ بیست‌وپنج نفر اهل و عیال پدرش بر دوش او افتاده و جدش در عهد امیر کبیر دوست‌محمد خان خلدآشیان به خدمت دولت کشته گشته و امیر ممدوح یکصد و سی روپیه و ثلث یک روپیه نقد و هشت خروار غله به نام خون بهای او برای پدر عارض مستمری معین فرموده، اکنون خود او درسالی هشتصد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه از دولت تنخواه حکومت دارد، چون مریض می‌باشد، امید برحالی همان نقد و جنس مستمرهٔ جد و پدر خود را دارد، که از کار حکومت معفو و طلب کابل شود، زیرا که از سبب مریض بودن توان کار حکومت را در خود ندارد.» و حضرت والا ارقام فرمود که: «سالها به رایگان تنخواه برده و راه بطالت سپرده‌اید، حالا باید کفران نعمت نکرده، خواه نخواه از عهدهٔ خدمت

برآیید و بدون خدمت از بیت‌المال به کسی چیزی و پشیزی داده نمی‌شود.» و او از صدور این منشور از تمارض خویش دست برداشته مجبورانه راه حکومت نهر اصفهان پیش گرفت.

و هم در خلال احوالی که به‌شرح رفت، عبدالحکیم خان ممیّز قطغن، از دستورالعمل پادشاهی که در دست داشت، عدول نموده، به اخذ رشوت چشم از حق پوشیده و به هوای نفس کوشیده، راه اغوای ابلیس پوییده بود، با سیدال نامی که دعوی زوجیت دختر عبدالحق نامی را با فتح‌محمد نام کرده و دعوی ایشان به صرف رشوت از شریعت به حکومت کشیده، به گوش دادنیوش والا رسید در روز پانزدهم ذی‌الحجه طلب کابل شدند که تحقیقات و بازپرس حکومتی به تقدیم رسد، و حق از باطل تفریق و تمییز شود. و این امر جزئی از آن ثبت تاریخ شد که مبصرین عالم از دادرسی این پادشاه آگاه شوند که دعوی زنی را در صورت عدم اجرای عدالت، از اطراف مملکت به حضور طلبیده، فصل و قطع می‌فرمود، تا چه رسد به امور کلیّه از قبیل سرقت و قتل و غارت و اخذ رشوت و مصادرت و جور زیاد حکّام و عمّال که نسبت به ضعفای رعیت از قوه به فعل می‌آمد.

انجام کار اشرار کفار کانتوز و غیره

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، سپهسالار غلام‌حیدر خان و سعیدگل خان مجروح دست کفار و محمدسرور خان و محمداکبر کمیدانان و بهاءالدین‌خان برگد نظامی و احمدجان خان طبیب کرنیل افتخاری، که رهنورد سرزنش کفار کانتوز و غیره بودند، و چنانچه گذشت فتحیاب گردیده، از محاربات خود با کفار معروض حضور داشته نگاشتند که: «فتنهٔ مردم کانتوز به اغوا و القا و تحریک و تحریض کارکنان دولت انگلیس به روی روز افتاده، این قتل و قتال به روی کار آمد. چنانچه چاکران مقیمی چترار آن دولت، جمعی از کفار کلش و بمبریت را به معاونت و نصرت کفار کانتوز برانگیخته، خون اکثر ایشان را از دم تیغ مجاهدین این دولت بریختند، و مصداق تحریک و ترغیب انگلیسان آنان بر فتنه این‌که در عین گیرودار و هزیمت یافتن کفار، چهار تن مبعوث محرک به امر کارکنان آن دولت از چترار نزد هزیمتیان کفار آمده، ایشان را وعده و مژدهٔ کمک از طرف آن دولت داده ترغیب به محاربت و عدم اطاعت این‌دولت کردند.» و حضرت والا در روز شانزدهم ذی‌الحجّه در پاسخ نگارش

مشارالیهم ارقام فرمود که: «تمام عالم بشر می‌دانند و از کردار خادعانهٔ دولت انگلیس آگاهند و فهمیده و می‌فهمند که به حیلت و مکیدت مردم هر مملکت را به جنگ خانگی برانگیخته و خون ایشان را از دست خودشان ریخته، مواطن و مساکن ایشان را به مصارف قلیلی که به بزرگان ایشان می‌دهند متصرف شده و می‌شوند، و کار را به مصارف زیاد و لشکرکشی تا که ناچار نشوند نمی‌کشانند.» و در باب کفار نگار داد که: «هر چند از مردان ایشان به دست آیند همه را کشته زنده نگذارند که دیگر گوش به گفتار مستعمرانهٔ هواخواهان دولت انگلیس ندهند و فتنه برنیانگیزند و پسران کوچک ایشان را از شیرخوار تا پانزده‌ساله، با زنان و دختران ایشان اسیر و زنده بدارند، و مال و متاع و دواب و مواشی ایشان را بر غزات قسمت نمایند.» و کمیدان سعیدگل خان را که جراحت برداشته بود، با زبان خامه تحسین و آفرین فرموده اظهار رضایت از وی نمود و رقم کرد که: «شهداء را در باغ اسمار دفن کنند، که آن باغ به یادگار مزار ایشان باشد.» و افسران مذکوره پس از ارسال داشتن عریضهٔ که حضرت والا کلمات مسطوره در پاسخ آن ارقام فرمود، اکرم و میرجانان نامان را با یک‌تن از بزرگان کفار کانتوز که هر سه تن از راه اطاعت پیش آمده بودند، از موضع پسی‌گرام طلبیده و نیک نوازش نموده، عقب فرارکردگان کفار گماشتند و ایشان هیجده تن مرد و زن را از کوه فرود آورده به دست چاکران دولت دادند و ایشان همه را محبوس داشته، هفتصد رأس از دواب و مواشی کفار را از مغارات به دست آوردند و هم شش تن از کفار را سپاهیان نظام از مضایق و مزالق جبال گرفتار و حاضر لشکرگاه کرده مغلول ساختند. و اکثر از کفار که پشت به پیکار داده روی فرار به سوی چترار نهاده بودند، از شدت سرما و کثرت برف هلاک شدند. و از جمله اسیرانی که از غارهای کهسار نیلاب گرفتار آمده بودند، پنج نفر زن و چهار تن از دختران دوازده و سیزده‌ساله را محمدعلی‌خان حاکم لمقان در کابل فرستاد و سپهسالار غلام‌حیدر خان با برگد بهاءالدین خان و احمدجان خان کرنیل افتخاری و کمیدانانی که نام برده شدند و کشش و کوشش خویش و سرزنش کفار را از دست نداده و پای برفراز و نشیب کهسار دشوار گذار نهاده، تا روز پنج‌شنبه هفدهم ذی‌الحجّه سه صد تن از هزیمت یافتگان کفار کانتوز را بکشتند و چند تن را که از ایشان کار گرفته می‌شد، دستگیر کرده اسیر نگاه داشتند. و قرب سه هزار تن از کفار در چترار نزد اولیای دولت انگلیس که به ایشان وعدهٔ نصرت داده، به جنگ و پیکار برانگیخته بودند رفتند. و سپهسالار با تمامت سپاه و افسران مزبوره از درجات آن حدود

کافرستان مظفر و منصور فراهم آمده در موضع برکمتال در یک لشکرگاه فروکش کردند.

و در روز هجدهم ذی‌الحجّه، ملاّ صاحبداد و ملاّ عبدالرشید نامان از فوت ملاّ دوست‌محمد و ملاّ مسعود نامان، به افتای محکمهٔ شرعیهٔ جلال‌آباد مأمور گشتند.

عروسی غلام‌بچهٔ والا

و هم در خلال این‌حال، حضرت والا در ملاطفت به روی امیرجان، پسر شیر احمدخان لمقانی که در سلک غلام‌بچه‌گان حضور انسلاک داشت کشوده، مصارف عروسی او را بر طبق رواج مردم لمقان وعدهٔ عطا و عنایت داده، از محمدعلی‌خان حاکم و میرزا عبدالوهاب خان دفتری لمقان به ذریعهٔ فرمان صرف و خرج مروج آن مردم را خواسته، ایشان ششصد روپیه نقد و نود سیر برنج کنری و یک خروار برنج سپید و پنج سیر برنج باره و بیست‌وپنج رأس گوسپند و دو فرد گاو و ده سیر پینو و شصت سیر غوزهٔ پنبه و شش سیر نمک و چهار سیر روغن چراغ و دو سیر تنباکو و دو سیر باروت جهت شلیک تفنگ و بیست بار چوب و هفت سیر قند و شش سیر نقل و نه سیر روغن زرد و سه چارک چای و یک دست لباس قناویز و شش نفر مغنی و بربط نواز، به میزان سنجش آورده معروض داشتند. و حضرت والا همه را منظور فرموده در روز نوزدهم ذی الحجّه فرمان کرده امر انجام عروسی او نمود.

مأمور شدن قاضی و مفتی در فراه و توابع آن

و هم در این روز ملاّ عبدالرحمن ترکی از تغییر ملاّ عبدالغفور به افتای محکمهٔ شرعیهٔ گردیز و ملاّ تیمورشاه غزنوی از تغییر ملاّ عبدالغفور غیر مذکور به محرری محکمهٔ موصوفه، و ملاّ مبین ناصری از تغییر ملاّ عبدالحکیم به قضاوت محکمهٔ کتواز، و ملاّ غلام‌محمد اندری از فوت ملاّ عبدالحمید مرحوم که در علم نحو وحید و در دیگر علوم فرید زمان و استاد مؤلف این کتاب مستطاب در نحو بود، با ملاّ محب‌الله خروتی از تغییر ملاّ عبدالودود و ملاّ عبدالغنی قوم صافی از تغییر ملاّ فضل‌محمد، هر سه تن به افتای محکمهٔ کابل مأمور شده، و عهدنامه‌ای این‌که در امور شرعیه لحاظ و اغماض و جانبداری و رشوت‌گیری نکنند، به دولت داده و خلاع افتاء حاصل کرده، جالس مسند افتای محکمه‌های مذکوره، شدند و همچنین ملاّ عبدالرحمن وردک به قضاوت محکمهٔ

چخانسور و ملاّ عبدالله سلیمان‌خیل در نوزاد، و ملاّ شیرین قوم صافی در فراه و ملاّ تیغون‌شاه با ملاّ غلام جیلانی و ملاّ عبدالقادر و ملاّ سعیدگل و ملاّ جمعه‌گل تاجیک غزنین در فراه و گلستان تابع آن و چخانسور، بعضی از تغییر و برخی از فوت نبذی و عزل دیگری، به قضاوت و افتاء و محرری مأمور شدند.

خیانت کارداران دولت و مردم کوچی افغان

و هم در این ایام از عرایض کارکنان و وقایع‌نگاران صفحهٔ بدخشان و قطغن به مسمع فیض مجمع والا رسید که طلا نام مندوزایی از ایلات کوچی، همه ساله با قبیله و خیل خود از راه ییلامیشی در خان‌آباد و بدخشان آمده و مال‌التجارهٔ زیاد از هند، بدون دادن باج و خراج معینه و مرسومهٔ دولتی با خود آورده و همه را به اهالی هر دو ولایت فروخته و پسته و زیره خریده، بدون دادن محصول در پشاور برده می‌فروشند، و در این سال نیز به عادت مستمره‌ای که دارند، از راه چترار در بدخشان و خان‌آباد آمده و پراکنده و منتشر فروکش کرده‌اند. و حضرت والا بیستم ذی‌الحجّه جنرال تاج‌محمد خان را فرمان کرد که: «طلا نام تاجر کوچی را با احاد و افرادش محبوس و گسیل کابل نماید.» و نیز ارقام فرمود که: «این عرایض مأمورین دولت در این سال از آن است که از سالها تجار عموم قبایل کوچی از نقد و جنس به اسم سوغات و رسم رشوت به حکّام و عمّال ولایات و ضبّاط حراس بنادر داده، و یکی از خیانتی که در نهاد دارند، به دولت آگهی نداده، بدین شیوه عادی شده‌اند، و در این‌سال تحفه و تنسوق و راه آوردی به کسی نداده، گردنکشی کرده‌اند که ایشان برآشفته، از این عادت دایمهٔ طلای مذکور و خیانت خودها آگهی داده‌اند. و اگر چنین نبودی و مأمورین دولت غدر و خیانت ننمودی و باج‌گیران و گمرکچیان طریق خدمت به راستی پیمودی و رشوت نگرفته حقوق دولت‌را ضایع و تلف نکردی، البته محصول مال‌التجارهٔ قبایل و ایلات بادیه‌نشینان، که از طرق جلال‌آباد و خوست و ارگون و کتواز و مقر و کلات و قندهار و گرشک و فراه و پشت‌رود و چترار همه‌ساله در غورات و بالامرغاب هرات و قطغن و بدخشان و اویماقات و هزاره‌جات به نام ییلامیشی آمده و می‌آیند، با زکات و عشر دواب و مواشی ایشان معادل مالیات اراضی و عقار تمامت مملکت افغانستان، عاید خزانهٔ بیت‌المال می‌گشتی، ولیکن از رشوت گرفتن و راه خلاف صداقت رفتن حکّام و عمّال مأمورهٔ دولت، هم مزارع و مراتع رعیت تلف و علف چارپایان طوایف کوچی

می‌شوند، و هم باج و خراج و محصول مال‌التجارت ایشان به دولت نمی‌رسند. و علاوه بر آن در هر سال از روز ورود ایشان در محال مذکوره از سرقت و غارت و قتل مردم کوچی بسا کسان از ضعفای رعیت تاراج و پامال حادثات و حملات وحشیانهٔ کوچیان می‌شوند و همهٔ خسارات از رشوت گرفتن و راه خیانت پیمودن مأمورین دولت عاید حال رعیت و مال سلطنت می‌گردد. و پس از حصول علم به ثروت و مصادرت حکام و عمال دولت ناچار ایشان را مأخوذ دست سیاست حکومت می‌نماید و هستی و مکنت ایشان را ضبط می‌فرماید تا دیگری مرتکب خیانت و خسارت نشود و از خون و گوشت رعیت و حقوق دولت دست بازداشته چشم حرص و آز بربندد.»

تغییر و عزل بعض حکام

و هم در این ایام، از تغییر احمدجان خان، سربلند خان مأمور حکومت بدخشان شده، وی از راه قطع محاسبات خود در کابل آمد و محمدسرور خان از تغییر محمدحکیم خان، مأمور سرپرستی املاک خالصه و ضبطی بدخشان گشت. و تیمورشاه خان حاکم علاقهٔ چال قطغن از راه عزل در کابل آمد.

خود را شیعه قرار دادن و زن خواستن حاجی میر حبیب‌الله

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، حاجی میر حبیب‌الله خان قندهاری که به امر حکمران هرات از راه استمالت فراریان و رجعت دادن ایشان در افغانستان چنانچه گذشت در مشهد مقدس رفته و پس از چندی طلب کابل شده، قبل از آمدن خود در هرات، اظهار تشیع کرده دختر میرزا غلام‌رضا نام طهرانی را به عقد مزاوجت خویش درآورد و چون به فرمان والا از مشهد برخاسته وارد هرات گشت، میرزا غلام رضا مبلغی را که ضامن داماد خود شده، و او برای مهر و اثاث‌البیت و مصارف عروسی خویش قرض گرفته بود، به ذریعهٔ مکتوب از او مطالبه کرد. و او که در مشهد اظهار صاحب ثروتی کرده و استعدادی نداشت، نتوانست که ادای دین خود نماید. و نیز دختر او را که با خود در هرات آورده بود، در جور و ستم به رویش کشوده به مثابهٔ جنرال فقیراحمد خان آن ضعیفهٔ عاجزه را در شکنجهٔ عقاب و عذاب انداخت. تفیصل این اجمال این‌که فقیراحمد خان نیز دختر محمدحسین نامی از اهالی ایران را به عقد مناکحت و مزاوجت در آورده، چون از مشهد در هرات حمل و نقلش داد، او را برهنه

ساخته و زنجیری به گردنش انداخته، در استوانهٔ خانهٔ خود بسته و استخوان‌های گوشتی را که با سایر اهل و عیال خود صرف شام و نهار می‌کرد، پیش آن عاجزه می‌نهاد و به مثابهٔ سگ استخوانها را به او تکلیف مضغ می‌نمود و بول و براز او را کناس و کنیزان شوهرش می‌رُوفت، و او بدین منوال به سر می‌برد تا که از بلوای فوج نظام هرات خود جنرال مذکور در خانهٔ خویش کشته شده، راه آخرت پیش گرفت و آن زن به دست یکی از سپاهیان غیور افتاده به پدرش در مشهد رسانید. الغرض میرزا غلام رضا عریضه‌ای مشتمل بر ماجرای قرض میر حبیب‌الله و زجر و جور او نسبت به دختر خود مرقوم و ملفوف عریضهٔ عبدالله‌خان کارگزار این دولت، مرسول حضور والا داشته داد خواست. و حضرت والا در روز بیست‌ویکم ذی‌الحجّه ارقام فرمود که: «خود او یا شخص دیگری از راه وکالت دخترش در هرات آمده، دعوی که با میر حبیب‌الله دارد شرعاً فیصله نماید.» و او از خوف شیعه بودن خود و بیم اشتهار کفر شیعیان که حضرت والا در سنه ۱۳۰۹ انتشار داده بود، در هرات نتوانست آمد و دخترش به همان حالت بود تا که بمرد.

و هم در روز مذکور حضرت والا، به منصب پنج سواری بدل‌خان خوستی را که فوت شده بود، به نام محمدی خان پسرش برحال فرمود.

و هم در این روز، هفت هزار روپیه نقد و ده دانه طلا، همه مسکوک، به نام ضیاءالملّة والدّین با دو قبضه کارد کوکری، از ساخت کارخانهٔ کابل، به مستر کاتری انگلیس که خدمت شایستهٔ به دولت افغانستان کرده بود، از حضور والا به نام بخشش عطا شده، تنخواه چهار ماه آیندهٔ محمدسلیم جدیدالاسلام، که آمدنش در کابل از پیش گذشت عنایت گشت. و هر دو با هم رخصت رفتن در لندن یافته، میرزا خانشیرین خان و دیوان سدانند هندو را که از فوت میرزا محمدعمر خان به منصب امین نظام نایل و واصل آمده بودند، فرمان شد که تنخواه محمدسلیم را پس از مراجعت لندن در پشاور، ماه به ماه به نام کرنیل غلام‌رسول‌خان، سفیر این دولت در کلکته، برات حواله بدهند.

و در روز بیست‌ودوم ذی‌الحجّه، سردار محمدعزیزخان حکمران ترکستان را فرمان رفت که شش‌هزار تخته جل اسپ و چهار هزار سرکش نمدی و بیست هزار جوال و بیست هزار طناب تابیدهٔ بارجامه و هزار تخته گلیم رنگه و ساده و سی و پنج هزار ذرع نوار پشمی و دو خروار رشتهٔ سردوز و سه خروار پوست خام گاوی و شش خروار بزغنج از محال ترکستان به نرخ روز برای اسباب کارآمد دولت خریده گسیل کابل

نماید. و همچنین از دستکش و جوراب و پوستینچه و غیره آلات زمستانی و تابستانی لکوک و میلون‌ها در انبارات پادشاهی ذخیره فرموده مهیا و آماده نموده و همهٔ *این اسباب‌های سلطنتی تا عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی موجود بوده، به امر همین پادشاه به فروش رسید. دولت در تمامت امور ضروریه از قبیل دواب بارکش و اسباب دیگر محتاج آمد.*

عریضه ملاّ پیوندهٔ مسعودی و پاسخ حضرت والا

و هم در این هنگام، ملاّ پیوندهٔ مسعودی از پیام سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون که به القای حضرت والا چنانچه گذشت به اهالی سرحد فرستاد، عریضه‌نگار حضور والا شده، به ذریعهٔ خلیفه نورمحمدخان مأمور خدمات سرحدیه نزد سردار مومی‌الیه فرستاد، و او آن را ارسال حضور داشت. و حضرت والا در روز بیست‌وسوم ذی‌الحجه عریضهٔ او را مطالعه فرموده در روز بیست و چهارم جوابش که از حضور شرف صدور یافته بود ارقام و ارسال گشت که: «از عریضه فرستادن ملاّ پیونده به دولت چه سود و کدام بهبود است؟ و آنان همان مردمانی‌اند که از پانزده‌سال تا این‌حال، سرکار ما ایشان را از در مرحمت و راه اسلامیت و رسم دیانت هدایت و نصیحت فرمود و عزت و تنخواه و خلعت و انعام داده، در هیچ چیز مضایقه و صرفه ننمود و ایشان گفتار ما را هرگز به گوش قبول جا نداده، چنانچه همواره که در کابل می‌آمدند، خود را مسلمان در نظر می‌نمودند و چون باز می‌گشتند از سرقت و امور خلاف شرع و اسلامیت روی بر نتافته، مرتکب انواع حرکات مخالفانه می‌شدند تا که خود و ملک و موطن خود را از روی دورویی به دولت انگلیس تسلیم کردند. و پس از آن که دانستند و تعیین و تحدید حدود فاصلهٔ دولتین را به چشم سر دیدند، از جلب منفعت دوطرفه مأیوس گردیده، در ظاهر اظهار مسلمانی کردند و با سادات و علماء و جماعتی از زنان خود در کابل آمده خود را مهاجر گفتند، و عزت و احترامی که رسم و لازم بود، از این دولت دیدند و سرکار ما گفتار ایشان را راست پنداشته، با ویسرای کشور هند مکاتبه آغاز کرد تا که اجازت هجرت ایشان و عموم اهالی سرحد را که مواطن ایشان در تقسیم و تعیین حدود در خاک مقبوضهٔ آن دولت اتفاق افتاده بود حاصل کرد، که مختار و مطلق‌العنان در هجرت کردن و نکردن شدند. و آنگاه که مراجعت کردند، از مسلمانی و .هجرت فراموش کردند، دیگر جای عریضه و محل اعتماد و اعتبار نسبت به ایشان باقی‌مانده

است که عرض و استدعا می‌نمایند؟ اکنون خود ایشان می‌دانند و دولت انگلیس، هر وقت که آن دولت گلوی ایشان را با فشردن گیرد، البته اگر مسلمان بودند و در ظاهر و باطن به عقیدهٔ اسلامیت راسخ و ثابت آمدند، از راه هجرت خواهند آمد والا حاجت سوال و جواب با آن مردم دو دل و دو زبان نیست. هر روزی که دست ایشان برسدو فرصت یابند از فتنه و فساد دریغ نمی‌کنند. پس با چنین قوم مکاتبه شایستهٔ عالم بشریت و قومیت نیست.» تا این‌جا به سردار گل‌محمد خان رقم فرموده، در پاسخ ملاّپیونده هیچ ننگاشت.

اعطای املاک درهٔ نیک ارزگان به افغان

هم در این ایام، کرنیل محمدحسن‌خان و عبدالستار خان صوبه‌دار و عبدالجبار نام نورزایی از فوج پیادهٔ نظام قوم فوفل‌زایی مقیم ارزگان، که عیال و اطفال خود را نیز آورده در درهٔ نیک آنجا جای‌گزیده روز ملازمت نظام و خدمت دولت ذی‌احتشام به سر می‌بردند، مورد الطاف شاهانه گردیده، موازی شش خروار بذر افشان از مزارع زرخیز درهٔ مذکور به هر سه تن عطا و مرحمت گردید در روز بیست‌وپنجم ذی‌الحجه فرمان شد که همچنان که در آنجا مقام گزیده‌اند توطن ورزیده و زراعت کرده، مالیات دیوانی را به دولت بدهند و هزارگان از این عطای حضرت والا به آن سه تن افغان، ترک وطن مألوف خود کرده ملهوفانه راه جلا جانب دیگر برگرفته، گمنام صحرایی دربه‌دری و خاک به سری شدند.

و مقارن این‌حال ارسلان خان صدباشی مقیم چخانسور، به‌اجل موعود راه سرای آخرت برگرفته ترک حیات و خدمت دولت نموده، در روز بیست‌وششم ذی‌الحجّه وداع زندگی گفت و هم مولادادخان حاکم فراه، که برای قطع محاسبات زمان حکومت خود چنانچه گذشت طلب کابل و محبوس کوتوالی شده بود، از جهان درگذشته، میرزا محمدحسین خان کوتوال، میرزا غلام‌حیدر خان نویسندهٔ او را که نیز در زندان کوتوالی محبوس بود، احضار فرموده، سیاههٔ نقد و جنس معاملات داد و ستد و نقد و جنس متملکهٔ مولاداد خان را از او بخواست، و او از بیم هلاک جان یک لک روپیه از طلا و نقره بنام عبدالغیاث خان خسرزادهٔ او و سه هزار روپیه بنام ملاّ نعمت‌الله جالق‌دوز و شش‌هزار و پنجصد روپیه نقد و یک زوج یاره و یک زوج دست برنجن و یک عقد حمایل و یک حلقه طوق گردن، همه از طلا و زیور زنانه و سه میل تفگنچهٔ شش لوله

و یک دستگاه ساز پیانو، به نام ملاّ محمدحسن و هشت هزار روپیه نقد و دو تخته قالین برجندی به نام ملاّ قربان و دوهزار روپیه نقد و چهار فرد گاوساله، بنام عبدالله‌خان بارکزایی و هشت هزار روپیه بنام حسود و دوهزار روپیه به نام میرزا امیر و پنج هزار روپیه به نام جمال و حسین و دو میل تفنگ هنری مارتینی و یک قبضه شمشیر بنام موسی‌خان فوفل‌زایی، از اهالی فراه و نواح آن، سیاهه داده برای‌شان حواله و امر حصول شد و جمعی از این حواله به فغان آمده، هرچند اظهار مدیون نبودن کرده و فریاد زده داد خواستند. کسی نشنیده، ادای حواله کرده، از استعداد و استطاعت فقیرانه‌ای که داشتند تهیدست گشتند.

و هم در این ایام از عریضهٔ میرزا عبدالحکیم خان سردفتر ترکستان، حالی رای والا شد که حاجی عطامحمد خان خزانه‌دار سابق مزارشریف پانزده هزار و هفتصد و بیست‌وپنج روپیه از خزانه برداشته به دولت بدهگار گشته، و سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی به امر والا بر او حواله کرده تا کنون به حصول نرسیده است. و حضرت والا برآشفته در روز بیست‌وهشتم ذی‌الحجّه فرمان کرد که بلامعطّل حصول کرده تحویل خزانه نماید، و اگر اهمال ورزد بیست را روپیه و بیست‌وپنج از او حصول کند.

و هم در این هنگام، میرزا محمدعثمان خان الکوزایی مأمور بازپرس و سنجش معاملات حکّام و ضبّاط و عمّال ترکستان شده به منصب سردفتر حساب‌گیری آن ولا سرافراز گشت و از کابل در مزارشریف رفته، به کار پرداخت و امور نیک و بدی که به روی روز آورد و در موضع و محلّش ارقام شده می‌آید.

احداث قلعهٔ دولتی در ارگون

و هم در روز بیست‌وهشتم مذکور ذی‌الحجّه حضرت والا نقشهٔ اضلاع و بروج زوایای چهارگانهٔ قلعهٔ جدید ارگون را که امر احداث آن شده بود، مصحوب استاد مسجدی و استاد محمدعلی معماران کابلی، نزد سردار گل‌محمدخان فرستاده، فرمان کرد که: «قلعه را بر طبق نقشه بنیاد نهاده آباد کند و تیرکشها در اضلاع چهارگانهٔ آن نهاده، شیرحاجی اطراف آن را نیز پوشیده تیرکشها وضع نماید و بر زبر شیرحاجی خاک زیاد انداخته دیوار قلعه را از صدمهٔ گلولهٔ توپ ایمن سازد.»

شرح حال فراریان کفار کانتوز

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطوره، کارکنان دولت انگلیس که در چترار مقیم بودند، از قرب سه هزار کفار کانتور که به امید وعدهٔ معاونت کردن ایشان چنانچه گذشت مغلوبانه در آنجا رفتند، به ویسرای کشور هند آگهی دادند و او به ذریعهٔ تلگراف به مستر اونی مقیم پشاور که آتش‌افروز و محرک فتنهٔ کفّار کانتوز بود، خبر داد که به حضرت والا معروض و از علام ممر معیشت آن سه‌هزار تن مرقوم داشته، استدعای امان جان و اجازت مراجعت ایشان در کانتوز نماید که مبادا از بودن آنان در چترار، فتنه‌ای به روی کار آید. و مستر اونی به حضرت والا آگهی داده از حضور به سپهسالار غلام‌حیدرخان و غیره سرکردگان و افسران کشوری و لشکری که در موضع برکمتال چنانچه گذشت فروکش کرده بودند، ارقام رفت که: «از مکتوب ویسرا و عریضهٔ مستر اونی مفهوم گشت که فراریان منهزمهٔ کفّار از معاونت دولت انگلیس مأیوس گردیده در چترار قرار نگرفته مراجعت خواهند کرد. پس بعد از آن که به موطن خود بیایند، به طرزی با ایشان سلوک نمایند که اغوای کارکنان دولت انگلیس را نیک مستحضر شده، دیگر به تحریک آنان مرتکب اغتشاش و اختلال ملک و اضمحلال و استیصال خود نشوند.

آمدن عیال و اطفال مرادعلی‌خان از لس‌بیله در قندهار

و هم در خلال واقعات مسطوره، مرادعلی‌خان جام از سرداران بلوچیه موضع لس‌بیله چنانچه گذشت، در قندهار شده اراضی و عقار متملکهٔ سردار احمدخان بن امیر دوست‌محمد خان و سرتیب نورمحمد خان را که از راه معاندت دولت اخراج و فرار و املاک ایشان ضبط شده بود و به قرب شهر واقع و مزرعهٔ زرخیزی‌اند، پسندیده به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعا کرد که از ویسرای کشور اجازت آمدن اهل و عیال حاصل فرموده شود که کارکنان آن دولت در آمدن آنها به قندهار مرتکب مزاحمت نشوند و حضرت والا نامه به توسط کرنیل‌خان سفیر این دولت نزد ویسرا فرستاده خواستار اجازت آمدن بلاممانعت اهل و عیال مراد علی‌خان شد و در حین وصول این نامهٔ حضرت والا به ویسرای نوکران مراد علی‌خان که مأمور آوردن عیال او گردیده بودند، نیز از راه هند وارد سرحد لس‌بیله شدند و کرنیل غلام‌رسول خان به کنیگم نام فارن سکرتر انگلیس نوشت که فرستادگان مراد علی‌خان را اجازت دخول در لس‌بیله و

برداشتن عیال و اطفال او دهد. و او در پاسخ کرنیل رقم کرد که: «برادر مراد علی‌خان حاکم آنجا رضا نمی‌دهد که گماشتگان برادرش در لس‌بیله درآیند ولیکن به حمل و نقل و برداشتن مال و متاع و احمال و اثقال مخصوصه و متملکهٔ راضی است و مانع نمی‌شود.» و او از این نوشتهٔ کنیگم، حبیب‌الله نامی، از نوکران مراد علی‌خان در کراچی و دیگران همچنان در سرحد لس‌بیله معطّل به اجازت گشتند، و حضرت والا کرنیل غلام‌رسول خان که ماجرای مذکور را معروض داشت، مراد علی‌خان را فرمان کرد که اکنون خودش تجویز و تدبیری در آوردن عیال و اثقال خود اندیشیده، ایشان را در قندهار رساند و او نامه به ویسرا فرستاده، بعد ویسرا از مکتوب خود او و فرمان مزبور حضرت حضرت والا که رقم گشت کسان مرادعلی خان را راه دخول در لس‌بیله داده، ایشان عیال و اطفال او را برداشته در قندهار آوردند.

و هم در این هنگام، آخندزاده شیرمحمد پسر آخندزاده محمدشهید، از متوطّنین موضع چارچینه، به ذریعهٔ عریضه، یک جوی از انهار هفت‌گانه واقع کجود دهراود را خواستار شده، معروض داشت که: «یک نهر حق و ملک اجداد و آبای من بوده، و مردم مغل یعنی هزاره به تغلّب آن را متصرّف گشته‌اند. و اکنون که ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان به امر والا جوی‌های مذکوره را به مردم افغان درانی داده، و در بین ایشان تقسیم می‌نماید، من از حضرت والا توقع دارم که همان جوی پدری خودم به من عطا و مرحمت شود.» و حضرت والا که تا این وقت به جز از همان مزارعی که جابه‌جا رقم شده آمد دیگر جایی از املاک مردم هزارهٔ دهراود و غیره را به افغان ناقل و مهاجر اعطا نفرموده بود، و ثبت فرمانی که در باب عطای مزارع جوی‌های موضع کجود که به افغان داده شده باشد، هرچند جد و جهد کرده شد در دفاتر پادشاهی دیده نشد، فرمان کرد که: «مردم هزاره دو فرقه‌اند، یکی آن که بغی ورزیده و به کیفر کار خود رسیده، مزارع و مساقات ایشان، ضبط دیوان دولت گردیده، چنانچه مواضع لامالک و غیر مزروع را به مهاجر دادم و دیگر همه را داخل خالصه دولتی فرموده‌ام که برای نفع بیت‌المال دهقانان دولتی آنها را زراعت کرده و می‌کنند، و فرقهٔ دیگر کسانی‌اند که تمرّد و طغیان نورزیده و طریق خدمت دولت سپرده در دادن علوفه به افواج پادشاهی و همراهی کردن با لشکر ایلاتی تقصیری نکرده‌اند، اراضی و مواطن ایشان به کسی داده نمی‌شود.» و با صدور این منشور چنانچه رقم شده آمد، به غیر از ملک ارزگان و حجرستان که مردمش بغی و طغیان کردند، و آن هم پس از فتح در تصرّف ملاّک خود بودند، اغلب املاک و

اراضی مردم هزاره را چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد و می‌آید، بدون تمرّد و طغیان ایشان ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان به مردم افغان داده، ایشان را دارای دو ملک و وطن، یکی در هزاره‌جات و دیگری در موطن اصلی ایشان کرد.

محبوس شدن فراریان هزاره

و هم در خلال این حال، چند خانوار از هزارگانی که مزارع و مراتع و موطن، قلاع و ضیاع ایشان به افغانان داده شده بود، راه بینوایی و جلاوطنی جانب خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس برگرفته، چون واصل بندر موضع الاجرغه شدند، غندو خان ضابط و میرزا صاحب خان عامل آنجا از اشتهاری که در باب منع و قدغن رفتن مردم هزاره در ممالک خارجه چنانچه گذشت انتشار یافته و حکم رفته بود که: «مردم هزاره از هر بندری که عبور کرده داخل خاک خارج مملکت شود، حارس آن بندر کشته شود، ایشان را از رفتن بازداشته، محبوس و گسیل قندهار کردند و اغلب در زندان بمرده، بعضی در عهد سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین از حبس رها شدند.

و مقارن این‌حال سه تن افغان از فوج سوارهٔ نظام انگلیس، با اسپان خود و چهار میل تفنگ دولتی از راه فرار، در موضع اپان نزد میر افضل‌خان و آقامحمد و گل‌محمد نامان پیادگان ساخلو، که اقامت حراست در آنجا داشتند رسیدند، و ایشان هرسه تن را با خود برداشته در بندر الاجرغه آوردند و میرزا صاحب‌خان ایشان را با اسپان و اسلحه‌ای که با خود داشتند، و هزارگانی که آنفاً رقم گشت، نزد میرزا دوست‌محمد خان که از تغییر میرزا اسدالله خان که پس از آمدن حسام‌الدین‌خان کوتوال، به فرمان والا در کابل، کار کوتوالی قندهار را می‌کرد فرستاد، و او به امر حکمران قندهار هزارگان را چنانچه گذشت محبوس کرده، برای سپاهیان انگلیسیه قرار دستورالعمل دولت جیره تعیین نمود.

تعیین محصول مزاوجت بر اهل هنود

و هم در این وقت، از تاریخ سر سال تخاقوی که روز شانزده شوال این سنه بود، به امر حضرت والا محصول عقد نکاح باکره ده روپیه و ثیبه پنج روپیه بر اهل هنود سکنهٔ مملکت افغانستان به مثابهٔ مسلمانان معین و برقرار و ثبت دفتر گشت.

و هم دراین هنگام، از عرایض وقایع‌نگاران قندهار و توابع آن، به گوش راست‌نیوش والا رسید که در سال پچی‌ئیل از تقدیر ربّ جلیل، مداخل مزارع قندهار و همان و نواح آن از عدم باران رو به تقلیل نهاده، انبارداران دولتی هر یک‌من قندهار از غله را به یک روپیهٔ کابلی فروخته، بهای آن را قرار یک روپیه را سه من غلّه، به مردم بیع سلم داده‌اند، که از این دَر و ممر دو ثلث یک خروار غله که عاید انبار دولت شهر از آن انباردار و یک ثلث مطابق اصل مقدار که در انبار بوده، حق دولت می‌ماند و حضرت والا در روز بیست‌ونهم ذی‌الحجه که هنوز غلّه حصهٔ دولت از این سال در انبار نرسیده بود، دوست‌محمد خان از قوم احمدزایی و خدای‌نظر خان قوم ترکی را مأمور وزن و موجودی کردن گندم و نظرمحمدخان دفعدار از مردم پروان، حال موسوم به جبل‌السّراج کوهستان، و محمدبخش‌خان را مأمور انبار جو شهر قندهار و امیر محمدخان دفعدار قوم احمدزایی و محمدعلی خان قوم قزلباش را مأمور قعلهٔ راغ تیرین و عبدالعلی‌خان دفعدار پسر سردار شیرعلی خان هزارهٔ جاغوری و محمدعزیزخان فوفل‌زایی‌را مامور خاکریز و حیدرعلی‌خان دفعدار پسر صفدرعلی‌خان ابن سردار شیرعلی‌خان مذکور را با ولی‌محمدخان لمقانی، مامور میزان و غلام‌محمدخان دفعدار و شیرمحمد خان را مامور باغ خان‌خیل تابع قلات و محمدابراهیم خان دفعدار و میراخان را مأمور قلات و محمدجعفر خان دفعدار و محمدشریف خان را مأمور شنکی کرده، امر نمود که هریک از منصب‌داران مذکوره با یک تن از سپاهیان مزبورهٔ زیردست خود، فوج سوارهٔ نظام دوم خاصّهٔ شاهی تحت رایت کرنیل نوراحمد خان پسر سردار فقیرمحمد خان محمدزایی، در مواضع مسطوره رفته، انبارهای واقع همه‌جا را وزن و موجودی کنند تا هرقدری که از مقدار تحویلی انبارداران کم به میزان حساب آید، یک و بر سه قراری که خود ایشان بیع سلم کرده‌اند حواله و حصول شود، چنانچه در پایان کار هر مقداری که کم آمد، از انباردار یک روپیه را سه من غلّه که وجه آن را به بیع سلم داده بودند، به امر والا غلّه گرفته داخل انبار نمودند.

و هم در اثنای این معامله غلام‌نبی‌خان اچکزایی و میجر محمدعلم خان سرحددار مقیم قلعهٔ جدیده واقع بولاک، کدنی شرحی از فتنه‌جویی رجوخان و محمدغوث خان نامان اچکزایی که مالیات و محصول تجارت بین‌الاقوامی و زکوة را نداده بودند، و هم هر دو تن از دولت انگلیس تنخواه داشتند و شش ماه از سال را در خاک افغانستان و شش‌ماه را در خاک متصرّفهٔ دولت انگلیس به‌سر می‌بردند، معروض حضور داشتند. و

حضرت والا هر دو تن را طلب کابل فرموده از امور مذکوره که غلام‌نبی خان و میجر محمدعلم خان بدو نسبت داده بودند، انکار نمودند. و حضرت والا در روز بیست‌ونهم مذکور ذی‌الحجّه غلام‌نبی خان و میجر محمدعلم خان را فرمان کرد که با سنداتی که در الزام آن دو تن به دست داشته باشند، با خود در کابل آورده امور معروضهٔ خود را برای‌شان ثابت کنند.

***

الحمدلله که به یاری حضرت باری و حُسن توجهات جهان‌درجات اعلیحضرت شهریاری و اشارت با سعادت جناب مستطاب اجل، فیض‌محمد خان وزیر معارف، مرةً بعد اُخری و کرةً بعد اولی، تسوید و ترقیم جلد سوم کتاب سراج‌التّواریخ بدین‌جا رسیده، اختتام پذیرفت و بقیهٔ آن از سبب بزرگ شدن حجم آن پس از عنوان دیباجهٔ جلد چهارم مرقوم و ضمیمهٔ وقایع عهد سلطنت سراج‌الملّة والدّین شده می‌آید. إن‌شاءَالله تعالی العبد الجانی فیض‌محمّد حررّه فی سنهٔ ۱۳۰۳ ش مطابق محرم سنهٔ ۱۳٤۳ ق.